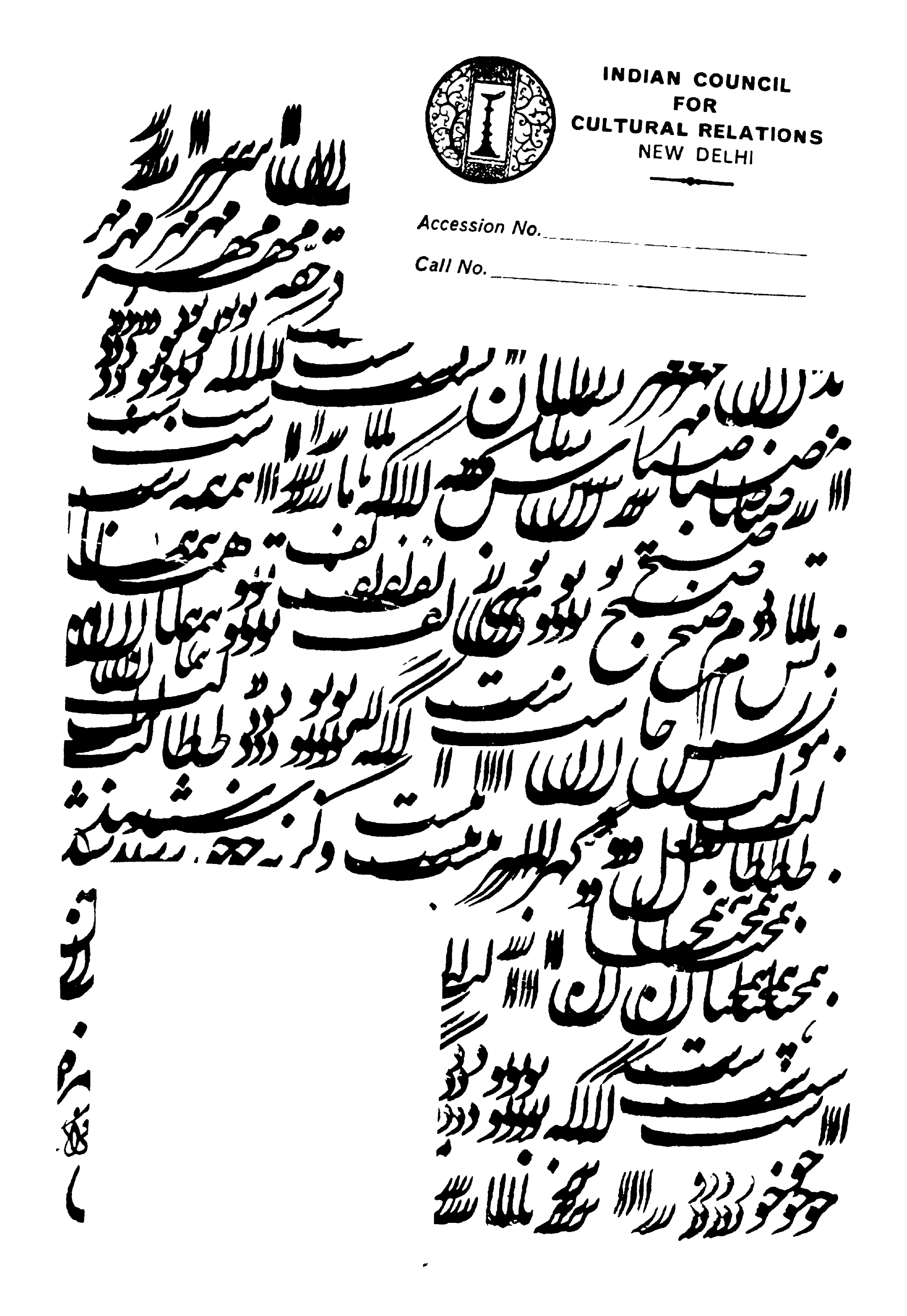
قند پارسی

ویژه‌نامهٔ حافظ

مدیر مسؤول
مرکز تحقیقات فارسی
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

فصل‌نامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

شمارهٔ ۱۱، زمستان ۱۳۷۵





یادآوری چند نکته

* مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

* مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.

* فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

* حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

* فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

* مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

اداره

«قند پارسی»

ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸، تلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۴-۳۲۳۲ ۳۳۸

فهرست مطالب

حافظ شیرازی

توئی که برسر خوبان عالمی چون تاج
سزد اگر همه دلبران دهندت باج

دو چشم شوخ تو برهم زده ختا و حبش
به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج

پیشگفتار

دیر گاهی است که جاذبهٔ شعر حافظ چه از نطر زیبایی کلام و چه از نظر زرفای معنا، دفتر عشقی است که صاحبدلان جهان را شیدای خود ساخته است؛ چنانکه از همان ابتدا تا به امروز، مردم همه سرزمین‌هایی که زبان فارسی در آنجا رواج بافته است با کلام دلنواز این نغمه پرداز شیراز خو گرفته و روح و اندیشهٔ خویش را با شعر دل انگیز او مانوس و عجین ساخته‌اند. دامنهٔ نفوذ اشعار این شاعر بزرگ چنان بوده است که حتّی دیار غرب نیر از تأثیرات معنوی و هنری آن بی‌تأثیر نمانده است. این جاودانگی کلام و حسن قبول کم‌مانندی که حافظ درمیان فارسی‌زبانان، فارسی شناسان و مردم ادب دوست جهان یافته است، موجب تحقیقات گسترده در مورد احوال و اشعارش شده است و «قند پارسی» مفتخر است که این شماره از مجلّه را به مقالاٰت تحقیقی پیرامون جنبه‌های مختلف شخصیت حافظ و اشعار او اختصاص داده است.

در پایان از همه استادان و محقّقان شرکت کننده در سمینار بین‌المللی حافظ (برگزار شده توسّط خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبئی در ماه ژانویه ۱۹۹۶ م)، که مقالات خود را برای «قند پارسی» ارسال داشتند، کمال تشکر و سپاسگزاری را داریم و همچنین امیدواریم که خوانندگان گرامی با ارسال مقالات، نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در امر هر چه پربارتر شدن این مجلّه یاری کنند.

مدیر

﴿ پرفسور نذیر احمد ﴾

***

***

پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی
به مجمع حافظ شناسی در بمبئی

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

شکر شکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

با سلام و آرزوی توفیق برای شما فرهیختگان و دانش پژوهان!

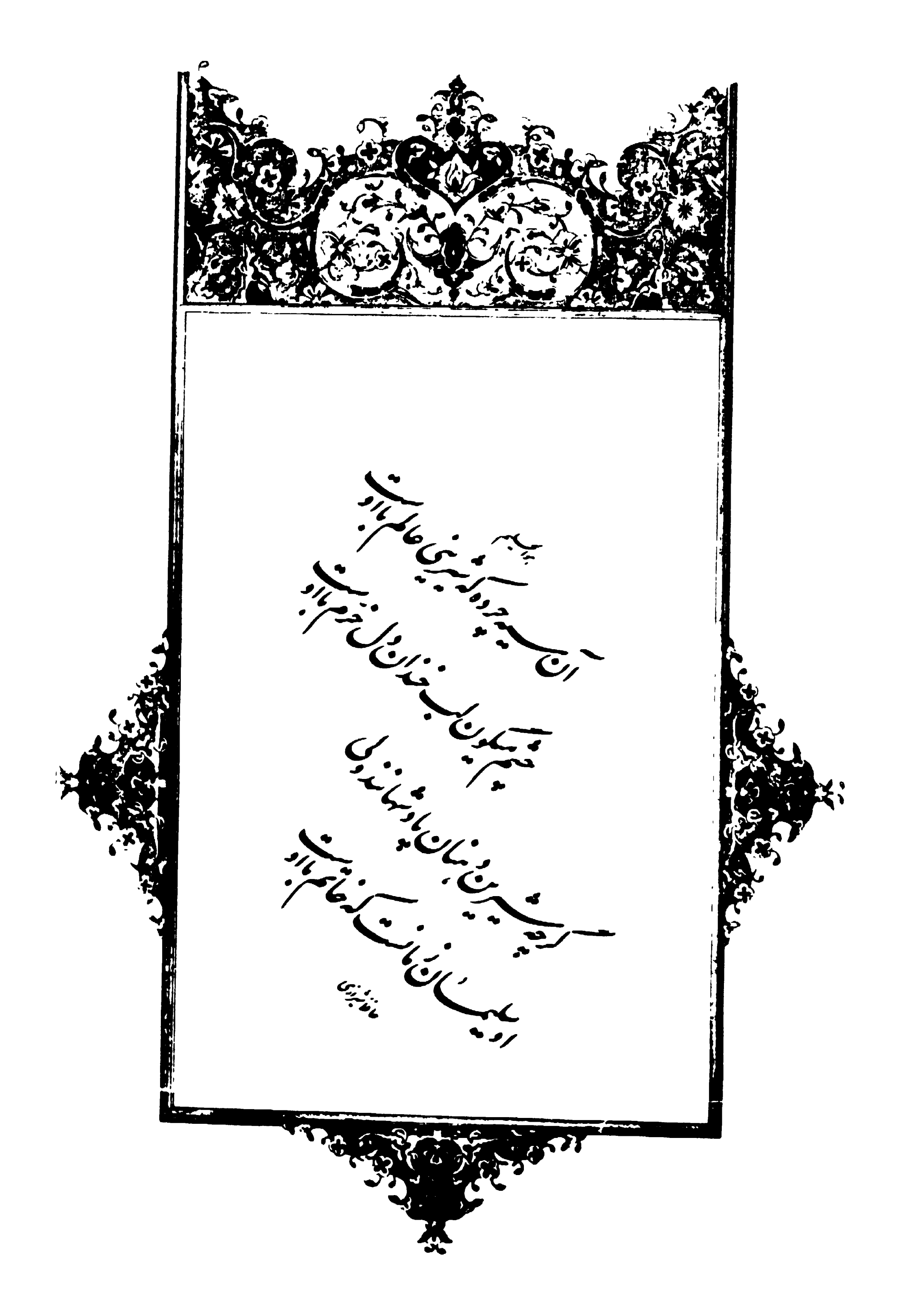
دلبستگی و پیوستگی شاعران پارسی گوی ایران زمین به سرزمین هند و شکر شکن شدن طوطیان آن دیار از قند پارسی حکایتی است دیربن و دراز.

شمار شاعران و نویسندگانی که در طول زمان از ایران به هند رفته و در آنجا رحل افامت افکندند و نیز شمار شاعران و نویسندگانی که بر تارک آن سرزمین ادب پرور درخشیدند و شعر پارسی سرودند و نثر پارسی نوشتند و معرفت ورزیدند و عرفان را به اوج رساندند، از دهها نفر فراتر می‌رود و سرگذشت شیربن و غرور آفرین آنان که سرگذشت مشترک و ارجمند ماست، بحثی است که مجالی دبگر می طلبد.

امّا خواجهٔ شبراز، خواجهٔ شعر و عرفان پارسی، حافظ، گرچه هیچگاه سرزمین هند را ندید؛ اشعار او از شوق دیدار هند حکایت‌ها باز می‌گوید، چنانکه جایی از سلطان غیاث‌الدین بن سلطان اسکندر فرمانروای بنگال که به سال ۷۶۸ هجری فرمانروای آن دیار شده بود، یاد می‌کند و می‌سراید:

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین　　غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

و وقتی دیگر، علی رغم بی‌میلی همیشگی‌اش به سفر، دعوت سلطان ادب پرور «محمود دکنی» (۷۸۰-۷۹۹ه) و وزیر دانش پرور او «میر فیض اینجو» را اجابت می‌کند


آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست
گرچه شیرین‌دهنان پادشهانند ولی
او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
حافظ شیرازی

و عازم دکن می‌شود، امّا چنانکه معروف است، حادثهٔ دریا او را از سفر باز می‌دارد و خواجه از تنگهٔ هرمز به‌وطن باز می‌گردد و غزلی بدین مطلع می‌سراید و به دکن می‌فرستد تا بار دیگر طوطیان هند را شکرشکن سازد:

دمی با غم بسر بردن جهان یک سر نمی‌ارزد

به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

باری اگر خواجهٔ شیراز، هند را ندید و جای او به‌ظاهر در آن سرزمین خالی ماند، حضور معنوی او در طول قرون و اعصار و همچنان تا روزگار ما و امروز که مجمع بزرگداشت او در بمبئی از سوی شما حافظ پژوهان و حافظ دوستان برگزار می‌شود، مشهود است.

از خداوند متعال برای همهٔ شما اندیشمندان و شعراء و نویسندگان و حافظ شناسان در پربارتر ساختن این مجمع با شکوه توفیق بیشتر و برای دو ملّت بزرگ ایران و هند عزّت و عظمت و سربلندی و افتخار آرزومندم.

(امضاء) سیّد مصطفی میرسلیم

دیوان حافظ
(نسخهٔ شاهان مغلیه)

پرفسور امیر حسن عابدی
بازنشستهٔ دانشگاه دهلی، دهلی

مقامات کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا، عکسی از نسخهٔ خطّی دیوان حافظ[1] (نسخهٔ شاهان مغلیه) را به چاپ رسانده‌اند[2] که بنظر می‌رسد همایون شاه[3] آن را همراه خود از ایران آورده بوده و پادشاهان گورکانی به ویژهٔ همایون و جهانگیر[4] برای فال گیری از آن استفاده می‌کردند. اضافه کردن این نسخه به دیگر نسخه‌های حافظ بدون شک در حافظ شناسی کار ارزشمند و قابل ملاحظه است. به نظر نگارندهٔ این سطور این نسخه از لحاظ خط از اوّلین و بهترین نمونه‌های نستعلیق می‌باشد.

خطّ نستعلیق حدوداً در قرن نهم هجری /پانزدهم میلادی رواج یافت و موجد آن میر علی تبریزی[5] دانسته می‌شود. نسخهٔ مذکور دارای دستخط و مهر[6] سلطان علی بایقراء[7]

۱- وفات ۷۹۱ هجری/۱۳۸۸ میلادی ۲- در سال ۱۹۹۲ میلادی

۳- ۹۳۷ هجری/۱۵۳۰ میلادی ـ ۳-۹۶۲ هجری/۶-۱۵۵۵ میلادی.

۴- ۳۷-۱۰۱۴ هجری /۲۷-۱۶۰۵ میلادی.

۵- علی (میر) علی تبریزی ملقّب به ظهیرالدّین و قدوة الکتّاب شاعر و خطّاط (م: ۸۵۰ هق) شهرت او به واسطهٔ خط نستعلیق است که گویند واضع این قلم بوده است، ولی باید دانست که خطّ مذکور بتدریج ایجاد شده امّا میر علی تبریزی اوّل کسی است که این خط را با قاعده و زیبا نوشته است (فرهنگ فارسی، دکتر محمّد معین). نویسندهٔ مرآة الخیال می‌آورد: "گویند خط هشتم که نستعلیق باشد میر علی تبریزی در زمان امیر تیمور صاحبقران از خط نسخ و تعلیق استنباط نمود"، لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران، ۱۳۴۷

۶- «سلطان حسین میرزا بایقراء شعبان سنه ۱۸ (؟) تحویل سهیل شد»

۷- بایقراء ابن عمر شیخ بن تیمور. در همدان حکومت داشته (۸-۸۱۷ هق). فرهنگ فارسی، محمد معین

که در آغاز قرن نهم هجری می‌زیسته است، می‌باشد. متأسفانه این نسخه اسم کاتب و تاریخ کتابت ندارد، امّا با این وجود در مورد قدمت و اصالت آن شک و تردیدی نیست. از لحاظ متن نیز نسخهٔ نامبرده حایز اهمیت فراوانی است. بنده این نسخه را با نسخه‌های چاپی زیر که با علائم اختصاری ذکر می‌شود، دقیقاً مقایسه کرده‌ام:

ب: دیوان خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، بانضمام کشف الغزل... و بتصحیح و باهتمام حسین پژمان، کتابفروشی و چاپخانه بروخیم، ۱۳۱۸ هش.

ج: دیوان خواجه حافظ شیرازی، با تصحیح و مقدّمه و حواشی و تکمله و کشف الابیات کشف اللّغات، باهتمام سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپخانه محمّد حسن علمی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ هش.

د: دیوان حافظ، بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۱۸ هجری ترتیب و تنظیم پرفسور نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.

ه: دیوان حافظ، نسخهٔ شاهان مغلیه، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، ۱۹۹۲.

و: دیوان حافظ، انتشارات سعدی، چاپ سوّم، چاپخانهٔ مهارت، بهار، ۱۳۶۶ هش.

ز: حافظ بر سی زبان، بکوشش محسن رمضانی، انتشارات پدیده، آذر ۱۳۶۷ هش.

ح: غزلیات حافظ، بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۱۳هجری، ترتیب و تنظیم پرفسور نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۴۰۹ هق.

ط: دیوان حافظ شیرازی، از انتشارات انجمن خوشنویسان ایران، باهمکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از نسخهٔ محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی

ی: دیوان حافظ شیرازی، نشر طلوع، اوّل پائیز، ۱۳۶۹ هش.

ک: دیوان خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، به تصحیح عبدالرّحیم خلخالی، کتابفروشی حافظ، چاپ دیبا، چاپ سوّم، پائیز ۱۳۶۶ هش.

ل: دیوان حافظ مترجم اردو، از خواجه محمّد عبادالله اختر امرتسری، شیخ الهی بخش (محمّد جلال) تاجران کتب، بازار کشمیری، لاهور.

م: دیوان خواجه شمس‌الدّین محمد حافظ شیرازی، باهتمام محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ آفست گلشن، چاپ چهارم ۱۳۶۲ هش.

ن: دیوان حافظ، به تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای، خط غلام حسین امیرخانی، انجمن خوشنویسان ایران، هدیهٔ انتشارات سروش، آبان ۱۳۶۷، چاپ دوّم ۱۳۶۸ هش.

س: دیوان مولانا شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، باهتمام دکتر یحیی قریب، انتشارات صفی علی شاه، چاپ پنجم ۱۳۶۸ هش.

ع: دیوان حافظ، مطبع نول کشور، بار ششم، چاپ ۱۹۰۰ م.

خ: دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدّین محمّد، جلد اوّل، غزلیات، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوّم ۱۳۶۲ هش.

ص: غزلیات حافظ بر اساس مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف، از سیف جام هروی، همعصر حافظ، پرفسور نذیر احمد، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۱ م.

ق: دیوان خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی، بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۲۴هجری، باهتمام دکتر نذیر احمد و دکتر سیّد محمّد رضا جلالی نائینی. سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها، شرکت سهامی آفست، تهران، شهریور ۱۳۵۰.

ر: الف ـ غزلهای حافظ، دکتر سلیم نیساری، مؤسّسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی، تهران، چاپ اوّل شهریور ۱۳۵۳.

ب ـ غزلهای حافظ، بر اساس چهل و سه نسخهٔ خطّی سدهٔ نهم، دکتر سلیم نیساری، انتشارات بین‌المللی هدی، ۱۳۷۱ هش.

فش: دیوان کهنهٔ حافظ، از روی نسخهٔ خطّی نزدیک به‌زمان شاعر، به‌کوشش ایرج افشار، مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶ هش.

یکی از ویژگی‌های نسخهٔ شاهان مغلیه این است که دارای مقطّعات و رباعیات زیر می‌باشد که در نسخه‌های دیگر ندیده‌ام:

مقطّعات:

تنم زرنج فراوان همی نیاساید | دلم زغصّهٔ بیحد همی بفرساید
بخار حسرت چون بر شود ز دل بسرم | ز دیده‌هایم باران غم فرود آید
ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا | نسیم صبح بیک دم ز جای برباید
دو چشم من رخ من زرد دید نتوانست | از آن بخون دلش دم بدم بینداید
که گر بسند بدخواه روی من روزی | بچشم او رح من زرد رنگ ننماید
زمانه بدو هر جا که فتنه‌ای ۛشد | چو نوعروسی در چشم من بیاراید
چو من به مهر دل خویشتن درو بندم | رباید آن و دگر فننه‌ای یدید آید
زمانهٔ برد زمن پاک آنچه بود مرا | بغیر محنت کان نزد من همی پاید
لقب نهادم ازین روی فضل را محنت | مگر که فضل مراهم رمانه بستاید
اگر ننالم گویند نیست حاجتمند | وگر بنالم گوبند ژاژ می‌حاید
بمن شمرد فلک هر جه زاریم می‌داد | کنون که می‌دهدم غم همی نه سماند
غمین نباشم لیکن [به] حق حاویدان؟ | دری نندد تا دیگریم نگشاید

❊

دریغا حسرتا دردا کزین جوی | بخواهد رفت آب زندگانی
همی باید برید از خویش و پیوند | چنین رفت است حکم آسمانی
و کلّ اخ مفارقه اخوه | لعمر ابیک الاّ الفرقدانی

❊

ای باد صبا اگر نوایی | از راه وفا و مهربانی
از من ببری خبر بیارم | کان سوختهٔ تو در نهانی
می‌مرد ز اشتیاق و می‌گفت | ای بی‌تو حرام زندگانی

رباعیات:

در بحر دل ماست بسی درّ نهفت　　واحسرت اگر چنین بماند ناسفت
دردی که توان گفت که گوید زان درد　　فریاد ز دردی که از آن نتوان گفت

❋

چون تیغ زند اجل سپرها هیچست　　وین حشمت و جاه و گنج زرها هیچست
چندانکه بدو نیک جهان می‌بینم　　نیک‌ست که نیک‌ست دگرها هیچست

❋

دل با رخ تو سرّ تعشّق دارد　　چون سوختگان داغ تشوّق دارد
در وجه رخ تو جان نهادیم نه دل　　کان وجه بنازکی تعلّق دارد

❋

هر اهل دلی که در زمان تو بود　　اوراد دلش دعای جان تو بود
قرص زر و سیم و مهر و مه رشک برند　　از قرص کمر که در میان تو بود

❋

گرد شکرت مورچه ره خواهد کرد　　بر لاله بنفشه تکیه‌گه خواهد کرد
بر آتش رخسار تو خط دانی چیست　　دودیست که عالمی سیه خواهد کرد

❋

اندر طلب یار چو مردانه شدم　　اوّل ز وجود خویش بیگانه شدم[1]
او فصل نمی‌شنید لب بر بستم　　او عقل نمی‌خرید دیوانه شدم

❋

---

۱ دکتر اختر مهدی می‌گوید "در دورهٔ خلجی (۷۲۱-۶۸۹ه‍/۱۲۹۰-۱۳۲۱م) شهر اله‌آباد از اهمیت فرهنگی زیادی برخوردار بود. مخدوم شاه کُرک سهم زیادی در اشاعهٔ فرهنگ اسلامی در این شهر دارد. وی به زبان فارسی شعر می‌سرود. شاه وجیه‌الدّین صاحب تذکرهٔ بحر ذخّار شعر زیر را به عنوان نمونهٔ کلام شاه کرک آورده است

اندر طلب دوست چو مردانه شدم　　اوّل قدم آن بود که بیگانه شدم

آشنا. تهران، شمارهٔ چهاردهم آذر و دی ۱۳۷۲ هش، ص ۱۱

دی از سراسپ ای صنعم خانه نشین   گر زانکه فنادی که کند عیب برین
تو برگ گلی و اسپ تو باد صبا است   از باد صبا برگ گل افتد بر زمین

*

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی   چیزی که نهرسند تو از خویش مگوی
گوش تو دو دادند زبان تو یکی   یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

در نسخهٔ «د» فقط اوّلین بند این ترکیب بند آمده است:

«ساقی اگرت هوای ماهی»

در حالی که در نسخهٔ خدا بخش بندهای دیگر نیر موجودند و در نسخهٔ پژمان به بندهای مذکور اظهار شک گردیده است.

در نسخهٔ پژمان مثنوی و غزلیات و قطعات و رباعیات زیر که در نسحهٔ مغلیه وجود دارد، مشکوک و منسوب و الحاق و از آن دیگران گفته شده است اکنون باید حافظ شناسان قضاوت کنند که پس از نسخهٔ خدا بخش امکان شک و شبه تا کجا مانده است؟

- **مثنوی مشکوک:** «ایا ریح الصبا قلبی کئیبت»

- **غزلیات مشکوک:**

«هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت»

«آن را که جام بادهٔ صهباش می دهند»

«ساقیا مایهٔ شباب بیار»

«نیست کس را زکمند سر زلف تو خلاص»[1]

«گرد عذار یار من تا بنوشت دست خط»[2]

«ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ»[3]

۱- مش، ص ۲۳۰

۲- مش، ص ۲۳۲.

۳- مش، ص ۲۳۳.

«حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و عرض»

«بسحر چشم تو ای لعبت خجسته مثال»

«روز عیدست و من امروز در آن تدبیرم»

- **غزلیات منسوب به حافظ:**

«سر سودای تو اندر سرما می‌گردد»

«دلم بی‌جمالت صفائی ندارد»

«کارم ز جور چرخ بسامان نمی‌رسد»

«هر که او یک سر مو پند مرا گوش کند»

«گر زلف پریشانت در دست صبا افتد»

«دلا چندان بریزی خون ز دیده شرم‌دار آخر»

«براه میکده عشّاق راست در تک و تار»

«من حرابم ر غم یاد خراباتی خویش»

«بجدّ و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش»

«نیست کس را رکمند سر زلف تو خلاص»[1]

«کسی مباد جو من خسته مبتلای فراق»

«ای که شور افکنده‌ای در بزم شاهان از نمک»

«رهروان را عشق بس باشد دلیل»[2]

- **غزلیات و اشعاری که از گفتار دیگران به دیوان حافظ نسخهٔ مغلیه الحاق شده است:**

- **نزاری قهستانی:** «ما برفتیم تو دانی و دل غمخور ما»

- **ملک جهان خاتون:** «غمت تا در دلم مأوا گرفتست»

۱- فش، ص ۲۳۰ ۲- فش، ص ۲۲۹

- **از امیر خسرو دهلوی‌ست:** «بازم مه رخسار بتی[1] در نظر آمد»
- **از سلمان ساوجی:** «می‌زنم هر نفس از دست فراقت فریاد»
- **از سلمان ساوجی:** «گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود»

"این غزل هم به احتمال از خواجوی کرمانی است":

«مرا می دگر باره از دست برد»[2]

- **رباعی مشکوک:** «بر دل غم روزگار تا کی داری»
- **رباعیات منسوب:**

«شب رفت بیابان و حکایت باقیست»

«زلفین تو پیچ و تاب از چه گرفت»

«ار رنگ رخت نشان اطلس یرسم»

«جانا مگذر بر گذر تیزی آه»

«گفتم که چه خالست بدین شیرینی»

- **رباعی الحاقی:** «خط بین که فلک بر رخ بدخواه نوشت»
- **قطعهٔ مشکوک:** «حسود خواجهٔ ما را بگو که بد میسند»
- **قطعهٔ منسوب:** «حکیم فکر من از عقل کرد دوش سوال»

این هم یکی از مزایای نسخهٔ خدا بخش است که ابیات ذیل این نسخه در غزلهای چاپی دیده نمی‌شود. اکنون باید حافظ شناسان قضاوت نمایند که این ابیات اصیل اند یا مشکوک:

- **منقار داشت:**

عارفی کو سیر کرد اندر مقام نیستی

نیست شد چون مستیٔ از عالم اسرار داشت

---

۱ - ب. رخ زیبای.

۲- قش، ص ۵۶

- رشحهٔ قلمت:

کمین‌گه‌ست و تو خوش تیز می‌روی ای دل
فکن که گرد برآید ز شهرهٔ عدمت

- نظری نیست که نیست:

کمر کمین من بنده چه بندی که ز مهر　　بر میان دل و جانم کمری نیست که نیست

- زلف دوتا نیست:

گفتن بر خورشید که من چشمهٔ نورم　　دانند بزرگان که سزاوار سها نیست

- نچشیدیم و برفت:

گفت کز خود ببرد هر که وصالم طلبد　　ما بامّید وی از خود ببریدیم و برفت

- عاشقست مباح:

فلاح و توبه و تقوی مجوی شیخ از ما
ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح

- آن توان زد:

از شرم در خمارم ساقی ترحمی کن　　باشد که بوسهٔ خوش بر آن دهان توان زد

- دلم شاید:

نخواهد این چمن سرو [و] لاله خالی ماند　　یکی همی رود و دیگری همی آید

- جهان ندارد:

ذوق جنان ندارد بی‌دوست زندگانی　　بی‌ذوق زندگانی ذوق جنان ندارد

- دلبری داند:

در آب دیدهٔ خود غرقه‌ام چه چاره کنم　　که در [مجید] نه هر کس شناوری داند[۱]

- باد صبا شنید:

هر شام ماجرای من و دل شمال گفت　　هر صبح گفت و گوی من و او صبا شنید

۱- قش، ص ۱۷۰.

- یک سر نمی‌ارزد:

دیار یار مردم را مقیّد می‌کند لیکن
چه جای پارس کین محنت جهان یکسر نمی‌ارزد

- سفر کرده داد باد:

طرف کلاه شاهیت آمد بخاطرم — آن‌جا که تاج بر سر نرگس نهاد باد

- دوستداران یاد باد:

نیک در تدبیر غم بیچاره‌ام — چارهٔ آن غمگساران یاد باد

- خوش نشانی داد:

بسان طوطی نطق تو حافظ بجهان — که داد عذب بیانی و خوش بیانی داد[1]

از هلال وسمه کشید:

میوش روی، مشو درهم از تفرّج خلق — که خواند خطّ تو بر رو و «ان یکاد» دمید
مربز آب سر شکم که بی‌تو دور از تو — چو باد می‌شد و بر خاک راه می‌غلطید

- خوشتر نباشد:

بنامیزد بت سیمین برم هست — که در بتخانهٔ آذر نباشد[2]

- قوت نبود:

هر کرا آینه صافی نشد از رنگ هوا — دیده‌اش قابل رخسارهٔ حکمت نبود

- بتاب رود:

مرا که عهد شکن خوانده‌ای و می‌ترسم — که با تو روز قیامت همین عتاب رود

- ارزانی بود:

خوش بود خلوت هم ای صوفی و لیکن گر درو
بادهٔ ریحانی و ساقی روحانی بود

۱- مقطع نسخهٔ قزوینی در نسخهٔ خدا بخش این طور است

گذشت بر من مسکین و با رقیبان گفت — دریغ عاشق مسکین من چه جانی داد

۲- قش، ص ۹۲.

- میل چمن نمی‌کند:

لخلخه سای شد صبا دامن پاکش از چه رو

خاک بنفشه زار را درّ عدن نمی‌کند

- ببالین آمد:

شادی یار پری چهره بده بادهٔ ناب که می لعل دوای دل غمگین آمد

- تاجدارانند:

رقیب درگذر و بیش ازین مکن نخوت که ساکنان در دوست خاکسارانند

- آسان نبود:

دردمندی که کند درد نهان پیش حکیم درد او بی‌سببی قابل درمان نبود

- از یاد ببر:

بعد ازین چهرهٔ زار من و خاک در دوست باده پیش آور و این جان غم آباد ببر

- گویای اسرار:

خرد هر جند نقد کائناتست چه سنجد پیش نقد کیمیا کار

- دوست کردم باز:

بهیچ در نروم بعد ازین ز حضرت دوست چو کعبه یافتم آیم زبت پرستی باز

صبا بمقدم گل راح روح می‌بخشد کجاست بلبل خوش گوی گو بر آر آواز

- عنبر افشانش:

سحر بطرف چمن می‌شنیدم از بلبل نوید حافظ خوش لهجهٔ خوش الحانش[1]

- شاه شجاع:

بیار می که چو خورشید شعله افروزد

رسد بکلبهٔ درویش نیز فیض شعاع

۱- در نسخهٔ قزوینی مقطع این طور است.

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستانش

صراحیی و حریفی خوشم زدنیا بس
که غیر ازین همه اسباب وحشت‌ست و نزاع
ززهد واعظ و طامات او ملول شدم
بساز رود و غزل خوان و می[سرود] سماع[1]

- هواه خواه خدمتم:

در ابروی تو تیر نظر تا بگوش جان .آورده و کشیده و موقوف فرصتم[2]

- خدمت می‌کنم:

از یمین عرش آمین می‌کند روح الامین چون دعای بادشاه ملک و ملّت می‌کنم
خسروا امید ارج جاه دارم زین جهت التماس آستان بوسی حضرت می‌کنم

- مدّعیان اندیشم:

دامن از رشحهٔ خون دل ما در هم چین که اثر در تو کند گر بخراش ریشم

- غبار تنم:

مرا که منظر حور است مسکن و ماوا چرا بکوی خراباتیان بود وطنم

- شاهد و ساغر کنم:

وقت گل گوئی که زاهد شو بچشم سر ولی
می‌روم تا مشورت با شاهد و دلبر کنم

- زیر بارم:

بسی خوردم من از پیمانهٔ او که هشیاری و بیداری چه کارم

- مهرو ببین:

لرزه بر اعضای مهر از رشک آن مهرو نگر
نافه را خون در جگر زان عنبر هر سو ببین

۱- فش، ص ۲۳۶: بسار رود و عرل حوان بجان شاه شحاع.

۲- فش، ص ۲۶۱: کشیدهٔ موقوف ورصتم.

- دوست نامه:

باد صبا زما هم ناگه نقاب برداشت　　کالشمس فی سحابه طلع من الغمامه

- زنخدان بدر آئی:

در خانهٔ غم چند نشینی و ملامت　　وقتست که از دولت سلطان بدر آئی

- انوار پادشاهی:

در دودمان آدم تا رسم سلطنت هست　　مثل تو کس ندانست این رسم را کماهی

جور از فلک نتابد تا تو ملک صفاتی　　ظلم از جهان برون شد تا تو جهان پناهی

- اسرار عشق و مستی:

عشقت بدست طوفان خواهد سپردن ای جان

چون برق ازین کشاکش پنداشتی که رستی

- دومنی:

بگوشه‌ای بنشیں خوشدل و تماشا کن　　گرت ز ملک قناعت هوس کند وطنی

- ابر بهمنی:

گر صبحدم خمار ترا درد سر دهد　　پیشانی خمار همان به که بشکنی

در مقابل در نسخه‌های قزوینی وغیره ابیاتی هست که در نسخهٔ خدا بخش نیست، مثل ابیات ذیل:

زلف دل دزدش صبا را بند در گردن نهاد　　با هوا خواهان رهرو حیلت هندو ببین

*

مرا بدور لبت دوست هست پیمانی　　که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه

اکنون بعضی از ابیاتی نقل کرده می‌شود که در نسخهٔ خدا بخش و نسخه‌های دیگر موجود است، امّا هر دو اختلاف دارند:

- سبزه دمید:

عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است   ز پیش آهوی این دشت شیر نر نرمید [۱]

*

شراب نوش کن و جام زر بحافظ بخش   که بادشه بکرم جرم صوفیان پوشید [۲]

- میخانه زدند:

در ره عشق دل گوشه نشینان خون شد   همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند [۳]

- منبر می‌کنند:

خانه خالی کن دلا تا منزل سلطان شود
کین هوسناکان دل و جان جای دیگر می‌کنند [۴]

- کردم باز:

ز شوق مجلس آن یار خرگهی حافظ
گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز [۵]

- جرم پوش:

گنج سعادت ابدی معرفت بود
حافظ چو گنج یافته‌ای باش هان خموش [۶]

۱- ی: عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است   ز پیش آهوی این دشت شیر بیشه رسید
۲- س، قش: شراب نوش‌کن و جام زر بحافظ بحش   که پادشه بکرم جرم صوفیان بحشید
۳- ح. نقطهٔ عشق دل گوشه نشینان خون کرد   همچو آن حال که بر عارض حانانه زدند
۴- م: خانه خالی کن بتا تا منزل جانان شود   کین هوسناکان دل و جان جای لشکر می‌کنند
۵- ق: فکنند زمزمهٔ عشق در حجاز و عراق   نوای بانگ غزل‌های حافظ شیراز
ح، ی، مش: غزل سرائی ناهید صرفه‌ای نبرد   در آن مقام که حافظ برآورد آواز
۶- ح: تا چند همچو شمع زبان آوری کنی   پروانه مراد رسید حافظا خموش
ی: تا چند همچو شمع زبان آوری کنی   پروانهٔ مراد رسید ای محب خموش
نسخهٔ قزوینی اصلاً مقطع ندارد.

- چو شمع:

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
در وفای مهر تو مشهور خو بانم چو شمع[1]

- غمزهٔ تیرم:

من آنکه برگرفتم دل ز حافظ   که ساقی گشت یار ناگزیرم[2]

- صد رو نهاده‌ایم:

عمریست تا براه غمش[3] رو نهاده‌ایم[4]   رو و ریای[5] خلق بیک سو نهاده‌ایم
حافظ بعیش کوش که ما نقد عقل و هوش   در راه یار سلسله گیسو نهاده‌ایم[6]

- طبیبان:

ما عشق[7] پنهان با یار گفتیم   نتوان نهفتن درد از طبیبان

- منوّر کن:

از آن شمایل زیبا و حسن خوش که تراست
میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن[8]

- مشک سای تو:

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین   زود بسلطنت رسد هر که بود گدای تو[9]

۱- ق، فش در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع   شب نشین کوی سرباران و رندانم چو شمع
ح در وفای عشق تو مشهور خابانم چو شمع   شب نشین کوی سربازان [و] رندانم چو شمع
۲- ح، ی: چو حافظ گنج او در سینه دارم   اگرچه مدّعی بیند فقیرم چو حافظ ... حقیرم
۳- فش عمت.   ۴- ح ما پیش خاک پاک تو صدر و نهاده‌ایم
۵- فش: رنان.
۶- ح، فش گفتی که حافظ دل سرگشته‌ات کجاست   در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم
۷- م، فش ما در پنهان.
۸- م: از آن شمایل الطاف و خلق خوش که تر است   هوای خلوت روحانیون معطّر کن
۹- ق: دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار   گوشهٔ تاج سلطنت می‌شکند گدای تو

- عشق و مستی:

درکوچهٔ مغانم خوش گفت آن صنم دی   باکافرت چه کارست گر بت نمی‌پرستی[۱]

- حدیث آرزومندی:

بخوبان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفائیها   که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی[۲]

مرحوم استاد خانلری در رساله‌ای[۳] بر اساس بعضی نسخه‌های خطّی پُر ارزش، و به ذوق خود در ابیات ذیل از نسخهٔ قزوینی اختلاف کرده‌اند. اسعار تصحیح کردهٔ ایشان تقریباً همان طور در نسخهٔ خدا بخش موجود هستند:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست   صلای سرخوش ای صوفیان وقت‌پرست

❋

مرا و سرو چمن را بخاک راه نشاند   زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست

❋

تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال   خطا نگر که دل امید در وفای تو بست

❋

محتاج جنگ[۴] نیست گرت قصد خون ماست

چون رخت ازان تست بعماحه حاجبست

❋

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست   کرم نمای و فرود آکه خانه خانهٔ تست

دلت بوصل گل ای بلبل سحر خوش باد   که در چمن همه گلبانگ عاشقانهٔ تست

❋

۱- ی، فش. درمحلس مغانم‌دوش آن صنم چه خوش گفت   باکافران چه کارست(ت) اگر بت نمی‌پرستی
م: در مجلس مغانه دی شب بطنز گفتند   با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی

۲- فش، ق. بشو حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند   سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

۳- پرویز ناتل خانلری؛ چند نکته در تصحیح دیوان **حافظ**. انتشارات سخن، چاپخانه بهمن نو، بهمن ماه ۱۳۳۷

۴- خانلری عمره، ق قصّه

ببر ز خلق و زعنقا قیاس کار مگیر　　که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست

*

از دل و جان شرف صحبت جانان غرضست
همه آنست وگرنه دل و جان اینهمه نیست

*

در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با خوی دوست
خرّم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

*

گره بباد مزن گرچه بر مراد وزد　　که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت

*

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که جان را نسخه‌ای باشد ز نقش خال هندویت

*

نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست　　ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدارد

*

مباش بی‌می و مطرب که زیر چرخ[1] کبود　　بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد

*

بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند　　پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

*

نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد　　ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد

*

۱- خانلری: طاق کبود، ق: طاق سپهر

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد   یک نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد

*

خاک وجود ما را از آب باده گل کن   ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

*

مردمی کرد و کرم بخت خداداد بمن   کان بت ماه رخ از راه وفا باز آمد

*

گرچه ما عهد شکستیم ببین ای حافظ   لطف آن مه که بصلح از در ما باز آمد

*

شکر آن را که میان من و او صلح افتاد   حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

*

رقص بر شعر تر و نالهٔ نی خوش باشد   خاصه وقتی که در آن دست نگاری گیرند

*

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند   پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند

*

گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز   گفتا ز ماهرویان این کار کمتر آید

*

آخر ای خاتم جمشید همایون آثار   گرفتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود

*

پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری   می‌کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش

*

جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانهٔ در   صدف دیدهٔ حافظ بود آرامگهش

*

بیا که توبه زلعل نگار و خندهٔ جام   تصوّریست که عقلش نمی‌کند تصدیق

*

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی　　چنان ببست که ره نیست زیر دام مغاک

*

حلاّج بر سردار این نکته خوش سراید　　از شافعی مپرسید امثال این مسایل

*

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید　　که برو پاره بصد شعبده پیراسته‌ام

*

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار بانگ بربط و آواز نی کنم

*

باغ بهشت و سایهٔ طوبیٰ و قصر حور　　با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

*

داستان در پرده می‌گویم ولی　　گفته خواهد شد بدستان نیز هم

*

گر چو شمعش پیش میرم بر غمم خندد چو صبح
ور برنجم خاطر نازک برنجاند ز من

*

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید　　گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین

*

ای که در دلق ملمّع طلبی ذوق حضور
چشم سری عجب از بی‌خبران می داری

*

عجب از وفای جانان که تفقّدی نفرمود　　نه بخامهٔ سلامی نه بنامهٔ پیامی

*

چوگان کام در کف و گوئی نمی‌زنی بازی چنین بدست و شکاری نمی‌کنی
ساغر لطیف و پر می و می افکنی بخاک و اندیشه از بلای خماری نمی‌کنی
حافظ برو که بندگی بارگاه دوست گر جمله می‌کنند تو باری نمی‌کنی

بقیهٔ ابیات تقریباً مثل اشعار نسخهٔ قزوینی می‌باشد.

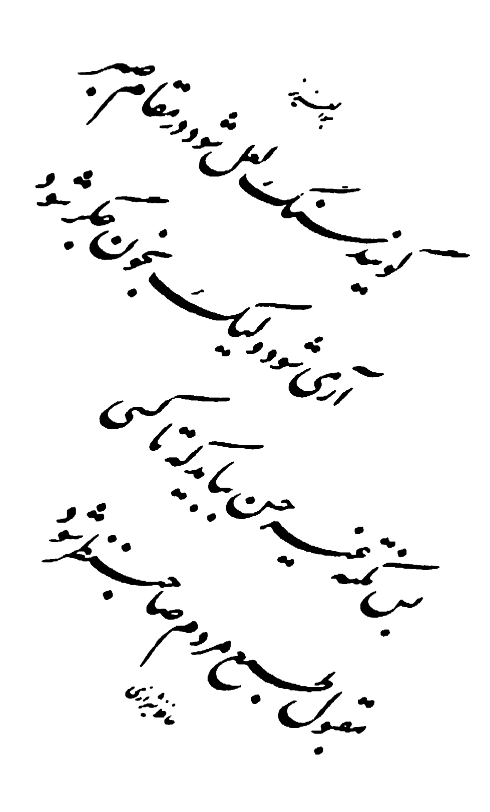
علامه قزوینی یکی از ابیات حافظ را این طور خوانده و توجیه کرده است:

ساقی بدست باش که غم در کمین ماست مطرب نگاه‌دار همین ره که می‌زنی

در صورتی که در نسخهٔ خدا بخش همین بیت این طور است و همان بهتر به نظر می‌رسد:

ساقی بعیش باش که غم در کمین تست مطرب نگاه‌دار همین ره که می زنی

* * *



تصویر چهار صفحه آغازین دیوان حافظ (نسخهٔ شاهان مغلیه)

نظر بر قرعهٔ توفیق و یمن دولت شاه است / بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

شهنشاه مظفرفر شجاع ملک و دین منصور / که جود بی‌دریغش خنده بر ابر بهاران زد

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد / دل رمیدهٔ ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت / به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد

بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا / فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

به صدر مصطبه‌ام می‌نشاند اکنون دوست / گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

چو زر عزیز وجود است شعر من آری / قبول دولتیان کیمیای این مس شد

طربسرای محبت کنون شود معمور / که طاق ابروی یار منش مهندس شد

لب از ترشح می پاک کن برای خدا / که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد

کرشمهٔ تو شرابی به عاشقان پیمود / که عقل بی‌خبر افتاد و علم بی‌حس شد

ز راه میکده یاران عنان بگردانید / چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو / به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد

شاهدان گر دلبری زین سان کنند / زاهدان را رخنه در ایمان کنند

از فال مصحف که دیگ برامد از دیوان حافظ این شاه بیت امد چندین بار ابیات مناسب امده که اگر شرح انها شود کتابی شود انشاالله تعالی چون فتح ولایات شرقی و مبارزان ان دیار بامر اگر کار شود نذر خوبی بخواجه لسان الغیب فرستاده شود وجمیع ان تفالات بنزر رقم کرده شود بمنه و توفیقه [illegible] ذی حجه سنه ۹۶۲ در شهر [illegible] عمر یافت

والسلام

سات

وقتی که از آلهاباد بقصد ... حضرت والد بزرگوار خود ... اگره بودم در اثنای راه رسید که تفال بدیوان حافظ باید نمود این غزل برآمد ... بسعادت خدمت و رضاجویی حاضر بود در واقعهٔ ناگزیر دید ... و هم دولت مؤید ... روزی گشت که بقیه مضمون غزل بود در جمیدی الثانی ... بشمره شد الحمد ... ابن اکبر پادشاه غازی

۲۲۱۶

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم — بشهر خود روم و شهریار خود باشم

چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی — که روز واقعه پیش نگار خود باشم

ز محرمان سراپرده وصال شوم — ز بندگان خداوندگار خود باشم

ز دست بخت گرانخواب و کار بی‌سامان — اگر کنم گله رازدار خود باشم

همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود — دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ — وگرنه تا با بد شرمسار خود باشم

۲۲۳۵

اگرچه پامال جفا کرد چو خاک راهم — خاک می‌بوسم و عذر قدمش میخواهم

من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا — بندهٔ معتقد و چاکر دولتخواهم

ذرهٔ خاکم و در کوی توام وقت خوش است — ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

هو

... حکیم ابوالفتح برآمد ...

آٹھ

هو
ای نور چشمی شاه
یادم امید که از تفرقه
امان آید

ص ۵۰

چشم بد دور کزان تفرقه خوش باز آورد / طالع نامور و دولت مادرزادت

شادی مجلسیان در قدم و مقدم تست / جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت

حافظا از دست مده صحبت آن کشتی نوح / ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

ص

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود / چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد

ماه شعبان منه از دست قدح کین خورشید / از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود / قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد

ص ۱

ز قاطعان طریق این زمان شوید ایمن / قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر برغم برادران غیور / ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید

سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد / جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

این غزل حاضر این بیت
تفال همایون شده

ص

با شما اخلاص هر کس حاجت تیر است / علم آصف دیده باشد حالها در خاتم

با جهان باشد به نیکی در جهانت باد کام / وین دعا بر انس و جان پیداست از دل و جان ...

هو
روز سه شنبه دولت ۱۳ محرم
انتخاب بر این بیت که تا جهان
به نیکی در جهانت کام باد میسر
یافت را اسلام ...

هو

بجهت کمینه سید [illegible] عصمت [illegible]
تفأل نمودم این بیت [illegible]
و حید [illegible] بعد از [illegible]
قبل آمده [illegible]
حرره نورالدین
جهانگیر [illegible]

ص ۲۴۳

خورده‌ام تیر فلک باده بده تا سرمست / عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم

جرعهٔ جام برین تخت روان افشانم / غلغل چنگ درین گنبد مینا فکنم

مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست / میکنم سعی که خود را مگر آنجا فکنم

بگشا بند قبا ای مه خورشیدکلاه / تا چو زلفت سر سودازده در پا فکنم

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا / من چرا عشرت امروز بفردا فکنم

ص ۱۴۰

پای بوس تو بدست کسی رسید که او / چو آستانه برین در همیشه سر دارد

دل شکستهٔ حافظ که خاک خواهد شد / چو لاله داغ جفای تو بر جگر دارد

هو

فرزند خرم را بر سر رانا تعیین [illegible]
خود در اجمیر نزول اجلال داشتیم
[illegible]
[illegible]
لسان الغیب حافظ [illegible]
غزل بر آمد و بعد از [illegible]
[illegible]
حرره نورالدین [illegible]

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود / بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود

بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ / ببوس غبغب ساقی بنغمهٔ نی و عود

حافظ شیرازی و اقبال لاهوری

دکتر یوسف حسین خان
دانشمند فقید هندی

اقبال لاهوری در اوّلین چاپ مجموعهٔ شعر خود تحت عنوان «اسرار خودی» شعر حافظ شیرازی را سخت مورد ایراد قرار می‌دهد. نظرش دربارهٔ کلام این رند خراباتی این است که اگر کسی آن را چند بار بخواند، جنب و جوش و سعی و کوشش از او کاسته می‌شود. همچنین دربارهٔ تصوّف عقیده‌اش این است که این فلسفه ملّت‌ها را سست رأی می‌کند و تأثیرش کمتر از مواد مخدّر نیست؛ بنا بر این، وی شعرای متصوفه را مسؤول انحطاط اجتماع اسلامی در مشرق زمین می‌داند؛ و همچنین دربارهٔ مفهوم «خودی» (خوداعتمادی) هم از فکر و عقایدی که عرفا و متصوفه داشته‌اند، انحراف نموده؛ آن را به صورتی عرضه می‌کند که منطبق بر احتیاج اجتماعی و بالابردن شخصیّت فرد در اجتماع و به‌کار انداختن افراد در عرصه فعالیت‌های اجتماعی است.

اینک ابیاتی که در آن اقبال بر حافظ خرده می‌گیرد:

هوشیار از حافظ صهبا گسار — جامی از زهر اجل سرمایه‌دار
رهن ساقی خرقهٔ پرهیز او — می علاج هول رستاخیز او
نیست غیر از باده در بازار او — از دو جام آشفته شد دستار او[1]
آن فقیه ملّت می خوارگان — آن امام امّت بی‌چارگان
نغمهٔ چنگش دلیل انحطاط — هاتف او جبرئیل انحطاط

۱- اشاره بر این بیت ار حافظ

صوفی سرخوش ار این دست که کج کرد کلاه — بدو جام دگر آشفته شود دستارش

مار گلزاری که دارد زهر ناب صید را اوّل همی‌آرد به خواب
بی‌نیاز از محفل حافظ گذر الحذر از گوسفندان الحذر

از مطالعهٔ ابیات فوق، چنان به نظر می‌رسد که اقبال دربارهٔ افکار حافظ و طرز بیانش در ذهن خود، دو نظریه داسنه است؛ چنانکه باوجود مخالفت و سرسختی که وی دربارهٔ فلسفهٔ حافظ که مشتمل بر خوشگذرانی و تسلیم و رضا می‌باشد؛ از حیث لطافت بیان، طرز غزل‌گویی، شیوهٔ دلکش غزل‌سرایی، قایل به عظمت و بزرگی او بوده و سعی می‌کرده که در سرودن ابیات، وی را پیروی نماید و همان ترکیب و کلمات و اوزان شعری را انتخاب کند که قبلاً حافظ از آنها استفاده نموده است و آن قدر به حافظ علاقه‌مندی نشان می‌داد که یک مرتبه در صحبت خصوصی با یکی از دوستانش که اسمش خلیفه عبدالحکیم بود؛ چنین اظهار کرده است:

"گاهی اوقات حسّ می‌کنم روح حافظ در وجود من حلول کرده است".

«از دو جام آشفته شد دستار او»

پس از ایراد بر افکار حافظ، وی عرفی شاعر را با حافظ مقایسه نموده است و می‌گوید. هر دو شاعر از خاک پاک شیراز برخاسته‌اند؛ ولی هر دو در افکار با یکدیگر متفاوت‌اند. وی حافظ را جادو بیان و عرفی را آتش زبان دانسته و معتقد است کلام حافظ فاقد خصوصیاتی مانند: همّت، شهامت، جرأت و مردانگی است، ولی عرفی برعکس او، بلند همّتی و عزم قوی و ارادهٔ بلند را تشویق می‌کند:

حافظ جادو بیان شیرازی است عرفی آتش زبان شیرازی است
این سوی ملک خودی مرکب جهاند آن کنار آب رکناباد ماند
این قتیل همّت مردانه‌ای آن ز رمز زندگی بیگانه‌ای
روز محشر رحم اگر گوید بگبر عرفیا فردوس و حورا و حریر
غیرت او خنده بر حورا زند پشت پا بر جنّت الماوا زند
باده زن با عرفی هنگامه خیز زنده‌ای از صحبت حافظ گریز

پس از این اظهار نظر دربارهٔ حافظ، عده‌ای از مسلمانان شبه قارهٔ هند و خصوصاً دوستداران شعر حافظ به او تاختند و مقالاتی تند علیه اقبال در روزنامه‌ها و مجلاّت به چاپ رساندند و اقبال هم آن ابیات را از نسخی که بعداً منتشر کرد، حذف نمود.

گرچه اقبال مایل نبود که از زمرهٔ شعراء شناخته شود؛ ولی این آرزو را نیز در سر می‌پروراند که احساسات قلبی خود را به وجه احسن به ملّت هند ابراز نماید؛ به این دلیل شعر را برای بیان افکارش انتخاب نمود. او از این نکته هم بی‌خبر نبود که کلام وی اگرچه از نظر محتوی فکری و عقیدهٔ آزادی طلبی عالی است، باز هم از حیث حسن بیان و شیرینی و دلکشی به پایهٔ شعر حافظ نخواهد رسید و پیش غزلیات او رونق به ضیائی نخواهد داشت. به این دلیل وی از تشبیهات و استعارات و ترکیباتی که حافظ به‌کار برده بود، استفاده کرد.

شعر اقبال لاهوری موقعی به اوج خود رسید که هند و بیشتر سرزمینهای مسلمان کشورهای آسیا تحت سلطهٔ استعمارگران اروپایی قرار داشتند. در شبه قاره، اوضاع مسلمانان میان تمام افراد این ملّت وخیم‌تر بود. وضع اقتصادی نابسامان، دوری از علم و دانش، قناعت به فقر و فاقه، حالت یأس و ناامیدی و از همه بدتر تسلّط قوم بیگانه بر آنها.

اگرچه سیّد احمد خان هندی مؤسّس دانشگاه اسلامی علیگره، برای تجدید حیات ملّت اسلامی هند، چندین مرتبه در سراسر کشور سخنرانیها کرده بود؛ همچنین الطاف حسین متخلّص به حالی یکی از همکاران صمیمی سیّد احمد خان با سرودن منظومه‌ای معروف به «مسدّس حالی» برای دیدن روح آزادی خواهی و بالا بردن سطح زندگی در اجتماع هند گام مؤثّری برداشته بود، ولی اقدامات این دو مرد نجیب و دوستدار ملّت برای بهتر ساختن اوضاع اجتماعی کافی نبود و مسلمین هنوز در وجود خود اعتماد به نفس کامل احساس نمی‌کردند. با این وجود باید در این‌جا این نکته را هم به صراحت بیان کرد که سعی و کوشش سیّد احمد خان و الطاف حسین برای رفاه و پیشرفت ملّت اسلامی مقدمات و زمینه‌ای بود برای فعالیت اقبال لاهوری؛ زیرا وی موقعی وارد صحنهٔ

سیاست هند شد که مردم تا اندازه‌ای از وضع نابسامان موجود آگاهی یافته بودند؛ و افکار خود آگاهی آنان را به حرکت تبدیل کرد. وی معتقد بود تغییر اوضاع اجتماعی، احساس و افکار افراد را عوض می‌کند؛ چنانکه در فوق نیز اشارت رفت، راهنمایان سیاسی هند در عهد اقبال افکار اجتماعی را تا اندازه‌ای محدود می‌خواستند؛ ولی طائر فکر اقبال از قید و بند متنفر بود. او برای پرواز خود فضای بیکران را می‌خواست. او هیچ وقت آماده نبود در دام پر بزند، بلکه همهٔ آرزویش این بود که تارهای دام را گسیخته و بالای آن در وسعت آسمانها پرواز بنماید.

پس از انقراض دولت مغولی بابری هند (۱۷۵۷-۱۵۲۶ م) مسلمین شبه قاره مجبور بودند زندگی را به وصع نکبت بار ادامه بدهند؛ همچنین مسلمانان کشورهایی مانند ترکستان، شمال غربی چین، اندونزی، مالزی و آفریقای شمالی از حیث پستی و خواری به حضیض‌ترین نقطه رسیده بودند. شاعری روشن ضمیر و خود آگاه مانند اقبال نمی‌توانست این کیفیّت و حال را ببیند و تحمّل نماید. چنانکه او علیه این محیط گردن بر افراخت و صدا بر آورد و زندگی خود را به خاطر بهتر ساختن اوضاع و زنده کردن حسّ معنویت در اذهان مردم هند وقف نمود. وی مفهوم «خودی» را در میان مسلمانان هند رواج داد. او مخالف سرسخت دراویش عزلت گزین و خانقاه نشینان درون گرا بود و آرزویش این بود که انسان با روش برون گرایی و با حسّ خوداعتمادی به تحصیل علوم جدید بپردازد؛ تا هم دربارهٔ انفس و هم در مورد آفاق اطلاعات کاملی بدست بیاورد. به نظر وی، شناختن نفس به وسیلهٔ «خودی» و فراگرفتن علوم برای شناختن آفاق وسیله‌ای است که ملّت را به طرف آزادیخواهی راهنمایی می‌کند.

گرچه وی از اصطلاحاتی مانند: نی، می، جام و شراب که مورد پسند متصوفه بود، استفاده کرده؛ ولی عقیده‌اش این بود که جام و مینا و شراب و بادهٔ اهل مشرق باید یکسر مبدّل گردد. نیی باید که صدایش قلبها را در سینه به جنب و جوش آورد؛ میی شاید که جاذ را مانند شیشه بگذارد:

نیی که دل ز نوایش به سینه می‌رقصد　　میی که شیشهٔ جان را دهد گداز آور

جای دیگر می‌گوید:

به هر زمانه اگر چشم تو نکو نگرد　　طریق میکده و شیوهٔ مغان دگر است

❋

من آن جهان خیالم که فطرت ازلی　　جهان بلبل و گل را شکست و ساخت مرا

اقبال برای سروده‌های خود از یک طرف از افکار دانشمندان اروپایی، مانند: فیخته، نیچه، برگسون و از شعر گوته مایه و توشه گرفت و از طرف دیگر از آثار فلاسفهٔ اسلامی، مانند. ابن مسکویه، ابن عربی، عبدالکریم حیلی بهره‌ور گردید. مبان سرایندگان فارسی زبان، وی سخت تحت تأثیر ملای رومی قرارگرفت. گرچه میان ملای رومی و افبال افکار و احساسات اجتماعی متفاوت است؛ ولی در عقاید نصوّف هر دو متفق به نظر می‌رسند، هر دو مبلغ سعی و کوشش و تحرّک و جدّوجهد می‌باشند. در اینجا این نکته را باید به صراحت بیان نمود که اقبال از مثنوی معنوی کوکورانه تقلید نکرد، بلکه از این دفتر بزرگ گلچینی کرد و هر چه موافق افکار وی بود از آن بر چید و به‌کار برد و مانند دیگر افکار و احساس متفکرینی که اسامی‌شان در فوق گذشت، چنان با افکار اقبال عجین شد که دیگر آنها را از شخصبت اقبال جدا نمی‌توان کرد.

اقبال پس از مطالعهٔ دیوان حافظ شرازی، بدین نتیجه رسید که آهنگی که در اشعار لسان الغیب به‌کار برده شده، زیاد تند و هیجان آور نیست، بلکه بسیار نرم و لطیف و سبک خرام به‌استماع می‌آیند؛ و همچنین موضوعاتی که حافظ برای غزلیات خود انتخاب کرده حاکی از آرامش روحی وی در امور زندگی بوده است، و از آنجا که اقبال با ملّتی سروکار داشته که نمی‌توانست از این گونه آهنگهای ملائم و لطیف بیدارگردند و برای پیشرفت و سعادت در زندگی همگام او و برای نیل به سعادت رهسپار شوند، پس از کسب اطلاعات دربارهٔ احساس درونی حافظ و اثر روح ابیاتش، او دست خود را به دامن ملای رومی (۶۷۲-۶۰۴هـ) آویخت و ابیات این عارف وارسته را طبق احتیاج

عصر خود توجیه نمود و توضیح داد و در تفسیر مفاهیم و معانی ابیاتش موشکافی کرد که این خود حاکی از احساسات درونی، وسعت قلب و نظر او می‌باشد. اقبال، این شاعر شوریده و سرمست، برای آزادیخواهی و بیداری ملّت هر قدر ممکن بود، از ابیات مولانا استفاده کرد و در مختصرترین صورت ممکن، جنب و جوش و مستی شادمانهٔ مولانا را در قالب کلمات لطیف و نازک حافظ شیرازی ریخت. این کیفیت شوریدگی و حال را در غزلیات اقبال می‌توان به‌وجه احسن مشاهده نمود. در این شکّی نیست که اقبال نسبت به مولانا جلال‌الدین رومی با خلوص نیّت اظهار عقیده کرده و در اشعار خود، وی را به‌لقب پیر رومی و خود را مرشد هندی یادکرده است؛ ولی باوجود این اوصاف، او فهمید که شعر مولانا هم نمی‌تواند برای اجتماع مفید و سودمند باشد.

تاریخ ادبیات ایران شاهد این مطلب است که اشعار و ابیات اهلِ تصوّف در زمانی به‌اوج خود رسید که اجتماع به‌طور کلّی رو به‌انحطاط گرائیده بود و با خواندن اشعار عرفانی می‌توان فهمید، وقتی افراد ملّتی نفوذ و قدرت سیاسی خود را از دست می‌دهند، چنانکه زبونی و شکست خوردگی مایهٔ فخر و مباهات آنان می‌گردد (چنانکه پس از استیلای مغول در ایران اتفاق افتاد) درگوشهٔ انزوا نشسته، دست و پای سعی و کوشش را شکسته و در ترک دنیا و عزلت گزینی پناه می‌جویند و از این فعلِ خود لذّت می‌برند.

اقبال در یکی از نامه‌هایش به یکی از دوستان به‌نام سراج‌الدّین پال در این مورد اشارتی نموده است، او می‌نویسد: "شعرای ایران طبعاً به‌فلسفهٔ وحدتِ وجود تمایلِ خاصی داشته‌اند و ریشهٔ آن تا حدّی به قبل از اسلام می‌رسد. اگرچه اسلام تا اندازه‌ای از این نوع افکار جلوگیری کرد، ولی همین که شعرای ایرانی موقعیت را مناسب حال خود دیدند به‌این عقاید گرائیدند و در نتیجه ادبیاتی را تخلیق نمودند که مبنی بر این فلسفه بود. این سرایندگان در کلمات لطیف و زیبا، شعائر اسلامی را تردید و تنسیخ می‌نمودند و هر چه فعل و عملی در نظر علمای اسلام دوست داشتنی و مورد پسند بود، ایشان آن

را به‌صورت زشت و مذموم جلوه‌گر می‌نمودند. مثلاً اسلام افلاس و تنگدستی را مذمّت می‌کند؛ ولی حکیم سنائی (۵۳۵-۴۶۵ ه) آن را عین سعادت می‌داند و همچنین دین مبین اسلام برای زندگی آبرومندانه جهاد فی سبیل‌الله را فعل پسندیده و نکو می‌داند؛ ولی شعرای متصوفهٔ ایرانی معانی و مفاهیم دیگری به‌کار برده‌اند، چنانکه در این رباعی می‌بینیم:

غازی زپی شهادت اندر تک و پوست　　غافل که شهید عشق فاضل‌تر ازوست
در روز قیامت این به‌او کی ماند　　این کشتهٔ دشمن است و آن کشته دوست

باوجود اینکه رباعی فوق الذکر از حیث مطالب بسیار زیبا و جالب توجّه است؛ ولی فی الحقیقت با جهاد راه خدا در تضاد است.″

چون اقبال دریافت که طرفداران حافظ مخالف نظریهٔ او هستند و ابیات وی باعث آزار و ناراحتی دوستداران این شاعر نامدار شده است، این ابیات را از نسخه‌هایی که بعداً انتشار داد، حذف نمود؛ ولی عقیده و رأی خود را تغییر نداد. کسانی که نسبت به‌کلام این دو شاعر علاقه دارند، معتقدند که هر دو سراینده ضد و مخالف ایدئولوژی یکدیگر هستند؛ ولی باوجود هر نوع فرق و اختلاف باید اعتراف نمود که هر دو قائل به عظمت عشق می‌باشند و همین نقطهٔ اتصال افکار هر دو شاعر است. باید این را هم صراحتاً بیان نمود که عشق در کلام حافظ عشق مجازی و حقیقی است ولی کلام عاشقانهٔ اقبال هدف و مقصدی دیگر دارد.

در مقام مقایسه بین افکار این دو شاعر بزرگ ایران و شبه قارهٔ هند نمی‌توان محیطی را که در آن زیسته‌اند، نادیده گرفت. در بالا اشاره شد که اقبال در عهدی پا به‌دنیا گذاشت که اسنعمارگران اروپایی قسمتهای بزرگ آسیا و آفریقا را زیر یوغ سلطهٔ خود آورده بودند. عصر حافظ را هم می‌توان دورهٔ اغتشاش و نابسامانی نامید؛ زیرا که ملوک الطوایفی سر تا سر کشور را فراگرفته و برای مردم شیراز قتل و غارتگری ترکان و تاتارها امر عادی شده بود، امّا باوجود تمام این غوغا و شورش، به فرهنگ و تمدّن اسلامی که

در آن حافظ بزرگ شد، لطمه‌ای نخورد؛ چراکه پادشاهان ترک و تاجیک در لوای اسلام آمده و فرهنگ اسلامی را رونق دادند. چنانکه امیر تیمور گورکان (۸۰۷-۷۷۱ه) مملکت خود را توسعه داده و تا مرزهای روسیه و چین رسانیده بود؛ ترکان عثمانی به شهر وین که قلب اروپا محسوب می‌شود، رسیده بودند و همچنین ترکان خلجی و آل تغلق قسمت بزرگ کشور هند را تحت فرمان خود آورده بودند. این فاتحین و کشور گشایان از شرق تا غرب، هر کشوری را که گشودند در آنجا کاخ با عظمت و پرشکوه فرهنگ اسلامی را بنا نهادند و در عصر اقبال استعمار اروپایی می‌خواست ریشهٔ این فرهنگ و تمدّن را از بیخ بکند. اقبال با استعمارگران به مبارزه برخاست، اقبال خواهان آزادی سیاسی مردان جهان بود، و آرزوی حافظ تنها این بود که اجتماع را از ریاکاران و زهد فروشان پاک کند. با این وجود موضوع سخن هر دو عشق بود اقبال عشق را قوهٔ محرکه می‌داند و می‌خواهد از این قوه استفاده نماید و در اجتماع انقلاب بپاکند، ولی حافظ برای اجتماع عصر خود هدفی نداشت. او از طریق عشق جویای راحتی و کامیابی است. اگر در کلام حافظ برای پیدا کردن هدف، سعی و کوشش کنیم بیشتر از این نخواهیم دید که او آرزومند آزادی روحی است. اگرچه هر دو شاعر برای آزادی روح کوشا هستند؛ امّا راه‌هایی که برای این منظور پیش گرفته‌اند، از یکدگر جداست. هر دو از راه سیر معنوی به مشاهدهٔ حقیقت مطلق رسیده‌اند. اقبال این سیر را به‌وسیلهٔ تعقل پیموده است. و حافظ را با شوریدگی و حال و جذبه و وجدان رهسپار این راه می‌بینیم و این کیفیّت جذب و شوریدگی را نمی‌توان از شعر او جداکرد.

وضع سیاسی و اجتماعی مردم هند در عصری که اقبال می‌زیست چنان اسفناک و اندوه بار بود که او حس می‌کرد آتشی در سینهٔ او شعله‌ور است و می‌خواست شوریدگی و هیجان قلب خود را در قالب شعر ریخته به مردم عرضه نماید؛ تا بدانند او را چه سوزی مضطرب و ناراحت کرده است و به همین سبب ماهیت اشعار وی سرشار از حال و وجد و سرور، با بلند پروازی تخیّل و فکر بلیغ می‌باشد:

تو به جلوه در نقابی که نگاه بر نتابی مه من اگر ننالم تو بگو دگر چه چاره
غزلی زدم که شاید به‌نوا قرارم آید تب شعله کم نگردد زگسستن شراره

*

ای که زمن فزوده‌ای گرمی آه و ناله را زنده‌کن از صدای من خاک هزار ساله را
غنچهٔ دل گرفته را از نفسم گره گشای تازه کن از نسیم من داغ درون لاله را

اقبال شاعری است درون گرا و معتقد است که حسن و حقیقت در مقصد و هدف پنهان است و به همین خاطر، او حصول آزادی را هدف حیات خود قرار می‌دهد و ابیات خود را می‌سراید؛ ولی در غزلیات حافظ معشوق از شخصیت او جداست و وقتی تحت تأثیر جذب و اشتیاق است و می‌خواهد او را در آغوش بگیرد سراپا نیاز و از تمام کائنات ببگانه می‌شود. چنانکه در نظر او اسیر زلف گره‌گشای معشوق شدن کمال آزادی است و بندگی عشق را طریق آزادی و رهائی از دو جهان می‌داند:

فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

*

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

حافظ در عشق و محبّت حسن و جمال والهانه می‌رود؛ ولی دربارهٔ اقبال می‌توان گفت که حسن و جمال و عشق و عاشق تابع عقل و شعور می‌باشد.

حافظ و اقبال هر دو مفسّر و بیان کنندهٔ رموز زندگی هستند. آنها احساس را از قلب انسان ترجمه می‌کنند. در کلام آنها روح معانی با ابدان الفاظ چنان چسبیده که نمی‌توان یکی را از دیگری جدا کرد یا میان آنها دوگانگی حس نمود. هر دو درون‌گرا هستند و در این درون‌گرایی با شخصی غیر از خود تکلّم نمی‌کنند. اقبال برای اظهار مطالب در شعر از فلسفهٔ تاریخ و سنّتهای باستانی مایه و توشه می‌گیرد و اینها را با رمز و اشاره و کنایه به‌کار می‌برد. اساس شعر حافظ مبنی بر تخیّل و فکر والای اوست. در ابیات لسان‌الغیب ساقی، مغ بچّه و ترسازاده، محتسب و صوفی و امثال آنها نقش مهمّی را ایفا می‌کنند. هر

دو شاعر داستان زندگی را می‌سرایند؛ ولی در آن تسلسلی محسوس نیست، بلکه قسمت‌های مهمّی را گاهی در ابهام و گاهی به‌وضوح بیان می‌کنند و وصل کردن آن تکه‌ها منحصر به فکر و احساس خواننده است. هر دو حقایقِ زندگی را تجسّم می‌کنند. چون اقبال در شعر متکی به شعور و تعقّل می‌باشد، لذا او برای مثالها و دلایل خود از واقعات تاریخی تلویحاً استفاده می‌کند. باید در اینجا این نکته را هم به صراحت بیان نمود که وی واقعبات عهد گذشته را چنانکه در کتابهای تاریخ مندرج است به‌کار نمی‌برد، بلکه از آنها نتیجه یا پندی اخذ می‌نماید و به خواننده عرضه می‌کند. اقبال معتقد است انسان در یک عصر به وجود نیامده، بلکه او آفریدهٔ تاریخ است و در عصر حاضر با صدها قرن گذشته رابطه‌ای معنوی و پنهان دارد. تاریخ عهد باستان برای او مانند مواد خام است و او این مواد خام را می‌تراشد و آن را با احساسات دروبی خود زیباتر و جالب توجّه می‌سازد.

در شعر حافظ نیز، گذشته با حال عجین است و برای خواننده مشکل است که به طور وضوح درک نماید که آیا حافظ دربارهٔ حال صحبت می‌کند یا در مورد گذشته. یکی از خصوصیات سرودهٔ وی این است که همه در پردهٔ ابهام و اشاره است. پی بردن به این حقیقت بسیار دشوار است که آیا او با معشوق حقیقی مشغول راز و ساز است و با شاهد مجازی محو دیدار و خواستار وصال است. اگرچه در سرودن شعر حافظ هدف به خصوصی در نظر ندارد، ولی هر چه در دل اوست چنان در قالب الفاظ می‌ریزد که برای شنونده اثر جادویی پیدا می‌کند. برای فهماندن احساس دروبی خود هیچ احتیاجی ندارد مثالهایی بیاورد، بلکه حسن بیان او کافی است و برتر از همه، درد و اضطرابی که وی در دل خود دارد، آنچنان عرضه می‌نماید که خواننده آن را وصف حال خود می‌پندارد.

حافظ و اقبال هر دو شاعرانی ماهر و توانا هستند. این توانایی سرچشمهٔ انبساط روحانی، و در وجود و ذات خود بسیار زیبا و دلکش است. در شعر حافظ همین حسن

نشانهٔ آزادی درونی وی است و در شعر اقبال نشانهٔ آزادی عقیده و بلندپروازی تخیّل اوست، و می‌توان گفت که اگر هر دو شاعر این توانایی را نداشتند شعر آنها چندان موردِ توجّه واقع نمی‌گشت. اقبال از توانایی روحی لبریز است؛ چنانکه خود می‌گوید:

ز آن فراوانی که اندر جان اوست　　　هر تهی را پر نمودن شأن اوست

حافظ این توانایی را شوق نامیده است و با لحن موسیقی مثل شعله سر بر می‌آورد:

تا مطربان ز شوق مت آگهی دهند　　　قول و غزل بساز و نوا می‌فرستمت

گاهی همین شوق و آرزو او را از آشفتگی زلف معشوق آشفته می‌سازد و این آشفتگی را از جان و دل پذیرا می‌شود:

دلم ز حلقهٔ زلفش به جان خرید آشوب　　　چه سود دید ندانم که این تجارت کرد

از سوانح حیات حافظ و همچنین شرح احوال زندگی اقبال چنان بر می‌آید که آنها از حیث وضع اجتماعی در طبقات متوسط یا پایین بزرگ شده‌اند و اگر به مقام شامخی رسیده‌اند ثمرهٔ استعداد شخصی و سعی و کوشش و پشت‌کار مستمر و تحمّل زحمات بی‌اندازه آنها بوده است. اگرچه در مرتّب کردن شرح احوال شاعری نمی‌توان صد در صد بر سرودهٔ او اتکاء کرد، ولی مطالعهٔ اشعار او برای درک کردن احساس وی مفید و راهنما واقع می‌شود. بسیاری از ابیات حافظ و اقبال حاکی از این مطلب است که آنها در محیطی که می‌زیسته‌اند که از آن راضی و مطمئن نبودند و شاید این وضع زندگی باعث اصلی شعرگویی ایشان شده باشد. چون تمام واقعات زندگی اقبال در دست ماست و دربارهٔ بحران سیاسی عهد او اطلاعات کامل داریم، به این نتیجه می‌رسیم که محرّک اصلی شعرگویی اقبال اوضاع سیاسی عصر وی بوده است. از مطالعهٔ ابیات اقبال چنان بر می‌آید که در ابتدا وی معتقد به عشق مجازی بوده و پس از مدّتی این روش را ترک گفته و به مقصد دیگری پرداخته است و آزادی طلبی را هدف خود قرار داده و شعر سرایی را در این جهت ادامه داده است؛ ولی برعکس این کلام حافظ نشان می‌دهد عشق مجازی و حقیقی از اوائل عمر تا پیری در افکار وی عجین بوده است. بزرگی و عظمت

حافظ در این نکته است که تمام غزلیات وی از حیث لطافت معانی و حسن بیان و عمق مطالب یک نواخت است و هیچ جا پستی و بلندی در آن دیده نمی‌شود.

اگرچه غزلی که تحت این مطلع سروده شده:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند   وندر آن ظلمت شب آب حیانم دادند

اوّلین غزل وی شناخته شده است؛ ولی باز هم می‌بینیم که این غزل مانند غزلیاتش از هر حیث جامع، محکم و مکمل است. برعکسِ حافظ در ابیات اقبال چه از حیث زبان و چه از نظر مطالب تکامل بخوبی محسوس است و به آسانی می‌توان گفت و تشخیص داد که کدام سروده‌اش بر دیگر ابیاتش برتری دارد.

حافظ و اقبال هر دو در خود محو و مستغرق بودند و این کیفیت را به اسم «بی خودی» یادکرده‌اند. حافظ بر این وضع و حال اختیاری نداشت؛ ولی اقبال دیده و دانسته بر این حالت خود مسلّط بود. بدیهی است که در این صورت، ابیاتی که از رشحهٔ قلم حافظ چکید، نتیجهٔ عالم وجدان و شور و حال است ولی سروده اقبال ثمرهٔ تعقّل و شعور.

❋ ❋ ❋

ترجمه: دکتر سیّد محمّد یونس جعفری
استاد بازنشستهٔ دانشکدهٔ ذاکر حسین، دهلی

گزارشی از بلاغت در غزل حافظ

دکتر جلیل تجلیل
دانشگاه تهران، تهران

۱- دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست
گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

۲- که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

۳- شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد
پیش عشاق تو شبهاب بغرامت برخاست

۴- در چمن باد بهاری زکنار گل و سرو
بهواداری آن عارض و قامت برخاست

۵- مست بگذشتی و از خلوتیانِ ملکوت
بتماشای تو آشوب قیامت برخاست

۶- پیش رفتار تو پا بر نگرفت از خجلت
سرو سرکش که بناز از قد و قامت برخاست

۷- حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کاتش از خرقهٔ سالوس و کرامت برخاست

بیت اوّل **دل و دین شد** حذف مسند بقرینهٔ لفظی **شد** و جناس در ردیف **برخاست** که نخستین به معنی «شروع» و دوّمین به معنی «بلند شدن» است. تحذیر در امر **منشین** و طباق **منشین و برخاست**.

بیت دوّم **نشست و برخاست** در قلمرو قافیه طباق، و حذف مسند الیه **نشست** و **برخاست** به قرینه که، و استعاره **بزم** به «روزگار و عمر».

بیت سوّم: در این بیت تناسی تشبیه و تشبیه تفصیل از دیدگاهی معکوسی ملاحظه می‌شود؛ چراکه خندانی **شمع**، بدهکار لب خندان یار است و این از لطایف بیانی است که مباحث شرمساری مشبه به در برابر کمال مشبه را نشان می‌دهد؛ مانند این بیت خاقانی:

نور ایمان او خوی خجلت بر رخ خلد انور افشانده است

بیت چهارم: **هواداری باد** با القای ایهام و مراعات نظیر، تشبیه تفضیل گویایی را پدید آورده است؛ چراکه **گل و سرو** را از **عارض و قامت** فروتر نشانده است. مراعات نظیر **گل و سرو** و **عارض و قامت** از یکسو و تشبیه ملفوف هر دو از دگر سو، تنگاتنگی این ترکیب را تضمین نموده است.

و شگفتا ایهام موجود در **قامت** که یکی بمعنی اندام و بالا و دیگری فعل عربی به معنی قامت یعنی برخاست است که در جنب **برخاست** نشسته و ترادفی این چنین لطیف و نامرئی را به خاطر می‌آورد.

بیت پنجم: نخست قافیه و ردیف این بیت با قافیه و ردیف بیت پیشین **قامت برخاست و قیامت برخاست**، جناس اشتقاق دو قافیه راکه هر دو با **برخاست** ترادف و مراعات نظیر دارند، نشان می‌دهد. تجسم ولوله و **آشوب قیامت** و تشبیه حال **خلوتیان ملکوت** که به **تماشای** یار می‌ایستند، تمثیلی است از احوال و شور و اضطراب ناشی از بیقراری که در برخی از ابیات سعدی نیز ترسیم شده است:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

بیت ششم: **خجلت** و شرمساری **سرو سرکش** همان لطیفه تشبیهی را داراست که در بیت سوّم یاد شد: تشبیه معکوس و مبالغه آمیز که حاصل تناسی اصول و عناصر

طبیعی است[۱]. تناسب و مراعات نظیر موجود بین **پای** و **رفتار** و **سرو** و **ناز** و **قامت** و **قد** قابل ملاحظه است، و پای‌گرفتن سرو سرکش استعاره‌ای بس لطیف است.

بیت هفتم: **جان سالم بردن حافظ** از آتش سالوس خرقه پوشان مدعی **کرامت** یک استعاره و تمثیل زیبای کنایی است، چراکه دلبستگی او به رهایی از گرداب ریا و آتش آز و طمع منوط است به خرقه اندازی و جانبازی او، و این آتش در جای دیوان حافظ شعله می‌کشد:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

یا:

ماجرا کم کن و بازا که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه سوخت[۲]



۱- رک: تحلیل خلیل: تناسب تشبیه، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، شمارهٔ ۲ و ۳. سریال ۲۱، آذرماه ۱۳۵۳

۲- این غزل در وزن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات، بحر رمل مثمن مخبون مقصور و قافیت موصوله (آمت) که «ت» در آن «روی» است و ردیف «برخاست» می‌باشد که ردیف برخاست در چهار مورد به ترتیب ابیات ۲ و ۴ و ۶ و ۷ به معنی «بلند شد» از مصدر برخاستن ضد نشستن آمده و در بیت ۱ به معنی «دور شده» است در بیت ۳ به معنی «شروع» است به معنی «آغازکرد» و در بیت ۵ به معنی «پدید آمد» است.

چند نکتهٔ دیگر دربارهٔ سخن‌شناسی حافظ

دکتر توفیق ه. سبحانی
استاد اعزامی از ایران در دانشگاه‌های دهلی

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

در سال ۱۳۴۰ هشمسی که برای تدوین رساله‌ی دیوان حافظ را از ابتدا تا انتها می‌خواندم، اگر فراموش نکرده باشم تا آن زمان، قریب دویست نوع از دیوان خواجه در مصر و هند و ترکیه و ایران و ممالک دیگر به چاپ رسیده بود، معروف‌ترین آنها تصحیح مرحوم محمّد قزوینی و مرحوم دکتر غنی، مرحوم خلخالی، قدسی و منتخب مرحوم دکتر خانلری بود. بعدها که بار دیگر اشعار او را خواندم و به اقتضای شغل درس دادم، هر بار مفهومی دیگر و عالمی دیگر در آن اشعار یافتم. سال‌ها بعد که همّت به تهیّهٔ فهرست نسخ خطّی فارسی گماشتم هر کتابخانه‌یی را که بررسی کردم، ـ به استثنای کتابخانهٔ بسیار کوچک و تخصّصی شیندلر ـ چند نسخه از دیوان خواجه و در اکثر آنها یکی دو شرح از دیوانش را یافتم. این قاعده‌یی بود که در ایران و خارج از ایران استثنایی نداشت، حتّی کتابخانه‌های شخصی هم از این قاعده مستثنی نبودند. فهرست‌های کتب چاپی و فهرست مقالات مندرج در نشریه‌ها و مجلاّت معتبر ادبی از این حقیقت حکایت دارد که هر سال نسخه‌هایی از دیوان حافظ و مقالات متعدّدی دربارهٔ سخن و شخصیّت این روح بزرگ ابدی به علاقه‌مندان و دوستداران شعر او عرضه می‌شود. باید اذعان کرد که این همه اقبال و شهرت اتّفاقی و تصادفی نیست.

این اقبال برای چیست و این شهرت چراست؟ من مدّعی آن نیستم که به کشف رمزی یا رموزی دست زده‌ام که دانشمندان و حافظ شناسان گرامی از آن رمز و راز بی‌خبرند،

بلکه بر آنم که پس از بیان کلیّاتی دربارهٔ عصر و محتوای شعر حافظ، آن نکته‌هایی را که در ذهن من تأثیری عمده داشته است، با یکی دو مثال به عرض برسانم.

به حق گفته‌اند که "حافظ پسر کسی نیست، پدر کسی نیست، شیرازی نیست، زمینی نیست، او فرزند مضامین عالی و اشعار پر مغز خویش است. پدر فصاحت و پادشاه ملک اندیشه و بیان است". از کلامش رایحهٔ استغنا، آراستگی، وارستگی از علایق، درویشی و رهایی از هر چه انسان را رنج می‌دهد به مشام می‌رسد. این خصایص چهرهٔ او را در ذهن خواننده می‌آراید و جان می‌بخشد.

می‌دانیم که حافظ در یکی از تاریک‌ترین و خونبارترین ادوار تاریخ ایران می‌زیست. ابنای زمانه، ستمگر و مُحیل و تیره درون و بی‌مهر بودند، آثار خرابی‌ها و کشتارهای یورش مغول هنوز بر جا بود، خطر هجوم تیمور ایران را تهدید می‌کرد. شهرها دست به دست می‌شدند، هر بار نو دولتی می‌آمد، نظامی نو می‌نهاد و طرحی نو می‌انداخت، چند صباحی بعد «نوبت به دیگری می‌گذاشت و می‌گذشت». هر کسی می‌خواست گلیم خود را از آب بیرون کشد. حافظ که نمی‌توانست یک تنه با همهٔ رذایل مقابله کند، می‌اندیشید و فریاد می‌زد. او که نمی‌توانست به صراحت لب به شکایت بگشاید، در پرده سخن می‌گفت و گاهی تلخ‌ترین شکوائیهٔ خود را جامهٔ طنز می‌پوشانید و چنان می‌گفت که «غیر نداند».

هنر او در این است که در موجزترین جمله احساس خود را بیان می‌کند:

ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت   چون به پرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای

با چیدن کلمات، همین کلمات معمولی که ما هم در گفتار خود به‌کار می‌بریم چنان تابلویی رسم می‌کند که با رنگ و قلم نقّاش نیز غیر قابل تصویر است.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

او بیش از شاعران دیگر، با موسیقی کلمه توانسته است غزل را از بزم ادیبان و عالمان به محفل باراریان و رندان و رستهٔ لشکریان بکشاند و همهٔ آنان را چاشنی اندیشه و محبّت بچشاند. آیا این تأثیر سخن از خاصیّت جمله بندیِ ویژه و ابداع بیان است یا اثر روح گوینده؟

شاید رمز نفوذ حافظ تا این حد در رگ و پی فارسی‌دانان و فارسی زبانان در آن باشد که پند نمی‌دهد و خود را یک سر و گردن بالاتر از دیگران نمی‌پندارد، بلکه خود را چنان جلوه می‌دهد که گویی رفیقی شفیق و مجرّب و خیرخواه است که گویی به حقایق مکتوم حیات دست [illegible]ته و حقیقت زندگانی را پیدا کرده است و از کنه آنها با خبر است. گاه در اثنای سخن، آن حقایق را از زبان «کاردانی تیز هوش» به خوانندگان شعرش ابلاغ می‌کند:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش
وز شما پنهان نباید داشت راز می‌فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

«مضامین اشعار خیّام در سراسر دیوان حافظ به چشم می‌خورد، با این تفاوت که گاهی تبسّم شاد و بی‌اعتنای اپیکور از خلال سطورِ آن می‌درخشد و قیافهٔ تلخ و تاریک ابوالعلا را مخفی می‌سازد»[۱].

او با عوام فریبی، بی‌ذوقی، خرافات، تعصّب، فکرهای بسته و متحجّر مبارزه می‌کند. مایهٔ شگفتی است که در چنان روزگار بی‌رحم و عبث، حافظ چگونه به این مرحله از اندیشه و تعالی دست یافته است؟ گویی تمام حوادث و ناملایمات زمانهٔ خویش را از نهایت بلندی نظاره می‌کند و همه چیز را آنچنان حقیر می‌بیند که گویی در برابر عظمت کاینات هیچ ارج و قدری ندارند.

۱- نقشی ار حافظ، ص ۱۵۰.

جاذبهٔ سخن او تنها در تفکّر عرفانی و زیباییِ سحرانگیز بیانش نیست، بلکه شیوهٔ برخورد او با مسایل روزمرّه، مشربِ وسیع و بی‌نیازش، فروتنی راستین و صمیمانه‌اش نیز در این جاذبه دخالت عمده‌یی دارند. او همه را مخاطب قرار داده است و می‌داند که مخاطبان او سخن وی را می‌بلعند و با آن می‌رقصند و بدان می‌نازند:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

آزاد اندیشی بارزترین خطّی است که سیمای حافظ را از قیافهٔ دیگران ممتاز می‌سازد. آزاد فکری بزرگترین امتیاز انسانهای اندیشمند است. او زبانِ عُجب و مستیِ عُجب را بیشتر از زیان بادهٔ انگوری می‌داند.

آنچه بیش از همهٔ مضامین در دیوان او گیراتر و نیرومندتر و اساسی‌تر است، عصیان او علیه بیدادگری است. معتقد است که عشق جاودانی است و نام عاشقان جاودانه بر جریدهٔ عالم ثبت شده است:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود　　زمانه طرح محبّت نه این زمان انداخت

و شرط دستیابی به عشق، تسلیم در برابر ارادهٔ مبدأ نخستین است. دانشهای موجود قادر به حلّ معضلِ عشق نیستند و کشف راز عشق «موقوف هدایت» است. معتقد است که کام را باید «در خلاف آمدِ عادت» طلب کرد:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من　　کسب جمعیّت از آن زلف پریشان کردم

مردم را از ریا بر حذر می‌دارد و آنان را به کوشش در راه صدق فرا می‌خواند:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست　　که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

از زورمندان نفرت دارد و صحبت حکّام را شب یلدا می‌داند:

صحبت حکّام ظلمت شب یلداست　　نور زخورشید جو بو که برآید

دنیایی را که مولانا «دهلیز قاضی قضا» نامیده است، حافظ «رباطِ دو در» می‌خواند:

ازین رباط دو در چون ضرور تست رحیل
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

حافظ «رند» است، و طنز زبان رندان است و آن زبانی است که قید و بند اجتماعی آن زبان را می‌پردازد و می طلبد:

من این سخن بنوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

این زبان در سراسر دیوان حافظ موج می‌زند، به‌گونه‌یی که اگر زبان حافظ را زبان طنز بخوانیم بی‌راهه نرفته‌ایم [1].

آن افکار پیراسته و کلّی و در عین حال پرمغز، عمیق و مکرّر که در همه جای دیوان او در تلاطم است، گویی پاسخنامه‌هایی است برای پرسشهای متنّوع همهٔ انسانها، از عاشق و رند و قلندر گرفته تا زاهد و متکبّر. تنّوع مطلب و تکرار مقولهٔ واحد در دیوان حافظ فراوان است، چنانکه عاشق، درس عشق؛ رند، مطالب رندانه؛ متديّن، مسایل مربوط به دین؛ مفسّر، مقولات مربوط به تفسیر، فلسفی، مسایل مربوط به فلسفه؛ معلّم، مقولات مربوط به تعلیم و تربیت؛ عالم بدیع، صنایع بدیعی؛ لغوی، تحوّلات لغات و میتولوژیست نکات مربوط به اساطیر را در آن دیوان به‌وفور خواهد یافت. امّا گمان نمی‌کنم که آوازهٔ سخن حافظ در گرو این گونه تنّوعها و تکرارها باشد، چرا که شاعران دیگر در دیوانهای حود بیش از حافظ و پیش از وی در بسیاری از این مباحث گوی سبقت را ربوده‌اند. رشیدالدین وطواط که دویست و نوزده سال پیش از وفات حافظ در ۵۷۳ هـ درگذشته است، در حدائق السحر فی دقائق الشّعر خود برای بسیاری از آرایه‌های لفظی شعر، شعر ساخته است. انوری، خاقانی، نظامی و دیگران نه تنها در تنّوع و تصنّع دست کمی از حافظ ندارند، بلکه در بسیاری از زمنیه‌ها حافظ به‌گردِ آنان هم نمی‌رسد.

پس رمز جاودانگی او در چیست؟

گمان می‌کنم که یکی از رمزهای حاودانگی حافظ در این است که در زمان او زبان فارسی در سیر تکاملی خود به اوجِ کمال رسیده بود و حافظ در رفیع‌ترین قلّهٔ آن گام

۱- در این باره به اجمال بعداً سحن حواهیم گفت؟

بر می‌داشت و از کمالِ آن بیشترین بهره را می‌برد. تعابیر و ترکیبهای او نزدیکترین تعابیر و ترکیبات به زبان امروزی فارسی است. در دیوان او لغتی که نشان کهنگی و مردگی در آن باشد دیده نمی‌شود البتّه گاهی کلمه‌یی مانند «موسوس»، مثلاً در شعر زیر:

لب از ترشّح می پاک کن برای خدا　　　که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد

به دیوانش راه یافته، امّا در میان کلمات دیگر چنان تراش خورده و جا افتاده که بیگانه و غیر مستعمل به نظر نمی‌رسد.

برای جستن دیگر رازهای جاودانگی او در لفظ و معنی به شیوهٔ استقرا باید عمل کرد، چنانکه در ابتدا به حروف، کلمه‌ها بعد ترکیبات و سپس جمله بندی او باید توجّه داشت.

اینک با رعایت اختصار در الفاظی که خواجهٔ شیراز به‌کار برده است، استقرا می‌کنیم، تا بعد به معنی برسیم:

۱- **حروف**: گاهی حافظ در کاربُرد حروف چنان ماهرانه تصرّف می‌کند که گویی مدار سخنِ وی درگرداگردِ همان حرف می‌گردد:

«و» ربط در بیت زیر که من آن را «واو استنتاج» می‌نامم، از آن نمونه‌هاست:

دیدم **و** آن چشم دل سیه که تو داری　　　جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

یعنی تمام تجربیّات و دانسته‌های من به این نتیجه رسیده است که چشم دل سیه تو جانب هیچ آشنا نگاه ندارد. بیت زیر هم برهمان شیوه است:

دفتر دانش ما جمله بشویید به می　　　که فلک دیدم **و** در قصد دل دانا بود

«با» حرف اضافه را به معنی «به» استعمال کرده است، امّا این تصرّف شایع که همهٔ شاعران و حتّی نثر نویسان مکرّر آن را به‌کار برده‌اند، در نمونه‌یی که خواهید دید، چنان آهنگین و بجا افتاده است که گویی خواجهٔ شیراز در این کاربُرد ابتکاری عمل کرده است:

ای صبا **با** ساکنان شهر یزد از ما بگو　　　کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما

در این بیت کلمات: صبا، با، سا، کنا، ما، شنا، سا، گا و ما موسیقی گوشنوازی پدید آورده‌اند.

۲- **انتخاب کلمه:** خواجه برای ورود هر کلمه‌یی به غزل خود مجدّانه وسواسی دقیق اعمال کرده است. گویا هیچ کلمهٔ نپالیده را به سخن خود راه نداده است:

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

«بی‌اندام» را -تا جایی که من می‌دانم- نظامی عروضی سمرقندی در نیمهٔ قرن ششم، در چهار مقاله در توصیف فرّخی سیستانی در عبارتِ زیر به‌کار برده است:

«و فرّخی را سگزیی دید بی‌اندام، جبّه‌یی پیش و پس چاک پوشیده...»[1] همین کلمه از صافیِ ذهنِ وقّاد خواجه گذشته و با ورود به غزل او معنایی بس موزون‌تر و متناسب‌تر از «بی‌قواره» و «نامتناسب» یافته است.

«بو» به معنی رایحه و عطر، در سخن او اکثر به صورتِ «بوی» وارد شده است تا یاد آورِ کلمهٔ «بویه» هم باشد:

به بوی نافه‌یی کاخر صبا زان طرّه بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها

*

بر بوی آنکه جرعهٔ جامت به ما رسد — در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت

کلماتی چون «آن» (سرّ وصف ناپذیر جمال، کیفیّت خاص در زیبایی که به ذوق در می‌یابند امّا به بیان در نمی‌آید)، «فلانی» (صفت مبهم) که در شعر حافظ دیگر ابهامی ندارد و گویا به تأثیر حافظ امروز هم در زبان مردم کلمهٔ «فلانی» حتّی به شخص مخاطب هم گفته می‌شود، از خصایص انتخاب دقیق کلمه در شعر حافظ است:

۱- چهار مقاله، متن، ص ۵۹.

از بتان آن طلب ار حُسن شناسی ای دل　　این کسی گفت که در علم نظر بینا بود

*

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد　　بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد

*

شیوهٔ حور و پری گرچه لطیفست ولی　　خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد

*

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر ...

۳- **واج آرایی در میانهٔ کلمات**: خواجه پس از صدور جواز برای هر کلمه، در مصراع به مصراع شعر خود واجهای کلمات را باهم دقیقاً سنجیده است. در بیت زیر به تکرار «ش» عنایت کنید:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز

خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز

در شعر زیر «ب»، «د» تکرار شده است:

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم　　ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

«ص، س و ب» در بیت زیر مکرّر است:

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست　　بیار بارده که بنیاد عمر بربادست

۴- طبعاً از این واج آرایی نوعی موسیقی و آهنگ در کلام خواجه پدید می‌آید که سراینده دقیقاً آن هماهنگی را مدّ نظر داشته است:

پیش ازینت بیش از این اندیشه عُشّاق بود　　مهرورزیّ تو با ما شهرهٔ آفاق بود

*

قد بلند تو را تا به بر نمی‌گیرم　　درختِ بختِ مرادم به بر نمی‌آید

۵- از واژگان قاموسی بهره می‌گیرد، امّا آن واژه را چنان به‌کار می‌برد که برای دریافت معنی ظاهری آن به قاموس نیازی پیدا نمی‌شود:

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم   وندرین کار دل خویش به دریا فکنم

به صحرا افکندن که ظاهراً به معنای دور کردن و انداختن و یا چیزی شبیه به آنهاست، با کلمات دریا و دیده چنان محصور شده است که خوانندهٔ شعر می‌خواند و می‌گذرد.

«قلب» علاوه بر معنی اسمی آن، به معنی ناسره و تقلّبی هم به‌کار رفته است. خواجه در اکثر موارد این کلمه را چنان به‌کار برده است که هر کس هر معنای را خواست، شعر را درست در می‌یابد:

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار   مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست

*

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ
یا رب این قلب شناسی زکه آموخته بود؟

«دُرُست» در فرهنگها به معنی سکّه هم آمده است، امّا اگر کسی آن معنی را نداند و به معنی لغوی آن بپذیرد در معنی دچار خلل نخواهد بود:

بکن معامله‌یی وین دل شکسته بخر   که با شکستگی ارزد به صد هزار درست

۶- گاهی نامهای خاص را در شعر خود به معنی لغوی آنها جای می‌دهد، چنانکه خواص هم ناگزیر آن را به معنی لغوی در می‌یابند:

دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید
هیهات که رنج تو زقانون شفا رفت

۷- لغات رایج میان مردم را به‌کار می‌برد و به آن تشخّص ادبی می‌بخشد:

بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص آور
که از هر رقعهٔ دلقش هزاران بت بیفشانی

پابازی به معنی سماع و رقص صوفیانه است.

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید   که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم

*

غزل سرایی ناهید صرفه‌یی نبرد   در آن مقام که حافظ برآورد آواز

❋

ما را به منع عقل مترسان و می بیار   کان شحنه در ولایت ما هیچکاره نیست

۸- از الفاظ و کلمات قرآن کریم بهره می‌گیرد. انس حافظ با کلام الهی تردید ناپذیر است. خود بدین نکته بارها اشاره کرده است:

عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ

قرآن زبر بخوانی با چارده روایت

❋

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ   به قرآنی که اندر سینه‌داری

۹- از لغات و اصطلاحات منطق و فلسفه استفاده می‌کند، امّا مفهوم فلسفی و دقیق آن اصطلاحات منظور او نیست، این مفاهیم چاشنی شعر اوست و یکی از جاذبه‌های سخن او همین است:

بعد ازینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو درین نکته خوش استدلالیست

❋

ساقیا در گردش ساغر تعلّل تا به چند   دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

۱۰- ایهام خصیصهٔ اصلی شعر حافظ است. کم شعری در دیوان حافظ توان یافت که این خصیصه در آن نباشد. کاربردِ ایهام مخصوص حافظ نیست، بلکه حافظ ایهام را به شیوه‌یی مخصوص به‌کار می‌برد. در تعریف ایهام گفته‌اند: "هی اَنْ یَذْکُرَ المتکلّم لفظاً مفرداً له مَعنیان: اَحَدُهما قریب غیر مقصود و دلالةُ اللفظ علیه الظاهره والآخر بعید مقصود و دلالة اللفظ علیه خفیّة...". ایهام در شعر حافظ سه‌گونه است: لفظی، معنوی، و لفظی و معنوی، و حافظ آن را طبق تعریف ایهام به‌کار نمی‌برد، گاهی معنی قریب مورد نظر اوست و گاه معنی قریب و بعید هر دو با سخن او تناسب دارد. چون بنای سخن بر

اجمال است، با آوردن چند مثال بسنده می‌کنیم:

تا دل هر زه گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

«چین»، تاب و شکن زلف است، به قراینِ «هرزه‌گرد»، «رفتن»، «سفر دراز»، «عزم وطن نکردن» و رابطهٔ مشک و نافه با کشور چین، یاد آورِ «چین» است. در این صورت «چین زلف» اضافهٔ تشبیهی خواهد بود و «سفر دراز» اشاره به درازیِ زلف است.

ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد عارفان را همه در شرب مدام ندارد

«ازین دست» یعنی بدین شیوه، اینچنین. به قرینهٔ «ساقی» و «باده به جام انداختن» ایهام بدست ساقی هم دارد، یعنی ازین دست زیبا و چالاک. در مصراع دوّم کلمهٔ «مدام» علاوه بر معنیِ شرابِ دائم، به معنی «شراب باده» هم به‌کار رفته است، زیرا که «مدام» به معنی باده هم هست.

۱۱- بهره‌گیری از دو کلمهٔ متضاد که اصطلاحاً یارا دو کس می‌گویند:

اگرچه مستی عشقم خراب کرد و لیک اساس هستی ما زان خراب، آبادست

*

اگرت سلطنت فقر ببحشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

۱۲- ابداع ترکیب‌های خاصّ وصفی و اضافی که اکثر آنها را می‌توان تعبرات ویژهٔ حافظ تلقّی کرد. «خلوتگه» (خلوتگاه)، شبستان، یا اتاق مخصوص است، در تصوّف، مقام کمال ولایت است که اتحاد محبّ و محبوب و عاشق و معشوق و نبی و ولی است. «راز» مطلب پوشیده و امر پنهانی است. تصوّر کنید در ترکبب «حلوتگه راز» چه ظرافتی نهفته است:

زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم مست و آشفته به خلوتگه راز آمده‌ای

«ناز پرورد تنعّم»:

ناز پرورد تنعّم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

«شط شراب»:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز خروش و ولوله در جانِ شیخ و شاب انداز

۱۳- حافظ با صیغهٔ اندیشه و جهان بینی خود، رنگی خاص به‌کلماتِ اشعار خود زده است. مولانا می‌فرماید: «خون چو می‌جوشد منش از شعر رنگی می‌زنم». این تعبیر مولانا در کلمات شعر حافظ دقیقاً صدق می‌کند. پاره‌یی از کلمات در شعر حافظ صبغهٔ تأیید و موافقت دارد. کلمه‌های: رند، عاشق، نظر باز، میخواره، پیرمغان، دیرمغان و... از آن قبیل‌اند. ببینید در بیت زیر حافظ خود را به این اوصاف می‌ستاید:

می‌خواره و سرگشته و رندیم و نظر باز
وانکس که چو ما نیست درین شهر کدامست

و بهتر از آن در این بیت:

عاشق و رند و نظر بازم می‌گویم فاش ‌‌‌‌ ‌ تا بدانی که به‌چندین هنر آراسته‌ام

*

در همه دیرمغان نیست چو من شیدایی ‌ ‌ خرقه جایی گرو و باده و دفتر جایی

کلماتی در شعر حافظ رنگ مخالفت و مُهر عدم تأیید دارند. «صوفی، خرقه، عابد، قاضی، محتسب، وقف، مال وقف و عابد و...» از آن گونه‌اند:

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار ‌ ‌ بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

*

صوفی نهاد دام و سر حقّه بازکرد ‌ ‌ بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

*

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان ‌ ‌ کردم سؤال صبحدم از پیر میفروش
گفتا نگفتنیست سخن گرچه محرمی ‌ ‌ درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

پاره‌یی از کلمات رنگ عناد دارند: مستوری، خراب و... از آن نوع‌اند:

حکم مستوری و مستی همه برخاتمتست ‌ ‌ کس ندانست که آخر به چه حالت برود

از برخی کلمات او رایحهٔ استهزا شنیده می‌شود، کلمات: آلوده دامن، تر دامن، ننگ و نام، عالی مقام و بسیاری کلمات از این قبیل‌اند:

گر من آلوده دامنم چه عجب　　همه عالم گواه عصمت اوست

*

راز درون پرده ز رندان مست پرس　　کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

بحث استقرایی در مفردات کلام خواجهٔ شیراز -ولو به اجمال- در حوصلهٔ مقاله‌یی نمی‌گنجد، به جمله‌بندی شعر حافظ و جملات پرسشی او و طنز در کلام وی هم اشاره‌یی کوتاه می‌کنم:

۱- جمله‌بندیِ شعر حافظ: می‌دانیم که نظم منطقی جمله در زبان فارسی -اگر منظومه دیگری در میان نباشد- چنان است که باید فاعل در ابتدای جمله بیاید، مفعول بعد از آن، متمّم بعد تر و فعل در پایان جمله قرار گیرد. این مصراع سعدی را می‌توان الگوی جملهٔ منظّم فارسی دانست که می‌گوید: پادشاهی پسر به مکتب داد. بدیهی است که شعر و مقاصدِ نهفته در آن هرگز این قاعده را بر نمی‌تابد. چنانکه در شعر خواجهٔ شیراز هم بر نتافته است. در شعر زیر، فعل که باید در آخر بیاید، اوّل آمده است:

آمد افسوس کنان مغبچه باده فروش　　گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده

خروج از نُرم در شعر حافظ منحصر به جا بجا کردن ارکان در جمله نیست، گاهی در سخن او ضمیر در جای اصلی خود نیامده است و چنان است که اگر کسی دقیق‌تر نیندیشد، مفهومی برخلاف منظور حافظ و قاموس عاشقان استخراج خواهد کرد:

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

«ت» ضمیر مفعولی است که اصولاً بابد به دنبال «بسوزد» که فعل متعدّی است بیاید، امّا با ترقّص در جایی آمده است که جایگاه مضاف الیه است. مفهوم ببت چنین است: سرکش مشو، زیرا دلبر که چون شمعی است و سنگ خارا در کف او چون موم است ترا از غیرت می‌سوزاند. در حالی که ظاهر بیت چنین معنای مخالف می‌دهد که: سرکش مشو که دلبر چون شمع از غیرت تو می‌سوزد.

۲- از آرایهٔ حشو ملیح که نوعی جملهٔ معترضه است استفاده کرده است و با این آرایه بر ملاحت سخن خود افزوده است:

شهسوار من -که مه آیینه‌دار روی اوست   تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکبست

*

دی پیر می‌فروش -که ذکرش به خیر باد   گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

«که مه آیینه‌دار روی اوست»، و «که ذکرش به خیرباد» از همان نوع‌اند.

۳- حافظ برای تحریک ذهن خواننده و تقریر سخن خود در اذهان، جمله را گاهی پرسشی می‌آورد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟   پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

*

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن   در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

گاهی جملهٔ پرسشی -طبق معمول در زبان فارسی- بدون هیچ نشانه‌یی از پرسش به‌کار می‌رود. اگر کسی نسخه‌ای از دیوان حافظ را در دست داشته باشد که نشانه‌گذاری در آن رعایت نشده است، در اوّلین برخورد شعر را صحیح قرائت نخواهد کرد:

خود گرفتم کافکنم سجّاده چون سوسن به دوش

همچو گل بر خرقه رنگ می مسلمانی بود؟

۴- طنز و بهره‌گیری از آن در اجتماع آن روزگاران و پرده برگرفتن از مفاسد، از ویژگیهای جذّابِ سخن حافظ است. حافظ چون روانشناسی ماهر انگشت بر مفاسد اجتماعی و مفسدان اجتماع نهاده و به طور غیر مستقیم آن مفاسد و مفسدان را به باد نکوهش گرفته است. طنز در شعر فارسی نسبت به موضوعاتِ گوناگونی که در مضامین آن به‌چشم می‌خورد، بسیار اندک است. هزل و هجو جای آن را در اشعار بعضی گویندگان گرفته است. طنز برای خندیدن نیست برای اصلاح است. اگر خنده‌یی هم در میان باشد از راه دلسوزی است تا تحقیر و تمسخر. در شعر فارسی، رباعیات خیام است

که پیش از حافظ طنزی تلخ و گزنده دارد. اتفاقاً یکی از معاصران حافظ -یعنی عبید زاکانی (درگذشتهٔ ۷۷۱ هجری) - نیز در طنز ید طولایی دارد. امّا لحن او نسبت به حافظ تندتر و گاهی آمیخته به هزل و هجو است. آماج تیرِ طنز حافظ بیش از هر کسی «محتسب» است. او در هر شانزده بار که این کلمه را به‌کار برده این مقام ریاکار را با طنز نیش زده است:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

*

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل　　مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف

بعد از محتسب، زاهد ظاهرپرست، واعظ سالوس، فقیه بی‌عمل و... هدف طنزهای ظریف و گزندهٔ حافظ بوده‌اند:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

*

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

گاهی در طنز حُسن تعلیل به‌کار می‌برد:

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار　　دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

گاهی با کاربرد کلمات در مفهوم متضادّ آن به عرصهٔ طنز وارد می‌شود:

ترسم که صرفه‌یی نبرد روز بازخواست　　نان حلال شیخ ز آب حرام ما

*

ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین؟

با استعمال تعبیری مردمی، سخن خود را می‌گوید و می‌گذرد:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز   پیاله‌یی بدهش گو دماغ را تر کن

گاهی سخن از دهان کسانی می‌گوید که کج نشسته‌اند ولی راست می‌گویند:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد   که می حرام ولی به ز مال اوقافست

۵- اوزان عروضی که در شعر حافظ به چشم می‌خورد، همه چنان انتخاب شده‌اند که اندام سخن وی را آراسته‌تر کرده‌اند. در اشعار حافظ وزنهای ثقیل دیده نمی‌شود. آماری استخراج کرده‌ام که بسامد وزن غزلهای او را نشان می‌دهد. متأسفانه به هنگامِ تهیّه این سطور به آن آمار دسترسی نداشتم، امّا به تقریب می‌توانم بگویم که اکثر غزلیات شیوای این گویندهٔ ابدی در بحور: رمل، هزج، رجز و مجتّث است. در اوزان دیگر جز چند غزل نسروده است.

در پایان مقال باید گفت و اذعان کرد که با آنکه بسیاری از سخنورانِ چیره زبان بعد از حافظ با در نظر داشتن دقایقِ سخن حافظ به اقتفای وی رفته و حتّی با استفاده از کلمات و تعبیرات او شعر سروده‌اند، هیچ کدام حافظ نشده‌اند. هر آن کسی که بخواهد با تقلید، شرح و تحلیلِ خطوط و الوان و سایه روشن و رموز نقّاشی، سرّ جاودانگیِ «باغبانِ زیبا» از رافایل یا «یهودی فالگیر» از کمال الملک را بیان کند، کاری بی‌نتیجه کرده است.

مرحوم سیّد محمّد حسین شهریار ـ شاعر بزرگ و معاصر ایران که به بسیاری از غزلهای حافظ نظیره ساخته است، می‌گوید:

بعدِ حافظ دهنی خوش به غزل باز نشد   عارفان قفلِ ادب بر درِ این خانه زدند

و حافظ خود خوش گفته است که:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

❀ ❀ ❀

بادِ صبا را خبر شود

رحیم ذوالنّور
تهران

در دیوان حافظ، مُصحّح قزوینی ـ غنی، غزلی هست با این مطلع:

ترسم که اشک دِر غم ما پرده در شود   وین راز سر به مُهر، به عالم سَمَر شود[1]

که مقطع آن چنین است:

حافظ چو نافهٔ سر زلفش به دست تُست   دَم درکش، ارنه بادِ صبا را خبر شود

مصراع دوّم بیت اخیر در چاپ اوّل و دوّم حافظ خانلری به صورت زیر ضبط شده:

دم درکش ارنه بادِ صبا پرده در شود

اگرچه از یازده نسخهٔ اساس این غزل در این دیوان حافظ خانلری، نه نسخه، ضبط قزوینی ـ غنی را تأیید می‌کند، امّا مقابله کنندگان که ـیقیناً ـ از پیچیدگیهای نحوی «را»ی بعد از صبا آگاهی نداشته‌اند، «باد صبا را» نادرست پنداشته، به جای آن «باد صبا پرده در شود» را، فقط برمبنای دو نسخهٔ «ب: ۸۱۳ه» و «ک: ۸۲۵ه» انتخاب کرده‌اند.

برای اثبات درست بودن ضبط قزوینی ـ غنی، چند دلیل وجود دارد که آنها را در ذیل بر می‌شمارم:

۱- اساس این غزل در حافظ خانلری، طبق نسخه بدلها، یازده مأخذ است که نه نسخه، «بادِ صبا را خبر شود» را تأیید می‌کند و فقط دو نسخهٔ «ب: ۸۱۳ه» و «ک: ۸۲۵ه»، «باد صبا پرده در شود» را. این انتخاب با روش تصحیح خانلری که می‌گوید: "در درجهٔ اوّل حکم اکثریت نُسخ را معتبر شمرده، از آن پیروی کرده‌ایم"[2] مغایرت دارد.

۱- غزل ۲۲۶.

۲- دیوان حافظ، ج ۲، شمارهٔ ۱۴، ۳، ص ۱۱۳۷.

۲- از میان حافظهایی که در دو سه دههٔ اخیر منتشر شده‌اند، نسخه‌های ذیل همه مؤیّد ضبط قزوینی ـ غنی‌اند:

الف: دیوان خواجه شمس‌الدین، محمد، حافظ شیرازی، به اهتمام جلالی نائینی و نذیر احمد، ۱۳۵۲ هش ، غزل ۱۲۳.

ب: دیوان مولانا شمس‌الدین، محمّد، حافظ شیرازی، به‌اهتمام یحیی قریب، ۱۳۵۶ هش، غزل ۲۱۲.

ج: دیوان کهنهٔ حافظ، به اهتمام ایرج افشار، ۱۳۴۸ هش، غزل ۶۹.

د: دیوان حافظ، به تصحیح مسعود فرزاد، به‌کوشش علی حضوری، ۱۳۶۲ هش، غزل ۲۲۶.

ه: دیوان حافظ، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ۱۳۶۴ هش، غزل ۲۰۶.

و: حتّی در نسخهٔ عکسی رکن‌الدّین همایون فرخ که بعضی از ادیبان در صحت تاریخ اتمام آن ـ سنه خمس و ثمانمائة به درستی تردید کرده‌اند: «بادِ صبا را خبر شود» ضبط شده.

امّا بر من معلوم نیست چرا آقایان عیوضی و بهروز در حافظ مصحّح خودشان، ۱۳۵۶ هش، غزل ۲۳۴، که برمبنای سه نسخه «آ: ۸۱۳ه»، «ن: ۸۲۵ه» و «ر: ۸۲۲ه»، تصحیح شده: «بادِ صبا را خبر شود» را که مبتنی بر دو نسخهٔ «آ: ۸۱۳ه» و «ن: ۸۲۵ه» است، به حاشیه برده و «باد صبا پرده در شود» را که فقط در نسخهٔ «ر: ۸۲۳ه»، آمده، در متن آورده‌اند.

۳- بدون توجّه به نسخه‌های تأیید کنندهٔ ضبط قزوینی ـ غنی، بدون تردید باید: «بادِ صبا را خبر شود» از خودِ حافظ باشد، زیرا گذشته از سابقه تاریخی «را» در چنین مواردی که در پایان این مبحث، مشروحاً توضیح داده خواهد شد، چنین اتفاقی نامعقول است که بپنداریم حافظ، جملهٔ همه کس فهمِ «بادِ صبا پرده‌ور شود» را گفته باشد و آنگاه تعداد قابل توجّهی از کاتبان، شکل پیچیده و به ظاهر نامفهوم «بادِ صبا را خبر شود» را جایگزین آن کرده باشند.

۴- «را» در متون تاریخی زبان فارسی:

الف: وابستهٔ مفعولی می‌سازد:

ما مکّیان را برگماشتیم (روح الارواح، ص ۹۲) مکّیان مفعول و وابستهٔ «برگماشتیم» است.

ب: «را» به جای «برای»:

هر کاری را مردانی است/به نقل از لغت‌نامه برای هر کاری مردانی است./«هر کاری» وابستهٔ «است = د . ت» می‌باشد.

ج: «را» به جای «دربارهٔ».

غافلی را شنیدم که خانهٔ رعیّت خراب کردی.

دربارهٔ غافلی شنیدم که خانهٔ رعیّت خراب کردی.

د: «را» به جای «از»:

هر روز طبیب را می‌پرسید (تاریخ بیهقی، ص ۳۱۰)، هر روز از طبیب می‌پرسید.

ه: «را» به جای «به»:

منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را.

منصور بن نوح فرمان داد به دستور حویش.

و: «را» به جای «در»:

چهاردهم صفر را به شهر سراب شدم.

در چهاردهم صفر به شهر سراب شدم.

ز: «حرف اضافه» بر سر اسم یا جانشین آن می‌آید تا وابستهٔ فعل، صفت یا اسم بسازد.

۱- وابستهٔ فعل: شما برای مردم کار می‌کنید.

۲- وابستهٔ صفت: ظرف پر از آب است.

۳- دو گردان از سربازان آمدند.

گاه چون حرف اضافهٔ پیش از مفعول از بار قوی و نیرومندی برخوردار نیست، نویسنده، ناچار است برای بارور کردن آن بعد از مفعول هم یک حرف اضافه بیاورد:

هر غریبی که به شهر اندر شود، حدودالعالم، ص ۱۶۸.

در بعضی از جمله‌ها حرف اضافهٔ بعد از مفعول «را»[1] است:

۱- من نیز اگرچه ناشکیبم روزی دو برای مصلحت را

بنشینم و صبر پیش گیرم دنبالهٔ کار خویش گیرم[2]

۲- گور گیرد شیر دشتی، لیکن از بهرِ تُرا (ناصر خسرو، قصیده ۱۲۲).

در دو مثال اخیر، خواننده دقت کرده است که «را» برای تأکید حرف اضافهٔ پیشین آمده است؛ اکنون برای اینکه به حلّ موضوع موردِ نظر نزدیک شویم، باید بگویم که (ـِ) کسره نیز جزء حروف اضافه است[3]

برای اثبات این نکته، به مثالهای ذیل توجّه کنید:

۱- روز ـِ شنبه؛ «روز» اسم عام است و شاملِ همهٔ ایّام می‌شود. در چنین حالتی اگر نویسنده یا گوینده، بخواهد آن را از «عام بودن» خارج کند و مفهوم حصر و تعریف به آن بدهد، باید با یک وابسته ساز (= حرف اضافه)، اسمی را متمّم و وابستهٔ آن کند. در این مثال ـِ کسرهٔ وابسته ساز (حرف اضافه)؛ و «شنبه» وابستهٔ روز است، پس «شنبه» به وسیلهٔ حرف اضافه ـِ کسره توانست، «روز» را از «عام بودن» خارج کند. مثالهای دیگر:

۲- جایِ خوابیدن.

۳- دانایِ شهرِ ما

امّا، این حرف اضافهٔ ـِ کسره یا «یِ» مثل بقیّه حروفِ اضافهٔ پیش، گاه توانایی و قدرت لازم را برای وابسته سازی ندارد، در چنین وضعی، شاعر یا نوسنده ناگزیر است

۱- «را» هم جزء حروف اضافه است، ربر وابسته می‌سازد

۲- سعدی، ترجیع‌بند.

۳- رک: حطیب رهبر، حلیل، کتاب حروف اضافه و ربط، ص ۱۰، صادقی، علی اشرف و ارژنگ، علام رضا، دستور زبان فارسی برای سالهای سوّم و چهارم، فرهنگ و ادب، ص ۵۱.

برای جبران ضعف آن، از حرف اضافهٔ پسین «را» کمک بگیرد. از این نمونه هم مثل نمونه‌های دیگر در فارسی و ادب تاریخی فراوان داریم:

۱-طبعِ تُرا تا هوس نحو کرد صورت عقل از دل ما محو کرد[1]

همان طور که دیده می‌شود؛ پیش از «تو» حرف اضافهٔ کسره آمده و آن را با کمک «را» وابستهٔ «طبع» کرده است.

۲- ما این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنگ و تعصّب را کردیم و نه برایِ بد گفتِ مسلمانان را (اُنس التّائبین، ص ۱۱).

۳-چو دید آن درخشان درفشِ مرا به‌گوش آمدش بانگِ رخشِ مرا[2]

رخش ـِ مرا، ـِ کسره، «م» را وابستهٔ رخش کرده است، امّا «را»، «م» را مؤکّد نموده است.

اگر لازم باشد تأکید مثالهای سه گانه را در شماره‌های ۱، ۲، ۳، تبدیل به معنا کنیم، باید چنین بگوییم:

۱- بدون تردید از زمانی که تو هوس نحو آموختن کردی.

۲- ... البتّه نه برای ناسزا گویی به مسلمانان.

۳- دقیقاً صدای رخش من، به‌گوشش رسید.

اگر تا این‌جا، استدلال ما برای خواننده قاطع کننده بوده باشد، شعر حافظ را نیز چنین باید توجیه کرد:

حافظ چو نامهٔ سر زلفش به دست تُست دَم درکش، ارنه بادِ صبا را خبر شود

معنی مصراع دوّم: خاموش باش نفس نکش و اِلاّ بدون تردید باد صبا آگاه می‌شود.

☆ ☆ ☆

۱- هم در گلستان چاپ یوسفی، غلام حسین و هم در چاپ حطیبِ رهبر، خلیل، عیناً «طبع» چاپ شده است. ضمناً مرحوم یوسفی «را» در مصراع اوّل را ـ به اشتباه زائد نامیده‌اند. قبل از یوسفی، خطیب رهبر نیز، مرتکب همین اشتباه شده است.

۲- دیوان فردوسی.

عرفان حافظ

دکتر علی شیخ الاسلام
دانشگاه تهران، تهران

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد   لطائف حکمی با نکات قرآنی

اگر از ما بپرسند آیا حافظ عارف است؟ چه پاسخ خواهیم داد و نیز اگر با ما این سؤال را مطرح کنند که آیا حافظ شاعر است. جواب ما چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد که هیچ کس تردید نداشته باشد که پاسخ هر دو سؤال مثبت است، امّا اگر به هر دو سؤال از این دیدگاه نگاه کنیم که اینها دو سؤال است و قاعدتاً پاسخ هر یک از این دو سؤال خاص خود و جدای از دیگری است نهایتاً به تفکیک دنیای عرفان از جهان شعر و شاعری حافظ باز می‌گردد. در پاسخ به هر دو سؤال باید درنگ کرد یا چنین پاسخ داد که حافظ شاعر عارف و عارف شاعر است یعنی هر دو بعد عرفان و شعر حافظ را باید باهم لحاظ کرد؛ زیرا تأمّلی در غزلیات پانصد گانه او ما را به این نتیجه می‌رساند که این شخصیت بزرگ اصرار دارد مهارت و تبحّر و تخصّص خود را در هر دو جنبهٔ عرفان و ادب چنان نشان بدهد که خواننده هرگز این دو ساحت را از هم جدا نبیند و نتواند آن دو را از یکدیگر تفکیک کند. بنده در جای دیگری گفته‌ام برابری این دو وجه در شعر حافظ تا آنجا حساب شده و حسّاس است که حتی کاربرد «واو» عطف و ربط هم میان عارف و شاعر بودن حافظ، کلمه‌ای مزاحم است و تقدم و تأخر این دو وصف برای حافظ تأملی می‌طلبد و باید یکبار او را شاعر عارف و بار دیگر عارف شاعر نامید. در توضیح مطلب

باید توجّه داشت که آمیختگی عرفان اسلامی به زبان و ادب فارسی حقیقتی است که همه کسانی که در کار این زبان و ادب دستی دارند به خوبی آن را پذیرفته و قبول کرده‌اند که یکی از سرمایه‌های عظیم غنای زبان و ادب فارسی ما همان پیام‌های عرفانی است که از همان آغاز زبان دری و شروع نظم و نثر فارسی وارد این ادبیات شد. چه کسی است که اسرارالتوحید محمّد بن منوّر یا کشف المحجوب هجویری را به عنوان نخستین اثر منثور زبان فارسی نشناسد و اهمیت عرفانی و ادبی آن را در نیابد و کدام ادیب است که جایگاه رفیع حدیقهٔ سنایی منطق الطیر عطّار و دیگر مثنوی‌های وی و سرانجام مثنوی شریف مولانا را نشناسد و بر این باور نباشد که اگر این گونه آثار عمیق عرفانی را بر فرض محال در تاریخ تحوّل و تکامل ادبیات نمی‌داشتیم، برای ادبیات چه می‌ماند.

بنا بر این عرفان اسلامی را بایست به عنوان یکی از جنبه‌های بسیار مهم و کارساز و توسعه بخش و محتوا آفرین و افق گشای ادب فارسی دانست، امّا نکته‌ای که هست این است که همیشه و همهٔ ادیبان این اصرار را نداشته‌اند که هر دو وجهه را باهم داشته و برجستگی خویش را در هر دو ساحت به یک اندازه نشان داده باشند. برای نمونه می‌توان از گلشن راز شبستری نام برد این اثر یک منظومهٔ به تمام معنی عرفانی و بر اساس اندیشه و مکتب ابن عربی تنظیم یافته است و از آثارِ عرفانی است که به عنوان یک کتاب درسی مختصر و جامع در عرفان اسلامی جایگاه و پایگاه دارد. کلام آنهم منظوم است و قالب بیان شعر؛ امّا هرگز شیخ محمود شبستری در این اندیشه نیست که این قالب را مناسبِ با مکتب و این کلام را در اوج و عروجی همچون پیام حکمی و عرفانی آن فراهم آرود، چنانکه در آغاز گلشن راز تصریح می‌کند که هرگز نخواسته است قدرت شعری خود را در این منظومه به تجربه و تماشا گذاشته باشد، بلکه کوشیده است از جاذبهٔ شعر و سخن منظوم استفاده کرده و پیام‌های عرفانی خود را منتقل نماید. به تعبیر ساده‌تر گلشن راز یک منظومهٔ تعلیمی عرفان اسلامی است که در آن از قالب شعر برای زیبائی پیام استفاده شده است.

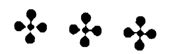
آثار دیگری همچون حدیقه و برخی از مثنوی‌های عطّار و حتّی مثنوی شریف نیز از این ویژگی خالی نیست در اینها بیش از آنچه به‌وجههٔ شعر و ادب عنایت شده باشد. انتقال پیام و محتواهای عرفانی مورد توجّه بوده است. مقایسه‌ای میان مثنوی شریف و غزلیات شمس به‌خوبی تفاوت این دو ساحت را نشان می‌دهد. در غزلیات شمس مولوی می‌کوشد شاعر تمام عیاری باشد که کمال هنر و ادب خود را با پیام‌ها و محتواهای عرفانی نشان بدهد در حالی که مثنوی را به‌اندیشه تعلیم مبادی و مسائل عرفان می‌سراید البتّه و صد البته این سخن هرگز به‌این معنی نیست که در مثنوی شریف یا حدیقه یا منطق الطیر، شعر ناب و خوب نیست یا کم است. در همین آثار گاهی به‌ادبیات و اشعاری برخورد می‌کنیم که علاوه بر پیام عرفانی از بهترین دریافت‌های هنری و تحلیل‌های شعری برخوردار است. مگر نی‌نامه، سرآغاز مثنوی به‌همان نسبت که عرفان محض و پیام هجران و هبوط آدمی از مقام قرب الهی است بهترین نمونهٔ شعر فارسی نیست؟ چرا! امّا سخن این است که مولوی در سرودن مثنوی به‌محتوا و انتقال پیام عنایت دارد و چه بهتر که این پیام در بهترین قالب هم باشد که گاهی به‌اوج ادب نیز می‌رسد:

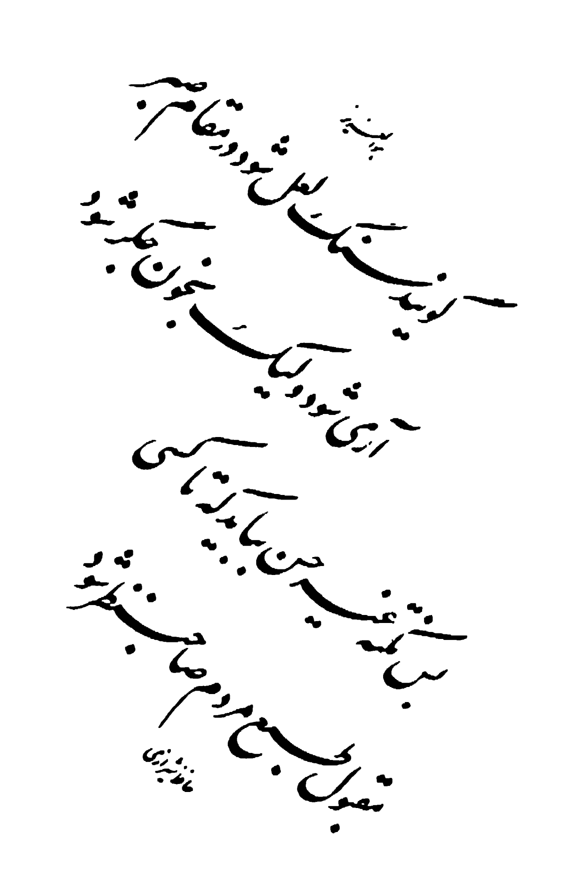
دید شخص عاقلی پرمایه‌ای   آفتابی در میان سایه‌ای

امّا در غزلیات شمس مولوی شاعری است که همه اوزان بحور و دستگاه‌های شعری و لطایف و ظرایف لفظی و معنوی را بیشترو با دقت و حساسیت در اختیار می‌گیرد تا پیام‌های عرفانی خویش را. بنابراین دنیای غزلیات او از جهت شعر و عرفان با دنیای مثنوی او تفاوت دارد، چنانکه می‌توان گفت: مثنوی اثری در عرفانِ تعلیمی و دیوان شمس شعر عارفانه است.

به‌سراغ حافظ برویم بنده بر این عقیده‌ام که حافظ عارفی بسیار بزرگ و برجسته است، امّا این عارف که نشانه‌های تجربه‌های عمیق عرفانی را در ابیات غزلیات او به‌خوبی می‌توان دید، خود اصرار و ابرام عجیبی دارد که به‌خوانندهٔ خود تفهیم کند که

به همان نسبت که عارف است و عرفان شناس، ادیب و شعر شناس نیز هست. بنا بر این از همهٔ امکانات زبان و کلام و هنرهای شعری و لطایف و ظرایف ظاهری و باطنی کلام مدد می‌گیرد تا خوانندهٔ اثر او به همان مقدار که از پیام عارفانه، او بیدار و هوشیار می‌شود از کلام شاعرانهٔ او نیز به شور و شوق و نشاط آید و به همین سبب در هیچ کدام از غزل‌های او همچنانکه گفته شد، نمی‌توان ساحت شاعر حافظ را از ساحت والای عرفان او تفکیک نموده و جدا ساخت.





نکاتی دربارهٔ عرفان حافظ

سیّد باقر ابطحی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو

کسی که با مکتب حافظ انس و آشنائی مستمر داشته باشد؛ و با تأمل و تحقیق به‌مبانی فکری و زمینه‌های شعری و عوالم روحی او نظر کند، شکّی نیست که او را به‌عنوان یک عاشق وارسته الهی و عارف حقایق شناس دریای معانی می‌داند که در عرصه عرفان به‌عالی‌ترین مقام و عظیم‌ترین ذروه کمال دست یافته است. هم از اینروست که صاحبنظران اهلِ معنا و صاحبدلان معرفت شناس و نکته سنجان گوهریاب دربارهٔ مقام عرفانی حافظ سخن بسیار گفته و بر سفینهٔ غزل او شروح و حواشی فراوان نگاشته‌اند. چنانکه از همان آغاز سروده‌های وی و حتّی پیش از آنکه اشتات غزلیاتش مدون گردد و هنگامی که تحفه سنخنش دست به‌دست می‌گشت وصیت شهرت غزل‌های جهانگیرش در ادنی مدّتی به‌اقصای ترکستان و هندوستان می‌رسید و اشعار آبدارش مذاق عوام را به‌لفظ متین شیرین می‌کرد و دهان خواص را به‌معنی مبین نمکین می‌ساخت، اساسی‌ترین معانی و مفاهیمی که از مضامین ابیات خواجه شیراز در اذهان جای می‌گرفت و در دلها می‌نشست و بر زبان‌ها جاری می‌شد معانی عرفانی و حالات روحانی بوده است و بگفته محمّد گل اندام جامع دیوان حافظ: "سماع صوفیان بی‌غزل شورانگیز او گرم نمی‌گشت و مجلس می‌پرستان بی‌نقل سخن ذوق‌آمیز او رونق نمی‌یافت".

در این‌جا باید تأکید نمود، یکی از نقاطی که از پیک خوش الحان دیوان حافظ در نهایت تکریم و احترام استقبال کرد، شبه قارهٔ هند بود؛ زیرا از دیرباز معنی شناسان این

دیار بر اشعار او شروح و حواشی متعدد نوشته و لطافت معانی و شیرینی بیان و گفتار عذبش را برای شیفته‌گان تشریح می‌نمودند. به راستی که باید اذعان نمود عشق وافری که بزرگان و فرهیختگان و هنرمندان و شعرشناسان این خطّه نسبت به خواجهٔ بزرگوار عرفان از خود نشان داده‌اند، بی‌سابقه و شگفت آور است.

چرا که خطّاطان هنرمند از صحایف دیوانش نسخه‌پردازی‌های بی‌شمار نمودند و شارحان و ادیبان و معنی‌شناسان دربارهٔ وقایع زندگی و سوانح ایّام حافظ و شرح مشکلات شعری او کتابها تألیف کردند و برای فهم مقاصد و درک دقایق اشعارش فرهنگنامه‌ها ترتیب دادند که حق جای بسی تقدیر است و نشان می‌دهد که مردم با ذوق و ادب دوست و عرفان شناس شبه قاره تا چه حد مقام و مرتبه این شاعر و عارف جهانی را گرامی داشته‌اند تا جائی که حتّی در چاپ دیوان او نیز از ایران که زادگاه حافظ است، سالها قبل پیشی جسته‌اند.

در این جا دیگر از تأثیراتی که اشعار حافظ بر سبک سخن و شعر و ادب و عرفان شبه قاره هند گذاشته است چیزی نمی‌گوئیم و این موضوع را به مجال و فرصت دیگری وامی‌گذاریم.

مفاهیم عرفانی در دیوان حافظ

به طور کلّی در دیوان حافظ علاوه بر لغات و کلمات و مفاهیمی که دلالت دارند بر علوم مختلف زمان وی، اصطلاحات و تعبیرات گوناگون و فراوانی به چشم می‌خورد که مبین آنست حافظ ضمن این که به حالات و مقامات عرفانی و سیر و سلوک عملی نایل گردیده است، عرفان علمی و زبان رسمی این مکتب را به خوبی می‌دانسته و به رموز و مبانی آن واقف بوده است.

به عنوان نمونه اصطلاحات و تعبیراتی نظیر: سالک، عارف، انس، الفت، محبت، عتق، استغناء، فنا، بقا، حجاب، کشف، تجلّی، رضا، توبه، توکّل و... فراوان به چشم

می‌خورد که حافظ آنها را با ظرافت و زیبائی تمام در اشعار خود به‌کار برده است. چنانکه در مورد **سالک** می‌گوید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

در مورد **فنا** می‌گوید:

من و دل گر فنا شویم چه باک　　غرض اندر میان سلامت اوست

در مورد **بقا** می‌گوید:

به دور گل منشین بی‌شراب و شاهد و چنگ
که همچو دور بقا هفته‌ای بود معدود

در مورد **حجاب** می‌گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی　　غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

در مورد **تجلّی** می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در مورد **کشف** می‌گوید:

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

در مورد **انس** می‌گوید:

مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان
نستدن جام می از جانان گرانجانی بود

در مورد **استغناء** می‌گوید:

سخن در احتیاج ما و استغنای معشوق است
چه سود افسونگری، ای دل که در دلبر نمی‌گیرد

در مورد عارف می‌گوید:

فرصت نگر که فتنه در عالم اوفتاد　　عارف به جام می‌زد و از غم کران گرفت

و یا:

سرّ خدا که عارف سالک به‌کس نگفت　　در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

مفاهیم قضا و قدر در شعر حافظ

در این جا باید به دسته‌ای از تعبیرات و مفاهیمی نظیر قضا و قدر و تقدیر و سابقه ازل و غیره اشاره نمود که حافظ آنها را نیز با مضامین گوناگون به صورتی در اشعارش به‌کار برده است که گوئی او را در میان شاعران و عارفان نامداری که حتّی در این زمینه‌ها اشعار و مضامین مشترکی دارند، شاخص گردانیده و صبغه سخن او را برجستگی خاصی بخشیده است.

اینک با توجّه به آنچه گفته شد، نکات قابل بحث این است که چناچه حافظ علاوه بر اینکه عارفی به تمام معنا یعنی هم عارف سالک است و هم عارف آگاه به مبانی عرفانی، آیا پیروی عقیده کلامی خاص و یا طرفدار یک نحله از تصوّف مثلاً فرقه ملامتیه بوده و یا متمایل به یک مشرب ویژهٔ فلسفی است یا اینکه همانطور که ذکر شد در تمامی اطوار و شئون و جهات معرفتی یک عارف به تمام معنی می‌باشد.

زیرا عده‌ای با بررسی احوال و اوضاع محیط زندگی وی و نیز با توجّه به مبانی درسی و مطالعاتی حافظ او را اشعری مسلک دانسته و در نتیجه او را پیرو جبر محض تصوّر می‌کنند.

البته چون وارد شدن به تمامی این مباحث طولانی خواهد شد و از طرفی قصد این است که راجع به عرفان حافظ نکاتی مطرح شود در این‌جا صرفاً مسأله جبر و اختیار در ارتباط با عرفان او اشاره می‌گردد لکن دیگر مسائل مطرح شده به زمان دیگری موکول می‌شود. ابتدا ابیاتی نمونه‌وار در این زمینه از دیوان وی نقل می‌کنیم سپس به طرح نکات مورد نظر خود مبادرت می‌ورزیم.

حافظ در مورد **قدر** می‌گوید:

بروای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر　　کار فرمای قدر می‌کند این من چکنم

در مورد **قضا** می‌گوید:

در کوی نیکنامی ما راگذر ندادند　　گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

در مورد **تقدیر** می‌گوید:

مکن به‌نامه سیاهی ملامت من مست
که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت

یا:

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ　　چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

در مورد **عدم اختیار** می‌گوید:

رضا به داده بده و از جبین گره بگشای　　که در اختیار بر وی من و تو نگشادند

در مورد **قسمت** می‌گوید:

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند　　گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر

در مورد **سرنوشت** می‌گوید:

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم　　کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

یا:

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل　　تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

البته باز هم در این زمینه می‌توان اشعاری را نمونه آورد که حافظ ظاهراً خود را تابع و تسلیم محض تقدیر و قضا و سرنوشت و قسمت دانسته و از خود به‌کلّی نفی اراده و قدرت می‌نماید؛ لکن چون در این مسائل معانی همسان و مضامین متنوع است به همین مقدار اکتفا می‌شود و قبل از هر توضیح دیگری باز هم ابتدا اشعاری از دیوان وی نقل می‌شود که بر عکس، دلالت بر یک نوع آزادی و تسلیم نشدن و اظهار قدرت و ارادهٔ او دارد.

در مورد **آزادی** می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود　　ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است

دربارهٔ **رسیدن به خواسته و اراده** می‌گوید:

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد　　من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

دربارهٔ **نو آوری و نگرش جدید به عالم و آدم** می‌گوید:

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

یا:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست　　عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی

دربارهٔ **جدّ و جهد** می‌گوید:

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک　　جهدی کن و سر حلقهٔ رندان جهان باش

و یا:

گرچه وصالش نه به‌کوشش دهند　　آنقدر ای دل که توانی بکوش

دربارهٔ **قصد و اراده** می‌گوید:

بر سر آنم که گر زدست برآید　　دست به‌کاری زنم که غصه سرآید

ممکن است با توجّه به‌این زمینه‌های متضاد کسی که نظر به ظاهر این قبیل اشعار داشته باشد یا آنها را حمل بر تناقض گوئی نموده؛ یا اینکه بگوید چون غالب اشعار حافظ جبرگرایانه است؛ لامحالة این نوع ابیات که دلالب بر آزادی و اراده دارد متعلّق به دوره‌های مختلف زمانی اوست که نخست اختیاری بوده آنگاه همین که به مرحله پختگی و کمال رسیده است یک سره تابع جبر و تقدیر گردیده و یا اینکه چون در زمان حافظ عقیده کلامی اشعری رواج داشت، وی از نظر مسلک عقیدتی اشعری است و اتفاقاً چنین نظریاتی دربارهٔ وی از سوی کسانی که خواسته‌اند این قبیل اشعار حافظ را توجیه و تبیین نمایند مطرح شده و به خصوص نظریه سوّم را بیشتر پذیرفته‌اند که مربوط

به رواج مکتب اشعری در زمان اوست.

مع ذلك سخن این جاست، حافظی که خود را از نظر عرفانی سر حلقه رندان جهان می‌داند و برای خود مقام و مرتبه‌ای قایل است که برتر از مجادلات عقلی است و می‌گوید:

مقام عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

و خود دربارهٔ این نوع اختلاف آراء کلامی به عنوان کسی که در صدر مصطبه عشق مسکن گزیده و این مسائل را از منظر اعلی نگریسته، چه می‌توان گفت و یا چگونه باید توجیه کرد، او می‌گوید:

قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست — قوم دگر حواله به تقدیر می‌کنند

فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر — کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کنند

یعنی گروهی تحت عنوان معتزله برای رسیدن به حق به جدّ و جهد و سعی و عملی متکی شده‌اند و خود را دارای اراده و اختیار می‌دانند و گروه دیگر تحت عنوان اشاعره به جبر و تقدیر و این‌جا البته مفهوم آن غیر از تقدیری است که حافظ از آن درک و دریافت دارد یعنی به جبر و محکومیت صرف و سلب اراده انسان معتقد شده‌اند و کشش و قابلیت او را یکسره نفی می‌کنند.

در اینجا حافظ به مخاطب شعر خود نصیحت می‌کند که به این نوع اختلاف نظرهای سطحی نگر توجّه و اعتماد نکن؛ زیرا این قبیل مسائل در دنیا فراوان دستخوش تغییر قرار خواهد گرفت.

اساساً حافظ همچون دیگر عارفان کامل و سالکان واصل که در عرصه معرفت به مقام جمع الجمع رسیده‌اند، نسبت به مجموعهٔ آفرینش و حقایق عالم نگاه و نظری دارد بسیار گسترده و بلند پروازانه که فراخنای این نگرش جامع از ازل تا به ابد کشیده شده است و در عین حال بر کل هستی و مراتب آن و بر جزء جزء این مجموعه بهم

پیوسته اراده و مشیت الهی را نافذ و جاری دانسته و کلیه تغییرات و دگرگونی‌هائی که از آغاز تا فرجام روی می‌دهد متکی به یک اراده ثابت و متعلق به مشیت عام و واحد تلقی می‌کند و به تعبیر خود حافظ:

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس　　　که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

آری بر مبنای همین دید و نگرش است که حافظ تمامی مقدرات امور عالم و تقدیرات حوادث و پدیده‌ها را و نیز هویت یا بندگی و ماهیت پذیری و قابلیت‌ها و استعدادهای انسان　سایر موجودات را به یک مشیت عام که دانای اسرار و قیوم علی الاطلاق است، نسبت می‌دهد و به درستی معتقد است که هر نوع اظهار اراده و انتخاب و تصمیمی و قائل شدن به هر نیرو و قدرتی در برابر قدرت و اراده الهی و هم و باطل بوده و تسلیم نشدن در برابر تقدیرات ثابت و مشیت قطعی و اراده حتمی که البته عین لطف و عنایت است و هماهنگ نشدن با مجموعه هستی و حتی راضی نشدن به رضای او سر انجام مؤدی به عجب و کبر و خود بینی و عصیان و تمرد می‌گردد و مآلاً یأس و ناکامی و دور افنادن از رحمت و عنایت خداوند را در پی خواهد داشت.

اساساً این عقیده به تقدیرات عالم و اراده بی‌چون الهی که حافظ از آن به تصریح و تلمیع در اشعار خود ذکر می‌کند متبنی بر تصریحات قرآنی است که در موارد مختلف حق تعالی را صاحب اراده مطلق و تقدیر کننده امور عالم می‌داند به طوری که قدرت و مشیت وی بر آدم و عالم و مُلک و مَلک و عرش و فرش و زمین و زمان و تمامی پدیده‌های جهان سیطره و حاکمیت بلامنازع یافته است و خود حافظ نیز این لطایف حکمت آمیز و نکات دقیق را از قرآن فرا آموخته است چنانچه می‌گوید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد　　　لطایف حکمی با نکات قرآنی

در این جا مناسب است هر چند نمونه‌وار آیاتی چند از کلام الهی را که حافظ سخن حکمت آمیز خود را از این نکات قرآنی جمع و فراهم کرده است خاطر نشان سازیم.

دربارهٔ **قدر** حافظ می‌گوید: "کار فرمای قدر می‌کند این من چکنم".

قرآن می‌فرماید: «انا کل شیٔ خلقناه بقدر» [قمر: ۴۹]. ما همه چیز را بر اساس اندازه دقیق آفریدیم. و در جای دیگر می‌فرماید: «انزلنا السماء ماءً بقدر» [۳۳: ۱۸] و (یا کان امرالله قدر مقدوراً) [فرقان: ۲] و یا دربارهٔ **تقدیر** می‌فرماید: «و خلق کل شیٔ فقدره تقدیرا» و آفرید همه چیز را با اندازه‌گیری دقیق. در مورد مقام رضا و اظهار عدم اختیار و یا به عبارت دیگر قبول اختیار الهی که حافظ می‌گوید:

رضا به داده به ده وز جبین گره بگشای   که بر من و تو در اختیار نگشادست

قرآن مجید در سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۶۸ می‌فرماید: «یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون» یعنی پروردگارت هر آنچه طبق مشیت و اختیار اوست می‌آفریند و آنها (بندگانش) هیچ اختیاری (در امر آفرینش) ندارند و خداوند سبحان برتر است از آنچه شرک می‌ورزند؛ ضمناً باید در اینجا متذکر شد مدلول این آیه اشاره به نفی اختیار تکوینی دارد.

و امّا در سورهٔ احزاب آیهٔ ۳۶ نیز نفی اختیار تشریعی از بشر نموده و می‌فرماید: «و ماکان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعصی الله و رسوله فقد ضل ضلاً مبینا». یعنی هیچیک از مرد وزن مؤمن را نسزد آن هنگام که خدا و رسولش حکمی را به قضا و اجرای قطعی رساندند، در این باره اظهار اختیار کند و هر کس در برابر خدا و رسولش عصیان بورزد دچار گمراهی کاملاً واضحی شده است.

درباره این که سرنوشت هر کس برای انسان معلوم نیست و هیچ بنده‌ای نمی‌داند که سر انجام و عاقبت کارش چیست؟ چنانچه حافظ اشاره می‌کند «که اگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟» در سورهٔ لقمان آیهٔ ۳۴ می‌فرماید: «ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذا تکسب غداً و ما تدری نفس بای ارض تموت». (همانا خداست که علم تحقق قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و می‌داند آنچه در ارحام و زهد آنهاست و کسی نمی‌داند که فردا چه کسب می‌کند و در کدام سرزمینی می‌میرد و خدا عالم و آگاه است).

همچنین در سورهٔ رعد آیهٔ ۸ و ۹ می‌فرماید: «الله یعلم ما تحمل کل انثی... تا آنجا که می‌فرماید عالم الغیب و الشهاده الکبیر المتعال». (خدا می‌داند هر زن و مادینه‌ای چه حمل می‌کند و او عالم غیب و شهادت و پنهان و پیداست و بزرگ و بلند مرتبه است).

و یا درباره **سابقه لطف ازل** که حافظ می‌گوید:

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو چه دانی که پس پرده چه خوبست و چه زشت

در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۱ می‌فرماید: «ان الذین سبقت منا الحسنی اولئك عنها مبعدون». همانا کسانی که پیش از این از جانب ما حسنی یا وعده و لطف نیکو یافتند از آتش بدورند.

البته باید در اینجا مؤکداً قید شود چون خداوند مهربان و عطابخش و خطاپوش است، هرگز نمی‌گذارد که بنده‌اش دچار شر و عذاب گردد؛ مگر اینکه بنده از دامن رحمت و از درگاه لطف و عنایت الهی بیرون رود و خود را به کلّی مأیوس سازد و مسیری غیر از طریق هدایت او برگزینند و به وادی کفر و ضلالت فروافتد. چنانچه قرآن مجید در خصوص عدم یأس از رحمت خداوند می‌فرماید: «و لا تیأسوا من روح الله انه لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون» [یوسف: ۸۷] (از روح و رحمت خداوند نا امید نشوید؛ زیرا تنها قوم کافر از رحمت الهی مأیوس هستند).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حافظ آنچه مربوط به تقدیر و قضا و قدر علم الهی می‌شود غیر از نکات قرآنی چیز دیگری را بیان نمی‌کند؛ زیرا هر چه دارد همه از دولت قرآن دارد.

این نکته هم لازم به توضیح است که گفته شود، در قرآن مجید آیات فراوانی وجود دارد که انسان را مسئول اعمال خود دانسته و منشأ عقاب و ثواب در دنیا و آخرت را برای انسان‌ها ناشی از کردار شایسته و اعمال ناروا و ناشایست و انتخاب راه حق یا باطل خود آنها می‌داند. چنانچه از باب نمونه در سوره طور آیهٔ ۲۱ تصریح می‌کند: «کل امرئٍ بما

کسب رهین». هر کسی در گرو آن چیزی است که بدست آورده است و یا در سورهٔ مدثر آیهٔ ۴۸ می‌فرماید: «کل نفس بما کسب رهین».

و در باب نتیجه اعمال انسان می‌فرماید: «وان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یُری» [نجم: ۹-۳۸] (برای انسان جز آنچه کوشش کرده است نیست و به زودی نتیجه کوشش خود را می‌بینند). و یا در جای دیگر می‌فرماید: «یوم یتذکر الانسان ما سعی» [نازعات، آیهٔ ۳۵] و در مورد این که خود انسان‌ها در پیشگاه الهی به اعمال ناشایست خود که از روی عمد و عناد مرتکب شده و بدان اعتراف می‌کنند، می فرماید: «فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعیر» [سورهٔ ملک، آیهٔ ۱۱] (به گناهان خود اعتراف کردند پس نابود باد مر اصحاب آتش را).

و در جای دیگر باز هم می‌فرماید: «فاعترفنا بذنوبنا فعل الی خروج من سبیل» [غافر، آیهٔ ۱۱] (به گناهان خود اعتراف داریم آیا راه نجاتی هست).

و امّا در باب **انتخاب انسان** قرآن مجید می‌فرماید: «انا هدیناه السبیل امّا شاکراً و اما کفوراً» [انسان: ۳] در مورد تغییر وضع امتها و اقوام می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر و ما بأنفسهم» [رعد: ۱] (خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود طالب تغییر باشند).

با توجّه به این دسته از آیات باز هم ملاحظه می‌شود که جبر و اجباری در کار نیست. ضمن اینکه قرآن مجید قدرت مطلقه و مشیت تامه را از آن حق تعالی می‌داند.

خلاصه اینکه چون معتزله و اشاعره کلیت و جامعیت آیات قرآنی را نادیده گرفته و هر کدام با استناد به دسته‌ای از آیات مورد نظر خود پیرو جبر یا اختیار شدند به نظر می‌رسد از درک معانی مجموع آیات الهی قرآن ناتوان ماندند و به گفتهٔ حافظ:

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس　　　که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

لکن همانطور که اشاره شد از آن‌جا که نگرش عرفانی حافظ و همچنین عارفان کامل به عالم و آدم و عرش و فرش و لوح و تقدیر و قلم و قائل شدن به قدرت کامله و مشیت

تامه برای حق تعالی نگرشی است عام و فرا شمول و مبتنی بر مجموع حقایق کتاب الهی به همین جهت اسیر نگرشهای سطحی و یا دربند عقل جزوی نگردیده و هماهنگ باتمامی امور عالم یکسره رو به مبدأ اعلی نموده و خود را فانی و مستغرق در جمال و جلال الهی ساخته‌اند و حافظ درست در همین زمینه است که می‌گوید:

می خور که عاشقی نه به‌کسب است و اختیار
این موهبت رسید زمیراث فطرتم

در واقع حافظ با قرار گرفتن در این مقام بلند فکری و نگرش وسیع می‌خواهد به نفی کسب، و اختیار سطحی نگرانه‌ای که معتزله و اشاعره بدان گرائیده‌اند، اشاره نماید. پس اینکه گفته می‌شود حافظ و یا مولوی و دیگر عارفان آگاه پیرو مسلک اشعری هستند، به نظر می‌رسد چندان موافق اصول و مبانی عرفانی این بزرگان نمی‌تواند باشد. چون اشاعره علاوه بر مسأله اعتقاد به افعال کسبی برای بنده و افعال خلقی برای خداوند، دربارهٔ ذات و صفات الهی قائل به تباین و تفاوت هستند، حال آنکه بزرگان عرفان که نگرش اصلی و نهائی آن وحدت وجود است، هیچگاه انفکاک و بینونتی میان ذات و صفات را قایل نیستند و برعکس معتقدند تد می صفات و اسماء در مکتب عرفانی و حکمت اسلامی با ذات الهی متحد و یکی است و اساساً عرفا با توجه به مبانی اعتقادی و نظری خود دربارهٔ ارتباط ذات با صفات خداوند جز به وحدت تامه و احدیت ذات نمی‌اندیشند. چنانچه حافظ نیز به همین موضوع اشاره دارد، وقتی می‌گوید:

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

به همین جهت در هیچ یک از اشعار حافظ مصراع یا بیتی نمی‌توان دید که وی میان ذات و صفات تباین و تقابل قائل باشد بلکه برعکس تمامی ابیاتش توحیدی محض است.

در این باب به نکتهٔ دیگری که می‌توان اشاره کرد این است که حافظ همچون دیگر بزرگان عرفان در زمینه ربط خلق به خالق قائل به تجلّی و متجلّی است. از جمله در این

بیت که می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در حالی که فلاسفه قائل به علّت و معلول هستند و پر واضح است که در نگرش تجلی گرایانه به عالم، سراسر هستی زیبا و با شکوه و پر جذبه است؛ ولی در علّت و معلول، جهان خشک و بی‌روح است هر چند که دارای وجه عقلی استواری نیز باشد.

حافظ در جای دیگر باز هم همین نگرش متبنی بر تجلّی را بازگو می‌کند، می‌گوید:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آئینه اوهام افتاد

جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب

عکسی از پرتو آن بر رخ افهام افتاد

اتفاقاً دربارهٔ مولوی نیز همین گرایش به جبر و تبعیت یا تأثیر پذیری از عقیده کلامی اشاعره نیز از طرف بعضی مطرح شده است و گفته‌اند او نیز جبری مسلک است. حال آنکه مولانا در اثر ارزشمند مثنوی معنوی خود این نظریه را به شدّت رد می‌کند و می‌گوید:

اختیاری هست ما را در جهان حس را منکر نتانی شد عیان

اختیار خود ببین جبری مشو ره رها کردی به ره آکج مرو

و نیز می‌گوید:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

در عین حال مولانا برای اینکه نشان دهد مفهوم اختیار از نظر او برخلاف نظریه معتزله است، می‌گوید:

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرانیم تیر آن نی زماست ما کمان و تیر اندازش خداست

چنانچه در رفع شبهه جبرا نگاری درباره خود نیز می‌گوید:

این نه جبر این معنی جباری است ذکر جباری برای زاری است

و سرانجام همچون حافظ در این بیت یک جا در رد معتزله و اشاعره می‌گوید:

کسب جز نامی مدان ای نامدار   جهد جز وهمی مپندار ای عیار

البته بحث در این باره نیاز به تفصیل بیشتری دارد که چون محال اجازه نمی‌دهد ناچار به همین مقدار اکتفا می‌گردد و تتبع کامل در این زمینه به محققان و اهل نظر واگذار می‌شود.

در پایان به این نکته هم لازم است اشاره نمود که درست است که عقیده کلامی معتزله در برابر مکتب اشاعره عقب نشست و به تدریج از رواج افتاد و مکتب اشعری که با روح اهل حدیث تناسب و سنخیت داشت، همچنان ادامه یافت و هنوز هم این عقیده بیشترین طرفداران را دارد؛ لکن علّت بقای این مکتب در اهل سنّت ظهور متکلمین صاحبنظر و برجسته‌ای همچون ابوبکر باقلانی، امام الحرمین جوینی، ابواسحق شیرازی، فخر رازی، غزالی، سعدالدین تفتازانی، قاضی عضد ایجی و میر سیّد شریف جرجانی بود که این محققان مکتب اشعری را از آن حالت خام و سطحی خارج کرده و با جرح و تعدیل‌هائی که در آن به عمل آوردند، اصول و مبانی آن را مجدداً به نحوی مطرح نمودند که از نظر عقلی موجه و قابل قبول می‌نمود؛ لیکن وقتی عناصری از این عقیده کلامی در مکتب عرفان اسلامی وارد شد رنگ و ماهیت دیگری به خود گرفت که دیگر با آن نظریهٔ ساده و اولیه‌ای که ابوالحسن اشعری در قرن چهارم مطرح ساخته بود فاصله زیاد و تفاوت اساسی داشت. به همین جهت از اینکه عرفای نامداری همچون حافظ و مولوی و عطّار و... را به سادگی پیرو مکتب کلامی اشعری بدانیم همان طور که بحث آن گذشت جای بسی تأمل و بررسی است و باید هشدار حافظ را جدی گرفت که می‌گوید:

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است   نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری

✧ ✧ ✧

اندیشه‌های اخلاقی حافظ

دکتر اسماعیل حاکمی
دانشگاه تهران، ایران

علم اخلاق مطالعهٔ در خیر، و وظیفه، و انواع وظایف است، و آن را علم خیر و شرّ، و علم تکلیف و وظایف نیز خوانده‌اند. موضوع علم اخلاق، تکلیف راه رسیدن به سعادت است و تعیین بهترین طریقهٔ عمل و پسندیده‌ترین طریقهٔ زندگانی، غرض و فایدهٔ آن می‌باشد.

علم اخلاق را نباید با علم مطالعهٔ اخلاقیات و آداب اشتباه کرد، زیرا علم اخلاقیّات به مطالعهٔ رفتار آدمی چنانکه هست می‌پردازد؛ ولی علم اخلاق به جای یادداشت کردن آن چیز که هست، آنچه را که بایستی باشد و بهتر است، تعیین می‌کند، و اعمالی را منع و انجام دادن افعالی را به صورت معیّن پیشنهاد می‌نماید و برای عمل انسان قواعد و دستورهایی مقرّر می‌دارد، و بدین جهت است که اخلاق را علمی دستوری می‌دانند.

علم اخلاق به نظری و عملی تقسیم می‌شود. در قسمت نظری، تکلیف و اوصاف عمومی حیات اخلاقی و در قسمت دوّم وظایف مختلف انسان مانند وظایف شخص نسبت به خدا و خود و خانواده و جامعهٔ بشری را مورد مطالعه قرار می‌گیرد. انسان باید در اثر عقیده و عشق به خدا، و در نتیجه تزکیه و تربیت نفس و تمرین و ممارست در اعمال صالح ذاتاً تغییر کند و بتدریج تشبّه و تقرّب به حقّ پیدا کرده، مستحقّ و متناسب با حیات عالی و جاودان رضوان الهی گردد.

ادیان و شرایع الهی در اصول و اساس مشابه یکدیگر، و در سه چیز مشترکند و در واقع در سه چیز خلاصه می‌شوند: پرستش خدا، اعتقاد به آخرت، مسؤولیت در برابر

نفس و خلق. خداوند مهربان با لطف و عنایتی که به بندگان خود دارد، آنان را به حال خود رها نکرده و به وسیلهٔ پیامبران خویش دستورهایی برای بندگانش فرستاده است تا با به‌کار بستن آنها به سعادت و نیکبختی برسند. پیغمبر گرامی اسلام ﷺ مظهر و نمونهٔ والای انسان کامل بود، و دربارهٔ آن حضرت همین قدر بس که خداوند در قرآن کریم خطاب به آن وجود عزیز فرموده است: «وانّكَ لَعَلی خُلُقٍ عظیم»، و از سخنان پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود: «بُعثِتُ لِاتممَّ مکارمَ الاخلاق».

قرآن کریم و همچنین پیغمبر اکرم ﷺ و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام در باب اخلاق و خویهای پسندیده از قبیل عدالت، سخاوت، شجاعت، تواضع، راستگویی، امانت، عفو، وفای به عهد، صبر، شُکر، قناعت، زُهد، صدق و اخلاق، کمک به درماندگان و ضُعفا، احسان، گشاده رویی، اهمیّت تعلیم و تعلّم، احترام به پیران، اغتنام وقت و مانند اینها، تأکید بسیار کرده‌اند. از طرف دیگر خداوند و پیامبران و مردان حق، مردم را از داشتن اخلاق بد و خویهای ناپسندیده مانند: غیبت، سخن چینی، حَسد، خشم، غضب، حُبّ جاه و مقام، دنیا دوستی، ریا، بُخل، عُجب و تکبّر و دیگر صفات زشت بر حذر داشته‌اند.

خواجه حافظ نیز همچون دیگر مردان راه حق بر اخلاق نیکو تکیه می‌کند و متذکّر این مسأله می‌شود:

حُسنِ مهرویانِ مجلس گرچه دل می‌برد و دین

بحث ما در لطفِ طبع و خوبی اخلاق بود

اصولاً در مشرق زمین، اخلاق همیشه یکی از ارکان استوار بقای ملل و اقوام بوده است. رؤوس آنچه حافظ در این باب آورده، تحذیر از غرور و خود پرستی و مردم آزاری و کینه توزی و فرار از معاشرت ناجنس و غافل نشدن از مکافات عمل و تشویق به بذل و بخشش و رحم و شفقت و وفا و رفیق نوازی و مهر و محبّت و رعایت حال زیر دستان و مروّت با دوستان و مُدارا با دشمنان است.

به طور کلّی اصول عقاید اخلاقی و تربیتی حافظ را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- به عقیدهٔ حافظ عشق، موهبتی خداداد است، و در این باب می‌گوید:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

عشق، امانت آسمانی و ودیعهٔ الهی در نزد بشر است، و فضیلت بشر، و رجحان او بر فلک و مَلک از اثر پرتو همین ودیعهٔ الهی است:

کمتر از ذرّه نه‌ئی پست مشو، عشق بورز   تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

حافظ به‌کرّات به دشواریهای راه عشق اشاره کرده و عقیده دارد که هر کس از این راه پربلا نپرهیزد و مردانه قدم در آن نهد، سودها خواهد برد و به مرحلهٔ کمال و معرفت واقعی خواهد رسید:

به عزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی   که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

در مکتب حافظ، عشق مفهومی پاک و بی‌شائبه و دور از تکلّف دارد، نه آن عشقی که از روی تصنّع و رنگ و ریا و موجب ننگ باشد:

صنعت مکن که هر که محبّت نه پاک باخت
عشقش به روی دل درِ معنی فراز کرد

عشق در اندیشهٔ حافظ، ارجمند و یگانه پناهگاه انسان از شرّ و بدی است. از این رو آن را مایهٔ سعادت و رهایی از زشتی‌ها و بدیها دانسته، می‌گوید:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده   بجز از عشق تو باقی، همه فانی دانست

۲- **حقیقت جویی و دوری از ریا:** حافظ معتقد است که غرض از شرایع آسمانی، اجتناب از رذایل و پلیدیهایی است که جامعهٔ انسانی را تاریک و احیاناً بشر عاقل و متمدّن را از هر حیوانی پست‌تر می‌کند. او معتقد است که: "کار بدمصلحت آنست که مطلق نکنیم" امّا آنچه در جامعهٔ او رواج دارد خلاف آنست. قرآن کریم برای این نیست که آن را فقط بخوانند، بلکه برای آنست که به تعالیم آن، مخصوصاً راجع به تکالیف مردم نسبت به یکدیگر عمل کنند که در غیر این صورت، از نماز و روزه و خواندن قرآن چه حاصل؟

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

در نظر حافظ، دیانت جلوه‌گاه اخلاق کریم و ملکات فاضله است، و از این روست که از بی‌معرفتی قوم رنج می‌برد و فریاد بر می‌دارد:

معرفت نیست درین قوم خدایا مددی تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

نکوهش ریا و تظاهر در سراسر دیوان حافظ به چشم می‌خورد:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

*

بشارت بر به‌کوی میفروشان که حافظ تو به از زهد ریا کرد

*

در میخانه ببستند خدایا مپسند که درِ خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

غزالی در کیمیای سعادت دربارهٔ ریا در عبادت گوید: "بدان که ریا کردن به طاعتهای حق تعالی از کبایر است و به شرک نزدیک است، و هیچ بیماری بر دل پارسایان غالب‌تر از این نیست که چون عبادتی کنند خواهند که مردمان از آن خبر یابند و جمله ایشان را پارسا اعتقاد کنند... حقیقت ریا آن بود که خویشتن به‌پارسایی فرا مردمان نماید یا خویشتن به نزدیک خلق آراسته کند و اندرون مردمان قبول گیرد؛ تا وی را حرمت دارند و تعظیم کنند و به وی به چشم نیکو نگرند، و این بدان بود که چیزی که دلیل پارسایی و بزرگی است اندر دین برایشان عرضه می‌کند و همی فرانماید و این پنج جنس است: ریا به شب زنده‌داری و زرد رویی، ریا در پوشیدن جامه‌های خشن و کهنه، ریا در خواندن ذکر، ریا در طاعت مداوم و ریا به داشتن مریدان بسیار". در سورهٔ الماعون در تفسیر آیات: «الذین هم یُرآؤن و یمنعون الماعون» می‌خوانیم: "آنها که نماز گزارند و از روح نماز دور و غافلند، چرا نماز می‌خوانند؟ تا خود را به ظاهرالصلاحی بیارایند، تا در صف نمازگزاران وارد شوند و خود را بنمایانند و از برکات اجتماع آن پاکدلان بهره‌مند گردند... اگر نماز این نمازگزاران، دور از ریا و مقرّب به خدا باشند، باید بکوشند تا منابع زندگی و

وسایل عمومی آن (یعنی ماعون) در دسترس همه واقع شود و باید حقوق مشروعهٔ خلق را اداء کنند و باید چشمشان به سوی خدا و دستشان برای دستگیری بی‌نوایان و ستمزدگان باز باشد، وگرنه تنها نمازگزار و ریاکارند". در دیوان حافظ به نمونه‌هایی از این گونه ریاکاریها بر می‌خوریم که قبلاً بدانها اشاره شد. یک نمونهٔ بارز دیگر از ریا و تظاهر در این بیت از خواجه به چشم می‌خورد:

ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست　　غرّه مشو که گربهٔ زاهد نماز کرد

که مأخذ آن چنان که شارحان نوشته‌اند هر چه می‌خواهد باشد، از ریاکاریهای زمانه حکایت می‌کند.

۳- **توکّل**: توکّل واگذاردن امور است به خداوند و تکیه کردن بر او و آرام گرفتن دل با یاد او در همه حال. در قرآن کریم آیاتی راجع به توکّل است که از جملهٔ آنها این آیات است: «انّ الله یُحِبُّ المُتوکّلین»[۱]، «و مَنْ یتوکّل علی الله فَهوَ حَسبُه»[۲]. سوای این آیات، در قرآن مجید آیاتِ دیگری وجود دارد که مفهوم و فضیلت توکّل از آنها استنباط می‌شود. به عبارت دیگر، متوکّل واقعی آن کس می‌تواند باشد که به توحید، نه فقط به زبان و دل، بلکه به مشاهده برسد و به قول غزّالی از پوست به مغز راه یافته باشد. در واقع توکّل حقیقی در آخرین مرتبه از توحید نصیب می‌شود و رسیدن به آن مقام تنها خواص، عارفان و مقرّبان را از راه ذوق و حال و کشف ممکن تواند بود.

در شرح تعرّف آمده است: «توکّل آن است که از حول و قوّت خویش بیرون آیی». حافظ فرماید:

تکیه بر تقویٰ و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صدها هنر دارد توکّل بایدش

البتّه توکّل از نظر اسلام به معنی پیروی از قوانین طبیعت با اتّکاء به فضل و عنایت خداوند است؛ به عبارت دیگر انسان باید ضمن تلاش و کوشش و تمسّک به اسباب و

۱- سورهٔ آل عمران (۳): بخشی از آیهٔ ۱۵۲　　۲- سورهٔ طلاق (۶۵): آیه ۳.

وسائل دنیوی، فقط به فضل و عنایت خداوند که آفرینندهٔ این اسباب و وسائل است، متّکی باشد، نه به دیگران. بنا بر این مسلّم است که توکّل هیچگونه تضادی با کار و کوشش برای زندگی بهتر ندارد و نباید توکّل را وسیله‌ای برای سُستی و تنبلی قرار داد:

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ　　ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

۴- **پندپذیری:** حافظ نصیحت پیران و پند بزرگان را راهگُشای جوانان و سالکان طریق می‌داند. او در سراسر دیوان ارجمند خویش جوانان را به نصیحت پذیری از پیران دعوت می‌کند و با کلام بدرانهٔ خود اهمیت این نکته را متذکّر می‌گردد:

نصیحت گوس کن جا،ا که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادتمند بند پیر دانا را

❋

چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت

بنسو که پند بیراد هیجت زیاد ندارد

❋

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت　　هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

❋

بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند　　پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد

۵- **بلند نظری و وسعت دید حافظ در طریق معرفت:** خواجه به همهٔ ملل و اقوام به چشم رأفت و ترّحم می‌نگرد و از اینکه گروهی به بیراهه می‌روند، آنان را معذور می‌دارد و اختلافات بشری را ناشی از محدود بودن افق دید و فکر کوتاه آنها می‌داند:

جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۶- **آزادگی و وارستگی حافظ:** آزادگی خواجه مربوط به همین وسعت دید و بلند نظری وی بود که نمی‌گذاشت تا شاعر عمر خویش را یک باره در خدمت ارباب بی‌مروّت دنیا تباه کند، چنانکه فریاد بر می‌آورد و می‌گوید:

بر درِ ارباب بی‌مروّت دنیا   چند نشینی که خواجه کی به در آید؟

❋

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای   دست قدرت نگر و منصب صاحبجاهی

❋

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود   ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است

❋

ملک آزادگی و کنج قناعت گنجی است   که به شمشیر میسّر نشود سلطان را

۷- **ارزش دوست و دوستی:** حافظ در دوستی، صمیمی و پایدار است. برای دوست خوب و یک رنگ، ارزشی بالاتر از جان عزیز قائل است. خاک راه دوست را توتیای دیده می‌داند و خواستهٔ دوست را بر مراد و خواستهٔ خود مقدّم می‌شمارد. حاضر نیست سر مویی از دوست را در مقابل عالم بفروشد. خلاصه آنکه رفیق را کیمیای سعادت می‌داند و بس. این دوست صدیق و رفیق شفیق همان است که عُنصرالمعالی در قابوس نامه و غزّالی در کیمیای سعادت و خواجه نصیر در اخلاق ناصری درباره‌اش داد سخن داده‌اند. این همان دوستی است که شیخ اجلّ سعدی نیز در باب او می‌گوید:

گر دُنیی و آخرت بیارند   کاین جمله بگیر و دوست بگذار
ما یوسف خود نمی‌فروشیم   تو سیم سیاه خود نگه‌دار

مولانا جلال‌الدّین نیز ارزش دوست و اهمیّت مقام دوستی را چنین متذکّر می‌شود:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم   که تا ناگه زیکدیگر نمانیم
کریمان جان فدای دوست کردند   سگی بگذار، ما هم مردمانیم
غرضها تیره دارد دوستی را   غرضها را چرا از دل نرانیم
چو بر گورم بخواهی بوسه دادن   رخم را بوسه ده کاکنون همانیم

در دیوان حافظ حدّاقل «پنج غزل» به موضوع دوست و دوستی اختصاص یافته است که سه غزل از آن میان مُردّف به ردیف دوست است با مطلعهای زیر:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست　　آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

*

صبا اگر گذری افتدت به‌کشور دوست　　بیار نفخه‌ای از گیسوی مُعنبر دوست

*

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست　　تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

حافظ گذشته از این غزلها در ضمن پاره‌ای از دیگر غزلها نیز به مناسبت مقام، از اهمیّت دوست در زندگی انسان سخن می‌گوید:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد　　نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

*

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز　　به یار یک جهت حق گزار ما نرسد

*

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد　　آنکه یوسف به زرِ نا سره بفروخته بود

*

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت

باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود

رفیق شفیق، درست پیمان و با وفاست و همه جا یار و مونس انسان است. او کیمیایی است که مس وجود انسان را به طلا مبدّل می‌سازد و سعادت و خوشبختی به همراه می‌آورد:

اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش　　حریف خانه و گرمابه و گلستان باش

*

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم　　که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

از طرف دیگر خواجه بر احتراز از مصاحب ناجنس تأکد می‌ورزد:

نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست　　که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

*

چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم　　روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم

به نظر حافظ دوست حقیقی از خویشاوندان نیز به شخص نزدیکتر است و این همان دوستی است که صاحب «قابوس‌نامه» دربارهٔ او گفته است:

"حکیمی را گفتند که دوست بهتر یا برادر. گفت: برادر نیز دوست به".

۸- **حافظ و مقام رضا**: به قول غزّالی رضا به قضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی ورای آن نیست. رسول ـ صلوات الله علیه ـ «الرضا بالقضا باب الله الاعظم»: "درگاه مهین حق تعالی رضاست به قضای وی". و چون رسول ـ صلوات الله علیه ـ از قومی بپرسید که نشان ایمان شما چیست؟ گفتند: "در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و به قضا رضا دهیم".

حافظ گوید:

من و مقام رضا بعد ازین و شکر رقیب
که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت

*

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت　　که در مقام رضا باش و ز قضا مگریز

رضا در نزد صوفیان عبارت است از خشنودی دل بدانچه خدا بر شخص پسندد و تسلیم محض در برابر آن. مولانا جلال‌الدین در دفتر اوّل مثنوی گوید:

ای بدی که تو کنی درخشم و جنگ　　با طرب‌تر از سماع و بانگ چنگ

*

ای جفای تو ز دولت خوب‌تر　　و انتقام تو ز جان محبوب‌تر

*

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ　　بوالعجب من عاشق این هر دو ضدّ

همچنین مولوی در دفتر سوّم مثنوی در باب رضا چنین آورده است:

هیچ دندانی نخندد در جهان　　بی‌رضا و امر آن فرمان روان

هیچ برگی در نیفتد از درخت   بی‌رضا و حکم آن سلطان بخت
چون قضای حق رضای بنده شد   حکم او را بندهٔ خواهنده شد
بنده‌ای کش خوی و خلقت این بود   نی جهان بر امر و فرمانش رود؟

خواجه حافظ نیز در مقام رضاست و از دوست جز دوست و رضای او چیز دیگری نمی‌خواهد:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمنّائی

۹- **حسن سلوک در زندگی**: حافظ آسایش دوگیتی را در حُسن سُلوک با دشمنان و مروّت با دوستان می‌داند؛ از آزار رساندن به دیگران بیزار است و ما را نیز بدین فکر عالی ترغیب می‌نماید:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرفست   با دوستان مروّت با دشمنان مُدارا

*

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن   که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

*

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای   فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

۱۰- **عشق حافظ به شیراز و وطن مألوف**: حافظ به شیراز و زیباییهای آن عشق می‌ورزد و طاقت فراق و جدایی از این خطّهٔ زیبا و جان پرور را ندارد:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر   نسیم بادِ مصلاّ و آب رُکناباد

*

شیراز و آب رُکنی و این باد خوش نسیم   عیبش مکن که خالِ رُخ هفت کشورست

*

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش   خداوندا نگه‌دار از زوالش
زرکناباد ما صد لوحش الله   که عمر خضر می‌بخشد زُلالش

به شیراز آی و فیض روح قُدسی بجوی از مردم صاحب کمالش

۱۱- **وقت شناسی و صبر و ثبات در کارها:** خواجه موفقیت در کارها را در رعایت کردن وقت و استفادهٔ درست از لحظات عمر عزیز و صبر و ثبات می‌داند:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

*

این یک دو دم که دولت دیدار ممکن است

دریاب کام دل که نه پیداست کار عمر

*

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

*

ساقی بیا که هاتف غیبم به مژده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت

*

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت

اجر صبریست که در کلبهٔ احزان کردم

۱۲- **امید به عفو و رحمت الهی:** خواجه هرگز از لطف و رحمت الهی نومید نمی‌شود و در همه حال به درگاه رفیع الهی چشم دارد و منتظر عفو و رحمت است:

ناامید از درِ رحمت مشو ای باده پرست کمر کوه کمست از کمر مور اینجا

*

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

*

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست؟ معنیّ عفو و رحمت آمُرزگار چیست؟

اندیشه‌های اخلاقی حافظ محدود به این موارد یاد شده نمی‌شود، بلکه سراسر دیوان شاعر مشحون از درسهای زندگی و حکمت و پند و اندرز است که به علّت مجال

کم به پاره‌ای از آنها فهرست‌وار اشاره می‌شود:

قناعت و خُرسندی، امید به آینده، نکوهش تنبلی و بی‌هنری، حقیقت جویی، نکوهش علم بی‌عمل، دوری از کبر و غرور، نکوهش رشک و حسد، دوری از حُکّام ظلم و جور، وفای به عهد، دستگیری از ضعیفان و مستمندان، مداومت در ذکر و دعای شب و خواند قرآن کریم، ادب و جوانمردی و مانند اینها.

فهرست منابع

۱- تاریخ تصوّف در اسلام، دکتر قاسم غنی، کتابفروشی زوّار، ۱۳۴۰ ه‍ ش.

۲- مقام حافظ، استاد جلال همایی، کتابفروشی فروغی.

۳- تماشاگه راز، استاد شهید مرتضی مُطهّری، تهران، ۱۳۵۹ ه‍ ش.

۴- علم اخلاق، دکتر عبدالرّحیم تنبهی، تهران، ۱۳۳۲ ه‍ ش.

۵- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجائی، کتابفروشی زوّار، ۱۳۴۰ ه‍ ش.

۶- درسی از دیوان حافظ، علی اصغر حکمت، ۱۳۲۰ ه‍ ش.

۷- حافظ شناسی، محمّد علی بامداد، ابن سینا، ۱۳۳۸ ه‍ ش.

۸- مجموعهٔ سخنرانیهای کنگرهٔ حافظ، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰ ه‍ ش.

۹- حافظ شیرین سخن، دکتر محمّد معین، تهران، ۱۳۱۹ ه‍ ش.

۱۰- حافظ شناسی، به‌کوشش سعید نیاز کرمانی، جلد پنجم، ۱۳۶۶ ه‍ ش.

۱۱- حافظ تشریح، عبدالحسین هژیر، انتشارات اشرفی، ۱۳۴۵ ه‍ ش.

۱۲- کیمیای سعادت، محمّد غزّالی، کتابخانهٔ مرکزی، ۱۳۳۳ ه‍ ش.

۱۳- پرتوی از قرآن، آیة الله طالقانی، تهران، ۱۳۴۵ ه‍ ش.

✿ ✿ ✿

اصلیّتِ اشعار حافظ شیرازی
با توجّه به دیوان حافظِ عرفی شیرازی

محمّد ولی‌الحق انصاری

استاد بازنشستهٔ دانشگاه لکهنو، لکهنو

حافظ شیرازی یکی از مهمترین و مقبول‌ترین شاعرانِ جهان است که با غزلیاتِ خود مشرق و مغرب را تصرف کرده است. نسخه‌های بی‌شماری از مجموعهٔ اشعارِ این گویندهٔ بزرگ در کتابخانه‌های بزرگ و مهم جهان و همچنین در مجموعه‌های شخصی نگهداری می‌شود. محبوبیّت ایشان تا آن درجه به‌اوج رسیده است که در میان فارسی‌دانانِ هندوستان تا یک نسلِ پیش با سوادی نبود که حافظ را نمی‌شناخت و خانه‌ای نبود که نسخه‌ای از دیوان حافظ در آن یافته نمی‌شد.

از سال ۱۷۹۱ م هنگامی که چاپِ اوّلینِ دیوان حافظ تحتِ نظارتِ آقای ابو طالب خان اصفهانی متوطن به لکهنو از کلکته چاپ شد، تعداد زیادی از نسخه‌های آن در هند و ایران و ترکیه انتشار یافت. دانشمندانِ بزرگی مانند آقای عبدالرّحیم خلخالی، علامه محمّد بن عبدالوهاب قزوینی، دکتر قاسم غنی، پژمان بختیاری، ابوالقاسم انجوی شیرازی، مسعود فرزاد، دکتر محمّد رضا جلالی نائینی، دکتر نذیر احمد، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر رشید عیوضی، دکتر اکبر بهروز و غیره نیز به طور جمعی یا فردی به‌کارِ ترتیب و تنظیم و طبع نسخه‌های مستندِ دیوان حافظ مبادرت ورزیده‌اند. در نتیجهٔ تلاش‌های این بزرگواران بعضی از نسخه‌های مهم دیوان حافظ احیا گردیده است؛ امّا متأسفانه هیچکدام از نسخه‌های مطبوعه باهم مطابقت کامل ندارد. قدیم‌ترین نسخه‌های چاپی که به‌کوشش ابو طالب خان و یا منشی نول‌کشور و ناشرانِ دیگر که در هندوستان

به طبع رسیدند؛ مشتمل بر تعدادِ زیادی از اشعار است که توسّطِ دانشمندانِ معاصر ایرانی جعلی تلقّی شده‌اند و در چاپ‌های اخیر که در ایران به طبع رسیده، آنها را از دیوان حافظ خارج کرده‌اند؛ چنانکه آقای عبدالرّحیم خلخالی که برمبنای نسخهٔ خطّی خود که در سال ۸۲۷ه استنساخ شده بود، نسخهٔ چاپی دیوان حافظ را برای اوّلین بار در ایران به طبع رسانید و تعداد زیادی از اشعاری را که در نسخهٔ نول‌کشور و دیگران وجود داشت و در نسخهٔ ایشان نبود، به عنوان اشعار مردود و جعلی از نسخهٔ چاپی خود خارج کرد. همچنین نسخه‌ای که پس از سی و شش سال از درگذشتِ حافظ کتابت شده بود، توسّطِ علاّمه محمّد بن عبدالوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی به چاپ رسید. این چاپ هم تعداد زیادی از اشعاری که جعلی تلقّی می‌شد یا اصالت آن مشکوک بود، ندارد. دانشمند دیگر دکتر خانلری دیوان حافظ دیگری را در سال ۱۳۳۷ ه‌ش، بر اساس قدیم‌ترین نسخهٔ ۸۱۳ه که برای یکی از احفادِ تیمور به نامِ اسکندر بن عمر شیخ کتابت شده و در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود، چاپ نمود. این چاپ اگرچه مشتمل است بر اشعارِ مستند؛ امّا همان طور که دکتر خانلری خودش اظهار کرده، تنها منتخبی از اشعارِ حافظ است. دیوان حافظ دیگری نیز توسطِ آقای پژمانِ بختیاری به طبع رسید که دارای اشعار زیادی هست که آنها را آقایان خلخالی و قزوینی جزو اشعار جعلی قرار داده‌اند. پرفسور نذیر احمد باهمکاری دکتر محمّد رضا جلالی نائینی نسخه‌ای دیگر دیوان حافظ خود را در سال ۱۹۷۱ میلادی انتشار داد. این چاپ مبتنی است بر نسخهٔ خیلی قدیمی دیگر که در سالِ ۸۲۴هجری کتابت شده که در کتابخانهٔ شخصی سیّد هاشم علی سبزپوش از اهالیان گورکهپور در استان اتراپرادش (هندوستان) نگهداری می‌شود. در این چاپ نیز بسیاری از اشعاری که در چاپ‌های دیگر منشی نول‌کشور و ناشرانِ دیگر به طبع رسید، موجود نیست. علاوه بر نشر این دیوان‌ها که هر یک مبتنی بر نسخه‌های مهم و قدیمی هستند، تلاش‌های دیگری نیز کرده شد؛ چنانکه در جهت بازسازی و تجدید دیوان حافظ، آقای مسعود فرزاد چاپِ خود را مبتنی بر نه

نسخهٔ خطّی و سه نسخهٔ چاپی قرار داده است که قدیم‌ترین آنها همان نسخه دکتر خانلری و خلخالی می‌باشد. همین طور دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز چاپ خود را مبتنی بر سه نسخهٔ خطّی که در سال ۸۱۳، ۸۲۳ و ۸۲۵ هکتابت شده است، قرار دادند که قدیم‌ترین این نسخه‌ها در کتابخانهٔ ایاصوفیه نگهداری می‌شود و دو دیگر در بخشی از مجموعهٔ کتابخانهٔ روان و کتابخانهٔ نور در ترکیه می‌باشد. علاوه بر چاپ‌هائی که مبتنی بر نسخهٔ واحد است، این چاپ‌ها هم در تعداد اشعار اختلاف دارند، و عِلّتِ آن روشن است. حافظ در حیاتِ خود دیوانی را جمع آوری نکرد و اشعارِ خود را به طور پراکنده گذاشت. پس از درگذشتِ وی از آن اوراق پراکنده که او به جا گذاشت، دیگران دیوانش را ترتیب دادند، ولی نسخهٔ هر کسی فقط مطابق آن اشعار بود که او می‌توانست پیدا کند. متأسفانه نسخه‌های خطّی حافظ که بر مبنای آنها ابو طالب و نول‌کشور و ناشرانِ دیگر هندوستان دیوانِ حافظ را به چاپ رسانیده‌اند، در دسترس نیست؛ بدین سبب ارزش و اهمیّت آنها را نمی‌توان به درستی دریافت و نمی‌توان به طور حتم گفت که اشعاری که در آن است، جعلی هست و یا خیر؛ همچنین ممکن است مانند نسخه‌های دکتر خانلری و دیگر مصححان مبتنی بر نسخه‌های بسیار قدیم باشد. به هر صورت آقای مسعود فرزاد در اثرِ گرانبهای خود همه اشعار موجود حافظ را در سه درجه یعنی اصل، مشکوک و مردود تقسیم بندی کرده است؛ امّا با همه تلاش‌های ایشان نمی‌توان گفت که این تقسیم در سه درجه کاملاً درست است؛ زیرا اشعاری که او آنها را مشکوک و جعلی تصوّر کرده است، در برخی از نسخه‌های قدیمی وجود دارد که دکتر عیوضی در تصحیح خود درج نموده است. در این رابطه مصراع غزلهائی که توسّط آقای فرزاد مشکوک و جعلی تلقّی می‌شود؛ امّا در چاپ پرفسور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی یافته می‌شود (به ویژه اوّلین مصراع که در هیچکدام از طبقه‌های ساخته آقای مسعود فرزاد وجود ندارد) به شرح زیر می‌باشد:

۱- با یار دلنوازم شکریست با شکایت

۲- عشق تو نهالِ حیرت آمد

۳- ای پستهٔ تو خنده زند بر حدیثِ قند

۴- هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز

۵- بر نیامد از تمنّای لبت کامم هنوز

۶- زبانِ خامه ندارد سرِ بیانِ فراق

۷- ای از فروغ رویت روشن چراغِ دیده

۸- ای ز شمعِ عارضت گل کرده خوی

علاوه بر نسخه‌هایی مهمّی که به چاپ رسیده است، نسخه‌های با ارزش دیگری نیز وجود دارد. یکی از آنها نسخه‌ایست که چهار صد سال قدمت دارد؛ امّا بدین سبب دارای اهمیّت است که توسّطِ شاعری برجسته یعنی محمّد بن زین‌الدّین متخلّص به عرفی شیرازی کتابت شده است. دربارهٔ او عبدالباقی نهاوندی، صاحب مآثر رحیمی می‌نویسد:

"شاعرِ بلند سخن و کاملِ فن صاحبِ فَطَن، مخترعِ طرزِ تازه‌ایست که الحال در میانهٔ مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند. چندان اِبداعِ معانيِ غریبه و مضامین عجیبه در ابیاتِ عارفانه عاشقانه که او کرده هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را بهم رسید به هیچ کس از امثال و اقران او را بهم نرسیده و نخواهد رسید. چه اَمثال و اقران که استادان و سخنورانِ ماضیه مثلِ خاقانی و انوری و سعدی و شیخ نظامی را در زمانِ حیات، این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی نبوده. شهرت او به جایی رسیده بود که دیوانِ غزلیات و قصاید او سخن سنجان و نکته‌دانان تعویذوار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می‌داشتند".

عرفی عموماً با تکبر و خودبینی و سوء ادب به‌پیشینان مانند خاقانی و انوری و نظامی می‌نگرد، امّا برای حافظ کمالِ احترام قائل است؛ چنانکه از قطعهٔ زیرِ روشن می‌شود:

صباح عید صیامی برغبت عرفی — که حُسنِ شاهد معنی زوی گرفته طراز
بعزمِ سیر مصلاّی هند بکام زدیم — که هست ملجا و خلد برین عزّت و ناز
بگردِ مرقد حافظ که کعبهٔ سخن است — در آمدیم به‌عزم طواف در پرواز
زموج گریهٔ طوفانی از هوای حرم — بصحنِ کعبه مصلّی فکندم از شیراز
گذشت در دلِ عرفی هوای طرف چمن — زبسکه ریخت فروگریه‌های خون پرواز

عرفی تصمیم گرفت تا نسخه‌ای از دیوان حافظ را به قلم خود تهیّه کند. بدین ترتیب وی همهٔ نمونه‌های هنر خوش نویسی و خطّاطی را در آن به‌کار برد. عرفی در خوشنویسی آنقدر معروف بود که عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی که توسّطِ سراجای اصفهانی جمع آوری شده، می‌نویسد:

"مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده وکسب حیثیات عالیه نموده و خطِ نسخ را به غایت نبکو می‌نوشت و در موسیقی و ادوار به قدر وسع وقوف داشت" و ناظم تبریزی صاحب نظم گزیده در دیباچهٔ کلیاتِ عرفی که خود جمع آوری کرده، آن را موردِ تأیید قرار داده است.

در مورد استنساخ این نسخه توسّطِ عرفی تا آن درجه که به مسأله اصلیّت شیوهٔ نویسندگی بستگی دارد، این امر به دو طریق محقّق می‌شود:

۱- ترقیمه که در آخرِ نسخهٔ خطّی یافته می‌شود.

۲- مقابله با نمونهٔ دیگری از دست نوشته‌های عرفی.

در مورد نکتهٔ اوّل، ترقیمهٔ زیر اگرچه بد خط نوشته شده؛ امّا قابل خواندن است، نشان می‌دهد که این نسخه توسّطِ محمّد عرفی بن زین‌الدّین کتابت شده:

«علی طریق المکاتبة بیدالمذنب الراجی بخالق الاحد ابنِ المغفور زین‌الدّین محمّد عرفی».

در این باره گفته می‌شود که عرفی اگرچه عموماً به عنوانِ جمال‌الدّین عرفی معروف بوده ولی تقریباً همه تذکره نویسان بیان کرده‌اند که نامش سیّدی (یا سیّد) محمّد بوده و

محمّد علی تبریزی نیز در ریحانة الادب آن را تنها «محمّد» ذکر کرده است. این ترقیمه کاملاً آشکار می‌سازد که این نسخه توسّطِ عرفی کتابت شده است.

در موردِ نکته دوّم یعنی مقابله با نمونهٔ دیگری از دست نوشتهٔ عرفی می‌توان گفت که در کتابخانهٔ مجلسِ سنا نسخه‌ای از دیوان عرفی هست که قبلاً متعلّق به شادروان دکتر مهدی بیانی بوده که در صفحهٔ اوّل آن یادداشت زیر را نوشته‌اند:

«مسودهٔ دیوان عرفی که ظاهراً به خطِّ عرفی است...

امرداد سنه ۱۳۳۷

مهدی بیانی»

این دیوان عرفی به صورت پیش نویس و پاک نشده از مجموعهٔ آثار عرفی است. بدین جهت مشکل است بگوییم که این نسخه به خطِّ عرفی است؛ امّا اصلاحی که در آن شده به همان خطّی است که نسخهٔ دیوان حافظ موردِ نظر کتابت شده است. بدین قرار شباهتِ خط، اصلیتِ دو نسخه را محقّق کرده است. این نسخهٔ دیوان حافظ از سه جهت مهم است:

۱- این دیوان یک شاعر است که توسّطِ یک شاعر دیگر کتابت شده است.

۲- این اثر نمونه‌ایست از خوشنویسی عرفی که دربارهٔ آن عبدالباقی نهاوندی اشاره کرده است (ولو که نستعلیق است و نسخ نیست).

۳- باستثنای بعضی از اشعار به ویژه غزلیات، اشعاری که در آن شامل است، همانست که پس از تحلیل و بررسی، مسعود فرزاد آن را اصلی تلقّی کرده و برخی از آن چند شعری که فرزاد آن را مشکوک یا جعلی تصوّر می‌کند، ولی در دیگر نسخه‌های خطّی یا چاپی دیوان حافظ یافته می‌شوند.

این نسخه دارای ۲۱۹ ورق می‌باشد که ۱۸۵ ورق آن شامل ۵۶۵ غزل است. سپس مثنوی و پس از آن ساقی‌نامه شروع می‌شود:

الایا آهوی وحشی کجایی   مرا با تست بسیار آشنایی

این اشعار در صفحه ۱۹۱ در مدح سلطان منصور به پایان می‌رسد. آقای فرزاد و رشید عیوضی هر دو اصلیّت این اشعار را مورد تأیید قرار داده‌اند. در اوراق ۳-۱۹۲ ترکیب بندی وجود دارد:

ساقی اگرت هوای ماهی   جز باده میار پیش ماشی

این هم در ستایش شاه منصور است؛ امّا به قول فرزاد جعلی است ولی رشید عیوضی آن را در چاپ خود آورده است؛ پس از این ترکیب‌بند، در اوراق ۵-۱۹۴ ترجیع‌بندی هست که با این مصراع آغاز می‌شود:

ای داده بباد دوستداری   این بود وفا و عهد و یاری

که مسعود فرزاد آن را جعلی تصوّر می‌کند و رشید عیوضی آن را در چاپ خود نیاورده است. سپس در ورق ۱۹۶ مسمّطی آمده است:

در عشق تو ای صنم چنانم   کز هستی خویش در گمانم
هر چند که زار و ناتوانم   گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

این اشعار هم در چاپ رشید عیوضی نیست و مسعود فرزاد آن را جعلی فرض کرده است؛ امّا این اشعار در چاپ نول‌کشور وجود دارد. از ورق ۱۹۷ مسدّسی آغاز می‌شود که در ورق ۱۹۹ به پایان می‌رسد. این مسدّس در مدح امام هشتم امام رضا هست:

دوش بودم در طواف روضهٔ خیرالانام   شاه سلطانِ خراسان آن امام ابن امام

امّا این مسدّس نه در چاپ نول‌کشور و نه در چاپ‌های دکتر نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی وجود دارد، و مسعود فرزاد آن را در کتاب خود به عنوان جعلی آورده است. از ورق ۲۰۰ مقطعات آغاز می‌شود و در ورق ۲۱۰ به پایان می‌رسد که تعداد مجموع آنها ۵۴ قطعه است. در حالی که در چاپ دکتر نذیر احمد تعداد آن تنها ۱۸ می‌باشد و در چاپ نول‌کشور ۴۱. در چاپ مسعود فرزاد، از میان پنجاه و چهار قطعه، سی و دو قطعه را آقای مسعود فرزاد اصیل تصوّر کرده است؛ یازده قطعه بر طبق ایشان مشکوک است و شش قطعه جعلی است و سه قطعه در تقسیم بندی آقای مسعود فرزاد وجود ندارند. از

میان قطعات مشکوک، پنج قطعه در چاپ نول‌کشور و یکی در چاپ عیوضی یافته می‌شود، و شش قطعه نیز در هیچ جا یافته نشده است. از میان شش قطعه مشهور به مردود تنها یکی در چاپ نول‌کشور وجود دارد و باقی‌مانده در هیچ کدام از نسخه‌های چاپی وجود ندارد. و از قطعاتی که در هیچ کدام از طبقه‌های آقای فرزاد یافته نمی‌شود، یکی در چاپ نول‌کشور است.

در بخش قطعات سه مثنوی کوچک هم نقل شده که چنین آغاز می‌شوند:

۱-درین وادی ببانگ سیل بشنو که صدمن خون مظلومان بیک جو

۲-سگ بران آدمی شرف دارد که دل مردمان بیازارد

۳-هر که آمد در جهان پر زشور عاقبت می‌بایدش رفتن بگور

در نسخهٔ آقای فرزاد در میان این سه مثنوی، نخستین در درجهٔ اصیل هست و دوّم و سوّم علی الترتیب در درجهٔ مشکوک و مردود. متنوی سوّم در نسخهٔ نول‌کشور هم موجود است.

بخش رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز می‌شود و به ورق ۲۱۹ به پایان می‌رسد و نسخه هم بدانجا اختتام می‌پذیرد. تعداد این رباعیات هشتاد و نه هست در حالی که در چاپ نول‌کشور تعدادشان نود و یک است و در چاپ رشبد عیوضی بیست و هفت، و در چاپ دکتر نذیر احمد بیست و شش، و در چاپ مسعود فرزاد تعدادشان ۲۳۴ (اصل ۴۱، مشکوک ۸۹، مردود ۱۰۴) می‌باشد.

این نسخه مشتمل بر پانصد و شصت و پنج (۵۶۵) غزل است. در میان آنها بر طبق نسخهٔ آقای مسعود فرزاد سی و هفت مشکوک و سی مردود است. (تعداد غزلیات مشکوک و جعلی در چاپ فرزاد علی الترتیب پنجاه و شش و چهار صد و نود است). بعضی از این غزلیات مشکوک و مجعول در چاپ‌های مهم دیگر یافته می‌شود؛ بدین جهت نمی‌توان به طور قطعی گفت کدام جعلی و کدام اصل است.

☆ ☆ ☆

نگرشی به حافظ [1]

پرفسور وارث کرمانی
دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره

در مدّت ششصد سال گذشته شخصیت حافظ بر روی مردم کشور ما نفوذ بسیاری داشته است چنانکه بخوبی می‌توان دریافت، نظر ویژه‌ای که نسبت به حافظ در هند موجود است از کشورهای دیگر جدا است. شعرای کشور ما در سروده‌های خود تحتِ تأثیر حافظ بوده‌اند و حتّی صوفیان و افراد مذهبی نیز شعر حافظ را همپایه کلام روحانی و مقدّس پنداشته‌اند و پادشاهان و حکمرانان دیوان وی را عزیز دانسته و در سفر و حضر همچون رفیق همدم با خود نگه داشته و در امور رزم و بزم از آن الهام گرفته‌اند. تعداد بسیار زیادی از نسخه‌های خطّی نادر و بسیار قدیم، مذهّب و مطلاّ و منقّش و آراسته و پیراسته با نقش گل و گل بوته، با ظرافت‌کاری و هنرمندی خطّاطان و کاتبان هند، در شبه قارهٔ هند و پاکستان و بنگلادش با اهتمام تمام نگه‌داری می‌شود که شاید در نقاط دیگر جهان حتّی در ایران نیز این اهتمام را نتوان یافت و احیاناً اگر وجود هم داشته باشد، از خود هند است. حکمفرمائی و تسلّط حافظ بر افکار و اذهان هندی‌ها از این حقیقت نیز آشکار می‌گردد که از امیر خسرو تا بیدل هیچ کس غیر از حافظ برای مردم هند موردِ پسند نبوده است.

خود من بعد از اینکه به سن بلوغ رسیدم و مذاق شعر و شاعری در قلب من جای گرفت، به نفوذ حافظ بر شعرای اردو پی‌بردم و در شعر جوش مَلیح‌آبادی که بیش از دوازده مجموعه شعر دارد، تأثیر حافظ را تا اندازه‌ای می‌دیدم و می‌یافتم؛ تا آن حد که

جوش بسیاری از ابیات حافظ را به شعر اردو خود برگردانده است، حال آنکه اگر او شاعری معمولی می‌بود به سرقت ادبی متهم می‌شد. به طور مثال جوش این مصرع حافظ:

آن یار پری چهره که دوش از بر ما رفت

را چنین به زبان اردو برگردانده است:

وه یار پری چهره که کل شب کو سدهارا

شاعر معروف دیگر اردو زبان به نام اختر شیرانی نیز از حافظ تقلید کرده و در آغاز مجموعه‌های خود چون نغمهٔ حرم و شهناز غزل‌های حافظ آورده است.

ما ساکنان شبه قارهٔ هند اگر گفته‌های سحرانگیز حافظ را می‌پذیریم، شگفت‌آور نیست، زیرا که پرورده و بالیده یک فرهنگ و تمدّن مشابه با فرهنگ و تمدّن ایران هستیم، امّا خانم گرترود لوتین بل از انگلستان و گوته از آلمان از تمدّن و فرهنگ ایران زمین بسیار فاصله داشتند، ولی باوجود آن پیرو حافظ شیراز هستند. خانم بل می‌گوید که شاعر عالی‌قدر اروپا دانته در شاهکار خود «کمدی الهی» فیلسوفان معروفی چون ارسطو و افلاطون را به سبب آنکه مسیحی نبودند، در جهنّم نشان داده است، در صورتی که حافظ بدون توجّه به دین و مذهب همه مردم را موردِ خطاب قرارداده و پیام صلح و محبّت را یادداده است[۱]:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد　　نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد[۲]

منتقدمین ایرانی عظمت و بزرگی شعر حافظ را می‌پذیرند، امّا از تجزیه و تحلیل آن عاجز می‌شوند. دکتر مرتضوی مصطلحات شعر حافظ را گوشنوازی از کلمات و موسیقی کلام می‌نامد و ترکیب واژه‌های وی را اعجاز سخن نام می‌دهد[۳]. مؤلّف حافظ شیرین سخن، محمّد معین فن حافظ را سحر گفته و سخن خود را کوتاه می‌کند. در این

۱- تاریخ ادبی ایران، براؤن، ج ۳.　　۲- دیوان حافظ، ص ۱۵۸.

۳- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، تهران، ۱۳۴۴ ه‍.ش.

باره بایست گفت که واژه‌های جادو و سحر و اعجاز را اگر کسی برای تحسین و تعجّب به‌کاربرد اشکالی ندارد، امّا کار یک نفر منتقد به تحسین و تعجّب تمام نمی‌شود، بلکه وظیفه‌اش اینست که سحر و معجزه را در حیطهٔ عقل و ادراک بگنجاند. من در این مقاله سعی کرده‌ام که این مطلب را تا اندازه‌ای توضیح دهم.

حافظ شاعر فارسی است که هر کس عظمت و بزرگی وی را می‌پذیرد، امّا اساس و دلیل آن عظمت و بزرگی به نظر هر کس جدا است و همین اختلاف نظر است که در زمینهٔ حافظ شناسی سبب ایجاد مسائلی می‌گردد. بعضی‌ها وی را صوفی و دیگران رند می‌آشام می‌گویند. در صورتی که برخی مردم او را فیلسوف و حکیم می‌دانند و از ابیات او گاهی مطالب نشاط انگیز و زمانی افکار یاس و حرمان را دریافت می‌کنند. گروهی نیز وجود دارد که وی را فردی مذهبی می‌دانند و او را به عنوان ملهم غیب یا لسان‌الغیب می‌شناسند. برخلاف این همه، مردمانی نیز وجود دارند که او را تنها شاعری غزل‌سرا می‌گویند. جالب این است که همه اینها به جای خود درست هستند چون دیوان حافظ دارای همه این مطالب است.

شعر حافظ باوجود اینکه ساده و آسان به نظر می‌رسد، ولی برای نقدکنندگان گرهی لاینحل است؛ علّتش اینست که حافظ به‌گونه‌ای قرار ندارد که بتوان افکار او را احاطه کرد. گاهی پیام خوشدلی می‌دهد و روح تازه‌ای در کالبد انسانی می‌دمد:

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور[1]

و گاهی چنان متنبه می‌سازد که انسان به دنیای شگفتی می‌رسد و حیران می‌شود:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است — بیار باده که بنیاد عمر برباد است[2]
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه عروس هزار داماد است[3]

۱- دیوان حافظ، ص ۲۳۵. ۲- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ ش، ص ۶۹.
۳- همان.

سپس زمانی نقش یک معلّم اخلاق را ایفا می‌نماید:

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست   نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود[۱]

گاهی همین معلّم اخلاق دچار خواهشهای نفسانی می‌شود:

می دو ساله و محبوب چهارده ساله

همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر[۲]

و گاهی کوشش و عمل را بیهوده می‌پندارد و تبلیغ قضا و قدر می‌کند و برای قناعت توصیه می‌نماید:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای   که بر من و تو در اختیار نگشاد است[۳]

و از سوی دیگر در دیوانش ابیاتی بچشم می‌خورد که شکسته دلان و افسرده خاطران را به جنب و جوش تحریک می‌کند:

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست   حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز[۴]

در حافظ شناسی مانع دیگر کمبود منابع شرح حال درست و معتبر است. مطالبی که در این مورد از تذکره‌ها به دست ما رسیده، معتبر نیست مانند حکایت آب دهن حضرت خضر علیه السّلام در دهن حافظ که از فیض آن حافظ غزل زیر را سرود:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند   وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند[۵]

در بررسی و تحلیل و تجزیه شعر حافظ، مانع دیگر، دیوان اوست؛ چنانکه می‌بینیم هیچ یک از نسخه‌های دیوانش معتبر نیست. محقّقین تعدادی از ابیات دیوان را ردکرده‌اند و بعضی از ابیاتش نیز دستخوش تحریف کاتبان شده و خلاصه اینکه هر یک از نسخه‌های چاپی با دیگری فرق دارد. باوجود این شبهات یک نقد کننده باید کاری انجام دهد.

۱- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ، ص ۲۳۱.
۲- همان، ص ۲۵۷.
۳- همان، ص ۶۹.
۴- همان، ص ۲۶۹.
۵- همان، ص ۱۳۵.

در نقد شعر حافظ اشکال دیگر همانست که قبلاً اشاره به آن رفته، یعنی حافظ به یک نقطه نمی‌ایستد. تغییر زیاد در افکارش رخ می‌دهد، و اگر غزلیاتش به ترتیب زمان نوشته می‌شد، می‌توان با اطمینان گفت، در فلان زمان وضع او چنین قرار داشت، و چون معلوم است که انسان در تمام عمر زندگی یکنواخت و یکسانی ندارد و در هر زمان نیازها و احتیاجات او مختلف است، در افکار حافظ نیز گوناگونی بچشم می‌خورد چنانکه گاهی می‌گوید:

اگر آن طائر قدسی زدرم باز آید　　عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید[۱]

راستی این عمر گذشته چگونه بوده است که در بیتی دیگر نیز همین مفهوم را بیان می‌کند:

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا　　هر دم پیام یار و خط دلبر آمدی[۲]

یعنی: زمانی بود که نفس‌های معطر معشوق از بام و در می‌رسید و دماغ از آن بوی معطر سرشار بود و اکنون شاعر به سنّی رسیده که غیر از آه و حسرت چیزی دیگر باقی نمانده است.

غزل نوعی از شعر است که هر بیت حاوی مطالب جداگانه است و غالباً با ابیات دیگر همان غزل رابطه‌ای ندارد و آزاد است، ولی با این وجود، کلیّت غزل دارای حالتی است که از مطلع تا مقطع مثل امواج دریا جاری و ساری است و تمام ابیات را مثل دانه‌های مروارید در یک رشته یا نخ نگه می‌دارد. همچنین هماهنگی بحر و قافیه و ردیف به معنای ابیات استحکام دیگری می‌بخشد و همین جا است که به عقیده و نظر شاعر می‌توان پی‌برد. باوجود این، شگفت‌آور است که تجزیه و تحلیل شعر حافظ با این روش نیز به نتیجه‌ای نرسیده است. اگرچه نقدکنندگان حافظ بخودی خود او را در چهار چوب روشی یا قاعده‌ای احاطه کرده و نقد نمودند و این حقیقت را نادیده نگاشتند که در

۱- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ، ص ۱۸۱.　　۲- همان، ص ۴۷۵.

محیط ادبی مثل علوم دیگر استثنا وجود دارد و در هر مورد نمی‌توان از یک قاعده یا روش پیروی کرد. پس حافظ باید در کدام چهارچوب و روش و قاعده گذاشته شود؟ برای انجام این کار بایست جهان ادب دقیقاً بررسی و مطالعه گردد.

اگر شعرای طراز اوّل جهان را بررسی کنیم، دو گروه از آنها به نظر ما می‌رسند. شعر گروهی از آنها دارای زمینه‌های اخلاقی و نظری چون مولوی روم و دانته و ملتون و اقبال می‌باشند و گروه دوّم پیروان نظر و عقیده یونانی هستند که به‌جای دیدنِ نقصها و خوبی‌های جهان، به حقایق و راستی‌های آن دقّت می‌کنند. آن دسته از تصوّرات بدی و راستی که به مرور زمان تغییر می‌یابند آنها ارزشهای اخلاقی نامیده می‌شوند، امّا حق و باطل تغییر پذیر نیست، بنا بر این ریشه‌های افکار این گروه از شعرا به فطرت اصیل انسان می‌رسد که اصل و حقیقت زندگانی انسان را بر شاعر آشکار می‌کند و به‌عنوان سرچشمه زیبائی‌شناسی شاعر محسوب می‌شود. برای همین شاعر ممتاز زبان انگلیسی کیتس گفته است "راستی حسن است و حسن راستی". در دین اسلام پیروان تصوّف ذات خداوندی را حقیقت مطلق و حسن مطلق می‌دانند، امّا ارسطو دربارهٔ این عقیده با استاد خود افلاطون اختلاف داشت. افلاطون مبلّغ اخلاق بود و به خاطر این شعرا را دوست نمی‌داشت چرا که از دیدگاه او آنان مثل نجار یا آهنگر یا کشاورز زحمت نمی‌کشند و از شعرشان منفعت و سود به‌عموم مردم نمی‌رسد. لکن ارسطو از شعرا دفاع کرده گفته است که شعرا در بازتابهای خود حسن و جمال را منعکس می‌کنند و عموم مردم از آن یک کیفیت نشاط‌انگیز و روحانی را فرا می‌گیرند. بنا بر این اگرچه شکّی نیست که از طریق راهیابی علم و اخلاق در شعر، عظمت و شکوه حاصل می‌شود، امّا شاعر باید اوّل حسن پرست و سپس مبلّغ و واعظ و پیامبر اخلاق باشد؛ و خلاصه در تحلیل شعر حافظ باید این نکته را در نظر بگیریم که حافظ فی البدیهه شعر گفته است و شعر او از علم و عرفان و اخلاق مملو است، چون از خاطر او تراوش کرده و

نیرویی عرفانی برای درک فطرت اصیل انسانی در خود داشته است:

شب قدری چنین عزیز و شریف   با تو تا روز خفتم هوس است[۱]

حافظ احساس و مشاهده خود را در قالب محسوس کرده به چهارچوب شعر سروده است.

وی هیچگاه سعی نکرد که چیستان زندگانی را حل کند یا هدفی را تعین نماید، چون بسیار خوب می‌دانست که کسی در حل آن کامیاب نگردیده است:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را[۲]

عظمت حافظ در این حقیقت است که از اوضاع عصر خود غافل نبود بلکه همواره خرابکاران و ریاکاران اجتماع را موردِ سرزنش قرار می‌داد:

ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست

غافل مشو که گربهٔ عابد نماز کرد[۳]

خودشناسی اصطلاحی است که همه کائنات را در خود احاطه کرده است؛ حافظ همین مطلب را در چهارچوب شعر جا داده، و دامن سخن را گسترش بخشیده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد   آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد[۴]

شالودهٔ این بیت توجّه ما را طبعاً به تصوّف بر می‌گرداند. معمولاً حافظ را شاعر تصوّف می‌گویند و بعضی‌ها او را عارف کامل می‌دانند و از دیوان او فال می‌گیرند، اینکه آیا حافظ صاحبِ کرامت بود یا خیر؟ از دیوانش چیزی به دست ما نمی‌رسد، باوجود آن اگر کسی او را شاعری صوفی بگوید، اعتراض نیست چون شعر خوب خودش به تصوّف نزدیک می‌شود، امّا با این همه اگر بپذیریم که او شاعری صوفی بود، نمی‌توانیم او را در

۱- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ، ص ۶۵.   ۲- همان، ص ۳۱.

۳- همان، ص ۱۸۲.   ۴- همان، ص ۱۷۰.

طراز اوّل شعرای تصوّف جا دهیم، چون در تصوّف عظمت و مقام سنائی و عطّار و رومی را نداشت.

در هند اکثر تذکره نویسان بعد از قرن شانزدهم بنا به عظمت و زیبائی شعر حافظ لازم دانستند غزلیات وی را مملو از تصوّف نشان دهند، امّا حقیقت امر اینست که تصوّف در آن عصر روح نداشت و شیفتگی و لطف خود را از دس ت داده بود و شعرای غزل سرا مطالب فرسوده و کهنه را بنام تصوّف منظوم می‌کردند و اصطلاحات بی‌مزه و از کار افتاده‌ای چون مبخانه و مدرسه و پیر مغان و قطره دریا و فنا و بقا را برای رنگ آمیزی شعر خود به‌کار می‌برند. چنین اصطلاحات در ابیات حافظ به معنی خاصی آمده است، امّا دیگران سعی کرده‌اند که آن را به معنی دیگری جلوه دهند.

برای پی‌گیری ارزش و اهمیّت شعر حافظ بهترین راه اینست که شعر او دقیقاً مطالعه شود. جهات مختلف که شعر حافظ دارای آن است، از نظر نقدکنندگان چشم پوشی شده است. مثلاً حافظ از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود نگران بود، در صورتی که شعرای تصوّف نسبت به اوضاع معاصر خود بیشتر از اوضاع پس از مرگ تمایل داشتند. منظورم این نیست که حافظ را از تصوّف و عرفان بی‌بهره و یک نفر مادّی و دنیاگرا به اثبات رسانم. چرا که در شعرسرائی هنگام تأثیر وجدانی و روحانی، نهاد یک شاعر از عرفان و بصیرت سرشار می‌شود و از آنجا که حافظ آدم متدین و دیندار و حافظ قرآن بود، بنا بر این وجود عناصر عرفانی در شعر او بعید نمی‌نماید، امّا هدف اینست که حافظ را از تفسیر تصوّف فرسوده و از کار رفته خلاص و رهائی دهیم که حافظ در اواخر عصر تیموریان در هند دستخوش آن گردید.

عصر حافظ عصر تعصّب و کوتاه نظری بود. بازار کشت و کشتار، غارتگری و چپاول گرم بود. چنگیز و تیمور دنیا را غارت کرده بودند. مردم از چنین اوضاع ناراحت بودند. امّا دیدنی است که حافظ برخلاف معاصرین خود از چنگ زندگانی فرار نکرده و گوشه

انزوا را انتخاب نکرد، بلکه برای اصلاح اجتماع قدم را فراتر گذاشت و مژده داد که عالم پیر دوباره جوان خواهد شد:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد　　عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد[۱]

حافظ حدود محبّت انسانی را که در گروه‌ها و فرقه‌ها محدود شده بود، شکسته و آن را برای عموم مردم رواج داد و ارزش آن را برای مردم بیان کرد:

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی　　بجز بنای محبت که خالی از خلل است[۲]

خلاصه اینکه همین معنویت حافظ، در هر زمان جاوید و زنده نگهداری شد؛ حتّی امروز که خوف و هراس و نابودی نسل انسانی از جنگی جهانی موجود است، حافظ برای انسانیت و بشردوستی حقیقت این پیام را تضمین می‌کند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق　　ثبت است بر جریده عالم دوام ما



ترجمه: **پرفسور محمّد اسلم خان**
دانشگاه دهلی، دهلی

۱- دیوان حافظ شرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ، ص ۲۰۹.　　۲- همان، ص ۷۳.

معرفی نسخهٔ خطّی دیوان حافظ در موزهٔ ملّی هند

پرفسور محمّد اسلم خان
دانشگاه دهلی، دهلی

در موزهٔ ملّی هند دهلی‌نو، نسخهٔ خطّی دیوانی از حافظ به شمار ردیف ۸۷/۱۲۲ محفوظ است که از چندی پیش به لحاظ اهمیّتی که دارد موردِ مطالعه و بررسی نگارنده این سطور قرار گرفته است. این نسخه در سال ۸۲۶ه رونویسی شده و در آخر نسخه کاتب یک رباعی تاریخی با ذکر وقت و روز و ماه و سال نگاشته است:

ختم شد دیوان بشعر حافظ شیرین کلام
بر سر طاوس قدسی آشیان فخر انام
هژدهم ماه ربیع الآخر اندر چاشتگاه
بُد سه‌شنبه روز هجرت «صاد و ذال و واو و لام»[1]

اهمیّت و ارزش این نسخه نسبت به نسخه‌های دیگر چاپ شده از این لحاظ بیشتر است که قطعات تاریخی با ذکر عناوین درج شده است.

چند سال قبل دو نسخهٔ خطّی دیوان حافظ، یکی در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن با سال ۸۱۸ه و دیگری در کتابخانهٔ گورکهپور به سال ۸۲۴ه با مساعی و کوشش استاد ارجمند جناب آقای دکتر نذیر احمد به چاپ رسید. واضح است نسخهٔ موردِ بحث فقط دو سال بعد از نسخهٔ گورکهپور یعنی در سال ۸۲۶ه رونویسی شده است و بنا بر این یکی از نسخه‌های خطّی بسیار قدیمی به شمار می‌رود.

۱- ۸۲۶ه.

برای اطلاعات و پی‌گیری قدمت یک نسخهٔ ضروری است که کاغذ و جوهر و طرز نگارش بررسی شود. لابراتور آزمایش موزهٔ ملّی هند بعد از به دست آوردن این نسخه در سال ۱۹۸۷م بررسی دقیقی در این مورد به عمل آورد و به این نتیجه رسید که هم کاغذ و هم جوهر این نسخه قدیمی است و به اوائل قرن نهم هجری تعلّق دارد. همچنین پژوهشگران و محقّقین متفق الرای هستند که در عصر سلاطین دهلی خط معروف نسخ متداول بوده و اکثر نسخه‌های خطّی به همین خط رو نویسی می‌شده است؛ حتّی روی سکّه‌ها نیز همین خط به چشم می‌خورد. نسخهٔ موردِ بحث نیز از آغاز تا آخر به دستخط یک کاتب به خط نسخ رو نویسی شده است. سر لوح نسخه کاملاً ساده است و به اثبات می‌رساند که نسخه متعلّق به فردی عادی بوده است؛ چون اگر برای سلطان یا حکمرانی رو نویسی می‌شد، سر لوح آن مذهب و مزین می‌گردید. چنانکه گفته شد این نسخه ملکیت شخصی یک نفر بوده و در کتابخانه شخصی نگهداری می‌شده است؛ بنا بر این آن طوری که بایسته بوده، این نسخه نگهداری نشده و بعضی صفحات آن به علّت به هم چسپیدگی خراب شده است.

این نسخه طبق سنّت اسلامی با «بسم الله الرحمٰن الرّحیم» شروع شده است و سپس با این ابیات غزلیات آن آغاز می‌گردد:

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

بعد از ورق ۱۱۲ کاتب لفظ «وله» را اضافه کرده است و غزلیات ادامه دارد. تعداد غزلیات ۵۴۴ است و بعد از غزلیات قصیده‌ای با مطلع زیر قرار دارد:

ز دلبران نتوان لاف زد بآسانی　　　هزار نکته درین کار هست تا دانی

سپس دو وحشی‌نامه با این بیت شروع می‌شود:

الا ای آهوی وحشی کجائی　　　مرا با تست بسیار آشنائی

بعد از وحشی‌نامه، ساقی‌نامه است و اوّلین بیت آن چنین است:

بحمد الله ای خسرو جم نگین　　　شجاعی بمیدان دنیا و دین

و سپس مغنی‌نامه را با این بیت می‌سراید:

مغنی کجائی بزن بربطی بیا ساقی از باده پر کن بطی

بعد از آن هفت ترجیع بند با این بیت آغاز می‌گردد:

ای داده بباد دوست‌داری این بود وفا و عهد و یاری

و سپس شش ترکیب بند است و بیت اوّل آن چنین است:

سافی اگرت هواست باقی جز باده میار پیش ماشی

و بعد از آن مخمسی با این بیت آمده است:

در عشق تو ای صنم چنانم کز هستی خویش در گمانم

سپس سی و دو قطعه که درمیان آن ده قطعه تاریخی قرار دارد، با این بیت شروع می‌شود:

زخواب مستی دوشین چو دیده بگشودم سپیده دم که شدم محرم سرای سرور

در پایان ۷۳ رباعی، با این رباعی آغاز می‌گردد:

بر گیر شراب طرب انگیز و بیا پنهان زرقیب سفله مستیز و بیا
مشنو سخن خصم که بنشین و مرو بشنو زمن ای نگار برخیز و بیا

مشخصات دیگر نسخه به قرار زیر است:

خط نسخ، ۸۲۶هـ، ۱۶۲ ورق، ۱۹ سطر، اندازه ۲۵/۱×۱۵/۵.

قطعات تاریخی

همچنان که گفتیم، نسخهٔ موردِ بحث بنا به قطعات تاریخی، حایز اهمیّت زیادی است.این ده قطعه تاریخی برای شاه شجاع، جلال‌الدّین تورانشاه، خواجهٔ مجدالدّین اسماعیل، شیخ بهاءالدّین، خواجه قوام‌الدّین، خواجه نجم‌الدّین عادل، و همچنین فرزند حافظ شیرازی و شیخ ابواسحٰق آمده است. شایان ذکر است که قطعات مذکور در نسخه‌های کشف شده دیگر ذکر نشده است. اوّلین قطعهٔ تاریخی دربارهٔ شاه شجاع از آل

مظفّر دوّمین سرپرست و ممدوح خواجه حافظ است. حافظ در یکی از غزلیات خود، بخشش و داد وی را موردِ ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید:

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش   که جان خلق بپرورد و داد عیش بداد

همچنین بار دیگر، حافظ در غزلی از شاه شجاع ستایش کرد:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش   که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند   هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش

محل نور تجّلیست رای انور شاه   چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش

بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر   که هست گوش دلش محرم پیام سروش

حافظ در تاریخ وفات شاه شجاع که در سال ۸۷۶ هـ روی داده، دو قطعه گفته است که در این نسخه آمده است:

«تاریخ وفات سلطان المطاع شاه شجاع انارالله برهانه»

رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت   شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی

حافظ مکن شکایت گر وصل یار خواهی   زین بیشتر نباشد بر هجرت احتمالی

قطعهٔ دوّم چنین است:

«تاریخ وفات سلطان المطاع شاه شجاع انارالله برهانه»

رحمان لایموت چو آن پادشاه را   دید آنچنان کزو عمل الخیر لایفوت

حالش قرین رحمت حق کرد تا بود   تاریخ این معامله «رحمان لایموت»[1]

سپس قطعه‌ای برای درگذشت جلال‌الدّین تورانشاه وزیر شاه شجاع که با حافظ روابط حسنه داشت، سروده است:

«تاریخ وفات خواجه جلال‌الدّین طورانشاه طاب مثواه»

آصف دور زمان جان جهان توران شاه   که درین مزرعه جزدانه خیرات نکشت

ناف هفته بدو از ماه رجب کاف و الف   که بگلشن شد و این گلخن پرورد بهشت

۱- ۷۸۶هـ.

آنکه میلش سوی حق بینی حق گوئی بود سال تاریخ وفاتش طلب از «میل بهشت»[1]

مجدالدّین اسماعیل ابن رکن‌الدّین قاضی شیراز بود و در مدرسه مجددیه که به نام او شهرت داشت، درس می‌داد، ممدوح حافظ بود و از درباریان ابواسحٰق به شمار می‌رفت. حافظ به مجدالدّین احترام می‌گذاشت و او را از مربیان اسلام و قاضی بی‌بدیل می‌دانست چنانکه گوید:

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدّین که قاضی به ازو آسمان ندارد یاد

حافظ قطعه‌ای در وفات مجدالدّین اسماعیل نوشته است:

«تاریخ وفات خواجه مجدالدّین اسماعیل طاب ثراه»

مجد دین سرور و سالار قضات اسمٰعیل
که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بدو از ماه رجب کاف و الف
که برون رفت ازین خانه بی‌نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه
سال تاریخ وفا‌تش طلب از «رحمت حق»[2]

در قطعه‌ای از شیخ بهاءالدّین و علم و فضل وی ستایش و تجلیل می‌کند و در تاریخ وفات او می‌گوید:

«تاریخ وفات شیخ بهاءالدّین روگران تاب مثواه»

بهاءالحق والدین تاب مثواه امام سنّت و شیخ جماعت
چو می‌رفت از جهان این بیت می‌خواند بر اهل فضل ارباب بلاغت
بطاعت قرب ایزد می‌توان یافت قدم در نه اگر هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش برون آورد حرف «قرب طاعت»[3]

۱- ۷۸۷هـ. ۲- ۷۵۶هـ

۳- ۷۸۲هـ.

قوام‌الدّین حسن معروف به حاجی قوام، وزیر شیخ ابو اسحٰق بود. حافظ نسبت به او احترام زیاد قایل بود و در ابیات خود او را مدح و تمجید کرده است:

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل　　که نام نیک ببرد از جهان ببخشش وداد[۱]

به قول حافظ حتّی آسمان و هلال ماه مرهون منّت حاجی قوام هستند:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال　　هستند غرق نعمت حاجی قوام ما[۲]

حافظ در قطعهٔ تاریخی در وفات حاجی قوام می‌سراید:

«تاریخ وفات خواجهٔ قوام‌الدّین زری طاب ثراه»

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش　　از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک رفت　　در نصف ماه ذی‌قعده از عرصهٔ وجود

تا کس امّید جود ندارد دگر زکس　　آمد حروف سال وفاتش «امیذ جود»[۳]

سپس قطعه‌ای در وفات برادر خواجه نجم‌الدّین عادل سروده است:

برادر خواجه عادل طاب مثواه　　پس از پنجاه و نه سال از حیاتش

بسوی روضه رضوان سفر کرد　　خدا راضی زافعال و صفاتش

«خلیل عادلش»[۴] پیوسته بر خوان　　وز آنجا فهم کن سال وفاتش

مولانا شبلی ضمن اشاره به خانوادهٔ حافظ می‌گوید که زن و همچنین فرزندی به نام نعمان داشت[۵]، امّا به قول دکتر رضازاده شفق، فرزندش در جوانی از این جهان درگذشت و داغ در دل پدر نهاد[۶]. حافظ نیز به درگذشت پسر می‌گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند　　چه دید اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کنارش　　فلک بر سر نهادش لوح سنگین[۷]

۱- دیوان حافظ، غنی ـ قزوینی، ص ۳۶۳.
۲- مأخذ پیشین، ص ۱۰.
۳- ۷۶۴ هـ.
۴- ۷۷۴ هـ.
۵- شعرالعجم، ج ۲، ص ۲۰۱.
۶- تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۳۲.
۷- دیوان حافظ، غنی ـ قزوینی، ص ۲۷۰.

همچنین در این نسخهٔ خطّی نیز، قطعهٔ تاریخی در وفات پسر حافظ وجود دارد:

«تاریخ وفات فرزند خواجه حافظ شیرازی»

آن میوه بهشتی کامد بدستت ای جان　　در دل چرا نکشتی از دست چون بهشتی

تاریخ این حکایت گر از تو بازپرسند　　سر جمله‌اش فرو خوان از «میوه بهشتی»[۱]

جمال‌الدّین شیخ ابو اسحٰق بن محمود شاه اینجو حاکم شیراز از ذوق ادبی بهره‌مند بود. خودش شاعر بود و شعرا بویژهٔ حافظ را دوست و گرامی می‌داشت. حافظ نیز در منظومه‌های خود او را ولایت بخش و دادگر می‌نامد:

بعهد سلطنت شاه شیخ بواسحٰق　　به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش　　که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد

همچنین در قصیده‌ای که با این مطلع شروع می‌شود:

سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد　　چمن ز لطف هوا نکته بر جنان گیرد

از شیخ ابو اسحٰق مدح می‌کند:

جمال چهرهٔ اسلام شیخ بواسحٰق　　که ملک در قدمش زیب بوستان گیرد

گهی که بر فلک سروری عروج کند　　نخست پایه خود فرق فرقدان گیرد

چراغ دیدهٔ محمود آنکه دشمن را　　ز برق تیغ وی آتش بدودمان گیرد

باوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد　　بتیر چرخ برد حمله چون کمان گیرد[۲]

در این نسخه حافظ در وفات ابو اسحاق می‌گوید:

«تاریخ وفات سلطان امیر شیخ ابو اسحٰق بن محمود شاه طاب ثراه»

«بلبل و سرو و سمن یا سمن و لاله و گل»[۳]

هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل

۱- ۷۷۸ هـ.　　۲- دیوان حافظ، غنی ـ قزوینی، ص قکط.

۳- ۷۵۷ هـ.

خسرو روی زمین غوث زمان بواسحق

که بمه طلعت او نازد و خندد بر گل

جمعه بد بیست و یک ماه جمادیالاوّل

در پسین بود که پیوسته شد از جزو بکل

قوامالدّین محمّد صاحب عیار وزیر شاه شجاع نیز ممدوح حافظ بود. حافظ در منظومههای خود از او ستایش کرده و قصیدهای بمدحش با مطلع:

«ز دلبری نتوان لاف زد بآسانی   هزار نکته درین کار هست تا دانی»

دارد و از اوصاف و خصائل او بدین گونه تمجید و تجلیل میکند:

وزیر شاه نشان خواجه زمین و زمان   که خرمست بدو حال انسی و جانی

قوام دولت و دینی محمّد بن علی   که میدرخشدش از چهرهٔ فرّیز دانی

زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب   ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی

اگر نهگنج عطای تو دستگیر شود   همه بسیط زمین رونهد بویرانی[1]

حافظ تاریخ وفات حاجی قوام را در این قطعه اینگونه بیان میکند:

«تاریخ وفات خواجه حاجی قوامالدّین محاسن طاب ثراه»

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن

صاحبی صاحبقران حاجی قوامالدّین حسن

هفتصد و شصت و چهار از هجرت خیرالبشر

مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

سادس ماه ربیعالآخر اندر نیم روز

روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن

مرغ روحش کوهمای آشیان قدس بود

شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن

۱- دیوان حافظ، قکج.

یادداشت‌ها

۱- ادب‌نامهٔ ایران، مرزا مقبول بیگ بدخشانی، لاهور.

۲- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۲۴ ه.ش.

۳- دیوان حافظ، قاضی سجّاد حسین، دهلی، ۱۹۷۲ م.

۴- دیوان حافظ، محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران.

۵- دیوان حافظ، محیط طباطبائی، تهران.

۶- دیوان حافظ، دکتر نذیر احمد، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.

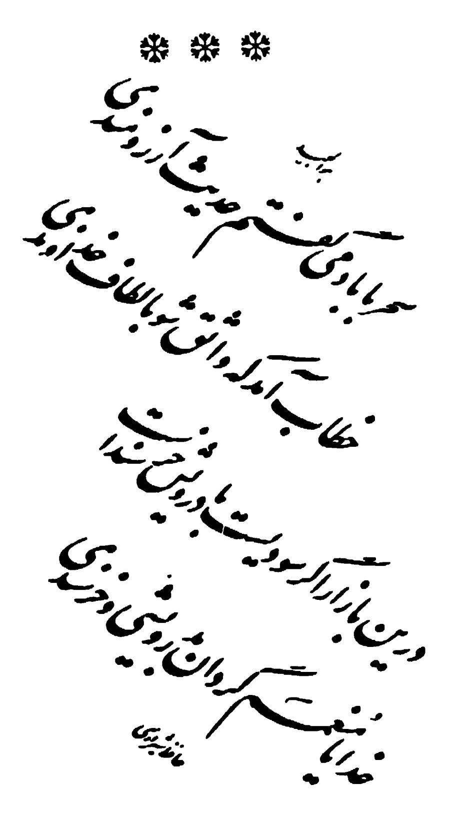
۷- دیوان حافظ، دکتر نذیر احمد و محمّد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۰ ه.ش.

۸- دیوان حافظ، نسخهٔ خطّی در موزهٔ ملّی هند، دهلی‌نو، به شماره ۸۷/۱۲۲

۹- شعرالعجم ج ۲، علاّمه شبلی نعمانی، اعظم گره، ۱۹۴۷ م.

۱۰-مقالاتی دربارهٔ زندگی و شعر حافظ، منصور رستگار، تهران، ۱۳۵۰ ه.ش.

❋ ❋ ❋



شرح های فارسی دیوان حافظ در هند

پرفسور شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی، دهلی

لسان الغیب خواجه شمس‌الدین محمّد حافظ شیرازی (م: ۱۲۸۹/۷۹۱) غزل سرای شیوا بیانیست که شهرت و محبوبیت او از همان دوران زندگیش در اکثر نقاط جهان فارسی زبان طنین انداز شد، چنانکه پادشاهان بنگال و دکن از هند او را دعوت کردند که به هند بیاید که بنا بر علل مختلفی که بعضی از آنها معلوم است و بعضی نامعلوم، حافظ به این کشور فارسی دوست نیامد؛ ولی سخن شناسان و صاحبان ذوق تحفهٔ سخنش را دست بدست می‌بردند و شک و تردید نیست، تا روزی که ذوقی در نهاد دوستداران زبان و ادبیات فارسی در هند وجود دارد، قبول عام حافظ در این کشور ادامه پیدا خواهد کرد.

شعر حافظ سرشار از اشارات، رموز و تعبیرات بدیع و گوناگون است و شعرش از زاویه‌های مختلف قابلِ ملاحظه. فقیه و عارف و عامی همه از شعر او بهره می‌برند و ابیات او را به مذاق خود توجیه و تفسیر می‌کنند.

بدرستی که آن مقدار از آیات قرآنی که در کلام وی مندرج است، در کمتر دیوانی توان یافت و همچنین آن اندازه اشارات گوناگون به احادیث نبوی که در سخن وی وجود دارد، در نظم کمتر شاعری مشاهده می‌گردد.

گسترش وسیع مفاهیم شاعرانه در دیوان حافظ حیرت‌انگیز است و تعبیرش ویژگی‌های خاصی دارد، زیرا که شعر او سرشار از اشارات، رموز و تعابیر است و این است که موافق مذاقهای مختلف افتاده است. چنانکه گروههایی که از جهت افکار و عقاید ظاهر، باهم موافق نیستند، همه بازتاب اندیشه‌های خویش را در کلام او می‌بینند و

سخن او را ترجمان معانی و مفاهیم ذهنی خود می‌انگارند.

جلوه‌های متفاوت شعر حافظ باعث شد که دوستداران آن بزعم خویش، هر کدام به تفسیر و توجیه آن بپردازند، تا به آنجا که باید اقرار کرد که تفسیر و توجیهی از کلام وی، هرگز ما را از تفسیر و توجیه دیگر بی‌نیاز نمی‌کند و خواندن شرحی از دیوان او ما را از شروح دیگر مستغنی نمی‌سازد.

شرح سودی بر حافظ یکی از شرح‌های معروف و بسیار سادهٔ دیوان حافظ است. سودی شرح خود را در حدود ۱۰۰۳ ه به زبان ترکی نوشته بود. وی دانشمند و شاعری توانا و مؤلّفی پرکار بود. او با سه زبان ترکی، عربی و فارسی آشنایی کامل داشت. شرح سودی بر حافظ به فارسی ترجمه شده و شرحی است که موردِ استفاده زیاد قرار می‌گیرد. سودی از معانی مشکل و یا مفاهیم عرفانی استفاده نکرده است.

در هند شرح‌های زیادی بر دیوان حافظ به فارسی، اردو و زبان‌های دیگر هند نوشته شده است که در این مقاله برخی از آن شروح موردِ بررسی قرار می‌گیرد.

شارحان دیوان حافظ در هند عرفا، شعرا و دانشمندانی بوده‌اند که همه در آئینهٔ شعر حافظ تصوّرات ذهنی خود را منعکس می‌دیده و بنا بر این اشعار حافظ را به مذاق خود شرح و توضیح نموده‌اند. علاوه بر شرح‌های کامل دیوان حافظ و گزیده‌های کلام او، تعدادِ زیادی فرهنگ‌های دیوان حافظ هم در هند در اوقات مختلف نوشته شده‌اند که همه نشان می‌دهند که دانشمندان در تلاش آن بودند که فهمیدن و فهماندن دیوان حافظ برای علاقه‌مندان به دیوان او، آسان شود.

باید یاد آور شد که شعرای غزل سرای فارسی هند در پیروی از قالب و اندیشهٔ حافظ افتخار می‌کردند، تا به آنجا که شاید غزل سرایی در هند نباشد که شعر حافظ را برای خود سرمشق قرار نداده باشد. این غزل سرایان به شعر حافظ توجّه می‌نمودند و سعی می‌کردند که به جنبه‌های مختلف آن پی ببرند و آنها را در غزلیات خود به نحوی که مناسب و جالب باشد، مطرح کنند.

شاه عالم متخلّص به «آفتاب» پادشاهٔ دورهٔ آخر تیموری، مانند شعرای دیگر فارسی‌گوی هند به شعر حافظ علاقه فراوانی داشت. او قالب‌های غزل حافظ را برای غزلیات خود برگزیده و بعضی اندیشه‌های حافظ را نیز در اشعار خویش پرتو افکنده است. او بعد از مطالعه جدّی کلام حافظ به این نتیجهٔ درست رسیده بود:

کس آشنا نَبُوَدْ آفتاب از حافظ   هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

در پاسخ به اینکه چرا آفتاب و دیگران نتوانستند با شعر حافظ آشنا شده و در نتیجهٔ آن شرح‌های مختلفی به‌وجود آورده شد، باید گفت که رعایت ایهام، ایهام تناسب، مجازات و استعاراتی که در شعر حافظ به‌کار برده شده، و معانی عالیهٔ علمی و فلسفی و عرفانی که در قالب الفاظ در شعر گنجانیده شده، مضمون شعر حافظ را محتاج به تأمل نموده است. اکثر غزلیات حافظ بسیار مشکل است و معانی رمزی، عرفانی، و اصطلاحات صوفیانه در آنها به‌حدّ فراوان وجود دارد و در اغلب موارد می‌بینیم که حافظ مسایل مادّی را با مطالب معنوی درهم آمیخته است. این دگرگونی احوال و مطابق ذوق و طبع هر طبقهٔ جامعه سخن گفتن و یک معنی واحد را با عبارات مختلف بیان کردن، همه دلیل بر وسعت نگرش و دور نمای دید حافظ است که در نتیجه شعر او را به شکلی در آورده که پی بردن به آن سهل نیست.

نظر به وسعت مفاهیم شعر حافظ، عده‌ای از فضلا و دانشمندان و شعرا در هند بر آن شدند که کل یا قسمتی از دیوان حافظ را شرح کنند و بعضی نیز تنها به نوشتن فرهنگِ دیوان حافظ اکتفا کردند.

از فهرست‌های نسخ خطّی فارسی و چند مأخذ دیگر چنین بر می‌آید که حدّ اقل پانزده شرح و نه فرهنگ دیوان حافظ در هند تألیف گردیده است. متأسفانه همه شرح‌ها و فرهنگ‌ها به چاپ نرسیده است و از نسخ خطّی بعضی شرح‌ها حتّی اسمِ نویسندگان آنها هم بدست نمی‌آید.

سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمن لاهوری متخلّص به «ختمی» علاقهٔ خاصی به دیوان حافظ داشت. بر بنای اطلاعاتی که در اختیار ماست، او اوّلین مرتبه در هند تنها

ابیات مشکل غزلیات و قطعات حافظ را به نام مرج البحرین شرح عرفانی کرده است. ختمی، اوّل لغات و اصطلاحات را شرح می‌کند و سپس شعر حافظ را بااستنباط از قرآن حکیم، احادیثِ نبوی و اظهاراتِ دانشمندان دیگر توضیح می‌دهد. ختمی در موردِ بعضی واژه‌ها، ترکیب‌ها در شعر حافظ، سوال‌هایی از خود مطرح می‌کند و بعداً به پاسخ آنها به تفصیل می‌پردازد.

ختمی از لاهور بوده. پدرش سلیمان در ۱۶۱۲/۱۰۲۱ فوت شد. نویسنده در ابتدا از جدّ پدری خود میان سعدالله تحصیل علوم نمود. بعد از فوت او در ۹۹۹/۹۱-۱۵۹۰ ختمی به گوالیار پیش پسر عم خود شیخ منوّر رفت و تا چند سال با او زندگی کرد. وقتی که از گوالیار به لاهور بر می‌گردد، قصیده‌ای شیوا در ستایش عارف مشهور شیخ محمد غوث گوالیاری می‌سراید. او سال ۱۶۱۲/۱۰۲۱ را در برهان‌پور بسر می‌برد. از اشاره‌هایی که نویسنده در لابلای شرح دیوان خود نموده است، استنباط می‌شود که او سراسرِ هند را دیده بود. ختمی شرح خود را در ۱۰۲۶/۷-۱۶۱۶ در دورهٔ سلطنت جهانگیر به تکمیل رساند، ولی بعد از تخت‌نشینی شاهجهان پسر جهانگیر در ۱۰۳۸/۹-۱۶۲۸ ختمی تألیف خود را به او تقدیم نمود. بعضی از محققّان ۱۱۲۶ هجری را تاریخ تکمیل این شرح قرار داده‌اند که درست نیست. نسخه‌های خطّی این شرح در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد[1].

در پایان باید یادآور شد که سیف‌الدّین ابوالحسن عبدالرحمٰن ختمی فرهنگ دیوان حافظ را نیز نوشته بود که نسخهٔ خطّی آن وجود دارد.

مولوی محمّد سعد عظیم‌آبادی که احوال او از مأخذی به دست نیامد، شرحی دیگر بر دیوان حافظ تألیف کرد و آن را چنانکه از مادهٔ تاریخ «بیان غزل» بر می‌آید، در سال ۱۱۰۰/۹-۱۶۸۸ به تکمیل رسانده است[2]. محمّد سعد فرهنگ دیوان حافظ را نیز

۱- بانکی‌پور، شمارهٔ ۱۶۰؛ کرزون، شمارهٔ ۲۳۱؛ آصفیه ۱۶۵؛ حمیدیهٔ بوپال، شمارهٔ ۱۴۷.

۲- کرزون، شمارهٔ (۴) ۷۴۴؛ دانشگاه عثمانیه، شمارهٔ ۸۹۱/۵۵۱۳.

نوشت که نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ مولانا آزاد انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی راجستان، تونک نگهداری می‌شود[1]. محمد سعد برای اینکه ابیات هر غزلی در این شرح زودتر پیدا شود، نخست پاره‌ای کوتاه از مطلع غزل را می‌آورد، سپس به‌گزارش واژه‌های نسبتاً دشوار می‌پردازد. نویسنده به طور عمده گزارش واژه‌ها را می‌دهد و کمتر به‌گزارش بیت و غزل می‌پردازد.

عبدالله الخلیفه الخویشگی الچشتی قصوری متخلّص به «عبدی» (۱۰۴۳-۱۱۰۶ هـ) که اسم اصلی‌اش غلام معین‌الدین است، فرزند عبدالقادر از تبار افغانی بود. عبدی با شخصی به‌نام محمد رشید مخاطب به‌فیاض معروف به‌دیوانجی وابسته بود[2]. او کارهای زیادی دربارهٔ دیوان حافظ انجام داده است. خلاصة البحر فی النقاط الدرر[3] و بحرالفراسة[4] شرح‌های دیوان حافظ است که عبدی تألیف نمود. علاوه بر این دو اثر، او جامع البحرین و خلاصة البحرین را نیز دربارهٔ دیوان و شعر حافظ تألیف نمود. ولی نسخه‌های خطّی این دو اثر مؤخرالذکر بدست نیامد.

سالِ تألیف خلاصة البحر فی النقاط الدرر معلوم نیست، ولی شرح دیگر او به نام بحرالفراسة برای شاهجهان پادشاه تیموری نوشته شده بود. بحرالفراسة شرح دیوان کامل حافظ است. غزل‌ها به‌ترتیب حروف تهجّی شرح گردیده است. علاوه بر غزلیات، قصاید، مثنویات و قطعات هم در این اثر موردِ بررسی و شرح قرار گرفته است. عبدی دربارهٔ روش کار خود در این شرح اطلاع می‌دهد که او این شرح را در دو جلد تألیف کرده است. در جلد اوّل شرح غزلیات از ردیف «الف» تا «س» است. این قسمت در زمان سلطنت شاهجهان به‌پایان رسید. سپس عبدی بنا بر اوضاع نامساعد به‌بیجاپور منتقل شد و کار شرح به‌تعویق افتاد ولی او موفق شد که قسمتِ دوّم و نهایی این شرح را در

۱- شمارهٔ ۱۳۶۱.

۲- فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی حافظ در هند، شریف حسین قاسمی، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م، ص ۱۷۷.

۳- سالار جنگ، شماره ۱۵۰۲۰.

۴- پتیالا، شمارهٔ ۱۵۵۳؛ تونک، شمارهٔ ۱۳۵۰.

بیجاپور به پایان برساند. این اثر به قول مؤلّف نکات تصوّف و حقایق و لطایفِ سایر علوم راکما ینبغی مبین ساخته است.

کشف الاستار عن وجوه المشکلات الاشعار شرح دیگر دیوان حافظ است که آن را شاعر و نویسندهٔ معروف فارسی محمد افضل سرخوش اله‌آبادی نوشته است. سرخوش علاوه بر این شرح بر دیوان حافظ، شرح‌های متونِ دیگر مانند شرف‌نامهٔ نظامی، و قران السعدین خسرو دهلوی را نیز نوشته است. سرخوش دربارهٔ شرح حافظ می‌گوید:

کنون شرح دیوان حافظ کنم　　برون از دل آن رازها افکنم

که اندر دلِ اکثر از مردمان　　از آن رازها نیست نام و نشان

در اثنای این شرحِ مشکل گشا　　بسی از فواید کنم هم ادا

بدان سان که در شرحِ آن شش‌کتب　　کز آنها درین نسخه رفع حجب

افضل بر شرح خود مقدمه‌ای نیز نوشته است که بخشی از آن اهمیت و روش کار مؤلّف در این شرح و عللِ تألیف آن و مزایای شعر حافظ را روشن می‌سازد:

"باید دانست که اشکالِ ابیات واقعهٔ دیوان خواجه حافظ به چند وجه است و تفصیل آن وجوه آنکه بعضی از آن ابیات از آن قسمِ است که معنی شعری آنها به سبب غموض عبارت فارسی به آسانی بر نمی‌آید. پس رفعِ آن غموض باید کرد و بعضی از آن قسم که معنی شعری به عبارت عربی مودّی شده، پس ترجمهٔ آن باید نوشت و بعضی از آن قسم که معنی شعری آن موقوف است بر قضیه‌ای، پس ذکر آن قضیه باید نمود، و بعضی از آن قسم که اگرچه معانی آنها ظاهر است، امّا در آن معانی اختلاف واقع شده. پس بیان مطلب آن ابیات به تفصیل باید نمود تا هر چه حق باشد، مقرّر گردد. بعضی از آن قسم که در بیان معانی آنها و میان مسایل شریعت یا طریقت یا حقیقت تطبیق میسر نمی‌آید، مگر به صرف الفاظِ آن ابیات از ظواهر آن الفاظ. پس صرف آن الفاظ از ظواهر آنها به سوی الفاظ خفیه که تطبیق مذکور بدان صرف میسّر آید، باید نمود."

بعد از این مقدمه، سرخوش واژه‌هایی مانند زلف، خال، ساقی، می، معشوق، بوسه وغیره را توضیح داده است و برای تأیید و تصدیق معانی و مفاهیم تراکیب وغیره از فرهنگ مصطلحات الشعرا (سیالکوتی)، شرح گلشن راز، نفحات الانس و لطایف اشرفی شواهدی آورده است.

فوائدالاسرار فی رفع الاستار عن عیون الاغیار[1] شرح دیگر دیوان حافظ است که آن را بهلول کول بن مرزا خان البرکی ثم جالندهری مرید سیّد بهیکه در سال ۱۱۳۲/۲۰-۱۷۱۹ نوشته است. بهلول کول فرهنگ لغات دیوان حافظ را نیز تألیف نموده است. این هر دو اثر او رنگ عرفانی دارند.

محمّد بن صدرالطریقة شیخ یحیی بن عبدالکریم هم دیوان حافظ را شرح کرده است. او دربارهٔ شرح خود می‌گوید:

"که تاکنون که سال ۱۰۷۷ ه‍ (۸-۱۶۶۷ م) است، از هیچ عزیزی حل مشکلات دیوان برحسب معنی لغوی و یا اصطلاحی نشده بود، به این کار پرداختم". روش مؤلّف شرح دیوان حافظ، ادبی و صوفیانه است[2].

ستاره طور معانی یا طومار معانی از زین‌العابدین ابراهیم‌آبادی به سال ۱۷۰۶/۱۱۱۸ به تکمیل رسیده است. ابراهیم‌آبادی در اثر خود مشکلات و اصطلاحات را شرح کرده است. نویسنده در مقدمه آورده است که او شایستگی آن را نداشت که دیوان حافظ را شرح کند، ولی شبی خواجه حافظ به لباس قلندری و شوکت سکندری به نظرش درآمد و سینهٔ او را از آلودگیها پاک کرد و با شرح یک بیت تمام اسرارِ دیوان خود را بر او منکشف ساخت[3]. در حقیقت این شرح، شرحی عادی است و مزیتی ندارد که دارای اهمیت قابلِ ملاحظه‌ای باشد.

۱- تونک، شمارهٔ ۱۳۶۰؛ صولت، شمارهٔ ۱۶۶.

۲- فهرست مشترک، ج ۳، ص ۱۵۹۹.

۳- مأخذ پیشین.

زبدة البحرین از سیف‌الدین عبدالرحمن[1] که منتخب مرج البحرین[2] است، تراکیب الاقدام[3] (شرح شعر و مصطلحات حافظ) از مرزا غلام علی بیگ، شرح دیوان حافظ[4] از ظفر حسین بن خان محمد رای‌پوری، دیباچهٔ معیارالادراک از ملا طغرا مشهدی (م: ۱۰۷۸/۸-۱۶۶۷) شرح مشکل به زبان مسجع و مقفی بعضی اشعار حافظ، از دیگر شرح‌هایَ دیوان حافظ است که نسخه‌های خطّی آنها در بیشتر کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شود.

علاوه بر شرح‌های مستقل و فرهنگ‌های دیوان حافظ، عرفای هندی، در مجالس و سخنان خود از کلام حافظ استفاده می‌کردند. گاه‌گاهی بعضی اشعار حافظ را در مجالس برای راهنمایی مریدان خود می‌خواندند و مورد بررسی و شرح قرار می‌دادند. اگر از سخنان و آثار عرفای مختلف از سلسله‌های گوناگون، شرح‌های اشعار مختلف حافظ را جمع آوری کنیم، شرح بسیار سودمندی از بیشتر اشعار حافظ را می‌توان فراهم‌کرد. اینگونه بررسی اشعار حافظ، دارای اهمیّت فراوانی است زیرا که عرفا بیان احساس عرفانی خود را در شعر حافظ می‌یابند.

باید اینجا یاد آور شد که یک نفر عارف معروف هندی، سیّد جهانگیر سمنانی که به قول خود او، حافظ را دیده و با او محشور بوده و سپس به هند آمده، حافظ را به عنوان عارف کاملِ معرفی کرده است. در نتیجه عرفای هندی حافظ را یک عارف کامل تلقّی می‌کردند و حتّی تعدادِ زیادی از علاقه‌مندان به حافظ، او را عارف و سالک طریقت به حساب می‌آوردند و بنا بر این بیشتر شرح‌های دیوانِ حافظ که در هند تألیف گردیده است، رنگ عرفانی دارد.

۱- عبدالسّلام، علیگره، شمارهٔ ۸۱۸/۵۵ ف

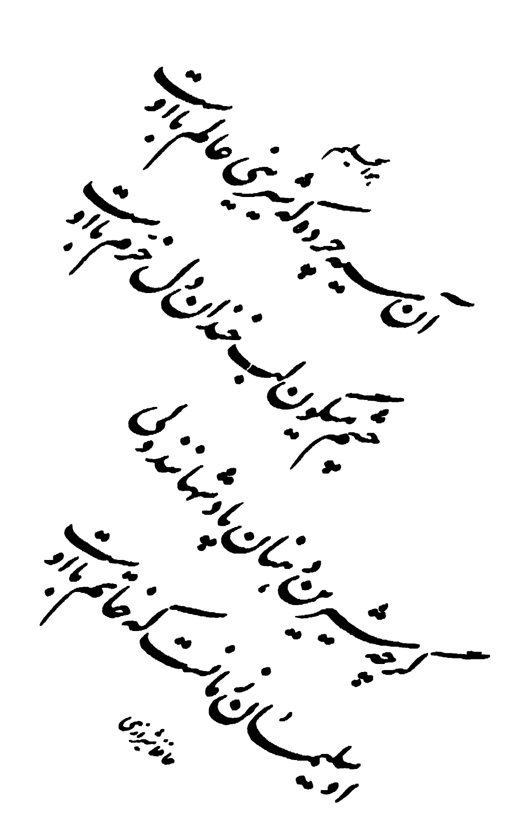
۲- فهرست مشترک ج ۳، ص ۱۵۹۸.

۳- تاگور، لکهنو RP۸۹۱/۵۵۱.

۴- حمیدیه بوپال، شمارهٔ ۱۴۶.

در پایان باید عرض کنم که این شرح‌ها نه تنها برای پی بردن به جنبه‌های گوناگون اندیشهٔ حافظ ضروری هستند، بلکه برای شناسایی متن دیوان حافظ هم دارای اهمیّت فراوانی می‌باشند، و از آنجا که تاکنون اختلافات زیادی در موردِ متن دیوان حافظ وجود دارد و حافظ شناسان موفق نشده‌اند که متن منقحِ دیوان حافظ را آماده کنند، این شرح‌ها می‌توانند محقّق را تا حدّ زیادی در تدوین متنِ منقحی از دیوان حافظ راهنمایی‌کرده و آنها را در شناسایی منظومه‌ها و حتّی واژه‌های درست در متن دیوان حافظ کمک کنند.





قاضی نذرالاسلام و حافظ شیرازی

محمّد کاظم کهدویی

استاد اعزامی از ایران در دانشگاه داکا (بنگلادش)

قاضی نذالاسلام، شاعر ملی بنگلادش، در بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۹۹ م. در قریهٔ «چورولیا» از توابع «آسانسول» در استان «بوردومان» بنگال غربی در هندوستان به دنیا آمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت و مادرش زاهده خاتون. تولد نذرالاسلام در خانواده‌ای بود که هفت پسر و دو دختر نیز در آن متولد شده بودند. چهار برادرش در دوران کودکی، یکی از پس دیگری، رخت از این جهان بر بستند و به دیار باقی شتافتند. بدین سبب وقتی وی به دنیا آمد، نام مستعار «دکّهو میان» به او دادند که به معنای «صاحب رنج و غم» بود. با مرگ پدر، فقر و رنج و بدبختی دامنگیر این خانواده شد و نذرالاسلام را به‌کار در نانوایی و گاهی نیز آشپزی واداشت. تا اینکه لطف خداوند، محبت او را در دل کلانتری مهربان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسهٔ «دری رامپور» در شهرستان «میهن سینگ» نوشت و او را به تحصیل نشاند؛ گرچه به تحصیل علاقه‌مند بود و از همان دوران شعر می‌گفت و برای اطرافیان می‌خواند، امّا اشتیاق وی به نظامیگری، باعث شد که در سال ۱۹۱۷ م. (۱۸ سالگی) دست از تحصیل بکشد و برای خدمت سربازی، راهی «لاهور» شود، سپس به «کراچی» برود و به سبب لیاقت و کاردانی در خدمت نظام، به درجهٔ گروهبانی نیز دست یابد.

دوران سربازی، علاوه بر آنکه از نذرالاسلام، فردی شجاع و منضبط و با جرأت می‌ساخت، دوران رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری او نیز بود، چنانکه درهای جهان معارف و عرفان و ادب فارسی، بر وی گشوده شد و آنگونه که خود بیان می‌دارد،

در همنشینی با یک روحانی پنجابی که او نیز در سپاه بنگالی خدمت می‌کرد و شعر حافظ می‌خواند، با دریای معرفت و اشعار شیوای حافظ آشنا می‌گردد و هر روز چند شعر از دیوان حافظ، از زبان آن روحانی، باگوش جان می‌شنود و چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد، که یادگیری زبان فارسی را آغاز می‌کند و به خواندن اشعار شاعران پارسی‌گو می‌پردازد. پس از قرارداد ژوئن ۱۹۱۹ م، و پایان جنگ جهانی اوّل، سپاه آنان نیز منحل می‌گردد، از کراچی به‌کلکته می‌رود و در دفتر انجمن ادبی مسلمانان بنگالی سکونت می‌گزینند. بهترین سوغاتی که از این سفر به همراه خود داشت، نسخه‌ای ترجمه شده از دیوان حافظ بوده است، و شاید از نخستین آثاری که از وی در مجلّهٔ ادبی مسلمانان به چاپ رسید، ترجمهٔ غزلی از حافظ است با مطلع:

یوسف گم گشته باز آید به‌کنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوانند افرادی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگلا ترجمه کرده‌اند[۱]، امّا ویژگی ترجمهٔ نذرالاسلام، در این است که به صورت منظوم، همراه با لطافتهای ذوقی ادبی، و با بیانی شیوا و دلنشین چنان ترجمه کرده است که روح در کالبد خواننده می‌دمد و او را به وجد می‌آورد.

علاوه بر منظوم بودن ترجمهٔ غزلیات حافظ، گاهی نیز کوشیده است تا عیناً همان وزن یا الفاظی را در ترجمه به‌کار ببرد که حافظ به‌کار برده است؛ به عنوان مثال، در ترجمهٔ غزلی از حافظ با مطلع:

«دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند»

۱- این مترجمان عبارتند از: کانتی چندر گهوش، کشیب چندرسین، سَتِیْنْدَرَ نات دَتْ، مولوی گریش چندرسین، قاضی اکرم حسین و... (تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی، از پرفسور عطا کریم برق، به نقل از فصلنامهٔ قند پارسی، شمارهٔ ۶، زمستان سال ۱۳۷۲ هش).

و با توجّه به بیت آخر این غزل که می‌گوید:

«همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود   که ز بند غم ایام نجاتم دادند»

آن را «شراب سحرگاه ابری» نام می‌نهد و بر وزن «مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» ترجمه می‌کند که در آن، الفاظ «فردوس»، «فارسی»، «ساقی»، «زرین»، «آب حیات»، «سکندر» و... را به‌کاربرده و علاوه بر آنکه علاقهٔ خود را به زبان و شعر فارسی، بیان‌کرده، تسلّط خود را نیز بر اوزان شعر فارسی نمایانده است؛ همچنین به منظور نشان دادن قدرت و وقوف بر اوزان فارسی و عربی، بعضی از بحرهای شعر را ذکر می‌کند و در ذیل هر کدام، ابیاتی به عنوان شاهد مثال برای نشان دادن هنر خود می آورد؛ مثلاً بیتی که بحر «رمل» (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) می آورد، چنین است:

کامکاهشفش دیر کوفیشش نیز نشأش مِتّا اَشّشِ

هَشته پنجای اَمنی هبهی باز لوبدنای کوندن اوچّاش[1]

اگرچه کسانی چون «رابیندرا نات تاگور»، نذرالاسلام را از به‌کارگیری الفاظ فارسی، منع کرده‌اند و به‌کار بردن کلمهٔ «رُکتای» را به جای «خون» لازم دانسته‌اند، امّا کار برد آگاهانهٔ الفاظ فارسی و عربی توسط نذرالاسلام، علاوه بر آنکه برغنای کلام و سخن او افزوده، او را از این بابت، نسبت به دیگران، ممتاز گردانیده است و این ویژگی از زمانی است که با اشعار جاودانهٔ حافظ آشنا می‌شود و لطف سخن را در تکرار الفاظ و قوافی و اوزان آن می‌داند.

نذرالاسلام، در مقدمهٔ شش صفحه‌ای که بر ترجمهٔ اشعار حافظ نوشته، به بعضی افسانه‌ها و قولهایی که دربارهٔ حافظ نقل شده، اشاره می‌کند که بیانگر مطالعهٔ عمیق وی دربارهٔ حافظ است. از جمله، به این حکایت پرداخته که وقتی می‌خواستند جنازهٔ حافظ را به خاک بسپارند، بعضی از متشرعان گفتند که نباید او را در قبرستان مسلمانان

۱- یعنی: بیهوده نفس می‌کشی، نفسهای طولانی و دراز امیدی ندارد، همه‌اش وعدهٔ بی‌اساس است. دل می‌خواهد بخندد، در آن حال، وای وای! از گریه و حسرت از سرِ درد می‌نالد.

دفن کرد. جمعی بر آن شدند که تفألی به حافظ بزنند و جواب را از دیوان وی بگیرند که وقتی دیوان اشعار او را بازکردند، این شعر سر آغاز صفحه بود:

«قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت»[۱]

پس از آن او را در باغی دفن کردند که امروزه به حافظیه معروف است (به قول نذرالاسلام در باغ انگور).

در اینکه حافظ از شهرت خویش پس از مرگ آگاهی داشته، نذرالاسلام به این بیت حافظ اشاره می‌کند:

«بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه   که زیارتگه رندان جهان خواهد شد»[۲]

و می‌نویسد که امروزه، مقبرهٔ حافظ، زیارتگاه اهل دل شده است و عموم مردم سر بر آن آستان می‌سایند و او را ترجمان الاسرار و لسان الغیب می‌دانند.

نذرالاسلام در ادامهٔ همین مقدمه، شیراز را مدینه‌ای می‌داند که زیارتگاه پارسیان است و حافظ، آن سرشناس همهٔ عالم، در منطقهٔ مصلُّی در اوایل قرن چهاردهم میلادی به دنیا آمد و اضافه می‌کند که بجز نیشابور[۳]، هیچیک از شهرهای ایران، همانند شیراز، شهرت جهانی نیافته است. جایی که میعادگاه شاعران بزرگ ایران است، و ایرانیان او را بلبل شیراز می‌دانند و...[۴]

نذرالاسلام علاوه بر اشعار بی‌شماری که سروده، بیش از سه هزار سرود موزون نیز نوشته و آهنگ آن را نیز خود نواخته است؛ بدین سبب بعضی از پژوهشگران و محققان وی را «شاعر بلبل» نامیده‌اند. همچنین به سبب اینکه در مدح و ثنای حضرت پیامبر ﷺ و اهل بیت مطهّر آن حضرت و پیام جاوید اسلام، با اهداف احیا و تجدید حیات

۱- مقدمهٔ ترجمهٔ دیوان حافظ، ص ۱۳۲.   ۲- همان مأخذ.

۳- نیشابور به سبب وجود بزرگانی چون «عمر خیّام» و «عطّار» شهرت یافته است.

۴- مقدمهٔ ترجمهٔ اشعار حافظ، ج ۳.

مسلمانان غفلت‌زده و ستمدیدهٔ بنگلادش، اشعار و سرودهای بسیاری سروده و به رشتهٔ تحریر کشیده، به عنوان شاعری انسانی و اسلامی نیز شناخته شده است.

مهارت و تبحّر قاضی، تنها در زمینهٔ افکار نو و معانی عمیق و تخیلات و تلمیحات نیست، بلکه الفاظ بی‌شماری از زبانهای فارسی و عربی، به شیوه‌ای هنرمندانه و زیبا در نوشته‌های خود به‌کار گرفته که گویا این الفاظ از خودِ زبان بنگلاست. از این طریق، چهرهٔ زبان بنگلا را که بعد از تسلّط انگلیسیها بر مقدرات مسلمانان شبه قاره و بنگلادش، با توافق و همکاری دانشکدهٔ «فورت ویلیام» شکلی دیگر به خود گرفته بود، تغییر داد و این زبان را غنی‌تر و مردمی‌تر ساخت؛ اگرچه خطّهٔ بنگال، با سابقهٔ دیرینهٔ تاریخی و فرهنگی، با فرهنگی اصیل و غنی و آداب و رسوم خاص خود، پذیرای فرهنگ و ادبیات خارجیانی چون ترکها، مغولان و ایرانیان بوده، امّا اصالت خود را از دست نداده است. در قرن حاضر نیز نذرالاسلام، با به‌کارگیری الفاظ بی‌شمار عربی و فارسی، به غنای این زبان کمک کرده و مانع از غارت یکبارگی آن توسّط استعمارگران شده است.

نذرالاسلام و الفاظ فارسی

اگرچه الفاظ فارسی و اسلامی در زبان بنگالی فراوان است، امّا غنای اشعار نذرالاسلام، با این الفاظ از زمانی است که با اشعار حافظ آشنا می‌شود و در واقع درهای جهان معارف و عرفان و دریای بی‌کران ادبیات فارسی بر او گشوده می‌گردد. به عنوان نمونه، وی شعری سروده است به نام «فاتحهٔ دوازدهم» که مربوط به دوازدهم ربیع الاول (تولّد حضرت پیامبر ﷺ) است، و از بعضی الفاظ فارسی و اسلامی در این شعر پنج بندی استفاده کرده است که به برخی از این الفاظ اشاره می‌شود:

در بند اوّل: تاج، مسلم، تسلیم (سلام کردن)، هر، کُرنش، شور، آواز، مژده، نام، انجام، حور و پری، فردوس، حمام، کوثر، آب، زمزم، جام، دمامه، کمان، تمام، سامان، ارض، و نامهای: حرا، یمن، نجد و حجاز، تهامه، عراق، شام، مصر، تهران و...

در بند دوّم این الفاظ به چشم می خورد: مستان، سیستان، بوستان، مشغول، تیغ، گرد، دروان (دروازه بان)، رستمم، گلزار، گلشن، گلفام، دریا، خوشی، باغبان، خون جوشی، صحرا، داغ، سبزه، نور، کرسی، طور، سَر، حوری، سرخی، ایرانی، درّانی، ترکی، شیروان (انوشیروان) و...

آثار نذرالاسلام

کتابهایی که نذرالاسلام انتشار داده، فراوان است و تعدادی از آنها نیز در مجموعهٔ آثار وی در شش مجلّد با بیش از چهار هزار صفحه جمع آوری و منتشر شده که مهمترین آنها عبارت است از: پیام عصر، سرودِ شکستن، نی آتش، عطایای دردها، رنجِ نی (بر اساس افکار و اندیشه‌های مولوی رومی)، بلبل (دربارهٔ حافظ شیراز)، زنجیر شام، منظرِ چشم، نیِ زهر، طرفدار مساوات، نسیم شرق، رنج مردمان، گرسنگی مرگ، تشعشع، شعلهٔ قیامت، نقطهٔ هلال، ذوالفقار، آوای جنگل، باغِ گل، گردنبند سرودها، گیتی شو نو دل، گلِ زینکه، داستان‌نامه بندگسسته، سرودهای نذرل، ترجمهٔ عمّ جزء قرآن به شعر، رباعیات خیام، رباعیات حافظ و... که بعضی از این کتابها در زمان سلطهٔ انگلیسیها به بهانهٔ شوراندن مردم علیه حکومت، ممنوع الانتشار شده بود که پس از استقلال، آزاد شد.

نذرل، بلبل و رباعیات حافظ

ترجمهٔ رباعیات حافظ شامل ۷۳ رباعی است که در جلد سوّم از مجموعهٔ آثار نذرالاسلام به چاپ رسیده و صفحات ۹۷-۱۲۷ را در بر می‌گیرد. نخستین رباعی ترجمه شده این است:

جز نقش تو در نظر نیامد ما را   جز کوی تو رهگذر نیامد ما را
خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت   حقّا که به‌چشم در نیامد ما را[۱]

در سخن از رباعیات حافظ، اگر یادی از فرزند نذرالاسلام نشود، سخن ناتمام است؛ بنا بر این به اجمال بدان می‌پردازم.

درگیر و دار رنجها و مشکلاتی که گریبانگیر او بوده، خداوند رحمان، پسری به او عطا می‌کند و وی به سبب اشتیاق و علاقه به حافظ شیرازی که خود، او را بلبل شیراز نامیده بود. نورسیدهٔ خود را «بلبل» نام می‌نهد. حضور «بلبل» در زندگی شاعر بزرگوار، روح و سرور تازه‌ای در او ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که در نوشتن و سرودن غزلیات و اشعار جانبخش، شاهکارهایی به‌وجود آورد و شیوهٔ غزلخوانی و غزلسرایی فارسی را در زبان و ادبیات بنگالی، ترویج کند.

ترجمهٔ رباعیات را بر بالین «بلبل» می‌آغازد و روزی که آن را به پایان می‌برد، بلبل نیز در سن چهار سالگی عزم دیار باقی می‌کند و کلبهٔ خزان زدهٔ نذرل را که باوجود خود گلستان کرده بود، به ماتمکده‌ای مبدل می‌سازد، خود او در این بارهٔ اینگونه می‌نویسد:

"آن روز که ترجمه به پایان رسید، در همان روز، بلبل، جگر پارهٔ من، از دستم رفت. کسی که در زندگی من محبوب‌ترین و بهترین سرمایه بود. با اهدای او به عنوان هدیّه، بلبل شیراز را به بنگلادش دعوت کردم. سلطان شعرای ایران (حافظ) به دعوت سلطان غیاث‌الدین، حاکم بنگال، توجّهی نکرده بود، امّا به دعوت من، بی‌اعتنا نشد، از راهی که جنازهٔ پسرم تشییع شد، از همان راه، دوست و محبوب من، شاعر ایرانی (حافظ) به سرای من فرود آمد. اشک چشمان من، خاک پای او را آب پاشی کرد"[۲].

۱- در چندین نسخه از دیوان حافظ که اینجانب ملاحظه کرد، به ویژه آنهایی که تصحیح و چاپ ادیبان ایرانی است، بین ۴۰ تا ۵۰ رباعی بیشتر بیامده است. جز دیوانهایی که چاپ شبه قاره است و نمونهٔ آن را می‌توان دیوان حافظ با ترجمه و تحشیهٔ ابو نعیم عبدالحکیم خان نشتر جالندهری، چاپ علمی پرنتینگ پریس، لاهور ۱۹۶۸ م نام برد که ۷۴ رباعی در آن آمده است.

۲- بلبل ایرانِ حافظ شیرازی، از محمد عیسی شاهدی، داکا، ۱۹۹۰ م، نقل از مقدمهٔ رباعیات حافظ.

ذکر این نکته لازم می‌آید که شعر حافظ، پیش از مرگش به بنگال رسیده و دلیل بر این مدّعا، دعوت سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه، سلطان بنگال است که خود ذوق شعری داشته و حافظ را به بنگال دعوت کرده است؛ ولی حافظ بنا بر ضعف و پیری و مسافت طولانی تا بنگال، و تعلقات قلبی به شیراز و آب رکنا باد و... نتوانسته است دعوت سلطان مذکور را بپذیرد؛ همچنین پاسخ می‌دهد:

«نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلّی و آبِ رکناباد»[1]

نذرالاسلام، در مقدمهٔ ترجمهٔ رباعیات حافظ، خطاب به فرزند از دست رفته‌اش (بلبل) می‌گوید:

"پسرم بلبل! در روزگار حیات و زندگی تو، ترجمهٔ رباعیات بلبل شیراز را شروع کردم. روزی که ترجمه را به پایان بردم، آن روز، تو ای بلبل گلستان من، از سرای من پرکشیدی. آیا در آن سرزمینی که رفته‌ای، باغ بلبلان، زیباتر از ایران است؟[2]

داغ و هجران بلبل چهار سالهٔ این شاعر گرانقدر، تأثیری عمیق در روح حسّاس و لطیف او داشت که آثار آن را در اشعاری که پس از وی سروده، می‌توان دید. در جای دیگر نیز در هجر او، این ابیات حافظ را می‌آورد:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خمِ این طاق رنگین

به جای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادش لوح سنگین

آنچه ذکر شد، اجمال و خلاصه‌ای بود از تلاش عظیم نذرالاسلام در ترجمهٔ غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی که پرداختن به ویژگی‌های تمام آنها و نقد و بررسی آن، بیش از اینها وقت و زمان می‌خواهد. امید است که این اندک رهگشایی باشد برای دقت و تأمل

۱- دربارهٔ حافظ و بنگاله، مقالهٔ آقای دکتر کلیم سهسرامی، استاد دانشگاه راجشاهی بنگلادش، در فصلنامهٔ قند پارسی شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ هش، چاپ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، درخور توجّه است.

۲- مقدمهٔ رباعیات حافظ، ترجمهٔ نذرالاسلام.

اهل تحقیق در این باب.

قاضی نذرالاسلام، شاعر ملّی بنگلادش که به‌سبب سرودن اشعار حماسی و ضد استعماری، به «شاعر شورشگر» معروف شده، از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادبیات بنگلاست و پرچمدار حماسه و مبارزه و عشق و نو آوری در شعر، و آمیزش دهندهٔ الفاظ و اصطلاحات زبان بنگلا با زبانهای فارسی و عربی با روح اسلامی است که بخوبی توانسته است جای خود و اشعار خود را در قلب مردم بنگلا زبان، جاویدان سازد.

این شاعر بزرگ با به یادگار گذاشتن آثاری گرانبها از نظم و نثر و سرود، پس از یک بیماری ۲۴ ساله، سرانجام در ساعت ۱۰/۱۰ صبح روز ۲۹ اوت سال ۱۹۷۶م در بیمارستان پی. جی. در شهر داکا چشم از جهان فروبست و به دیار باقی شتافت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

او در قسمتی از یک قطعه شعر که دربارهٔ محل دفن خود سروده، چنین می‌گوید:

در جوار مسجدی دفنم کن ای برادر

تا از درون قبر بشنوم

بانگ اذان مؤذّن را

بگذار اطراف قبرم معبر نمازگذاران گردد

تا آهنگ قدمهای پاکشان، گوش جان و دلم را نوازش دهد...

❄ ❄ ❄

در آمدی بر حافظ پژوهی در شبه قارّه

دکتر ابوالقاسم رادفر
استاد اعزامی از ایران، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

مقالهٔ حاضر در واقع، پاسخ به‌گوشه‌ای از تحقیقات و پژوهشهای حافظ شناسی در شبه قاره است، یا به عبارت دیگر اقدام به ارائه سرنخی به دست محقّقان و کتابشناسان است، تا به واسطهٔ آن کار عظیم و خارق العادهٔ حافظ پژوهی را در این سرزمین گسترده و با تلاش و پی‌گیری و بهره‌گیری از همکاری تمام حافظ دوستان و استادان گرانقدر زبان فارسی در شبه قاره به خوبی به انجام رسانند. البتّه در این زمینه کوششهای ارزنده‌ای انجام گرفته و فهرست‌ها و کتابها و مقالات ارزشمندی تألیف و تصنیف گردیده است؛ لیکن در مجموع کارهای بسیار دیگر لازم است که صورت پذیرد تا کارنامهٔ حافظ پژوهی در شبه قاره تکمیل گردد.

تحقیقات و تصحیحات پرفسور نذیر احمد در زمان حاضر در کنار حافظ پژوهان گذشته و حال همواره قابل ذکر است. در واقع ایشان با ارائه کارهای ارزندهٔ حافظ شناسی دریچهٔ تازه‌ای را به روی حافظ پژوهان به ویژه حافظ دوستان و محقّقان حافظ شناسی شبه قاره بازکرده‌اند که در ضمن مقاله به آثار ایشان در این باره اشاره خواهد شد. دیگر باید از تلاش پرفسور شریف حسین قاسمی یاد کرد که فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند را ترتیب داده‌اند که از سوی مرکز تحقیقات فارسی خانهٔ فرهنگ ایران در ۱۳۶۷ هـ ش چاپ شده است. همچنین نمی‌توان از فهرستهای مختلف کتابخانه‌های پاکستان که نسخ خطّی و چاپی حافظ را در بردارند مانند: فهرست مشترک استاد احمد منزوی چشم پوشید. همچنین بایست به مآخذی که تحت عنوان کتابشناسی

حافظ چاپ شده‌اند، مانند بخشی از حافظ پژوهان و حافظ پژوهی [1] تألیف نگارندهٔ این مقاله، یا کتابشناسی حافظ [2] تألیف مهرداد نیکنام که قسمت‌هایی از آنها دربارهٔ نسخ خطّی و چاپی دیوان حافظ است، اشاره کرد. به عنوان نمونه فقط درکتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد سی و شش نسخهٔ خطّی حافظ وجود دارد. البتّه در اینجا هدف معرّفی نسخه‌های خطّی و چاپی حافظ نیست زیرا در این باره علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای فوق و فهرست‌های مختلف کتابخانه‌ها (چاپ شده و چاپ نشده در مرکز تحقیقات فارسی - دهلی‌نو و برخی کتابخانه‌ها) مراجعه کنند، بلکه منظور ذکر تحقیقات حافظ شناسی به صورت کتاب، مقاله و ترجمه است که به طور اختصار بدان می‌پردازم و به جهت گسترهٔ حوزهٔ تحقیق آنهم در پهنهٔ شبه قاره از کمی و کاستی‌های موجود در این مقاله، قبلاً پوزش می‌طلبم.

قبل از همه یکی از مهمّترین مآخذ حافظ پژوهی درگذشته، وجود تذکره‌ها و برخی مآخذ تاریخی بوده که به عنوان نمونه به ذکر نام تعدادی از تذکره‌ها بسنده می‌کنم:

علی ابراهیم خان خلیل در دو تذکرهٔ معروف خود به نامهای صحف ابراهیم و خلاصة الکلام که تاکنون به طور کامل چاپ نشده، مطالبی دربارهٔ حافظ آورده است. همین طور در سفینهٔ خوشگو، نتایج الافکار (ص ۸-۱۷۱)، مرآة الخیال (ص ۲-۵۱)، شمع انجمن (ص ۸-۱۱۴)، مجالس النفایس (۵-۳۵۴)، ریاض الشعرا، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملک تهران (ص ۵-۸۴)، مخزن الغرایب [3] و تاریخ فرشته (ج ۱، ص ۸-۵۷۷) وغیره اطّلاعات مختصر و مفصّل و نمونهٔ اشعار آمده است.

همچنین به سبب نفوذ کلام حافظ و منتشر شدن اشعار او به محضِ سرودن در شهرها و کشورهایی مانند هند، تدوین و استنساخ دیوان، و خلاصهٔ دیوان اشعار حافظ هم در

۱- گستره، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۰۳-۲۲۹. ۲- انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۳- تصحیح پرفسور محمّد باقر، چاپ لاهور، ۱۹۶۸م، ج ۱، ص ۷۲۳-۶۴۵.

سراسر شبه قارّه رواج داشته که ذکر دواوین خطّی و چاپی آن در کتابشناسی‌ها و فهرست‌ها از جمله حافظ پژوهان و حافظ پژوهی که در بالا اشاره شد آمده که در اینجا فقط به تعدادی از خلاصه‌های دیوان حافظ اشاره می‌شود:

- آئینهٔ معرفت، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۹۱۱ م.
- انتخاب غزلیات حافظ مع فرهنگ، مغیث‌الدّین فریدی، انجمن فارسی دهلی، ۱۹۷۵ م، ۹۵ ص (در وزن و شرح لغات چهل غزل از حافظ).
- تحفهٔ بی‌نظیر (خلاصهٔ دیوان حافظ)، لاهور، سنگی، خشتی، ۱۸۹۱ م، ۸۸ ص.
- خلاصهٔ دیوان، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۸۶۳ م، ۹۶ ص.
- خلاصهٔ دیوان، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۳۰۸ هـ، ۹۲ ص.
- کوه بینش، بمبئی، سنگی، وزیری، ۱۳۲۴ ق، ۴۸ ص.
- گلبن معرفت، مرادآباد، سنگی، وزیری، ۱۹۰۳ م.
- هفتاد و پنج غزل، بمبئی، سنگی، وزیری، ۱۳۳۵ هـ، ۴۲ + ۵۴ ص.

همچنین نظر به استقبالی که از دیوان غزلیات حافظ از زمانهای گذشته می‌شده، تقریباً از همان دوران توضیح واژه‌ها و اصطلاحات اشعارش به صورت کتابها و رسالات انجام گرفته که بخش بسیار زیادی از آن آثار در شبه قارّه تألیف شده است، که در کتابخانه‌ها چه به صورت خطّی و چه چاپی وجود دارد که در این باره علاقه‌مندان می‌توانند به حافظ پژوهان و حافظ پژوهی (ص ۳۰۳-۲۹۹) مراجعه کنند. همین طور دربارهٔ شروح خطّی و چاپی حافظ علاوه بر مأخذ فوق (ص ۹۷-۲۷۱) شرح‌های فارسی زیر قابل ذکرند:

۱- بحرالفراسه فی شرح دیوان حافظ از عبدالله خویشگی قصوری، سنه ۱۰۶۶ هـ.
۲- بدرالشروح از مولانا بدرالدّین اکبرآبادی (سدهٔ دوازدهم هجری).
۳- خلاصة البحر فی التقاط الدرر از عبدالله خویشگی قصوری.
۴- خلاصة البحرین فی زواید النهرین از خویشگی مذکور.

۵- طور معانی از زین‌العابدین ابراهیم‌آباد (۱۱۱۸ هـ).

۶- فوایدالاسرار فی رفع الاستار از شاه بهلول کول برکی جالندهری (۱۱۱۹ هـ).

۷- مرج البحرین از سیف‌الدّین عبدالرّحمان ختمی لاهوری (۱۰۲۶ هـ).

۸- مفتاح الکنوز علی حافظ الرموز از قطب‌الدّین قندهاری.

۹- شرح ابیات حافظ از عبدالواحد بلگرامی.

۱۰- شرح دیوان حافظ از محمّد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری (۱۰۷۷ هـ).

۱۱- شرح دیوان حافظ از شیخ محمّد افضل اله‌آبادی (م: ۱۱۲۴ هـ).

۱۲- شرح دیوان حافظ از محمّد جعفر بن صادق قریشی (۱۲۱۲ هـ).

۱۳- شرح دیوان حافظ از یوسف لهاوری.

۱۴- شرح رضوی از مولانا کمال‌الدّین احمد.

۱۵- شرح مغلقات و لغات دیوان حافظ از عبدالرّب سنه ۱۲۴۰ هـ.

۱۶- شرح یوسفی از محمّد یوسف علی شاه چشتی[۱].

دیگر مطالب حافظ پژوهی را که بدان دسترسی داشته‌ام، جهت سهولت استفاده، در سه بخش به شرح زیر ارائه می‌دهم:

الف: آثار حافظ پژوهی.

ب: ترجمه‌های حافظ.

ج: تأثیر حافظ بر شاعران و گویندگان.

الف - آثار حافظ پژوهی

پیش از همه جای دارد از شبلی نعمانی نام برد؛ زیرا وی علاوه بر زندگی‌نامهٔ حافظ و آثار و افکار او در کتاب شعرالعجم[۲]، کتاب مستقلی به نام حیات حافظ[۳] یعنی سوانح

۱- جزوهٔ «جشن حافظ شیرازی»، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبئی، ص ۶ و ۸.

۲- ترجمهٔ محمّد تقی فخرداعی، ابن سینا، تهران، چاپ دوّم ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۲۴۶-۱۶۵ و ج ۵، ص ۵۸-۴۱، ۷۰ و...

۳- چاپ دهلی، رحمانی پریس، به زبان اردو، بی‌تاریخ، ص ۶۴.

عمری خواجه حافظ شیرازی تألیف کرده است که شامل حالات زندگی، زادگاه، دوران کودکی، خانواده، عصر، و محیط، وضعیت سیاسی دوره و پادشاهان عصر حافظ، تیمور و حافظ، آل و اولاد، تجرّد و آزادی، معاشرت، انصاف پسندی، کلام، غزل‌گویی... خوش نوایی کلام حافظ، اتّحاد لفظ و معنی، شوخی و ظرافت و تسلسّل مضامین است.

کتاب دیگری که در نوع خود تازگی دارد حافظ شیراز به نگاهِ خود حافظ از ابو هاشم سیّد یوشع است که چاپ دوّم آن در حیدرآباد دکن در ۱۹۶۳م. در ۱۰۰ صفحه منتشر شده است. این اثر شامل، تمهید، ترتیب دیوان حافظ به‌لحاظ سنین و ادوار و سخن سرایی حافظ است. نکتهٔ مهمّ در این کتاب در بخش دوّم آنست که مصنّف، غزلیات حافظ را از لحاظ سنین و ادوار به هشت دوره تقسیم کرده:

دورهٔ اوّل: از ابتدای شعرگویی تا سنهٔ ۷۴۷ه شامل ۵۵ غزل.

دورهٔ دوّم: از ۷۴۸ه تا ۷۵۴ه شامل ۷۳ غزل.

دورهٔ سوّم: از ۷۵۵ه تا ۷۵۹ه شامل ۵۸ غزل.

دورهٔ چهارم: از ۷۶۰ه تا ۷۶۴ه شامل ۴۶ غزل.

دورهٔ پنجم: از ۷۶۵ه تا ۷۷۳ه شامل ۱۶۰ غزل.

دورهٔ ششم: از ۷۷۴ه تا ۷۷۸ه شامل ۷۳ غزل.

دورهٔ هفتم: از ۷۷۹ه تا ۷۸۶ه شامل ۴۶ غزل.

دورهٔ هشتم: از ۷۸۷ه تا ۷۹۱ه شامل ۷۳ غزل[1].

در نشریات و رسائل گوناگون در شبه قارّه نیز مقالات و پژوهشهایی دربارهٔ حافظ مندرج است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

«فالنامهٔ حافظ شیراز»، مؤلّفه عنایت خان راسخ از افادات قاضی عبدالودود و ترتیب عابد رضا بیدار در اوّلین شمارهٔ خدا بخش لائبریری جرنل (پتنا، ۱۹۷۷، ص ۲۴-۱۰۷)

۱- حافظ شیراز به نگاهِ خود حافظ، ابو هاشم سیّد یوشع، با ذکر هر مصراع غزلها (به اختصار) ص ۵۰-۳۰.

چاپ شده که در پیشگفتار آن از حالات زندگی و اسلاف و اخلاف عنایت خان راسخ و سال پیدایش او سخن رفته و سپس نسخهٔ فالنامه که قبل از ۱۱۹۹ هـ توسّط محمّد واسع‌الدّین انصاری به خط شکسته نوشته شده و در آن از مشخّصات نسخه و ذکر نسخهٔ دیوان حافظ و قرائت اشعار حافظ بحث شده است؛ سپس متن تصحیح شدهٔ فالنامهٔ حافظ شیراز آمده است.

«حافظ و ذال فارسی» مقالهٔ دیگری است از مرحوم قاضی عبدالودود، چاپ مجلّهٔ نقوش، لاهور، شمارهٔ مخصوص اکتبر، نوامبر و دسامبر ۱۹۶۶ م.

«حافظ کا مذهب» (اردو) از مولوی مرزا محمّد یوسف استاد عربی مدرسهٔ عالیهٔ رامپور، معارف، اعظم‌گره، ج ۸۱، ش ۴، رمضان ۱۳۷۷ هـ (ص ۳۰۰-۲۸۴) و نیز ج ۸۱، ش ۵، شوال ۱۳۷۷ هـ (ص ۸۹-۳۷۵) و نیز ج ۸۱، ش ۶، ذیقعدهٔ ۱۳۷۷ هـ (ص ۸۸-۴۶۳).

پرفسور نذیر احمد علاوه بر تصحیح دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مورّخ ۷-۸۱۲ هـ با همکاری محمّد رضا جلالی نائینی (امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۰)، تصحیح دیوان حافظ از روی نسخهٔ مورّخ ۸۲۴ گورکهپور با همکاری جلال نائینی (آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۱)، تصحیح غزلیّات حافظ بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۱۳ هـ، همچنین تصحیح دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۱۸ هـ (هر دو چاپ مرکز تحقیقات فارسی خانهٔ فرهنگ، دهلی‌نو، ۱۳۶۷ هـ ش) را منتشر کرده‌اند.

ایشان همچنین چندین مقالهٔ ارزشمند دربارهٔ حافظ به شرح زیر نوشته‌اند:

- «دیوان حافظ کا ایک قدیم مخطوطه» (اردو)، علوم اسلامیه، ج ۱، ش ۲، علیگره، ۱۹۶۰ م، ص ۶۸-۵۸ (اردو).
- «نسخهٔ قدیمی مهمّ از دیوان حافظ»، ایرانشناسی، ج ۲، ۱۳۴۹، ص ۵۳-۳۴.
- «دیوان حافظ مین الحاق» (اردو)، معارف، اعظم‌گره، جنوری - فروری ۱۹۵۷ م.
- «حافظ اور هندوستان» (اردو)، معارف، مارس ۱۹۵۷ م.

- «حافظ کے دو قدیم‌ترین مآخذ» (اردو)، فکر و نظر، علیگره، ۱۹۶۰ م.

- «نظری در دیوان حافظ»، ایران‌نامه.

- «ماجرای چگونگی کشف یک نسخهٔ خطّی قدیمی دیوان حافظ در گورکهپور و...» ایران‌نامه، س ۵، ش ۳، بهار ۱۳۶۶.

- «دربارهٔ دیوان حافظ چاپ قزوینی و خانلری»، ایران شناسی.

- «منابع حقیقی حافظ که در هند وجود دارد» (فارسی)، (در دست چاپ)[1].

از استاد پرفسور سیّد امیر حسن عابدی نیز دو مقاله دربارهٔ حافظ با مشخّصات زیر چاپ شده است:

- «یکی از نسخه‌های خطّی کهنه و اصیل دیوان حافظ»، خرد و کوشش، شیراز، دورهٔ چهارم، دفتر اوّل، آذرماه ۱۳۵۱، ص ۵۷-۳۸.

- «حافظ و هندوستان»، اندو ـ ایرانیکا، سپتامبر ۱۹۷۸ م.

حافظ شیراز اثر سیّد حسن برنی در مجلّهٔ اردو (سه ماهی رساله)، ج ۸، حصّه ۲۹، جنوری سنهٔ ۱۹۲۸ م. چاپ انجمن ترقّی اردو، اورنگ‌آباد (دکن)، ص ۲۸-۵۱۶.

تنقید حیات حافظ از بشیر احمد صاحب، مجلّهٔ اردو، جولائی سدهٔ ۱۹۳۰ م، ص ۵۵-۴۲۷.

نقل اشعار حافظ توسّط عرفی شیرازی از پرفسور محمّد ولی‌الحقّ انصاری، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰ م، ص ۴۰-۱۲۷.

«شعر و سخن حافظ از دیدگاه لسان الغیب» از سیّد داوود زهدی [از افغانستان]، قند پارسی، ش ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، ص ۴۲-۲۲۹.

حیات حافظ از مولانا اسلم جیراجپوری، مطبوعهٔ علیگره، ۱۳۳۹ ه.

۱- کارنامهٔ نذیر، ریحانه خاتون، ص ۲۷-۱۱۴ و نیز قند پارسی، ج ۱، ص ۲۶۱، و محقّقین قرن بیستم، ص ۷-۳۵۱.

دیوان حافظ شیراز از محمّد رحمت الله رعد، کانپور، (از: حافظ اور اقبال/۴۱۳).

حافظ شیرازی از پرفسور محمّد اسلم خان، اعتمادیه، دهلی، ۱۹۶۸ م.

هماهنگی افکار بشر دوستانهٔ حافظ با محیط امروز، پرفسور محمّد اسلم خان، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص ۶۹-۱۵۲.

نسخهٔ خطّی عمدهٔ دیوان حافظ، پرفسور شریف حسین قاسمی، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص ۹۲-۱۸۱.

خانم دکتر آصفه زمانی نیز چهار مقاله دربارهٔ حافظ به شرح زیر دارد:

- «استفادهٔ حافظ از لغات عربی»، مجلّهٔ آواز، لکهنو، ۱۹۷۷ م.
- «سعدی خسرو اور حافظ غزل کے آئینه مین»، پرتو تحقیق، لکهنو، ۱۹۸۵ م، ص ۷۲-۴۵.
- «حافظ شیرازی بحیثیت قصیده سرا»، پرتو تحقیق، ص ۸۴-۱۵۸.
- «حافظ شیرازی کی شاعری مین عربی کی پیوندکاری»، نیادور، لکهنو، نوامبر ۱۹۷۷ م.

«خواجه عماد اور خواجه حافظ کی متّحدالبحر غزلین» از دکتر محمّد اقبال، مقالات منتخبه، ج ۱، ۱۹۶۷ م.

دکتر محمّد ریاض دو مقاله دارد: ۱- به عنوان بخشی در کتاب اقبال لاهوری و دیگر شعرای پارسی گوی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۶ هش، ص ۸۵-۷۵ آمده و ۲- «بررسی و مقایسهٔ غزلیّات سعدی و حافظ»، هلال، ج ۱۹، ش ۴، ۱۳۵۰، ص ۲۱-۱۵.

- «حافظ و تیمور» از پرفسور شعیب اعظمی [به زبان اردو]، دهلی، ۱۹۷۷ م.
- «حافظ» از پرفسور کبیر احمد جائسی در کتاب بازگشت (مجموعهٔ شش مقاله دربارهٔ مجیر بیلقانی، حافظ، اقبال، غالب، احمد کسروی و عبدالعظیم قریب)، دهلی، ۱۹۷۵ م.

- «شعر حافظ» [به زبان اردو] از کاشی نات پاندیتا، دهلی، ۱۹۷۷ م.

- عطر دیوان حافظ مرتّبهٔ مولوی ابوالحسن صدیقی بدایونی، نظامی پریس، بدایون، ۱۹۲۱ م در ۱۴۰ ص، جیبی، شامل مقدّمه‌ای کوتاه از مهتمم طبع و تمهید دربارهٔ حافظ و شعر او و انگیزهٔ تألیف و انتخاب غزلیّات در ۱۲ صفحه و سپس متن انتخابی (از ص ۵ تا ۱۴۰). [تمام قسمت اوّل به اردو است].

- لسان الغیب از جلال‌الدّین احمد جعفری، اله‌آباد.

- ذکر حافظ از سجّاد ظهیر، لاهور، ۱۹۷۱ م.

- «یک غزل نایاب از حافظ شیرازی» از ماریا بلقیس، مجلّهٔ فکر و نظر.

- «بررسی غزلیّات حافظ شیرازی»، محمّد علی زیدی، مجلّهٔ ادبی، ۱۹۸۲ م (اردو).

- «مطالعهٔ حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان» سیّد وحید اشرف، مجلّهٔ تحقیقات خاوری، سالنامهٔ دانشگاه مدراس، ۱۹۷۸ م.

مذهب حافظ، محمّد شفیع لاهوری، (فارسی و اردو)، پنجاب، ۱۹۵۲ م.

«حافظ در ریاض العارفین»، آفتاب رای لکهنوی، به تصحیح و مقدّمهٔ حسام‌الدّین راشدی، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام‌آباد، ۱۳۵۵ بخش آ (۹-۱۷۴).

«غزل غربتی و حافظ شیرازی»، یمین خان لاهوری در کتاب تاریخ شعر و سخنوران در لاهور، کراچی، ۱۹۷۱ م، ص ۹۰-۲۸۸.

- «هرگز نمیرد آنکه...» از حسنین کاظمی، هلال، س ۱۱، ش ۲، ص ۴۶-۳۳ که بحثی دربارهٔ حافظ و تأثیر او در شعرای هند است.

- «حافظ ستاره‌ای از ایران» (انگلیسی) از محمّد امین خان.

از استاد دکتر محمّد یونس جعفری نیز دو مقاله دربارهٔ حافظ بدین شرح منتشر شده:

«نگاهی به ادبیّات حافظ»، خرد و کوشش، شیراز، ش ۱۸، پائیز ۱۳۵۴، ص ۲۸-۱۱۹.

«حافظ، اقوال» آینده، س ۹، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۶۲)، ص ۵۹۲ (دربارهٔ معنی کلمهٔ حافظ).

«حافظ شاعر آتش نوا» محمّد شریف چودری، هلال، ج ۱۹، ۱۳۵۰، ش ۳، ص ۲۰-۱۵.

«حافظ» از ثریّا فخری، هلال، ج ۱۵، ش ۶، ص ۹-۲۴.

«غزلی از خواجه حافظ»، پرفسور نبی هادی، قند پارسی، ش ۷، بهار ۱۳۷۳، ص ۶-۱۵۱.

«عرفان حافظ، شرحی دیگر بر دیوان حافظ» از دکتر ذاکره شریف قاسمی، قند پارسی، ش ۴، بهار ۱۳۷۱ هش، ص ۳۲-۱۲۹. در این مقاله از شرح عالم دین و عارف معروف اوائل سدهٔ بیستم مولانا اشرف علی تهانوی به اردو سخن رفته است.

بخش اوّل بحث را با توضیح مختصری دربارهٔ دیوان حافظ نسخهٔ شاهانِ مغلیه که از سوی خدا بخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، ۱۹۹۲ م، آفست شده، به پایان می‌برم.

ویژگی عمدهٔ نسخه، تفأول بر دیوان حافظ با دستنوشته‌های همایون، جهانگیر و... است. دارا شکوه پیش از همه ذکر این نسخه را کرده است. در دیباچهٔ انگلیسی دیوان حافظ که در ۱۹۰۸ م نوشته شده نیز اطّلاعاتی دربارهٔ نسخهٔ مغلیهٔ دیوان حافظ آمده است. دست‌نوشته‌های حواشی قبل از شروع نسخه کامل نیست و پس از دو بیت اوّلین غزل کامل:

ستارهٔ بدرخشید و ماه مجلس شد   دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

آمده که در حاشیهٔ آن تفأل تاریخ شب دوشنبه هجدهم ذی‌حجّهٔ سال ۹۶۲ هـ را دارد. سپس دیوان با اوّلین غزل از صفحهٔ ۴ با: الا ایّها السّاقی... شروع می‌شود و در صفحهٔ ۴۰۳ پایان می‌پذیرد و در ۳۳ صفحه آخر هم مقدّمه‌ای به زبان انگلیسی آمده است.

ب ـ ترجمه‌های حافظ

- «ترجمهٔ بعضی از غزلیّات حافظ به‌زبان آسامی» توسّط محمّد اشرف‌الرّحمن، چاپ گوهاتی.

بیشترین ترجمه‌های حافظ در زبان‌های محلّی شبه قاره، برگردان اشعار حافظ به زبان اردوست که به اختصار به آنهایی که دسترسی داشته‌ام می‌پردازم:

۱- آئینهٔ معرفت، غلام حیدر که ترجمهٔ منظومه ۴۲ غزل حافظ است که چاپ کتابخانهٔ محمّدی لاهور به سال ۱۲۲۹ هـ می‌باشد.

۲- انتخاب از تفسیر حافظ، به‌وسیلهٔ رشیدالدّین انصاری حیدرآبادی، حیدرآباد دکن، ادبی مرکز، ۱۹۷۹ م، در ۱۳۶ ص.

در ابتدای کتاب نظرات چند تن از مشاهیر ادب دربارهٔ کتاب حاضر (به‌صورت تقریظ) آمده مانند آرای علی سردار جعفری، رضیه اکبر، حفیظ قتیل، میر طاهر علی خان مسلم، پرفسور سیّد محمّد.

سپس بحثی دربارهٔ حافظ و ترجمه و مسائل دیگر تحت عنوان سخن‌های گفتنی آمده و بعد از صفحهٔ ۱۳ ترجمهٔ تعدادی از غزلیّات حافظ بیت به‌بیت تقریباً نظم گونه به ترتیب، مصرع فارسی و رو به روی آن ترجمهٔ اردو آمده است.

۳- انتخاب دیوان حافظ، مترجم و مُرتّب محمّد یُسین بی. ا. ناشر آزاد بُک دپو، حیدرآباد سندھ به صورت منثور.

۴- بادهٔ حافظ از بیدار بخت، ترجمه و شرح غزلهای با ردیف «م» است. چاپ تاج بُک دپو، لاهور، ۱۳۶۹ هـ.

۵- تحفهٔ دلکش از غلام حیدر بن محمّد عبدالله عبدی، انتخاب ترجمهٔ منظوم غزلیّات است. چاپ گوجرانوالا، مطبع میکی، ۱۳۱۴ هـ.

۶- ترجمان الغیب از محمّد احتسام‌الدّین حقّی دهلوی (م: ۱۳۶۵ هـ) ترجمهٔ منظوم، چاپ حیدرآباد دکن، مطبع شمس، ۱۳۵۷ هـ.

۷- خمریات از رازی، شرح و ترجمهٔ غرلهای ردیف «م» است. چاپ لاهور، مطبوعهٔ حاجی علی ایند سنز.

۸- دیوان حافظ، ترجمهٔ اردو مع شرح، مترجم، ناشر ملک سراج‌الدّین ایند سنز، کشمیری بازار.

۹- دیوان حافظ، ترجمهٔ اردو و احوال زندگانی حافظ و فالنامه، مترجم و مؤلّف عبادالله اختر امرِتسری، اسلام‌آباد، ۱۳۹۹ هـ.

۱۰- دیوان حافظ با ترجمهٔ اردو و تعلیقات و توضیحات ابو نعیم عبدالحکیم خان «نشتر» جالندهری، ناشر شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، ۱۳۸۸ هـ/۱۹۶۸ م.

۱۱- دیوان حافظ (ترجمهٔ منثور) از شمس بریلوی، کراچی، ۱۳۹۱ هـ.

۱۲- دیوان حافظ (ترجمهٔ منثور) از محمّد عنایت الله استاد گوردن کالج راولپندی، مطبوعهٔ ملک غلام محمّد ایند سنز، لاهور، ۱۳۴۳ هـ.

۱۳- دیوان حافظ (ترجمهٔ منثور) از مرزا جان دهلوی، چاپ مطبع مجیدی کانپور.

۱۴- دیوان حافظ (ترجمهٔ منظوم) از حافظ محمّد عبدالله فیصل‌آبادی، مطبوعهٔ دارالفرقان، لاهور.

۱۵- دیوان حافظ (ترجمهٔ منظوم) از عبدالله خان عسکری، چاپ لدهیانه.

۱۶- دیوان حافظ (ترجمهٔ منظوم) از مولوی احمد بخش یکدل چشتی.

۱۷- دیوان حافظ با ترجمهٔ اردو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با همکاری مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی، ش ۴۴، گنجینهٔ ادب ۲۶.

۱۸- دیوان حافظ با ترجمهٔ اردو و حاشیه از قاضی سجّاد حسین، سب رنگ کتاب گهر دهلی، ۱۹۷۲ م. و نیز با همکاری مؤسّسهٔ الکتاب، لاهور، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۵ هـ، ش ۵۲، گنجینهٔ ادب ۲۷.

بدون شک حاشیه‌های کتاب مفید و خوب است، زیرا در سراسر کتاب به شرح و تحلیل دشواری‌های معنوی ابیات توجّه شده است (رک: محقّقین و منتقدین قرن بیستم، ص ۳-۱۰۱).

قاضی سجّاد حسین علاوه بر ترجمهٔ اشعار حافظ ترجمهٔ مثنوی مولانا رومی را در ۶ جلد به زبان اردو برگردانده که در دهلی چاپ شده است.

۱۹- رباعیّات حافظ، ترجمهٔ منظوم از راگهوندرا راؤ جذب عالم‌پوری، چاپ مشوره بُک دپو، دهلی.

۲۰- رباعیّات حافظ، ترجمهٔ منظوم از شاغل جی‌پوری (م: ۱۳۹۰ ه) غیر مطبوعه.

۲۱- رباعیّات حافظ، ترجمه و شرح از حکیم مظفّر حسین اظهر دهلوی، چاپ لاهور.

۲۲- عرفان حافظ، مولانا محمّد اشرف علی تهانوی (م: ۱۳۶۲ ه) تا ردیف «د»، شرح غزلیّات صوفیانه است. چاپ نفیس اکیدمی کراچی، ۱۳۹۶ ه.

۲۳- عرفان حافظ از پاندیت شیاما چرن داس، تشریح موضوعی دیوان حافظ است. ناشر کتبخانهٔ انجمن ترقّی اردو، دهلی، ۱۹۶۴ م، در ۸ ص، جیبی (به اردو).

مصنّف فوق‌الذکر اشعار حافظ را به‌صورت موضوعی آورده و بیت بیت به‌اردو ترجمه کرده است. در ابتدا معرّفی کتاب تحت عنوان «تعارف» توسّط خواجه حسن نظامی شده است. سپس مقدّمه‌ای تحت عنوان «آغاز ذکر» از مؤلّف آمده، سپس بحث مختصری در ضرورت عشق حقیقی می‌باشد و بعد به موضوعاتی مانند: بندگی، ثبات، اعتماد بر کارِساز، لطفِ دایم، عرضِ حاجت، سامانی در بی‌سامانی، دعا، تسلیم و رضا، صبر و ظفر، صدق و صفای نیّت، ضبط نفس، طبیعت خوش، خوردن و خوابیدن، رزق، دنیای ناپایدار، عجز، قناعت، اخلاق، بی‌تعلّقی، صحبت ناجنس و ضرورت رهبر با ذکر نمونه‌های اشعار توجّه کرده است.

۲۴- عرفانیات ترجمه و توضیحات غزلیّات حافظ شیرازی، مع متن ردیف «م» مترجم مسلم هاشمی، چاپ لاهور، ۱۳۷۶ ه/۱۹۵۶ م.

۲۵- قند شیراز از احسن مفتاحی، ترجمهٔ منظوم ۴۳۰ بیت حافظ، چاپ عثمانیه بُک دپو، کلکته.

۲۶- گلبن معرفت از محمّد اسماعیل خان، ترجمه و شرح، مطبوعهٔ امرِتسر، ۱۹۲۱ م.

۲۷- گلدستهٔ عشّاق از غلام محمّد عبد، ترجمهٔ منتخب غزلیّات، مطبوعهٔ امرِتسر، ۱۹۲۱ م.

۲۸- لسان الغیب از میر ولی‌الله ایبت‌آبادی (م: ۱۳۸۴ ه) در چهار جلد مبسوط و بهترین شرح است. چاپ شیخ مبارک علی، لاهور، ۱۹۱۶ م.

ترجمه‌های حافظ به زبان بنگالی

"اوّلین مترجم حافظ در زبان بنگلا، گریش چَنْدرسین بود و بعد افرادی چون کِرِشْنا چندر مجمدار، ستین دتّا، مهیت لال مجمدار و... بدان توجّه کردند.

چنانکه می‌یابیم در مورد حافظ پژوهی، مسلمانان بنگالی زبان هم عقب نماندند. قاضی نذرالاسلام سی غزل و هفتاد و سه رباعی حافظ را به زبان بنگالی ترجمه کرده که در کلکته در سال ۱۳۶۹ ه بنگالی چاپ شده است. وی یکی از اشعار عشقیهٔ خود را «شاخ نبات» نامیده بود. ولی ترجمهٔ فاضلانه و ادیبانهٔ شعر حافظ در زبان بنگالی مربوط به «ماهر لسانیات معروف» اثر دکتر شهیدالله بود که خودش فارسی خوب می‌دانست"[۱].

این اثر در سال ۱۹۳۸ م. در داکا چاپ شده است. وی نیز ترجمهٔ رباعیات حافظ را در سال ۱۹۳۹ م، چاپ کرده است. دیگر مترجمان حافظ به زبان بنگالی عبارتند از:

۱- اجی کمار بهتّاچاریه که ۶۵ رباعی حافظ را ترجمه کرده که در سال ۱۳۳۶ بنگالی چاپ شده است.

۲- قاضی اکرم حسین که ترجمهٔ دیوان حافظ او در ۱۹۶۱ م در داکا چاپ شده است.

۳- عزیزالحکیم که رباعیّات حافظ را ترجمه کرده است.

۴- عبدالحفیظ که صد غزل حافظ را به نظم به زبان بنگلا برگردانده که در ۱۲۶ ص از سوی اکادمی زبان بنگلا در ۱۹۸۴ م در داکا منشر شده است.

۵- عبدالحافظ گلدستهٔ غزلیّات حافظ (حافظ غزل گهچّو) را ترجمه و در ۱۹۸۴م و در داکا چاپ کرده است. وی همچنین ترجمهٔ رباعیّات حافظ را به زبان بنگلا در داکا در ۱۹۸۷ م به طبع رسانیده است.

۶- نریندر دیو ادیب مشهور هند ترجمهٔ دیوان حافظ را در کلکته در ۱۹۵۹م در ۷۲ص منتشر کرده است[۲].

۱- مجموعه سخنرانی‌های نخستین پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قارّه، دکتر عبدالسبحان، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲- مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین پیوستگی‌ها!... ج ۲، ص ۱۷۰.

۷- سری اجوی کُمَار بوتهاچارجو ترجمهٔ رباعیّات حافظ را در ۶۵ صفحه از روی قدیم‌ترین ترجمه در سال ۱۹۲۹ م چاپ کرده است. این ترجمه در «عصر بنگلادش» تجدید چاپ شده است.

بنا به نقل دوست فاضل، آقای دکتر محمّد کاظم کهدویی استاد اعزامی به دانشگاه داکا اخیراً ترجمهٔ دیگری در بنگلادش از دیوان حافظ به زبان بنگالی بر اساس یک ترجمهٔ اردو انجام گرفته که در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در داکا در دست چاپ است.

دربارهٔ تأثیر حافظ بر شاعران بنگال در بخش آخر مقاله سخن خواهیم گفت.

ترجمه‌های اشعار حافظ به زبان پنجابی

۱- تحفهٔ بی‌نظیر ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی است که غلام حیدر جهلمی انجام داده است.

۲- ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی به وسیلهٔ مولوی شاه دین قریشی صوفی قادری سروری.

او که مردی ادیب بود، گذشته از ترجمهٔ دیوان حافظ آثار دیگری مانند مثنوی مولوی و دیوان باهو و چند کتاب دیگر را به زبان پنجابی برگردانده است. ترجمهٔ دیوان حافظ او ادبیّات پنجابی را سرشار کرده است[1].

۳- ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی توسّط سیّد فضل شاه (۱۲۴۴ ه/۱۸۲۸ م- ۱۸۹۰ م). ترجمهٔ فضل شاه بسیار عالیست و همان رنگ و آهنگ کلام خواجه حافظ را دارد[2].

۴- غزلیّات حافظ مع ترجمه به زبان پنجابی، مترجم مولانا محمّد عبدالله خان عبدی، ترتیب و تدوین دکتر محمّد باقر، ناشر پنجابی ادبی، لاهور، ۱۹۶۶ م[3].

۱- قند پارسی، ج ۱، ص ۸-۱۴۷.

۲- مأخذ پیشین، ص ۱۴۷.

۳- مأخذ پیشین، ص ۲۱-۳۲۰.

۵- ترجمهٔ غزلیّات حافظ توسّط وحید قریشی، ۱۹۶۶ م.

۶- ترجمهٔ دیوان حافظ از ناشناس، پیشاور، متعلّق به سدهٔ سیزده، نسخهٔ خطّی به شمارهٔ ۸۶۰۹، حمیدالله خان، نستعلیق خوانا (نقل از فهرست مشترک، استاد احمد منزوی).

۷- در میانهٔ سدهٔ سیزده ترجمهٔ گزیده‌ای از غزلهای حافظ (۵۱ غزل) انجام گرفته، لاهور، نسخهٔ خطّی به شمارهٔ ۸۶۱۰، پنجاب، پبلک لائبریری، نستعلیق[۱].

دکتر سَتْیانَنْد جاوا دربارهٔ نفوذ حافظ در شعر پنجابی می‌نویسد: "بعضی اوقات خودم این بندهٔ ناچیز هنگامی مشغول مطالعهٔ اشعار حافظ می‌شوم ابیاتِ متفرّق آن سخنور بزرگ به صورت ابیات پنجابی نزول می‌کند"[۲].

ج - تأثیر حافظ بر شاعران و گویندگان

حافظ از زمرهٔ چند شاعر بزرگ فارسی زبان ایرانی است که تأثیر بسیاری بر شاعران پس از خود در شرق و غرب گذاشته است که در اینجا به‌اختصار به‌تأثیر حافظ بر شاعران شبه قارّه بویژه اقبال لاهوری اشاره می‌شود.

با گذشت بیش از شش قرن، غزلهای حافظ شیرازی در سراسر جهان هنوز خوانده و نام حافظ به‌احترام برده می‌شود. بویژه در سرزمین بنگاله حافظ بنا به غزل معروفی که برای سلطان غیاث‌الدّین فرستاده بود، مورد توجّه بسیاری قرار گرفته است.

بنا به نوشتهٔ دکتر عبدالسّبحان "راجه رام موهن رای (۱۸۳۳-۱۷۷۴)... دیوان حافظ را به‌کثرت می‌خواند و فلسفهٔ انسان دوستی آن شاعر بزرگ و خیالات وی دربارهٔ وحدانیت ذات خداوندی چنان او را متأثّر کرده بود که یک مذهب جداگانه به‌نام

۱- فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی، احمد منزوی.

۲- قند پارسی، ج ۱، ص ۱۴۹.

«برهمو سماج) بنا نهاد و در رسالهٔ معروف خود موسوم به «تحفة الموحّدین» چاپ کلکته ۱۹۵۰، مطلب این شعر حافظ:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن   که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

را یکی از موضوعهای مهمّ رسالهٔ مذکور ساخت.

عمیق‌ترین مظاهر نفوذ شعر حافظ در خانوادهٔ تاگور بود. پدر تاگور را «حافظ حافظ» می‌نامیدند. می‌گویند خواندن یک غزل از دیوان حافظ از وظایف روزانهٔ وی بود"[۱].

همچنین "قاضی نذرالاسلام شاعر ملّی بنگلادش بسیار تحت تأثیر حافظ است و شعر او رنگ و صبغهٔ شعر حافظ را دارد. از طرفی، آشنایی نذرالاسلام با شعر حافظ شیرازی و مطالعه و ترجمهٔ آن و به‌کارگیری اوزان، الفاظ و مضامین و مفاهیم آن اشعار، شعر او را به فضایی برتر سوق داد"[۲].

«قاضی نذرالاسلام با ترجمهٔ اشعار حافظ زبان بنگلا را غنی کرد»[۳].

اوّلین شاعر فارسی‌گوی در سرزمین بنگاله که در تتبّع خواجه حافظ شعر می‌گفت "شاه وردی بیات بود که به نام بهرام سقا شهرت دارد... دیگر عبدالکریم خاکی است که در دیوان غزلیّات او که در ۱۸۶۹ م تدوین نموده، نمونه‌هایی از اشعار او در تتبّع حافظ سروده شده است. همچنین سیّد محمود آزاد (م: ۱۹۰۷ م) تتبّع غزل حافظ کرده، یا مولانا عبدالرؤف وحید، سیّد فتح علی ویسی، سیّد محمّد باقر طباطبایی، محمّد بشیرالدّین توفیق و محمّد اعظم‌الدّین متخلّص به «سلطان» از کسانی بودند که تتبّع دیوان حافظ کرده‌اند، یا میرزا احمد علی متخلّص به «کوکب» یا سیّد نظام‌الدّین راغب که شعرشان طرز حافظ است"[۴].

۱- مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین پیوستگیها... ج ۱، ص ۴۰۱-۴۰۰.

۲- گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا، ۱۳۷۴ هـ‌ش، ص ۵-۱۴.

۳- مأخذ پیشین، ص ۱۸.

۴- مجموعهٔ سخنرانی‌ها... ج ۱، ص ۱۴-۴۰۹ به اختصار.

در زبان اردو شاعران بسیاری تحت تأثیر حافظ بوده‌اند که سر آمد آنان علاّمه اقبال لاهوری است. تنها شاعر فارسی‌گوی شبه قارّه که در اشعارش با ایما و اشاره خود را آشنای نغمات مولانای روم می‌خواند و در دوران سبک مشهور به هندی در کلام خود سبک عراقی به ویژه طرز حافظ را مثلاً در پیام مشرق انتخاب می‌کند، اقبال است که خود نیز یادآوری می‌کند که روح حافظ در کالبد من حلول کرده است.

در زبان اردو کتابها و مقالات چندی دربارهٔ تشابه افکار حافظ و اقبال نوشته شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود.

مشهورترین این آثار کتاب حافظ اور اقبال تألیف یوسف حسین خان است که از سوی غالب آکادمی در ماه مه ۱۹۸۶ م در ۴۲۲ ص به زبان اردو منتشر شده است. این اثر همین طور در نقوش اقبال نمبر، سپتامبر ۱۹۷۷ م، چاپ گردیده[۱] است. این کتاب در پنج باب اصلی و چند بخش فرعی به شرح زیر می‌باشد:

باب اوّل: حافظ و اقبال (۹-۴۸). باب دوّم: نشاط عشق حافظ (۱۳۸-۴۹). باب سوّم: تصوّر عشق اقبال (۱۶۸-۱۳۹). باب چهارم: در اختلاف و مماثلت حافظ و اقبال (۳۳۰-۱۶۹). باب پنجم: محاسن کلام (۳۹۲-۳۳۰) کتاب شناسی و اعلام.

دیگر مقاله «اقبال اور حافظ» از سیّد حامد حسن قادری است که در کتاب اقبال اور مشاهیر (ص ۴۰-۱۵) چاپ شده، همچنین بنا به نقل همین کتاب قبلاً این مقاله در اقبال نمبر خیابان پشاور چاپ شده است. ضمناً در کتاب نگارخانهٔ رقصان چاپ دهلی، ناج کمپنی، ۱۹۸۴ م، (ص ۱۴-۳۰۲) که مجموعهٔ مقالات است، مقاله‌ای با عنوان «حافظ اور اقبال» از سیّد حامد درج است.

«حافظ اور اقبال» عنوان مقالهٔ کرم حیدری است که در نشریهٔ «ماه نو» اپریل سنه ۱۹۶۴ م چاپ شده است (اقبال اور مشاهیر، ص ۲۳۹).

۱- اقبال اور مشاهیر، ترتیب و تهذیب طاهر تونسوی، به اهتمام اعتقاد حسین صدّیقی، مکتبهٔ نعیمیهٔ دهلی، ۱۹۸۱ م، ص ۲۴۰.

پرفسور کبیر احمد جائسی هم مقاله‌ای با عنوان «اقبال اور حافظ» در مجلّهٔ سه ماهی اردو ادب از انجمن ترقّی اردو (هند) در سال ۱۹۶۸م، ش ۲، ص ۴۸-۲۱ منتشر کرده است. خانم دکتر شهین دخت کامران مقدّم هم مقاله‌ای به عنوان «علاّمه اقبال و حافظ» دارد که در کتاب در شناخت اقبال مجموعهٔ مقالات به مناسبت کنگرهٔ علاّمهٔ اقبال در دانشگاه تهران (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۰۳-۱۹۳) درج است. برخی محقّقان دیگر ایرانی هم مقالاتی در این باره نوشته‌اند.

«تأثیر خواجه حافظ بر اقبال» عنوان مقاله‌ایست از حافظ عبادالله فاروقی که در سه ماهی «اقبال ریویو» مجلّهٔ اکادمی، آوریل ۱۹۷۳م چاپ شده است. خود اقبال و بی‌خودی حافظ هم از سوی انجمن ترقّی اردو در دهلی منتشر گردیده است. گوهر نوشاهی هم مقاله‌ای به عنوان «اقبال و حافظ» نوشته که در مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه مشهد (س ۱۳، ش ۳- پائیز ۱۳۵۶، ص ۲۷-۴۱۲) چاپ شده است.

از دکتر سیّد عبدالله دو مقاله به شرح زیر منتشر شده است:

۱- «اقبال و حافظ کی ذهنی فاصله»، صحیفه، لاهور، ۱۹۷۷م (اردو).

۲- «لسان الغیب حافظ»، زبان و ادب فارسی، لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۷۳-۱۵۵ (اردو).

از قاضی سجّاد حسین علاوه بر ترجمهٔ اشعار حافظ، مقاله‌ای هم تحت عنوان «حافظ شناسی در شبه قارّه» در مجموعهٔ حافظ شناسی به‌کوشش نیاز کرمانی، ج ۶، ۱۳۶۶ هش، (ص ۴۰-۲۱۶) منتشر شده است.

بخشی از کتاب محمّد منوّر از استادان و محقّقان پاکستان به نام غزل فارسی علاّمه اقبال که با ترجمه و تحشیهٔ شهین دخت کامران مقدّم (صفیاری) از سوی اقبال اکادمی، پاکستان در سال ۱۹۸۷م در لاهور در ۱۹۲ صفحه چاپ شده است که بخشی از آن (ص ۹۶-۶۹) اختصاص به «علامه اقبال و خواجهٔ شیراز» دارد.

نظر به محدودیت حجم مقاله دربارهٔ نفوذ حافظ در شعر شاعران و گویندگان شبه قارّه به ذکر چند مأخذ بسنده کرده و سپس تنها برای نمونه به دو مورد اشاره خواهم کرد:

- «تأثیر حافظ در سخن سرایان فارسی هند»، سیّد انوار احمد، قند پارسی، ش ۸، پائیز ۱۳۷۳، ص ۵۸-۲۴۵.

- «شهرت حافظ در تاجیکستان و هندوستان»، عبدالله جان غفاروف، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۹۹۰/۱۳۶۹، ص ۱۷-۱۰۸.

- «قدردانی حافظ در هند»، ادریس احمد، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۹۹۰/۱۳۶۹ م، ص ۸۰-۱۷۰.

- «نفوذ حافظ در شعر پنجاب»، سَتّیانَنْد جاوا، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۹۹۰/۱۳۶۹ م، ص ۵۱-۱۴۱.

علاّمهٔ محمّد شبلی نعمانی (۱۸۵۷ - ۱۸ نوامبر ۱۹۱۴ م) علاوه بر پرداختن به حافظ در شعرالعجم که ذکر آن آمد، در شعر توجّهٔ خود را بیشتر معطوف به شعرای سبک عراقی، به ویژهٔ شیخ اجل سعدی شیرازی و خواجه حافظ شیرازی کرده و در یک مورد می‌فرماید:

گر خداوندی هوس‌داری در اقلیم سخن بندگی حافظ شیراز می‌بایست کرد[1]

از مطالعهٔ غزلیّات و ابیات بجا مانده از سلطان محمّد قلی قطبشاه (۹۸۸-۱۰۲۰ هـ ۱۵۸۰-۱۶۱۲ م) از پادشاهان سلسلهٔ قطبشاهی معلوم می‌شود که وی با غزلیّات شیوا و لطیف حافظ شیرازی آشنایی و انس کامل داشته و از او پیروی کرده است. اگرچه اشعار این پادشاه در شیرینی و استحکام به پایهٔ شعر حافظ نمی‌رسد و قدرت زیادی نشان نمی‌دهد ولی ساده و دلنشین است و طرب انگیز:

۱- حافظ پژوهان و حافظ پژوهشی، ص ۳-۱۱۲.

با شمع مگو گرمی دیوانهٔ خود را کآتش زند از رشک تو پروانهٔ خود را
هوش و خرد از پای درافتند چو مستان چون سرمه کشی نرگس مستانهٔ خود را
مستان محبّت به‌دو عالم نفروشند کیفیّت ته جرعهٔ پیمانهٔ خود را

*

ای قطب شه آخر ره مردان، ره عشق است
مردانه همی رو ره مردانهٔ خود را[1]

همچنین با ملاحظه اشعار فارسی سلطان محمّد قطبشاه معلوم می‌شود که او مانند محمّد قلی قطبشاه «ظلّ الله» در غزل گفتن از حافظ شیرازی پیروی نموده است، ولی در مقابل اشعار محمّد قلی قطبشاه خیال می‌کنم شیوهٔ غزل‌سرایی سلطان محمّد قطبشاه به حافظ نزدیک‌تر است؛ بطور مثال این غزل:

لاله رویان زغم دهر نجاتم دادند وز شراب لب خود آب حیاتم دادند
نشوهٔ باده زآتش به‌لبم افشاندند وز طرب خانهٔ دل نقل صفاتم دادند
هر نفس عشق تو نیرنگ دگر با من باخت چون فلک قطب منش بین چه ثباتم دادند
کان لعل و گهر و زر به‌تصرّف دادیم تا به‌گنج از پی تقدیر براتم دادند[2]

یا این ابیات:

لعبتان فلک از فتنه نجاتم دادند به‌گلستان ارم تازه براتم دادند
شعله از هر سر موئی زره جوش عجبی تشنه لب بودم از آن سر به زکاتم دادند[3]

در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنم و امیدوارم که این مختصر فتح بابی برای ورود به دنیای پُرعظمت حافظ شیرازی، بزرگ شاعر همه دوران باشد.

۱- نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، دکتر رضیه اکبر، حیدرآباد، ۱۹۸۲م، ص ۳۰.
۲- مأخذ پیشین، ص ۳۸.
۳- قطبشاهی دور کا فارسی ادب، اختر حسن، حیدرآباد، ۱۹۷۳م، ص ۱۱۱.

فهرست منابع

۱- جشن حافظ شیرازی، رسالهٔ منتشر شده از طرف خانهٔ فرهنگ ایران در بمبئی به مناسبت جشن حافظ شیرازی (۳۱ دسامبر ۱۹۹۵ تا ۲ ژانویه ۱۹۹۶).

۲- حافظ اور اقبال، یوسف حسین خان، غالب اکادمی، دهلی، ۱۹۷۶ م.

۳- حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، ابوالقاسم رادفر، گستره، تهران، ۱۳۶۸.

۴- حافظ شیراز به نگاه خود حافظ، سیّد هاشم سیّد یوشع، اعجاز پرِنْتِنگ پریس، حیدرآباد دکن، طبع ثانی، ۱۹۶۳ م.

۵- قطبشاهی دور کا فارسی ادب، اختر حسن، حیدرآباد دکن، ابوالکلام آزاد اورینتل ریسرچ انستیتیوت، ۱۹۷۳ م.

۶- قند پارسی، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹ هش، ش ۱۰، زمستان ۱۳۷۴.

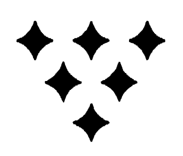
۷- کارنامهٔ نذیر، ریحانه خاتون، اندو - پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۹۵ م.

۸- گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا، ۱۳۷۴ هش.

۹- مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قارّه، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲ هش، جلد دوّم.

۱۰- محقّقین و منتقدین معروف زبان و ادبیّات فارسیِ هند در قرن بیستم، آصفه زمانی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۳ م.

۱۱- نظم و نثر فارسی در زمان قطبشاهی، رضیه اکبر، حیدرآباد دکن، ۱۹۸۲ م.



تأثیرپذیری اقبال از حافظ

دکتر سیّده بشیرالنساء بیگم
دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

از میان سخن‌سرایان فارسی‌گوی نغز گفتار شبه‌قارهٔ هند و پاکستان شاید اقبال لاهوری تنها شاعری است که خود را آشنای روم و تبریز معرّفی کرده و به جای ورود به حیطهٔ سبک هندی، به دامان سبک و شیوهٔ حافظ پناه برده است. بدون تردید اقبال در ابتدا تحت تأثیر انگیزهٔ اصلاح گرانهٔ خود بعضی از عقاید حافظ را هدفِ نقد قرار داده بود، امّا بعدها رأی خود را دربارهٔ حافظ ناصواب می‌یابد، چنانکه در چاپ دوّم اسرار خودی از این نقد و نظر روی برمی‌گرداند و در پیام مشرق، سبکِ حافظ را برمی‌گُزیند و در این باره به دوست و شاگرد خود خلیفه عبدالحکیم می‌گوید: "بعضی اوقات چنان احساس می‌کنم که روح حافظ در من حلول کرده است".

موضوعاتی که بین حافظ و اقبال تشابه و هم آهنگی دارد، بسیار است. یکی از جنبه‌های مشترک زندگانی بین هر دو این است که هر دو زندگی خود را با درس و بحث آغاز کردند. اقبال همانند حافظ در علوم رایج زمان خود مطالعهٔ عمیق داشت؛ چنانکه هر دو در زمینه‌های علوم مختلف از قبیل فلسفه، حکمت، عربی و تفسیر بهرهٔ کافی داشتند.

اقبال در اسرار خودی و رموز بی‌خودی، فلسفه و افکارِ علمی خود را با شرح و بسط بیان کرده است و حافظ نیز سالیان عمر خود را با درس و بحث گذرانده، و هر دو در اشعار خویش ملالت خود را از مدرسه و قیل و قال آن بیان کرده‌اند:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت　　یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم

اقبال:

اقبال غزل خوان را کافر نتوان گفتن   سودا به دماغش زد، از مدرسه بیرون شد

تصوّر عشق

به عقیدهٔ حافظ، در بندگی عشق آدمی از قید و بندهای زمان و مکان به طور کامل آزاد است:

فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم   بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

و اقبال نیز:

عقل گوید شاد شو، آزاد شو   عشق گوید بنده شو، آزاد شو

مستی و بی‌خودی

اقبال نیز همچون حافظ از مستی و بی‌خودی که از مزیّت‌های برجستهٔ کلام حافظ و مولوی است، بهرهٔ کامل داشت:

دانم که نگاهِ او، ظرفِ همه کس بیند
کرد است مرا ساقی از عشوه و ایما مست
این کار حکیمی نیست، دامانِ کلیمی‌گیر
صد بندهٔ ساحل مست، یک بندهٔ دریا مست

واعظ، زاهد و صوفی

هر دو پردهٔ سالوسِ زاهد و صوفی و واعظ را چاک کرده‌اند. به سبب اینکه آنان با تظاهر به تقدّس، برای دیگران دامِ تزویر می‌گسترانند:

حافظ:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دامِ تزویر مکن چون دگران قرآن را

اقبال:

بیا که دامن اقبال را به دست آریم   که او ز خرقه فروشانِ خانقاهی نیست

حرکت و سخت کوشی

اگرچه ازکلامِ حافظ بر می‌آید که در آن بجز عافیت و نشاط و مسرّت هیچ نیست، امّا با تأمّل در اعماق اندیشه‌های او، حرکت و جنبش دریایی متلاطم را می‌یابیم:

حافظ:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و در حین و در اندازیم

اقبال:

زندگیِ سُوز و ساز به ز سکونِ دوام　　فاخته شاهین شود از تپش زیر دام

بی‌ثباتی جهان

هر دو شاعر گرفتار احساس شدید نسبت به بی‌ثباتی عالم هستند و هر دو به این حقیقت و نکته می‌رسند که ویژگی اصلیِ جهان، گذرا بودنِ آنست و تنها با عشق و سرمستی می‌توان بر آن غلبه یافت. چنانکه اقبال باوجود بی‌ثباتی دنیا همواره مقصد زندگیِ خود را در نظر داشت و می‌گفت که زندگی بشر مانند تبسّم شرار ناپایدار است و انسان می‌باید این فرصتِ کوتاه یعنی زندگی را در جهت مقاصد والا صرف کند:

حافظ:

مرا در منزلِ جانان چه جای عیش چون هر دم
جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها

اقبال:

جهان یکسر مقام آفلین است　　در این غربت سرا عرفان همین است

*

ز خاک خویش به تعمیر آدمی برخیز　　که فرصتِ تو به قدر تبسّمِ شرر است

مقام رضا

هر دو شاعر رضای الهی را مقصود و منتهای آمال خود قرار داده‌اند. در تصوّف و سلوکِ اسلامی، مقامِ رضا به غایت بلند است و در آن مقام تمام آرزوها و آمالِ بنده (سالک) همه به رضای خداوند بر می‌گردد و این همان مقام «راضِیَةً مَرضِیَّةً» است:

حافظ:

مزن ز چون و چرا دم که بندهٔ مقبل　　قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

اقبال:

برون کشید ز پیچاک هست و بود مرا　　چه عقده‌ها که مقام رضا گشود مرا

احساسِ تنهایی

هر دو شاعر در عصرِ خود شدیداً احساسِ تنهایی می‌کرده‌اند و از این طریق در انزوا اندیشه‌های خود را به یک نکته متوجه می‌کردند و به نور بصیرت دست می‌یافتند:

حافظ:

پروانه و شمع و گُل و بلبل همه جمع‌اند　　ای دوست بیا رحم به تنهایی ما کن

اقبال:

انتظار غمگساری تا کجا　　جستجوی رازداری تا کجا

یا مرا یک همدم دیرینه ده　　عشقِ عالم سوز را آئینه ده

المجاز قنطرة الحقیقه

باوجود اینکه هر دو شاعر به ماوراءالطبیعه عقیده داشتند با این حال، این جهان پُر شور و شرّ را رها نکرده و آن را راهی برای رسیدن به حقیقت دانسته‌اند:

حافظ:

ای قصّهٔ بهشت ز کویت حکایتی　　شرحِ جمال حور ز رویت روایتی

اقبال:

مرا این خاکدانِ ما　　ز فردوسِ برین خوشتر

و یا:

مقام ذوق و شوق است این　　حریم سوز و ساز است این

عشق

انسان به وسیلهٔ عشق است که دوام و ابدیت می‌یابد. هر دو شاعر جوهرِ عشق را محرّک و انگیزهٔ تکامل و ارتقای بشر می‌دانند و معتقدند که رنگ و رونق کائنات از عشق

است:

حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوامِ ما

اقبال:

من بندهٔ آزادم، عشق است امام من عشق است امام من، عقل است غلام من

ترکیب‌های کلام

در کلام حافظ و اقبال بسیاری از ترکیب‌های مشترک وجود دارد. احتمال قوی این است که اقبال آنها را آگاهانه از حافظ وام گرفته است که به بعضی از آنها به عنوانِ نمونه اشاره می‌شود:

میِ باقی

اقبال یک بخش از «پیام مشرق» را به نام «میِ باقی» نامیده است که گمان می‌رود از حافظ پیروی کرده است.

حافظ:

بده ساقی می باقی که در جنّت نخواهی یافت
کنار جوی رکناباد و گلگشت مصلٰی را

خوب و خوب‌تر

حافظ:

جمالت آفتاب هر نظر باد ز خوبی، روی خوبت، خوب‌تر باد

اقبال:

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبرویی تپد آن زمان دلِ من پی خوب‌تر نگاری

گل لاله:

حافظ:

در بوستان حریفان مانند لاله و گل هر یک گرفته جایی بر یاد روی یاری

اقبال:

به‌نگاهِ آشنایی چو درون لاله دیدم
همه ذوق و شوق دیدم، همه آه و ناله دیدم

رندی و می کشی

در ابتدا اقبال بر حافظ ایراد می‌گرفت که او رندی و می‌کشی را به همان صورت ظاهری به‌کار برده است؛ امّا بعدها تغییر عقیده داد و گفت که منظور حافظ از می، شرابی نیست که مردم عادی در میخانه می‌آشامند و عنانِ اختیار از دست می‌دهند؛ بلکه منظور از آن نماد و رمزی است که برای مستی معرفت و سرشاری به‌کار رفته است.

در نقطه مقابل در بعضی از عقاید و افکار دیدگاه افبال و حافظ با یکدیگر کاملاً متفاوت است؛ مثلاً:

جبر و اختیار

اقبال معتقد است که انسان بر اثر کوشش و تلاش سرنوشت خود را می‌سازد. به‌عبارتِ دیگر انسان در اثر مقابله با قیود و بندهای فردی و اجتماعی دارای ارزشِ والاتری می‌گردد. او می‌گوید که حیاتِ ما پای بند قوانین طبیعت است، امّا آزادی درونی وی حدّ و نهایتی ندارد:

چگویم از چگون و بی‌چگونش برون مجبور و مختار اندرونش

در نقطهٔ مقابل حافظ تسلیم اصول جبری می‌شود و آن را موقوف بر تجربیاتِ ذاتی خود می‌داند، چنانکه می‌گوید:

گر رنج پیشت آید وگر راحت ای حکیم نسبت مکن به‌غیر که اینها خدا کند

خودی و بی‌خودی

در این موضوع نیز حافظ و اقبال با یکدیگر تفاهم و توافق ندارند. «خودی» واژهٔ کلیدی اندیشه و فکرِ اقبال می‌باشد؛ او معتقد است که «خودی» محرّک اصلی زندگی است:

قطره چون حرفِ خودی از بر کند   هستی بی‌مایه را گوهر کند

امّا اندیشه و تصوّرِ خودی حافظ با اندیشهٔ اقبال متفاوت است. اقبال چون در حالتِ بی‌خودی در مقام نیاز وارد می‌شود، خودداری و اعتدال را از دست نمی‌دهد:

با چنین زور جنون پاس گریبان داشتیم   در جنون از خود نه رفتن کار هر دیوانه نیست

بی‌خودی و جُنون حافظ، کیفیّت و چگونگی جذب خالص دارد:

مستم کن آنچنان که نه دانم ز بی‌خودی   در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت

در هر حال اعتقاد اقبال نسبت به حافظ به حدّی بود که تا پایان عمرش شورِ مستی و موسیقی کلام و رنگینیِ بیان حافظ را در کلام خود حفظ کرد.

❖ ❖ ❖

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر خاره و خسی لؤلؤ و مرجان نشود

پند و اندرز در کلام حافظ

دکتر آصفه زمانی
دانشگاه لکهنو، لکهنو

پند و اندرز به طور اساسی موضوعِ تصوّف است. بنا بر این در کلام شاعران صوفی، مانَندِ بابا طاهر و ابو سعید ابوالخیر و سنائی و شیخ عطّار و مولانای روم، موضوع‌هایی از این قبیل فراوان است؛ چرا که هر شاعرِ بزرگ که زندگی را در منظرهٔ بسیطِ کائنات مشاهده می‌کند، نمی‌تواند از این موضوع به سادگی بگذرد، لذا سعدی و خسرو و حافظ و امثال آنها در مضمونِ پند و اندرز موشکافیها کردند و تنگنای غزل را با مضمون‌های گوناگون وسعت دادند.

زمانهٔ پُر آشوب، قلب‌ها را می‌گدازد. قرن هشتمِ هجری در ایران دورهٔ ملوک الطوائفی و انقلاب و خونریزی بود و اوضاع سیاسی اطرافِ دور و نزدیک شیراز نیز متشنج. آلِ جلایر در بغداد و آذربایجان، آلِ سربدار در سبزوار، ملوکِ کرت در شمال و شرق ایران بر سر پیکار بودند. در شیراز هم حکومتی مستقل نبود. به طور اختصار، از اوضاع سیاسی شیراز می‌توان حدس زد که اوّلین ممدوحِ حافظ، شاه ابواسحاق، پیر حسین چوپانی آخرین فرمانروای چوپانیان را در سال ۷۴۴ھ از شیراز بیرون کردِ و بر حکومتِ فارس تسلّط یافت. خودِ او در سال ۷۵۴ھ به دستِ امیر مبارزالدّین محمد (۷۶۵-۷۰۰ھ)، بنیان‌گذارِ آلِ مظفّر کشته شد. خودِ مبارزالدّین به توطئهٔ پسرانش، شاه محمود و شاه شجاع سرنگون گردید و به دستورِ شاه شجاع کور شد. در زمانِ حکومتِ شاه منصور، آخرین حکمران آلِ مظفّر، شیراز در اثر ظلم‌های تیمور، ویران گردید. این اتفاقات باعث شد که اشعار حافظ مملو از احساس بی‌ثباتی دنیا شود:

هر که آمد بجهان، نقشِ خرابی دارد   در خرابات نپرسید که هشیار کجاست [1]

به‌اعتقاد حافظ، چون حاصل عمر یک نَفَس است، لذا وقت را باید غنیمت شمرد:

وقت را غنیمت دان، آنقدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان! یکدم است، تا دانی [2]

لذّتِ دنیا ناپایدار است، لذا انسانِ عاقل نباید که از متاعِ دنیا مسرور بشود:

مُرغِ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای   هر بهاری که ز دنبال، خزانی دارد [3]

او می‌گوید چون در نهایت خوابگاهِ آدمی دو مُشت خاک است، او را ساختنِ ایوانِ فلک بوس چه حاجت است؟

هر کرا خوابگه آخر بُدو مُشتی خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را؟ [4]

شاه نعمت الله ولی گفته است:

نه مرد است آنکه دنیا دوست دارد   اگر دارد برای دوست دارد

حافظ هم تأکید می‌کند که از «عَروس جهان» هشیار باش که آن دوست کسی نیست:

جمیله‌ایست عَروسِ جهان، ولی هُشدار   که این مخدّره، در عقدِ کس نمی‌آید [5]

همین مضمون را جایی دیگر این طور در قالبِ شعر بیان می‌کند:

مجو درستیِ عهد، از جهانِ سُست نهاد   که این عجوزه عَروسِ هزار داماد است [6]

دلبستگی به دنیا باعث محرومی است و حافظ به همین منظور اصطلاحِ «باد بدست» را استعمال کرده است:

بادت بدست باشد اگر دل نهی بهیچ   در معرضی که تختِ سلیمان رود بباد [7]

۱- دیوان حافظ، سب رنگ کتاب گهر، دهلی، ۱۹۶۲ م، ص ۲۶.   ۲- ص ۳۶۲.

۳- ص ۱۴۲.   ۴- ص ۱۰.   ۵- ص ۸۸۰.   ۶- ص ۲۸.

۷- ص ۱۱۶.

حافظ تخت و تاج‌ها را خاک شده دیده بود، لذا این حوادث باعث شدند که از غرور و تکبّر و خودپسندی دُور باشد، و همین پیام را به دیگران نیز برساند:

مباش غرّه ببازوی خود که هر ساعت　　هزار شعبده بازد سپهرِ مهر انگیز [۱]

در مقابل مرگ همه یکسان‌اند، چه جاهل و چه عالم، و چون سرانجام یکیست لذا برمبنای علم و حکمت، غرور و تکبّر چه معنی دارد؟

مزن دَم ز حکمت که در وقتِ مرگ　　ارسطو دهد جان چو بیچاره کُرد [۲]

یا:

مباش غرّه بِعلم و عمل فقیه زمان　　که هیچ کس، ز قضای خدای جان نبرد [۳]

انسان مختار است یا مجبور محض؟ مسئله جبر و اختیار از زمان عمر خیّام تا اقبال در میان شاعران نیز موضوع بحث بوده است. بعد از خیّام مُبلّغ بزرگِ فلسفهٔ جبر، حافظ است. حافظ آن را پیرایهٔ ناصحانه می‌بخشد. او می‌گوید که چون ما مجبورِ محض هستیم از تفکر چه حاصل:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای　　که بر من و تو در اختیار نگشاد است [۴]

و حافظ به منظور درسِ «توکّل علی الله» می‌دهد. او می‌گوید که اصل، تکیه بر ذاتِ باری تعالٰی است و همین اصل توکُّل است:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری‌ست
رهرو گر صدها هنر دارد، توکّل بایدش [۵]

یا:

بر عمل تکیه مکُن خواجه که در روزِ ازل
تو چه دانی؟ قلمِ صنع بنامت چه نوشت؟ [۶]

۱- ص ۱۹۶.　۲- ص ۱۶۳.　۳- ص ۱۶۲.　۴- ص ۲۸.
۵- ص ۲۰۶.　۶- ص ۶۳.

یکی از درس‌های اسلام، اخوت و مساوات و دوستی و نیکی و دلداری است. ایمان و یقین حافظ هم همین است. او دل آزاری را بدترین گناه تصوّر می‌کند. ضرب المثل است: «دل بدست آور که حج اکبر است». تبلیغ حافظ همین است:

درختِ دوستی بنشان، که کامِ دل ببار آرد
نهالِ دشمنی بر کن که رنجِ بی‌شمار آرد [۱]

*

خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
بُگذر ز عهد سُست و سخنهای سختِ خویش [۲]

*

ده روزه مهر گردون، افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا [۳]

*

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا [۴]

*

شاه را به بُوَدْ از طاعتِ صد سالهٔ زُهد   قدرِ یکساعتِ عمری که درو داد کند [۵]

*

یک نصیحت کنمت بشْنَوْ و صد گنج ببر   از ره عشق درآ و بِره عیب مپوی [۶]

این امری طبیعی است، وقتی که هزاران ستاره غروب می‌کند، یک آفتاب طلوع کند و همین طور وقتی که هزاران خار می‌روید، یک گُل می‌شُکُفَدْ. یعنی در دنیا نااهلان

۱- ص ۱۲۲.   ۲- ص ۲۱۴.   ۳- ص ۸.   ۴- ص ۹.
۵- ص ۱۵۰.   ۶- ص ۳۴۵.

زیاد هستند:

تا صد هزار خار نمی‌روید از زمین   از گلبنی، گلی، بگلستان نمی‌رسد [۱]

از قطره تا گهر شدن مراحلِ زیادی می‌گذرد و رسیدن به مقصود مستلزم کوشش بسیار است؛ و به سبب صبر است که سنگ لعل می‌شود:

گویند سنگ لعل شود، در مقامِ صبر   آری شود، و لیک، بخونِ جگر شود [۲]

شادی و غم لازم و ملزوم‌اند، چنانکه بعد از سیاهی شب، سپیدی روز نمودار می‌شود، همین طور بعد از سختی‌ها آسایش پدیدار می‌گردد:

صبر کُن حافظ، بسختی، روز و شب   عاقبت، روزی، بیابی کام را

گفته شده است: «همّتِ مردان، مددِ خدا». اگر همّت کوتاه نیست، بر آوردنِ آرزوی مُراد دور نیست:

عاقبت، دست بران سرو بلندش برسد
هر کرا، در طلبت، همّتِ او قاصر نیست [۳]

اگر قلب و نظر پاک نیست، کعبه و بت‌خانه یکیست:

چون طهارت نبود، کعبه و بت‌خانه یکیست
نبود، خیر در آن خانه که عصمت نبود [۴]

طینتِ دنیا سفله‌پرور است. لذا تکیه کردن بر کرمِ آن دُرست نیست:

سفله طبع‌ست جهان، بر کرمش تکیه مکن
ای جهاندیده! ثباتِ قدم، از سفله مجوی [۵]

درس اخلاق منحصر به‌این است که شاعر، نکته شناسِ فطرتِ انسانی می‌باشد. عیب‌های ظاهر انسانی را هر کسی می‌فهمد، ولی آن عیب‌هایی را که مخفی و

۱- ص ۱۵۲.   ۲- ص ۹۹.   ۳- ص ۷۱.   ۴- ص ۱۰۸.
۵- ص ۳۴۴.

سربسته‌اند، هر کسی نمی‌تواند بفهمد. بنا بر این شاعری که درسِ اخلاق می‌دهد، باید نکته شناسِ فطرتِ انسانی شود و برای وی اینهم لازم است که اظهار پیرایهٔ بیانش این قدر دلچسپ باشد که به هیچ کس بر نخورد و حتّی از شنیدنِ آن لِذّت ببرد.

ریا و فریب و تظاهُر، به هر رنگی نفرت انگیز است، بویژه در لباسِ دینی و مذهبی. امام غزالی در «احیاءالعلوم» آن را به تفصیل ذکر کرده است. نکوهش و افشای زاهدِ ریایی در شعر فارسی از گذشته‌های دور، بوسیلهٔ عده‌یی از شاعرانِ آزاد اندیش صورت گرفته و ادامه پیدا کرده است. در میان شاعران، اوّلین بار، خیّام جرأتِ پرده دری زاهدِ ریایی را کرد. شیخ سعدی هم به آن گریزی زده است. ولی خواجه حافظ این قدر به جرأت و دلیری و آزادی و بی‌باکانه این فرض را ادا کرد که کسی دیگر نمی‌تواند به این جرأت بیان کند:

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند
چون بخلوت می‌روند آن کارِ دیگر می‌کنند
مشکلی دارم، ز دانشمندِ مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟
گوئیا باور نمی‌دارند روزِ داوری
کاین همه قلب و دغل، در کارِ داور می‌کنند [1]

در مقابل، حافظ به توجّه باطنی اهمیّت می‌دهد، لذا درسِ پیروی به آن کس می‌دهد که از نگاهِ باطن در دنیا سیر می‌کند:

مسافران، که به همّت کنند، سیر بسیط   برای مقدمِ ایشان، سمر دریغ مدار [2]

به طور عادی، پند و نصایح از طرف بزرگان برای جوانان داده می‌شوند. برای اینکه آنها تجربه زیادی دارند. حافظ مرتبتِ بزرگان را به نظر توقیر می‌بیند. در سراسرِ

۱- ص ۱۷۰.   ۲- ص ۱۸۸

دیوان حافظ تکرارِ این بیان چندین بار دیده می‌شود:

نصیحت گوش کُن جانا که از جان دوست‌تر دارند
جوانانِ سعادتمند، پندِ پیر دانا را [۱]

*

چنگِ خمیده قامت، می‌خوانَدت بعشرت
بشنو که پَندِ پیران، هیچت زیان ندارد [۲]

*

پیران سخن، بتجربه گفتند، گفتمت
هان ای پسر! که پیر شوی، پند گوش کُن [۳]

*

بندهٔ پیرِ مُغانم که ز جهلم، برهاند   پیر ما هر چه کند، عین عنایت باشد [۴]

از پند و نصایح، اصلاح پذیری جامعهٔ مقصود است. حافظ که شاعرِ حسن و لطافت و خلوص و پاکیزگی و عشق و محبّت و صلح و آشتی است، می‌خواهد که با دادن پند و اندرز، ذهنِ انسانی را بیدار بکند تا یک جامعه صالح و پاکیزه بوجود بیاید و زندگانی انسان بطور واقعی پُر از نغمه شادی و انبساط بشود.



۱- ص ۷. ۲- ص ۱۰۱. ۳- ص ۲۸۲. ۴- ص ۱۶۱.

فهرست توصیفی نسخ خطّی دیوان حافظ و شروح آن
در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد

دکتر زیب حیدر
دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

شهرت جهانی حافظ از یک سو و تأثیر کلام و افکار او از طرف دیگر موجب شده که همواره از قدیم‌ترین ایّام، علاوه بر ایران در کشورهای دور و نزدیک نیز به صورتهای گوناگون به حافظ و اندیشه‌های او توجّه شود؛ چرا که کلام او جادوگرانه و چند بعدی است. به طوری که هر کسی که شعر او را می‌خواند، ناخود آگاه مشابهی درونی بین خود و جنبه‌های خیالی شعر حافظ می‌یابد. همین امر، فال پذیر بودن شعر شاعر شیراز را در طول بیش از ششصد سال امکان پذیر ساخته است و از جانب دیگر شاعران، نویسندگان و متفکران شرق و غرب را می‌بینیم که طرز کلام، نحوهٔ بیان و اندیشهٔ پُر بار و غنی حافظ، آنان را در خلقِ آثار مدد کرده و موجب پیدایش آثار طراز اوّل جهانی شده است. ترجمه‌های حافظ در بیش از چهل زبان نشانهٔ همین استقبال جهانیان از سخن این شاعر اهل دل است. دیوان حافظ زینت بخش کتابخانه‌های عمومی و خصوصی سراسر جهان است که اگر روزی تمام آنها در مکان خاصی جمع آوری شود خود کتابخانه‌ای عظیم را تشکیل می‌دهد. در میان نسخه‌های خطّی دیوان حافظ برخی نسخه‌های بسیار نفیس وجود دارد که جزو ذخایر فرهنگی جهان به شمار می‌آید. یکی از این گنجینه‌های نادر و ارزشمند، نسخه‌های خطّی موجود در کتابخانهٔ سالار جنگ است. تعداد آنها ۴۱ نسخه است که به صورت توصیفی در این مقاله آورده شده است.

معرّفی نسخه‌ها

نسخهٔ ۱: شمارهٔ ۲۸۶ مجموعهٔ اشعار شمس‌الدّین محمّد حافظ معروف به حافظ شیرازی (م: ۷۹۲ه‍/۱۳۹۰م) با ترتیب و تصحیح محمّد گلندام.

۱- مقدمهٔ نثری تصحیح کننده از برگ ۴ - آغاز: حمد بی‌حد و ثنایی بی‌عد و سپاس بی‌قیاس مر حضرت خداوندی را...

۲- قصاید از برگ ۴ - آغاز: شد عرصهٔ زمین چو بساط ارم جوان /از پرتو سعادت شاه جهان ستان.

۳- مسدّس از برگ ۱۱ - آغاز: دوش بودم در طواف روضهٔ خیرالانام...

۴- ترجیع بند از برگ ۱۳ - آغاز: ای داده بباد دوست‌داری /این بود وفا و عهد یاری...

۵- ترکیب‌بند از برگ ۱۵ - آغاز: ساقی اگرت هوای مایی /جز باده میار پیش ماشی...

۶- یک مثنوی مختصر از برگ ۱۷ - آغاز: ایا ریح الصبا قلبی مکیب...

۷- غزل به ترتیب الفبائی از برگ ۱۹ - آغاز: الایا ایها السّاقی ادرکاساً و ناولها...

۸- رباعیات از برگ ۲۱۴ - آغاز: آواز پر مرغ طلب می‌شنوم...، پایان: اگر منعم آرایشی اوست [؟]/اگر درویش باشد دستگیر است. نستعلیق، تاریخ پایان: ۵ ذی‌قعده ۸۶۰ه‍/اکتبر ۱۴۵۶م. عناوین برگ ۴ و ۱۹ مذهب و مطلاً است و حاشیه به رنگ طلایی است، حواشی به صورت جدید بازسازی شده است. مهر محمّد بقا تاریخ ۱۱۲۹ ه‍ دارد. عبارت مهر چنین است: محمّد بقا فدوی نواب مظفّر خان بهادر ۱۱۲۹ه‍، مهر دیگر خدائی کریم علی نقی ۱۲۵۲ه‍، مهر سوّم احمد مِرْزا خان بهادر نبیرهٔ سهراب جنگ. برگ ۲۱۵، س ۱۵، اندازه ۸/۸×۱۸/۸ سم.

نسخهٔ ۲: شمارهٔ ۳۱۵، آغاز: همان، پایان: هر روز برغم من شود یار هر کسی /یارب تو بفریاد من مسکین رس. برگ ۲۱۶، س ۱۲، اندازه ۵/۶×۱۱/۸ سم. نستعلیق خوب، کتابت در آغاز سدهٔ یازده هجری. بین سطور متن زر افشان، صحفهٔ ۲ و ۴ بین سطور مطلاّ، مجدول رنگین و مطلا. وضع نسخه خوب است.

نسخهٔ ۳: شمارهٔ ۳۱۳، آغاز: همان، پایان: یعلم الله خیالی ز تنم پیش نماند/ملک این نیز خیال است که می‌پندارند. برگ ۳۰۲، س ۱۱، اندازهٔ ۶/۶×۳/۴ سم. نستعلیق روشن، کتابت در اواخر سدهٔ دهم هجری، صفحهٔ ۴، ۷، ۲، ۷ ب، ۳۱، و ۳۰۲ مطلاّ و مذهب است، کرم خورده و وضعیت خوب.

نسخهٔ ۴: شمارهٔ ۳۰۰، آغاز: همان، پایان: جمال زمانه رفت از خانه عمر. برگ ۱۴۷، س ۱۵، اندازهٔ ۱۱/۴×۶/۴۱ سم. کتابت در اواخر سدهٔ دهم هجری، نستعلیق خوش، اوراق متن زر افشان، حاشیه رنگ‌دار، مطلاّ رنگین و مجدول، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، وضعیت نسخه خوب است. بر برگ ۹۴ نقشی از مکتب شیراز دارد و آن نشان می‌دهد که شاهزاده‌ای بر تخت نشسته و گرداگرد او درباریان جمع‌اند. اندازهٔ این تصویر ۱۷/۴×۸/۸ سم است که کمی خراب شده است. مجوزهٔ جهانگیر شاه به «الله اکبر» بر ورق «۷ب» است با عبارت:

«یکم آذر سنه... داخل کتابخانه این نیازمند از درگاه الهی شد. در دارالخلافه آگره، درّهٔ نورالدّین جهانگیر ۱۰۱۳ ه بن اکبر شاه و در کتابخانه پدرم از عموی من محمّد حکیم مِرْزا رسید».

مهر محمد بن سلطان ۱۲۱۵ ه دارد، بدین قرار:

«سلاطین جهان محمد بن سلطان است ۱۲۱۵ ه لوکا المعروف به [ویر] و دین به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۰۸ ه به سردار محمّد اسمٰعیل خان به طور تحفه داده به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۰۸ ه به مقام کابل».

نسخهٔ ۵: شمارهٔ ۳۰۲، آغاز: همان، پایان: گفتم دهن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات. برگ ۱۶۳، س ۱۴، اندازه ۱۲/۵×۶/۵، نستعلیق روشن، کتابت در اواسط سدهٔ یازدهم هجری، حواشی رنگین و مطلاّ، بعضی جاها پاک شده، دو ورق ندارد، صفحهٔ ۱ و ۲ یک نقش مصوّر ایرانی دارد که ناقص شده است، مهر سلطان علی عادل شاه ۱۰۶۸ ه دارد، بدین قرار: «درخشان دین بر حق شد ز سعی‌های ظل الله علی بن محمّد بن ابراهیم عادل شاه، ۱۰۶۸ ه».

ترقیمهٔ کاتب سیّد وزیر علی قادری: «این نسخه در کتاب خانهٔ شاهی بیجاپور بود و مهر علی عادلشاه دارد ۱۰۶۹ ه».

نسخهٔ ۶: شمارهٔ ۲۹۱، آغاز: همان، پایان: من طفلم و بی‌گناه مرا [می‌زند]/ای والی تراکه پیر و پرگنهی، برگ ۲۲۱، س ۱۵، اندازه ۱۴/۴×۷/۶ سم، نستعلیق روشن، کتابت در رجب ۱۰۱۲ ه، کاتب میر علی، مجدول، مطلاّ و رنگین، تجدید حاشیه شده، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده و وضعیت کتاب بسیار خوب است. مهر وزیر علی خان بهادر ۱۲۰۸ ه دارد که او پسر خواندهٔ آصف‌الدّوله بهادر نواب اودھ بوده است و در سال ۱۲۱۲ ه جانشین آصف‌الدّوله شده. بر صفحهٔ اوّل «مجوّزه رچمن تهیکری» نوشته شده است. او پدر نویسنده داستان طویل ولیم میک پینس تهیکری بود. ۱۴ ژانویه ۱۷۹۹ م دارای خط انگلیسی به یادداشت رچمن تهیکری است.

نسخهٔ ۷: شمارهٔ ۲۹۰، آغاز: همان، پایان: بنشینم و با غمت بسازم/جان در سروکار عشق بازم، برگ ۲۲۲، س ۱۴، اندازه ۱۶/۸×۸/۲ سم، نستعلیق روشن، کاتب محمد مؤمن و کمال، کتابت در محرّم ۱۰۱۶ ه، بر صفحه ۲ب و ۳۷ب؛ بین سطور مزین، صفحه ۲ب، ۳، ۳۷ب، ۴۵، ۶۵ مجدول، مطلاّ و رنگین، بعضی جاها پاک شده و وضعیت کتاب خوب است.

نقاشی مکتبه شیراز: ۱ و ۲- یک عکس، منظر دعوت در باغ، ۳- منظر شراب‌خانه، ۴- یوسف و زلیخا، ۵ و ۶- منظر شکار.

نسخهٔ ۸: شمارهٔ ۳۲۰، آغاز: بیا که قصر امل سخت سُست بنیاد است...، پایان: گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات، برگ ۱۷۱، س ۱۲، اندازه ۱۳/۶×۷/۵ سم، نستعلیق روشن، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، کاتب پیر محمّد، بر حواشی رنگین و مطلاّ خط کشیده، ناقص، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۹: شمارهٔ ۳۱۷، آغاز: همان، پایان: نه هفت هزار سال شادی جهان/این محنت هفت روز غم می‌ارزد، برگ ۲۴۶، س ۱۲، اندازه ۸/۶×۴/۵ سم، نستعلیق روشن خفی،

کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، صفحهٔ ۳ و ۴ کاملاً مزین است، مجدول مطلاّ و مذهّب رنگین، بعضی جاها پاک شده و مجلّد خوب است.

نسخهٔ ۱۰: شمارهٔ ۲۱۱، آغاز: همان، پایان: ای دهر هر آنکه دل بمهر تو کند/اینست جزاش احسن الله خیرك، برگ ۲۲۳، س ۱۵، اندازه ۱۱/۵×۵/۳ سم، نستعلیق روشن، کتابت در اواخر سدهٔ دهم هجری، حاشیه مطلاّ و سیاه، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، وضعیت کتاب خوب است. بر کتاب یک مجوزه است، با عبارت:

«هو المالك مجازی نواب خان زمان، در شهور، سنه ۱۰۲۵ ه در وقتی که به خدمت بخشی گری صوبهٔ بهار تغییر شده بود این کتاب [؟] نموده شد».

نسخهٔ ۱۱: شمارهٔ ۲۸۹، آغاز: همان، پایان: مئ ده که از وی شوم نیکنام/رساند مرا تا بدارالسّلام. برگ ۱۵، س ۱۶، اندازه ۱۶/۵×۸/۴ سم، نستعلیق روشن، کتابت در ماه شوال ۱۲۷۵ ه، حاشیه رنگین و مطلاّ است. بعضی جا پاک شده است. تجدید حاشیه شده است؛ بر صفحه ۴، ۲۹ ب، ۵۰، ۶۶، ۸۶ب، ۱۰۳ و ۱۳۳ هفت نقّاشی به طرز جدید ایرانی دارد.

نسخهٔ ۱۲: شمارهٔ ۲۱۷، آغاز: همان، پایان: تمنّای من از عمر و جوانی/وصال تست وانگه زندگانی، برگ ۲۳۱، س ۱۲، اندازه ۱۳/۶×۶/۷ سم، نستعلیق جلی، کاتب پیر حسن، کتابت در ۹۳۵ه/۱۵۲۹م، صفحه شمارهٔ ۲ب و سه مرصّع است. حاشیه رنگ‌دار و مطلاّ، وضعیت کتاب خوب است، بعضی جاها پاک شده و صفحهٔ ۱ ب و ۲ دارای عکس جن و پری است.

نسخهٔ ۱۳: شمارهٔ ۲۸۷، این نسخه مقدمه ندارد، غزل به ترتیب الفبایی است، آغاز: الایا ایها السّاقی...، پایان: تو صبر چه دل کانچه دلش می خوانند/یک قطرهٔ خونست و هزار اندیشه، برگ ۱۹۰، س ۱۱، اندازه ۱۰/۴×۴/۵ سم، خط کوفی، کتابت در ۹۱۳ه/۱۵۰۷م، حاشیه مطلاّ و مذهب، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، جلد و وضعیت خوب.

نسخهٔ ۱۴: شمارهٔ ۳۰۱، آغاز: همان، پایان: دست که حلقه کرد در گوش هلال / آویزهٔ دُرّ نظم حافظ باشد، کاتب میر علی، نستعلیق خوش، کتابت در آغاز سدهٔ دهم هجری، حاشیه مطلاّ، مذهّب، زر افشان و منقّش، بعضی جاها پاک شده و لوح متن طلایی، وضعیت نسخه خوب و جلد شده، برگ ۱۷۶، س ۱۴، اندازه ۱۴/۴×۷/۶ سم، بر صفحهٔ اوّل این عبارت درج است: «یک صد و هفتاد و هفت ورق این دیوان است. ۲۴ جمادی الاوّل ۱۲۵۸ هـ شمرده شده». در آغاز غزلیات آمده و به ترتیب الفبایی است.

نسخهٔ ۱۵: شمارهٔ ۳۰۳، آغاز: همان، پایان: هجران ترا چو گرم شد هنگامه /بر آتش من قطره فشان از خامه، برگ ۱۶۵، س ۱۲، اندازه ۱۳/۲×۶/۵ سم، نستعلیق روشن، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، بر صفحهٔ ۱ و ۲ بین سطور مطلاّ، حاشیه‌ها رنگین، پایان هر نظم مزیّن و گل‌دار، بعضی جاها پاک شده، وضعیت خوب دارد و جلد شده و بعضی جا بر حاشیه هم شعر نوشته شده است.

نسخهٔ ۱۶: شمارهٔ ۳۰۴، آغاز: همان، پایان: چون گرم شود زیاده ما را رگ و پی /منت نبریم یک جو از حاتم طی، برگ ۲۴۱، س ۱۴، اندازه ۱۳/۲×۶/۲ سم، نستعلیق روشن، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، صفحه ۴، ۱۶ ب و ۱۷ مزیّن، رنگین و مطلاّ حاشیه، کرم خورده، مرمّت شده، بعضی جاها پاک شده، چهار نقش مکتب صفویان (به طرز اصفهانی) دارد.

نسخهٔ ۱۷: شمارهٔ ۳۰۷، در این نسخه ورق اوّل ناقص است، آغاز: و غایات نثار روح پُر فتوح...، پایان: یک همدم با وفا ندیدم جز درد /یک مونس و معتمد ندارم جز غم، برگ ۲۱۶، س ۱۵، اندازه ۱۵/۵×۶/۷ سم، نستعلیق روشن، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، دو صفحه کامل مزیّن، صفحهٔ ۲، ۶ب و ۷ مجدول و مطلاّ و رنگ‌دار، کرم خورده، بعضی جا اوراق ناقص و مهر سیّد نورالمرتضیٰ انصاری ۱۲۵۵ هـ دارد.

نسخهٔ ۱۸: شمارهٔ ۳۰۸، آغاز: همان، پایان: سخن‌های محمّد را روان بخش /قبول لهجه دستان حافظ، برگ ۱۶۳، س ۱۵، اندازه ۱۳/۶×۷/۳ سم، نستعلیق، کتابت در آغاز

سدهٔ یازدهم هجری، مجدول مطلاّ و رنگین، بعضی جاها پاک شده، کرم‌خورده، وضعیت خوب، جلد شده و صفحهٔ اوّل مطلاّ و مذهب، صفحهٔ اوّل عبارتی دارد: «کتاب از هراج رحیم خان خرید شده و داخل کتابخانه گردید. ۱۳۵۰/۶/۴ ف. نواب حاصب این کتاب را خواندند».

نسخهٔ ۱۹: شمارهٔ ۳۱۱، آغاز: همان، پایان: دلها همه در چاه زنخدان انداخت / وانگه سر چاه را [بغیر] بگرفت، برگ ۲۱۳، س ۱۴، اندازه ۹/۴×۴/۳ سم، نستعلیق خفی، کاتب پاینده محمّد، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، کابل، مجدول مطلاّ و رنگین، کرم خورده، جلد ناقص و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۲۰: شمارهٔ ۳۱۲، آغاز: ... نوای زبان را در قفس تنگ دهان...، پایان: آنها که نشان عشق جویند /جز راه مزار من نپویند...، ناقص اوّل و آخر، برگ ۲۰۶، س ۱۶، اندازه ۹/۲×۳/۸ سم، شکستهٔ نستعلیق، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، مجدول سیاه و مطلاّ، جلد شده، بعضی جاها پاک شده و مقدمه ناقص است.

نسخهٔ ۲۱: شمارهٔ ۳۱۲، آغاز: نوای زبان را در قفس تنگ دهان...، پایان: ... آنها که نشان عشق جویند /جز راه مزار من نپویند...، ناقص اوّل و آخر، برگ ۲۰۶، س ۱۶، اندازه ۹/۲×۳/۸ سم، نستعلیق، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری.

نسخهٔ ۲۲: شمارهٔ ۳۱۵، آغاز: همان، پایان: هر روز بر غم من شود یار هر کسی / یارب تو بفریاد من مسکین رس، برگ ۲۱۶، س ۱۴، اندازه ۱۱/۸×۵/۶ سم، نستعلیق، کتابت در آغاز سدهٔ یازدهم هجری، در میان متن زر افشان است. بر ورق ۴ ب بین سطور طلایی، مجدول طلایی و رنگین، دو سطری، وضعیت خوب و مجلد زیبا دارد. مقدمه ندارد.

نسخهٔ ۲۳: شمارهٔ ۳۱۷، آغاز: همان، پایان: نه هفت هزار سال شادی جهان/این محنت هفت روز غم می‌ارزد، برگ ۲۴۶، س ۱۲، اندازه ۸/۶×۴/۵ سم، نستعلیق خفی، کتابت در آغاز یازدهم هجری، صفحهٔ ۲ و ۴ مزیّن، مجدول طلایی و رنگ‌دار، بعضی جاها پاک شده و وضعیت خوب است.

نسخهٔ ۲۴: شمارهٔ ۳۲۰، آغاز: ... بیا که قصر امل سخت سُست بنیاد است...، پایان: گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات، ناقص الاوّل، برگ ۱۷۱، س ۱۲، اندازه ۱۳/۶×۷/۵ سم، نستعلیق، کاتب پیر محمّد و قاسم، کتابت در آغاز یازدهم هجری، مجدول طلایی و رنگین، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۲۵: شمارهٔ ۲۹۲، آغاز: همان، پایان: هر روز به رغم من شود یار کسی/یارب تو بفریاد من بی‌کس رس، برگ ۲۱۰، س ۱۵، اندازه ۹/۵×۴/۶ سم، نستعلیق، کاتب استرعجی الله کابلی، کتابت در ۱۰۶۷ هـ، صفحهٔ ۴، ۵ب و ۷ بین سطور مزین، مجدول طلایی و رنگین، بعضی جاها پاک شده و وضعیت نسخه خوب است.

نسخهٔ ۲۶: شمارهٔ ۲۹۳، آغاز: همان، پایان: چون دور بجا رسد نباشم بر جای/بر یاد من آن دور دگر نوش کنند، برگ ۲۰۰، س ۱۷، اندازه ۱۹/۶×۱۲/۴ سم، نستعلیق، کاتب فرخ بیگ بلخی، کتابت در ۲ صفر ۱۰۷۲ هـ در قلعه پریندا، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده و بر صفحهٔ اوّل دو مهر بنام حیدر خان ثبت شده، بر صفحهٔ آخر مهر حیدر یار خان و ترقیمه:

تحریر القلم هو افواه دوستان فرخ بیگ ساکن بلخ در شهر پرینده بتاریخ دوم صفر ۱۰۷۲ هـ روز سه‌شنبه بوقت نماز مغرب تمت تمام شد کار من نظام شد الله تعالی عاقبت خیر گرداناد و جمیع مسلمان را آمین رب العالمین. الهی عاقبت محمود گردان/بلایی بود را نابود گردان، به تاریخ بیستم جمادی الثّانی ۱۰۵۴ هـ در اورنگ‌آباد گرفته شده.

نسخهٔ ۲۷: شمارهٔ ۲۹۴، آغاز: همان، پایان: خوش آمد همه را در مهدت/حقا که بچشم درنیاید ما را، برگ ۲۱۴، س ۱۳، اندازه ۱۲/۵×۶/۲ سم، نستعلیق، کتابت در ۵ محرّم ۱۰۷۳ هـ، بین سطور طلایی، مجدول و بعضی جاها پاک شده.

نسخهٔ ۲۸: شمارهٔ ۲۹۵، آغاز: همان، پایان: سکندر صفت مردم تا چین تراست [؟]/... راهی تراست، برگ ۱۷۲، س ۱۵، اندازه ۱۳/۲×۶/۲ سم، نستعلیق، کاتب نیاز محمّد و یوسف منصفی، کتابت در ۱۰۷۸ هـ، بلخ، مجدول طلائی و رنگین، بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۲۹: شمارهٔ ۳۰۵، آغاز: همان، پایان: بر آتش... بنشینم/بر دیده اگر نشانمت بنشینی، برگ ۲۴۶، س ۱۵، اندازه ۱۰/۱×۵/۹ سم، نستعلیق، کتابت در آخرین سدهٔ یازدهم هجری، مجدول طلایی و رنگین، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۳۰: شمارهٔ ۳۰۹، آغاز: همان، پایان: گفتم دهن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات، برگ ۲۰۲، س ۱۱، اندازه ۸/۱×۴/۴ سم، نستعلیق خفی، کتابت در آخرین سدهٔ یازدهم هجری، مجدول طلایی و رنگین و بعضی جاها پاک شده.

نسخهٔ ۳۱: شمارهٔ همان، آغاز افتاده، پایان: ... به قرار و عقل خود و انسانی خویش/ دیدم رخ دفتر پشیمانی خویش، برگ ۱۹۱، س ۱۵، اندازه ۱۳/۲×۶/۳ سم، نستعلیق، کتابت در آغاز سدهٔ دوازدهم، مجدول طلائی و سیاه، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۳۲: شمارهٔ ۳۱۴، آغاز: ... صوفی بیا که آیینه صافیست جام را/تا بنگری صفای میٔ لعل فام را، پایان: بسته کمر تو در میان بستم دست/پنداشتمش که در میان چیزی هست...، ناقص الطرفین، برگ ۱۶۴، س ۱۲، اندازه ۱۲/۲×۶/۸ سم، نستعلیق روشن، کتابت در آغاز سدهٔ دوازدهم هجری، مجدول رنگین و مطلاّ و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۳۳: شمارهٔ ۲۹۶، آغاز: همان، پایان: خلیل عادلی پیوسته بر خوان/و از آنجا فهم کن سال وفاتش، دو ورق نظم‌هائی دیگر هم دارد، برگ ۱۶۶ + ۲، س ۱۹، اندازه ۲۱/۸×۱۲/۸ سم، نستعلیق، کاتب جمال‌الدّین محمّد بن الحسین الاولیا، کتابت در ۲۲ ذی‌قعده ۱۱۱۶ ه‍، (جلوس سال ۴۹ عالمگیر) در دورهٔ ریاست شاهزاده اعظم‌الدّین بن معظّم نوشته شد، کاتب داراب نارائن قانون‌گو، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۳۴: شمارهٔ ۱۰۸۹/۱، بر صفحهٔ ۱ تا ۳ معنی واژه‌های مشکل نوشته شده است. آغاز: همان، پایان: در دیده کشم ولی ز خار مژه‌ام/ترسم که شود پای خیانت

مجروح، برگ ۷۵، س ۱۹ چهار ستونی، اندازه ۲۳/۲×۱۹/۴ سم، نستعلیق روشن، کاتب محمّد عبدالله برای مرشد خود سعدالدّین نوشت، کتابت ۲۵ شوال ۱۲۲۱ ﻫ، کاغذ انگلیسی، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۳۵: شمارهٔ ۳۱۸، آغاز: همان، پایان: وین عاریتی روان زندانی را/یک لحظه زبند عقل آزاد کنیم...، ناقص‌الآخر، برگ ۲۰۰، س ۱۳، اندازه ۲۱/۲×۱۱/۸ سم، نستعلیق شکسته، کتابت در آغاز سدهٔ سیزدهم هجری، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است. مهر منیرالملک ۱۲۰۶ ﻫ ثبت است.

نسخهٔ ۳۶: شمارهٔ ۳۱۶، آغاز: همان، پایان: دور از این بهتر نگردد ساقیا عشرت گزین/حال ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه، برگ ۱۷۶، س ۱۳، اندازه ۱۰/۲×۵/۳ سم، ساده نستعلیق، کتابت در آغاز سیزدهم هجری، بر صفحهٔ ۲ و ۴ عناوین گلریز، حاشیه مطلاّ و مذهب، بین السطور مطلاّ، از کاغذ کاشمیری جلد شده و یک ستون گل‌دار بین سطور دارد.

نسخهٔ ۳۷: شمارهٔ ...، آغاز: همان، پایان: گفتم دهن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات، برگ ۱۷۶، س ۱۵، اندازه ۲۱/۷×۱۳/۵ سم، نستعلیق، کاتب سیّد رستم علی بخاری، کتابت در یکم جمادی الثانی ۱۱۷۳ ﻫ، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است. سه مهر دارد: ۱- «محمّد علی به تاریخ ۱۲۳۴ ﻫ»، ۲- «مستقیم الدّوله ۱۲۴۶ ﻫ»، ۳- «همّت النساء بیگم».

نسخهٔ ۳۸: شمارهٔ ۲۹۸، آغاز: همان، پایان: حافظ خوش پیشه کن وز کار خود کن / قطع نظر این پیشه کن گر سر بیاید مر ترا، برگ ۳۲۲، س ۱۱، اندازه ۶/۲×۳/۷ سم، نستعلیق زیبا، کتابت در ۱۱۴۴ ﻫ، کاغذ زر افشان، مطلاّ و مذهب، صفحهٔ ۴ب، مزیّن به طلا، مجدول رنگین و مطلاّ، حاشیه تجدید شده و بعضی جاها پاک شده است. در ترقیمه آمده: «برای نواب هز [بر] جنگ عزیزالدّوله زکریا خان بهادر احراری».

نسخهٔ ۳۹: شمارهٔ ۳۸۳، آغاز: همان، پایان: خاموش نشین که وقت خاموشی تست / دم درکش و جام باده را پر می‌کن، برگ ۴۳۸، س ۱۵، اندازه ۲۳/۸×۱۹/۶ سم، نستعلیق،

کاتب محمد ابراهیم علی، برای مرزا رزاق علی بیگ نوشته شده، کتابت در ۱۱ رمضان ۱۳۲۸ ه، کاغذ انگلیسی، حاشیه سیاه و کرم خورده است.

نسخهٔ ۴۰: شمارهٔ ۲۹۷، آغاز: همان، پایان: سال خورم فال نیکو سالم مال پر/اصل ثابت، سنبل باقی، بخت عالی، بخت رام، برگ ۱۱۳، س ۱۵، اندازه ۷/۲×۱۳/۸ سم، نستعلیق، کاتب خواجه اکرم، کتابت در ۱۸ ربیع الثّانی ۱۱۱۸ ه، مجدول رنگین و طلائی، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخهٔ ۴۱: شمارهٔ ۳۱۹، آغاز: همان، پایان: زنهار مکن عیب رندانی را/سریست درین پرده که مستان دانند، برگ ۲۵۵، س ۱۵، اندازه ۹/۴×۱۷/۸ سم، نستعلیق خوب، کاتب کیول رام، کتابت در ۱۹ ربیع الاوّل ۱۲۳۹ ه در صفحه ۴ بین سطور مزین، صفحهٔ اوّل مطلاّ و مذهّب، صفحهٔ ۱۲ ب، ۱۳ حاشیه رنگین، جلد شده، دیباچه به زبان فارسی، و بعضی جاها پاک شده است. تمة: «الخاتمه بالخیر هو المستعان نسخه دیوان من تصنیف خواجه حافظ شیراز قدس الله سره به تاریخ نوزدهم مبارک ربیع الاوّل [سال] جلوس ۱۹ حضرت خضرگیان خدیو شهنشاه مکرم و المعظّم جلال‌الدّین محمّد اکبر شاه بادشاه غازی خلّدالله ملکه و سلطنة موافق ۱۲۳۹ ه/۱۸۱۳ ء [م] به خط بنده عاصی کیول رام زیب تحریر و تسطیر پذیرفت.

نسخهٔ فرهنگ‌های دیوان حافظ

شمارهٔ ۱۱۷۴: ۱- اسناد دعای گنج العرش (ورق ۴ تا ۳۷) (یکی از معروف‌ترین مناجات عربی)، ۲- فرهنگ (۴ب تا ۷ب)، آغاز: الفاظ حضرت خواجه اصلاح عارفان فاضل...، پایان: هم ...؟ بودند مسلم و عبدالصمد واصف، ۳- دیباچه (۸ب تا ۱۴ب) (دیباچهٔ معروف گل اندام)، آغاز: همان، پایان: لیک محرومم ازان کل در نجار ساختیم، برگ ۱۴، س ۱۱، اندازه ۱۲/۷×۱۷/۳ سم، نستعلیق، کتابت در ۱۸ ذی‌قعده ۱۸۰۱ ه، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

شرح دیوان حافظ

شمارهٔ ۵۸۶، شرح دیوان حافظ تألیف محمّد افضل متخلّص به سرخوش، ۱۱۲۷ ه برابر با ۱۷۱۵ م، آغاز: زبان می‌گشایم به شکر خدا/که از کشف استاد آن...، پایان: سعادت شود زین قرآن حاصلم/گشاید گره‌ها زهر مشکلم، برگ ۱۶۸، س ۱۵، اندازه ۲۲/۴×۱۳/۶ سم، شکسته، کاتب بابو رام لال جیو، کتابت در ۱۹ جمادی‌الاوّل ۱۱۵۱ ه، [هرهرپور]. کرم خورده است.

خلاصة البحر فی النقاط الدرر: شرح دیوان حافظ

شماره ۹۷، مشرح مفصّل دیوان حافظ از اوّل تا ردیف «ت»، شارح: عبدالله الخلیفه الخویشگی الچشتی، او بهاءالفصاحت را نیز نوشت و در نوکری محمّد رشید المعروف به دیوانجی بود، آغاز: حمد و سپاس خداوندی راکه عاشقان را...، پایان: و از عمر ز آخر شب دیجور نمانده است خورشید را [فت]کند، برگ ۲۷۱، س ۱۹، اندازه ۱۶/۴×۱۳/۴ سم، نستعلیق، کتابت در آخر سدهٔ دوازدهم هجری، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

با توجّه به وجود بیش از چهل و یک نسخهٔ دیوان حافظ و شرح آن، این امر مسلّم است که چه اندازه مردم شبه قارّه به حافظ توجّه و عنایت داشته‌اند که اگر روزی صاحب همّتی پیدا شود و تمام آثار و مقالاتی که دربارهٔ این شاعر بزرگ و ستارهٔ آسمان ادبیّات فارسی را جمع آوری کند، خود بالغ بر کتابخانه‌ای عظیم خواهد شد.

***

حافظ و اقبال

خانم دکتر قمر غفّار
جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه، دهلی‌نو

عمرها در کعبه و بتخانه می‌نالد حیات   تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون

یکی از نکات مهم در زمینهٔ سنجیدن کلام حافظ با کلام علاّمه اقبال این است که کلام حافظ و شعر اقبال را باید در چشم انداز تاریخی و سیاسی و اجتماعی آن دوره مطالعه و بررسی کرد. چنانکه می‌دانیم عصر حافظ، همزمان با یک دوره جریانات و تحوّلات سریع سیاسی بوده است. استان فارس و شهر شیراز در دوران زندگی حافظ چندین مرتبه به شورشها و دگرگونی‌های سیاسی دچار گردید و حافظ عروج و زوال شاهان آل مظفّر و جدالهای سیاسی آنان را به رأی العین مشاهده نمود.

زمانهٔ اقبال هم یک دورهٔ پر آشوب و دگرگونی‌های مختلف و شرایط سیاسی خاصی را در بردارد، ولی فرق اساسی بین فکر حافظ و اقبال که توجّه ما را جلب می‌کند، همین است که حافظ مبلغ اخلاق است:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون   نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

یا:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن   که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

و یا:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را   غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

ولی اقبال با لحنی خاص و شورانگیز درس تحرک و تحول می‌دهد و خطاب به دانشجویان دانشگاه اسلامی علیگره می‌گوید:

اوروں کا ہے پیام اور، میرا پیام اور ہے عشق کے درمند کا طرز کلام اور ہے

طائر زیر دام کے ناله تو سن چکے مگر یه بهی سنو که نغمهٔ طائر بام اور ہے[1]

و جای دیگر می‌سراید:

غنچهٔ دل گرفته را از نفسم گره‌گشای تازه کن از نسیم من داغ درون لاله را

شعر اقبال مانند جویبار آرام نیست بلکه یک نوع جوشش و طغیانی سیل آسا دارد:

مرا از پردهٔ ساز، آگهی نیست ولی دانم، نوای زندگی، چیست

سرودم آن چنان در شاخساران گل از مرغ چمن پرسد که این کیست!

ولی جای تردید نیست که کلام هر دو شاعر برجسته ایرانی و هندی از دل می‌خیزد و بر دل می‌نشنید.

این هم حقیقتی است که شعر حافظ لسان‌الغیب شعری است که بر دل اقبال چنگ زده است، چراکه شعر حافظ را می‌توان شعر سحرآمیز و جادویی گفت که بر دلها هم مسلط است و هم بر آنها حکمروایی می‌کند. پس شاعر معاصر، علامه اقبال که یکی از شعرای برجسته متفکر و فلسفی و انقلابی زبان فارسی در شبه قارهٔ هند شمرده می‌شود، بی‌تردید تحت تأثیر اشعار دلربای حافظ شیرازی شیرین سخن قرارگرفته است. وقتی که شعر اقبال را مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌دهیم، تأثیرات. گوناگونی از فکر و کلام حافظ را در آن می‌بینیم. او بویژه در غزلیات خود نه تنها از ردیف و قافیه شعر حافظ استفاده کرده، بلکه به پیروی او اشعاری نیز سروده است. من در این مقالهٔ کوتاه خود سعی کرده‌ام که بعضی از این تأثیرات را، هم از نظر تفکر و هم از جنبهٔ شباهت شعری در شعر علامه اقبال مورد بررسی و شرح قرار دهم.

۱- ترجمهٔ فارسی: پیام دیگران ار پیام من متفاوت است، ریرا که از کلام عاشق دردمند باید محتلف باشد. ناله‌های طایر ریر دام را شنیده‌اید، حالا نغمهٔ طایر بام را گوش دهید.

در شعر اقبال فلسفهٔ حرکت و عمل، جاری و ساری است و از نظر او جدّ و جهد و تلاش، همان زندگی است و سکوت و جمود و نیز زندگی بدون هدف و مانند مرگ است. در این زمینه نیز اقبال از فکر حافظ استفاده کرده است. چنانکه در شعری به عنوان «زندگی و عمل» که در جواب نظم «هائنا» موسوم به سوالات گفته:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

دربارهٔ عظمت انسان به عنوان اشرف مخلوقات، حافظ با لحن خاصی اظهار نظر می‌کند:

ترا زکنگرهٔ عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

و اقبال به شیوهٔ دیگری می‌گوید:

می‌گذرد خیال من از مه و مهر و مشتری
توبه مکن چه خفته‌ای صید کن این غزال را

عشق در شعر حافظ و اقبال یکسان است:

فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

و اقبال نیز به‌گونه‌ای دیگر می‌گوید:

من بندهٔ آزادم عشق است امام من عشق است امام من عقل است غلامِ من

حافظ در یکی از اشعار خود به نگارِ مغرور خود چنین خطاب می‌کند:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
غلام نرگس جماش آن سهی سروم[1] که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست

علامهٔ اقبال به پیروی از حافظ در پیرایه چنین می‌گوید:

اگرچه زیب سرش افسر و کلاهی نیست گدای کوی تو کمتر ز پادشاهی نیست
درین رباط کهن چشم عافیت داری ترا به‌کشمکش زندگی نگاهی نیست

۱- دیوان حافظ با ترجمهٔ اردو، از مولانا قاسی سجاد حسین، چاپ ۱۹۷۲ م، ص ۶۳

حافظ از بی‌توجّهی محبوب شکوه و ناله داشته می‌گوید:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

منّت خاک درت، بر بصری نیست که نیست

و اقبال آنگاه به پیروی از حافظ چنین گفته:

سرخوش از بادهٔ تو خم شکنی نیست که نیست

مست لعلین تو شیرین سخنی نیست که نیست

حافظ آئین دلبری و آئین سروری را در شعر خود چنین توضیح می‌دهد:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند　　نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست　　کلاه داری و آئین سروری داند

و اقبال به پیروی از حافظ می‌گوید:

جهان عشق نه میری و سروری داند　　همبن بس است که آئین چاکری داند

بچشم اهل نظر از سکندر افزونست　　گدا اگر که مآل سکندری داند

حافظ خوش الحان در جای دیگری از معشوق و عشق چنین شکوه دارد:

دلم ربودهٔ لولی وشیست شور انگیز　　دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

مباش غرّه ببازوی خود که در خبر است　　هزار شعبده بازد سپهر مهرانگیز

علامه اقبال نیز چنین گوید:

دلیل منزل شوقم بدامنم آویز　　شرر ز آتش نالم بخاک خویش آمیز

عروس لاله برون آمد از سرا چه ناز　　بیا که جان تو سوزم ز حرف شوق انگیز

اقبال، شعر حافظ را عمیقاً مطالعه کرده بود. او حتّی نخستین مجموعهٔ غزلیات خود بنام پیام مشرق را می باقی نامیده است و این عنوان را از یکی از شعرهای حافظ اخذ کرده و از حافظ الهام گرفته است:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

وقتی که علامه اقبال به آلمان سفر کرد، آثار شاعر و فیلسوف معروف آلمانی، گوته را با دقّت مطالعه کرد. چون گوته در اشعار خود از حافظ متأثّر شده بود، اقبال نیز آن تأثیرات را پذیرفت[1]. اگرچه اقبال در زبان، تعبیرات، خیالات و اسلوب بیان از غالب، بیدل، نظیری، عرفی و قاآنی نیز پیروی نموده، امّا در آهنگ شعر و غزلیاتش، بیشتر از حافظ متأثّر گردیده است.

در این جا چند بیت متفرق از غزلهای حافظ را می آوریم که علامه اقبال نیز از آن متأثّر گردیده و به پیروی از آن غزلهای چندی سروده است. حافظ می‌گوید:

سرم خوشست و ببانگ بلند می‌گویم — که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم

و اقبال می‌سراید:

به این بهانه در این بزم محرمی جویم — غزل سرایم و پیغام آشنا گویم

حافظ:

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود — بنفشه در قدمِ او نهاد سر بسجود

اقبال:

بهار تا به گلستان کشید بزم سرود — نوای بلبل سوریده چشم غنچه گشود

حافظ:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما — آبروی خوبی از چاه زنخذانِ شما

اقبال:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم جانِ من و جانِ شما

به هر صورت اقبال گرچه در آغاز شعر حافظ را به دیدهٔ شک و تردید می‌نگریست و معتقد بود که مراد و مقصد از باده و شراب در شعر حافظ شاید همان شراب معمول باشد، امّا بعدها او برای رفع همین اشتباه خود در چاپ دوّم کتاب اسرار خودی ۳۵ شعر

۱- اقبال، فکر و فن، پتنا، ۱۹۸۸، ص ۹۲.

دربارهٔ حافظ را حذف کرد و در نامه‌ای که در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۱۸م به اکبر اله‌آبادی نوشت صریحاً تذکر داده که مراد از شرابی که در شعر حافظ آمده شرابی نیست که آن را در میخانه‌ها می‌نوشند، بلکه هدف از آن حالت سکر است که در شعر حافظ به چشم می‌خورد.

هیچ جای شک و تردیدی نیست که شعر اقبال به طوری که در مثالهای بالا ملاحظه می‌شود تحتِ تأثیر عمیق حافظ قرار داشته است و خود سرودن این اشعار بر وزن و قافیهٔ حافظ، دال بر آنست که اقبال نه تنها بر حافظ بلکه بر شعرش نیز ارزش و ارجِ زیادی قایل بوده است. یکی از نویسندگان شهیر در این ضمن دربارهٔ علامه اقبال می‌نویسد:

"اقبال تسلّط کامل بر زبان فارسی داشت. او دواوین شاعران بزرگ و بلند پایهٔ فارسی را مطالعه می‌کرد و از آن جمله به مثنوی معنوی و غزلیات حافظ ارادت خاصی داشت. زیرا از یکسو حرمت و محبوبیت این دو کتاب با گوشت و خونِ او در خانواده‌اش عجین شده بود و از سوی دیگر در محیط اسلامی آن زمان ـ پنجاب ـ هیچ کتاب دینی و عرفانی بعد از قرآن و نهج البلاغه به پای مثنوی و دیوان حافظ نمی‌رسید[۱].

اقبال چندین بار گفته بود که بعضی اوقات من چنین احساس می‌کنم که روح حافظ در من حلول کرده است[۲]. او به سحر آفرینی شعر او پی برده بود، چنانچه می‌گوید:

خون رگ معمار کی گرمی سے ہے تعمیر   میخانهٔ حافظ هو که بتخانهٔ شیراز[۳]



۱- نوای شاعر فردا ـ مقدمه ـ اسرار خودی و رموز بی‌خودی.

۲- حافظ اور اقبال، یوسف حسین خان، غالب آکادمی، ۱۹۷۶ م، دهلی‌نو، ص ۱۲.

۳- ترجمهٔ فارسی: خواه میخانهٔ حافظ باشد یا بتخانهٔ شیراز، هر دو از گرمای خون رگ معماری ساخته شده‌اند.

آثار خواجه حافظ شیرازی در کتابخانهٔ رضا رامپورِ هند

دکتر سیّد حسن عباس
کتابخانهٔ رضا رامپور، رامپور

لسان الغیب خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی (م: ۷۹۱ه) معروف‌ترین غزل سرای فارسی است و مقبول طبع مردم سرزمین پهناور هند می‌باشد و در هر برههٔ زمان، دیوان فارسی وی، بارها و بارها به طبع رسیده و نسخه‌های چاپی آن در سراسر هندوستان منتشر شده است. هیچ کتابخانهٔ عمومی و دولتی و شخصی وجود ندارد که نسخه‌های خطّی و یا چاپی دیوان خواجهٔ شیراز در آن وجود نداشته باشد. کتابخانهٔ رضا رامپور نیز یکی از همین کتابخانه‌ها است که به خاطر کتابهای نادر خطّی و چاپی پر ارزش خود نه تنها در سراسر شبه قارّهٔ هند شهرت فراوان کسب نموده؛ بلکه شهرتش از مرز و بومِ این سرزمین پهناور فراتر رفته است و شوق دیدار کتابخانهٔ رضا و نوادرِ آن، در دلِ دوستدارانِ کتاب و کتاب شناسان و نسخه شناسانِ دنیا جای گزین شده است.

کتابخانهٔ رضا رامپور نسخ متعدّد و گوناگون دیوان خواجهٔ حافظ اعم از خطّی و چاپی را داراست. علاوه بر این می‌توان تعداد زیادی از شرح‌ها، فرهنگ‌ها و ترجمه‌ها به نثر و نظم و رباعیّات و... را به این مجموعه اضافه کرد.

در این گفتار کوتاه سعی ما بر این است که دربارهٔ اطلاعات اجمالی تمام آثار متعلّق به خواجهٔ شیراز را در این کتابخانه، چه خطّی و چه چاپی، ارائه نموده تا پژوهشگران محترم پس از شناسایی این اثرها به ویژه نسخه‌های خطّی آثار حافظ، بتوانند در کارهای پژوهشی خود استمداد گیرند. برای راحتی کار، تمام آثار مربوط به خواجه حافظ در

کتابخانهٔ رضا را در چند دسته قسمت کرده‌ایم بدین گونه:

آثارِ خطّی

نسخه‌های خطّی دیوان اشعار	۳۴ عدد
نسخه‌های با تاریخ	۱۴ عدد
نسخه‌های بدون تاریخ	۱۹ عدد
نسخه‌های با دیباچه (با تاریخ و بدون تاریخ)	۹ عدد
نسخه‌های بدون دیباچه (با تاریخ و بدون تاریخ)	۲۵ عدد
نسخه‌های با تصویر (با تاریخ و بدون تاریخ)	۴ عدد
شرح‌ها	۵ عدد
قصاید	۱ عدد
فرهنگ	۱ عدد

آثار چاپی

دیوان اشعار - چاپ‌های هند	۱۵ عدد
دیوان اشعار - چاپ‌های ایران	۶ عدد
شرح‌ها به زبان فارسی	۲ عدد
شرح‌ها به زبان اردو	۴ عدد
ترجمه‌های دیوان به اردو	۲ عدد
ترجمهٔ رباعیات به زبان‌های اردو و هندی	۱ عدد

* * *

الف ـ نسخه‌های خطّی دیوان اشعار (با تصویر)

۱- دیوان حافظ با دیباچه:

آغاز دیباچه: حمد بی‌حد و ثنای بی‌عدد...

آغاز دیوان: الایا ایها السّاقی ادرکاسا و ناولها...

پایان: از سینه دلش زنازکی بتوان دید   مانند سنگ خاره در آب زلال

شمارهٔ ۳۲۷۷، نستعلیق خوش و زیبا، ۴۰۲ ص، اندازه ۲۱×۲۸ سم، دارای مهر نواب کلب علی خان بهادر، یازده تصویر خوب و دلنشین و رنگین از نقّاشان زمان اکبر شاه، برخی از تصاویر دارای نامهای نقّاشان. این نسخه برای اکبر تهیّه شده بود و به‌زودی عکس آن منتشر خواهد شد. دارای دو سرلوح زرین و طلایی و جداول رنگین.

۲- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم سخنت گفت که حافظ گفتست

شادی همه لطفه گویان صلوات

شمارهٔ ۳۲۹۰، نستعلیق خوش و زیبا، ۲۵ شعبان ۱۲۱۷ هـ، به‌فرمایش نورالله خان بن خداداد خان مرحوم بارک زایی، ۴۴۴ ص، اندازه ۱۰/۵×۱۹ سم، مطلاً و مذهّب، با نقش و نگار و جداول زرین، دارای ۳۹ تصویر رنگی.

۳- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: پیوسته از آن روی کنم همدمیش   کز رنگ ویم بوی کسی می‌آید

شمارهٔ ۳۲۹۶، نستعلیق خوش، ملاّ نظام، ۱۹ جمادی‌الاوّل ۱۲۴۷ هـ در کشمیر، به‌فرمایش آقا محمّد اسمٰعیل، ۲۲۰ برگ، ۱۶×۲۴/۲۵ سم، مطلاً و مذهّب، دارای ۱۴ تصویر. روی نسخه امضای متملک آن چنین آمده: مالك این کتاب نواب صمصام‌الدّوله

نظام‌الملک محمّد تجمّل حسین خان بهادر حیدر جنگ. مهر هم دارد امّا محو شده است و خوانده نمی‌شود. جِلد نسخه هم دیدنی است و از نظر صحافی بسیار با ارزش به نظر می‌آید.

۴- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: شد عرصهٔ زمین زبساط ارم جوان

از پرتو سعادت شاه‌جهان ستان

پایان: با اهل هنر گوی گریبان بگشای وز نااهلان تمام دامن درکش

شمارهٔ ۳۲۹۱، نستعلیق خوش، ۶۰۲ ص، ۱۱×۱۷ سم، مذهّب و مطلاّ و رنگین و با جداول، ۶۶ تصویر. نسخه بسیار فرسوده است. ب ت.

ب ـ نسخه‌های با تاریخ

۱- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: گر تشنهٔ ابر رحمتی‌هان حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس

شمارهٔ ۳۲۷۱، نستعلیق خوش، کمال نیشابوری نوربخشی، ربیع الثّانی ۹۲۹ هـ، ۳۲۸ ص، اندازه ۱۶×۲۴ سم، دارای سرلوح آبی و طلایی، جداول و عناوین آبی و طلایی، صفحات دوّم و سوّم نیز طلایی، مجلّد، مختلف السطور.

۲- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم سخنت گفت که حافظ گفتست

شادی همه لطیفه گویان صلوات

شمارهٔ ۳۲۷۲، نستعلیق خوش، سلطان محمّد نور، ۹۳۱ھ [یا ۹۲۱ھ]، دو صفحهٔ آن در آغاز نسخه رنگین و مطلاّ و مذهّب، عناوین و جداول نیز رنگین و طلایی، ۱۸۷ ص، مختلف السطور، اندازه ۲۵/۵×۶/۵ سم.

۳- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: کی بود این گرگ ربایی بنمای سر پنجه دشمن افکن ای شیر خدای

شمارهٔ ۳۲۷۳، نستعلیق ریز و خوش، ۹۷۱ھ، ۴۵۳ ص، مختلف السّطور، بر هامش نیز غزلیّات آمده، سرلوح مذهّب و مطلاّ؛ دارای یادداشت زیر از مدیر کتابخانه:

«این دیوان حافظ نوشته ۹۷۱ھ، عالی جناب گورنر لائل صاحب بهادر لفتننت ممالک مغربی و شمالی بطور هدیه بحضور پر نور بندگان عالی حضرت نواب محمّد مشتاق علی خان صاحب بهادر عرش آشیان پیش نمودند.

احمد علی خان منصرم کتبخانه رامپور استیت ۱۸ نوامبر ۱۹۰۳ م».

۴- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

شمارهٔ ۳۲۷۶، نستعلیق خوش و زیبا، صفحات نسخه پارچه‌ای است و با تصاویری از جانوران. مطلاّ، مجدول، مذهّب، ناقص الآخر، ۳۵۰ ص، ۲۲×۳۴/۵ سم. [در دفتر کتابخانهٔ تاریخ کتابت این نسخه ۱۰۱۲ ھ در احمدآباد، ثبت شده است].

۵- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم سخنت گفت که حافظ گفتست شادی همه لطیفه گویان صلوات

شمارهٔ ۳۲۷۸، نستعلیق ریز و خوش، رجب سنه ۵۰ [شاید بکرمی باشد = ۱۰۱۳ ھ] ۶۲۲ ص، سرلوح رنگین و مطلاّ و مذهّب و جداول نیز دارد، اندازه ۱۴×۱۸ سم.

۶- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: نرگس که کله‌دار جهان است به‌بین کو نیز چگونه سر برآورد بزر

شمارهٔ ۳۲۸۰، نستعلیق خوب، محمّد زاهد، جمادی‌الاوّل ۱۰۸۲ ﻫ، ۵۳۰ ص، دو صفحه در آغاز مطلاً و مذهّب، در تمام نسخه جداول مذهّب، اندازه ۳۱×۶۴ سم.

صفحهٔ اوّل دارای این عبارت است: «دیوان خواجه حافظ شیرازی گذرانیده صاحبزاده حیدر علی خان».

۷- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: الهی روضه‌اش پُرنور بادا بدان وجهی که تو دانی نکوتر

شمارهٔ ۳۲۸۶، نستعلیق، محمّد نور علی خان ابن نواب منوّر خان بهادر نواب امیرالامرا و شیر هند نواب محمّد خان بنگش بهادر غضنفر جنگ، ۲۶ شعبان ۱۲۰۳ ﻫ برابر با سنه ۳۰ شاه عالم بهادر بادشاه غازی صاحبقران خلدالله ملکه و سلطنته، بوقت پنج گهری روز شنبه. ۵۴۳ ص، اندازه ۱۷×۲۲/۵ سم، جداول شنگرف، در آخر دیوان مادّهٔ تاریخ وفات حافظ آمده است:

به هفتصد ونود ویک زهجرت نبوی جهان عز و شرف در جوار رحمت رفت

یگانه ثانی سعدی، محمّد حافظ ازین سرا چه فانی بدار رحمت رفت

و غزلی نیز در توصیف حافظ دیده می‌شود:

چه خوش شعریست الحق شعر حافظ که دارندش چو جان و دل برابر

نسیمش بر نفس عطری دهد نور که بادا روح پاک او مطهر

بهر بیت از غزلهایش چراغست که گردد شمع جان از وی منوّر

چو خوانی خمریات بی‌حسابش بمانی مست [و] بی‌خود تا به محشر

الهی روضه‌اش پُرنور بادا بدان وجهی که تو دانی نکوتر

۸- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: منت نبریم یک جو از حاتم طی.

شمارهٔ ۳۲۸۸، نستعلیق خوش، فیض علی (رامپوری)، ۲۴ صفر ۱۲۰۸ هـ، برای فیض محمّد خان، ۵۶۲ ص، جداول آبی، زرد و سرخ و عناوین شنگرف. ۲۴×۱۸/۵ سم.

۹- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: حافظ خوشخوان من نقد جمال عیان

نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

شمارهٔ ۳۲۸۹، نستعلیق خوش، فیض علی (رامپوری)، دوشنبه ۹ محرّم ۱۲۱۳ هـ [کسی عدد ۱۳ را به ۸۳ تبدیل کرده و تاریخ کتابت را به ۱۲۸۳ هـ مبدّل ساخته است]، ۵۱۶ ص، اندازه ۲۰×۲۴/۵ سم. در تعریف و توصیف حافظ غزل زیر در آخر نسخه آمده است:

دلبر جانان من برد دل و جان من — از لب جانان من زنده شود جان من

این دل حیران من واله و شیدای تست — واله و شیدای تست این دل حیران من

روضهٔ رضوان من خاک در کوی تست — خاک در کوی تست روضهٔ رضوان من

در تن جانان من بی‌لب لعلت مباد — بی‌لب لعلت مباد در تن جانان من

ناله و افغان من از هوس روی تست — از هوس روی تست ناله و افغان من

حافظ خوشخوان من نقد جمال عیان — نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

۱۰- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: ختم شد دیوان بشعر حافظ شیرین کلام

بر سر طاووس قدسی می‌کند دائم مقام

شمارهٔ ۳۲۹۲، نستعلیق درشت و خوانا، خدا بخش، ۴ شوال ۱۲۱۸ ﻫ در عهد سلطان غازی بادشاه عالی گهر، به فرمایش امتیازالدّوله مبارزالملک نواب محمّد مصطفی خان بهادر حشمت جنگ، ۶۴۷ ص، اندازه ۳۲×۲۳/۵ سم.

۱۱- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز نسخه: مقدّری که ز آثار صنع کرد اظهار
سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

آغاز دیوان: همان.

شمارهٔ ۳۲۹۹، نستعلیق شکسته آمیز، ۱۲۷۲ ﻫ، ۲۹۳ برگ، دارای سرلوح زرین و رنگین و خوشنما و مطلاّ و مذهّب.

۱۲- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: چون دور رسد نباشم در جایی بر یاد من آن دور دگر نوش کنند

شمارهٔ ۳۲۹۴، نستعلیق، بَل بهدر داس قانون‌گوی پرگنه کُندرکی، اوایل ماه ذی‌قعده سنه ۱۶ جلوس، ۴۰۶ ص، ۱۵×۲۴/۵ سم، بر هامش نیز غزلها دارد، بعضی مقطع‌ها قرمز. در آغاز و پایان نسخه یک یادداشت از سلطان احمد مورّخ ذی‌الحجّه ۱۳۸۵ ﻫ دیده می‌شود.

۱۳- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: ای وصل تو اصل شادمانی مانی بنشاط جاودانی
بر حافظ خود چه می‌فشانی هر حکم که بر سرم برانی
سهلست زخویشتن مرانم

شمارهٔ د ۵۰ (لوهارو) نستعلیق صاف، گردهر داس ولد هری بلبهداس منشی قوم زناردار بهارگو، ۲۴ شوّال ۱۳۸۸ ﻫ، در آخر نسخه قصیده‌ای ۲۷ بیت از ملا شوقی آمده؛ آغاز:

کردم چو عزم کشور بنگاله از دکن افتاد بر خرابی شومی مرا گذار

۳۷۶ ص، ۱۷ س، اندازه ۱۴/۵×۲۵/۵ سم و ۱۴ بیت از یک نامهٔ منظوم به عنوان «قسمت‌نامه برادران از میراث بد» دیده می‌شود، آغاز:

زیباتر آنچه مانده زبابا ازان تو   بر[ای] برادر از من و اعلی ازان تو

ج ـ نسخه‌های بدون تاریخ

۱- آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم انصاف نه اینست بنماندم برگشت

شمارهٔ ۳۲۷۲ب، نستعلیق ریز و خوش، احمدالکاتب، دارای سرلوح خوب و زیبا و نقش و نگار دلکش و جداول طلایی، ۱۰۱۹ ص، ۸×۱۰/۵ سم، رقعی. در آخر عبارتی دیده می‌شود: «هفتم اردیبهشت سنه احد عرض دیده شد».

۲- آغاز دیباجه: همان.

آغاز: همان.

پایان: دیوانه شدم بیار بر دستم

شمارهٔ ۳۲۷۴، نستعلیق، دارای دو سرلوح زیبا و مطلاّ و مذهّب، جداول طلایی و آبی، ۲۱۵ ص، اندازه ۱۷×۲۳/۵ سم، ناقص الآخر، نسخه قدیمی است.

۳- آغاز دیوان: همان.

پایان: حقا که بچشم.

شمارهٔ ۳۲۷۵، نستعلیق خوش، ۲۸۰ ص، یک سرلوح رنگین و خوشنما دارد، اندازه ۱۹/۵×۲۶ سم.

۴- آغاز دیوان: همان.

پایان: بر خاک جناب تو شب و روز چنین

شمارهٔ ۳۲۷۹، نستعلیق، ۲۱۴ ص، دو ورق در آغاز جدیدالخط؛ امّا نسخه قدیمی است. از ص ۲۱۵ تا ۲۱۸ اشعار اردو و فارسی نواب علی خان تعلقدار محمودآباد متخلّص به

«سحر» آمده است، در آغاز نسخه این عبارت بچشم می‌خورد:
«این کتاب دیوان حافظ به مقام لشکر گوالیار معرفت حکیم محمّد علی صاحب از شاه صاحب ساکن آذربایجان خریده شده» [مورخه] ۶ آوریل ۱۸۶۰ م.

۵- آغاز دیوان: همان.

پایان: شادی همه لطیفه گویان صلوات.

شمارهٔ ۳۲۸۰ب، نستعلیق، ب ت، ۳۴۱ص، یک سرلوح رنگین دارد و در وسط آن «الله اکبر» نسخه قدیمی است، اندازه ۱۶×۲۴/۵ سم.

۶- آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: خیر مقدم مرحبا ای طایر میمون قدم
شادمان کردی مرا نازم ترا سر تا قدم

پایان: خندان لب و تازه روی می‌ماندی تو

شمارهٔ ۳۲۸۱، نستعلیق خوش، یک سرلوح دارد و جداول در تمام نسخه دیده می‌شود، ۳۸۷ص، ۱۶×۲۳/۵ سم [احتمالاً قبل از ۱۱۶۶ ه].

۷- آغاز دیوان: همان.

شمارهٔ ۳۲۸۲، نستعلیق، ۴۲۳ ص، اندازه ۱۵×۲۴ سم.

۸- آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم دهنت، گفت زهی حب نبات.

شمارهٔ ۳۲۸۳، نستعلیق، شمس‌الدّین، ۳۵۰ ص، اندازه ۱۵/۵×۲۲ سم.

۹- آغاز دیوان: همان.

شمارهٔ ۳۲۸۴، نستعلیق، ۳۳۲ ص، ۱۷×۲۵/۵ سم، با امضای مالک نسخه: محمّد نورالله.

۱۰- آغاز دیوان: همان.

پایان: گستاخی ما ز حد برون رفت ولی المنة لله که عنایت باقیست

شمارهٔ ۳۲۸۵، نستعلیق، ۴۲۵ ص، اندازه ۱۴/۵×۲۱/۵ سم، آب دیده است.

۱۱- آغاز دیوان: همان.

پایان: یارب تو بفریاد من مسکین رس

شمارهٔ ۳۲۸۷، نستعلیق خوش و زیبا، دو صفحه در آغاز زرین و طلایی و سرلوح رنگارنگ، جداول طلایی، به خط حافظ نورالله [۱۲۰۹ هـ]، ۷۷۲ ص، اندازه ۱۹×۳۰ سم.

۱۲- آغاز دیوان:

دوش ازین غصّه نخفتم که حکیمی می‌گفت

حافظ ار بادهٔ خورد جای شکایت باشد

پایان: خاموش نشین‌که وقت خاموشی تست   دم درکش و جام عشق را پر می‌کن

شمارهٔ ۳۲۹۳، نستعلیق خوانا و درشت، ۳۳۴ ص، ناقص الاوّل، اندازه ۱۹×۲۸ سم.

۱۳- آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: کای بی‌تو حرام زندگانی

شمارهٔ ۳۲۹۵، نستعلیق خوش، دارای دو سرلوح رنگین ؤ مطلاّ و مذهّب، مجدول، ۵۴۹ ص، اندازه ۱۲/۵×۲۰ سم.

۱۴- آغاز دیوان: همان.

پایان: ای سایهٔ سنبلت سمن پرورده   یاقوت لبت دُرّ عدن پرورده

شمارهٔ ۳۲۹۷، نستعلیق معمولی، ۴۲۴ ص، اندازه ۱۸×۲۵/۵ سم.

۱۵- آغاز دیوان:

مژه سیاهت ار کرد بخون ما اشارت   ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگا را

پایان: نوای مجلس ما را اگر کند مطرب   گهی عراق و گهی جاه اصفهان مرا

شمارهٔ ۳۲۹۸، نستعلیق معمولی، ۳۶۴ ص، ناقص الاوّل، اندازه ۱۳/۵×۲۱ سم.

۱۶- آغاز دیوان: همان.

پایان: چو در خاک مصلّی یافت منزل   بجو تاریخش از خاک مصلّی

شمارهٔ ۳۳۰۰، نستعلیق ریز، مختلف القلم و بیشتر اوراق بعداً افزوده شده است، ۳۷۷ص، اندازه ۱۴×۲۱ سم. احتمالاً به خط دکتر فدا حسین.

۱۷- آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: منت نبریم یک جواز حاتم طی.

شمارهٔ م ۶۸ (لوهارو)، نستعلیق خوب، درویش علی بن محمّد حسن شیرازی، (سدهٔ سیزدهم) دو سرلوح رنگین و زیبا با جداول ساده، برهامش آن دیوان قاسمی آمده است، ۴۵۶ ص، ۱۲ س و بعضی جا کم و بیش، اندازه ۱۶/۵×۲۳ سم.

د ـ نسخه‌های شرح دیوان حافظ (فارسی)

۱- مرج البحرین

تألیف: شیخ سیف‌الدّین ابوالحسن عبدالرحمان بن سلیمان متخلّص به «ختمی» لاهوری.

سال تألیف: ۱۰۲۶ هـ. این نخستین شرحی است بر کلام حافظ شیرازی که در شبه قارّهٔ هند تألیف گریده است[1].

نسخهٔ کتابخانهٔ رضا، جزو اوّل این کتاب است.

شمارهٔ ۳۳۰۲، نستعلیق، ب ت، ۴۶۰ ص، اندازه ۱۸×۲۷ سم. آغاز:

زبطن نون خرامد خامه ما   چو ذوالنون سجده‌ها آورد بر جا

پایان: ختمی بیا و بگذر ازین ماجرای ذوق

۱- برای شرح احوال و راجع به مرج البحرین رحوع کنید به مقالهٔ مفصّل دکتر عارف نوشاهی با عنوان «نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قارّه: مرج البحرین تألیف ختمی لاهوری» در ویژه‌نامهٔ حافظ، مجلّهٔ دانش، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۱۵، ص ۸۰-۴۵، پائیز ۱۳۶۷ هـش؛ ایشان ۲۴ نسخهٔ خطّی این شرح را نشان داده‌اند که از آن میان ۱۳ نسخه در پاکستان، ۶ نسخه در هند، ۳ نسخه در روس، ۱ نسخه در بنگلادش و ۱ نسخه در انگلستان موجود است؛ امّا نسخهٔ موردِ بحث در آن نیست. علاوه بر این، رک: فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند تألیف دکتر شریف حسین قاسمی، ص ۵-۱۷۳، ایشان چهار نسخه از این شرح را آورده‌اند.

لازم به ذکر است که همین شرح در ذی‌قعده ۱۲۹۳ ه‍/دسامبر ۱۸۷۶ م به نام «شرح دیوان حافظ از سیّد محمّد صادق علی متخلّص به غالب لکهنوی» در مطبع منشی نول‌کشور لکهنو در ۳۴۸ صفحه منتشر گردیده بود. دربارهٔ «شرح صادق» در صفحات آینده صحبت خواهد شد.

۲- بحر فراسة الافظ فی شرح دیوان خواجه حافظ[1]

تألیف: عبدالله خویشگی قصوری، سال تألیف: در روزگار شاهجهان پادشاه.

شمارهٔ ۳۳۰۳، نستعلیق خوش، ۱۲۳۶ ه‍، ۸۳۸ ص، اندازه ۲۴×۱۷/۵ سم.

آغاز: سپاس عظمت اساس واحدی را رسد که محمود است به جلال ذات و معبودی را سزد که موصوف است به‌کمال صفات...

پایان: ... پس ای طالب بر ثلاثه استعدادات مآل است و الله اعلم بالصّواب و منه المبداء و الیه المآب اللّهم اغفر لکاتبه و لحافظه.

۳- غزال رعنا

تألیف: غلام جیلانی رفعت رامپوری (م: ۱۲۳۴ ه‍).

شرح عرفانی بعضی ابیات دیوان حافظ است که رفعت رامپوری با کمک آیاتِ قرآن و احادیث به آن پرداخته است.

شمارهٔ ۳۳۰۵، احتمالاً ۱۲۴۷ ه‍، از ۱۷ الف ـ ۲۴ الف، نستعلیق شکسته، دوّمین رساله در مجموعه، اندازه ۲۸×۱۹/۵ سم.

آغاز: سبحانك لا علم لنا... انت العلیم الحکیم؛ بیت:

ای سر نامه نام تو عقل گره گشای را ‌ ‌ ‌ ذکر تو مطلع غزل عشق سخن سرای را

پایان: ... تمّت الرساله مسمی به غزال رعنا.

۱- آقای دکتر مهر نور محمّد خان مقاله‌ای مفصّل دربارهٔ این شرح در ویژه‌نامهٔ حافظ، مجلّهٔ دانش، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۱۵، ص ۴۱-۲۱۳ دارند و نیز رک: **فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند** تألیف دکتر شریف حسین قاسمی، ص ۱۷۸.

۴- شرح دیوان حافظ[1]

[خواجه کمال خجند]

شمارهٔ ۳۳۰۴، نستعلیق، ب ت، ۱۳۸ ص، اندازه ۱۹/۵×۳۰ سم، دو مهر چهارگوشه‌ای به نام «عظمة الله ۱۱۹۴» و امضای مالک «محمّد عبدالحکیم» بچشم می‌خورد.

آغاز: حمد بی‌حد حضرت خلاّق کارساز و رزّاق بنده نوازی را که این همه نقوش پرکار بر صحایف روزگار جهان افروز آثار قلم صنع اوست...

پایان: مشمر کمال خود را زسگان آستانش که به پایهٔ بزرگی نرسند خود پسندان

۵- شرح بعضی ابیات دیوان حافظ

از: ناشناس.

شمارهٔ ۳۳۰۵، نستعلیق شکسته، ۱۲۴۷ هـ، از ۱ الف - ۱۶ ب، اندازه ۱۹/۵×۲۸ سم.

اوّلین رساله در مجموعه. آغاز: بیت:

المنة لله که در میکده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است

پایان: ... و از همین سبب زبان خموش است و لیکن دهان پر از عربی‌ست.

هـ- قصاید حافظ

شامل قصیده در مدح حضرت علی علیه السّلام و نعت آن حضرت (ص). آغاز:

جوزا سحر نهاد حمایل برآورم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم

پایان: ساقیا می ده که دیگر بار در رندی و عشق

نوک کلک خواجه بر منصور حافظ زد رقم

شمارهٔ ۳۳۰۱، نسخ خوب، ب ت، ۲۲ ص، اندازه ۱۶×۲۴/۵ سم، عناوین شنگرف.

۱- رک: فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند تألیف دکتر شریف حسین قاسمی، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـش/جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ، ص ۹-۱۸۷.

و ـ فرهنگ حافظ

از: ناشناس.

آغاز: الا و انا و آگاه باش...

پایان: یاقوت می سرخ و خون اشک خونی، یاوری: یاری کردن.

شمارهٔ ۴۰۶، ب ت، نستعلیق، از ۵۸اف ـ ۸۰ الف، آخرین رساله در مجموعه، در آخر رساله معنی لفظی غزل حافظ «الایا ایها السّاقی» آمده است [به خط عثمان عرف افغان قندهاری].

ز ـ نسخه‌های چاپی دیوان حافظ در هند (با تاریخ)

۱- با دیباچه:

آغاز پس از دیباچه:

مقدری که زآثار صنع کرد اظهار سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

* بمبئی، ۱۲۶۷ هـ، آقای محمّد حسین لاری، به خط مرحوم حکیم بن وصال شیرازی، ۴۳۹ ص.

۲- آغاز دیوان: همان.

* مطبع منشی نول‌کشور، ۱۲۷۹ هـ، با تقریظ مولوی محمّد هادی علی اشک و با ماده‌های تاریخ طبع از میرزا اصغر علی خان نسیم، شیخ امیرالله تسلیم، منشی اشرف علی اشرف، میدو لال زار و گوبِنْد پرشاد فضا، ۲۱۴ ص، محشی.

۳- بدون دیباچه:

* مطبع رضوی میر حسن، ذی‌قعده ۱۳۰۱ هـ/۱۸۸۵ م، ۳۲۴ ص، محشی.

۴- دیوان حافظ مع فرهنگ

آغاز: همان.

* لکهنو، مطبع نامی، رمضان ۱۳۰۸ ه/آوریل ۱۸۹۱ م، به اهتمام قطب‌الدّین احمد، ۳۷۶ ص، محشی، بار اوّل، پس از دیوان، فرهنگ دیوان حافظ آمده که در جای خودش آورده می‌شود.

۵- با دیباچه فارسی و اردو. دیباچهٔ اردو نوشتهٔ محمّد رحمت الله رعد دربارهٔ احوال و اشعار حافظ.

آغاز: همان.

* کانپور، مطبع نامی، محرم ۱۳۲۰ ه/آوریل ۱۹۰۲ م، به اهتمام محمّد رحمت الله رعد، سر ورق رنگین و یک عکس حافظ نیز دارد. لازم به ذکر است که این اوّلین نسخهٔ چاپی دیوان حافظ در شهر کانپور می‌باشد. پیش از این در شهرهای دهلی، کلکته، بمبئی و لکهنو نسخه‌های دیوان حافظ بارها منتشر شده بود. این نسخه به اعتبار چاپ، از زیباترین نسخه‌های چاپی دیوان خواجه است که در هند انتشار یافته است. ۱۲ + ۸ + ۴۵۴ ص، اندازه ۱۵/۵×۲۴/۵ سم.

* لکهنو، مطبع منشی نول‌کشور، ژانویه ۱۹۰۶ م، بار نهم، کاتب محمّد شمس‌الدّین المخاطب به اعجاز رقم، ۳۵۶ ص، محشی. (شمارهٔ نسخهٔ ۱۰۶ فارسی).

۶- دیوان حافظ مع اصطلاحات صوفیه

آغاز: همان.

* لکهنو، مطبع نامی، [۱۳۲۲ ه]، نوامبر ۱۹۰۴ م، ۴۸۰ + ۴۸ ص، اصطلاحات صوفیه از سیّد جلال اندرابی که در جای خودش خواهد آمد.

۷- دیوان حافظ

آغاز: همان.

* لکهنو، مطبع منشی نول‌کشور [۱۳۳۶ ه] آوریل ۱۹۱۷ م، بار سیزدهم، ۴ + ۴۵۶ ص، محشی.

۸- دیوان حافظ

با دیباچهٔ اردو نوشتهٔ محمّد رحمت الله رعد دربارهٔ احوال و شعر حافظ. شامل دیباچه فارسی.

آغاز: همان.

* کانپور، مطبع نامی، محرّم ۱۳۳۹ هـ/اکتبر ۱۹۲۰م، ۴۸۸ ص، قطع رقعی، به‌اهتمام محمّد رحمت الله رعد. سر ورق در نوروز پرِنتِنگ پریس لاهور چاپ شده است.

۹- غزلیات حافظ

بر اساس نسخهٔ مورخه ۸۱۳ هـ موجود در موزهٔ سالار جنگ حیدرآباد شمارهٔ ۲۲۸۹/۳۶ به‌کوشش استاد پرفسور نذیر احمد. شامل ۴۷ غزل حافظ.

آغاز: سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد   آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد

* دهلی، اس. ای. پرنترس، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـش/جمادی الاوّل ۱۴۰۹ هـ ق، به مناسبت سمینار بزرگداشت حافظ در هند. ناشر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۷۳ ص، همراه با عکس نسخهٔ مذکور.

۱۰- غزلهای حافظ

بر اساس نسخهٔ مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف از سیف جام هروی معاصر حافظ. این مجموعه در زمان سلطان فیروز شاه تغلق (۹۰-۷۵۲هـ) تهیّه گردید و از روی نسخهٔ خطّی موزهٔ بریتانیا و دانشکدهٔ ادبیّات کابل تصحیح شده است. به‌تصحیح و مقدمهٔ تحقیقی استاد نذیر احمد.

آغاز (قصیده):

ای وصل جان نوازت معمارخانهٔ دل

وای جان و دل ز لعلت مقصود کرده حاصل

* دهلی، ۱۹۹۱م، ناشر خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۲۰۰ ص.

۱۱- دیوان حافظ نسخهٔ شاهان مغلیه

آغاز: همان.

دارای یادداشت‌های همایون و جهانگیر، شاهان مغول و غیره، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطّی موجود در کتابخانهٔ خدا بخش (بانکی‌پور، پتنا) همراه، با مقدمهٔ انگلیسی.
* دهلی، لِبَرْتِی آرت پریس، ۱۹۹۲م، ۱۶ + ۴۰۲ + ۳۵ ص، ناشر خدا بخش پبلک اورینتل لائبریری، پتنا.

ح ـ دیوان حافظ بدون تاریخ

۱- دیوان حافظ

فقط دیباچهٔ گل اندام را دارد.
* مطبع منشی نول‌کشور، ب ت (قبل از ۱۹۴۷ م)، ۱۲ ص.

۲- دیوان حافظ

با دیباچه.
آغاز: پس از دیباچه (قصاید):
مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار
* بمبئی، مطبع فضل‌الدّین کهمکر، ب ت، به خط محمّد صادق شیرازی، ۲۳ + ۳۹۶ ص.

۳- رباعیّات حافظ (ترجمهٔ منظوم مع متن)

رباعیّات حافظ به زبان فارسی و ترجمهٔ منظوم آن به زبان‌های اردو و هندی از راگهویندر راؤ جذب معروف به «خیّام آندرا پرادش».
آغاز: جز نقش تو در نظر نیاید ما را ...
* دهلی، پیکو آفست پریس، ب ت (پس از ۱۹۴۷ م)، ۱۴۴ ص، به قطع جیبی.

ط ـ شرح‌های دیوان حافظ (فارسی)

۱- بدرالشروح

از: بدرالدّین اکبرآبادی بن حافظ بهاءالدّین. نیاکان مؤلّف در زمان حکومت اکبر شاه به هند آمده و قاضی فتحپورسیکری گردیدند. شارح نیز به این سمت خدمت کرده بود.

سال تألیف بدرالشروح ۱۲۵۴ ﻫ است. شارح تألیفات عدیده‌ای نیز دارد از آن جمله‌اند: صفات الایمان، شرح الله صدرة الاسلام، خلاصة الحکم، عین المعانی، مبداء و معاد و شرح گلستان. غیر از شرح دیوان حافظ، دیگر آثار وی به حلیه طبع نرسیده است. شارح در ۱۲۵۰ ﻫ در حیدرآباد بود. شرح دیوان حامل متن است و یکبار نیز در ایران آفست شده است.

* دهلی، مطبع مجتبایی، شوال ۱۳۲۱ ﻫ/ژانویه ۱۹۰۴ م، ۷۵۴ ص.

۲- شرح دیوان حافظ

از: سیّد محمّد صادق علی متخلّص به غالب لکهنوی.

آغاز: ای بنام تو ابتدای سخن اوّلین وصف انتهای سخن

امّا بعد می‌گوید سیّد محمّد صادق علی رضوی نسب حنفی مذهب که حضرت حافظ شیراز در غزل‌گویی سبقت از اقران و امثال ربوده... حسب الحکم منشی نول‌کشور... بشرح این درّهٔ فاخره پرداختم و به‌اعانت الله در عرصهٔ چند ماه بطرز معهود در حیز تحریر آوردم...

* لکهنو، مطبع منشی نول‌کشور، سپتامبر ۱۸۷۶ م، ۳۴۸ ص.

امّا این شرح از غالب لکهنوی نیست، بلکه از ختمی لاهوری صاحب مرج البحرین می‌باشد. ختمی در شرح خود جای جای اشعار خود را آورده است و صادق لکهنوی هر جا که در مقطع تخلّص «ختمی» بوده به «غالب» تبدیل کرده و مثل شرح ختمی، اشعارش را نیز از آن خود ساخته است و فقط خاتمه و دیباچهٔ مرج البحرین از دستبرد او مصون مانده است.

دربارهٔ غالب لکهنوی فعلاً اطلاعاتی به دست نیامده است؛ تقریظی راکه او بر نسخهٔ چاپی مظهرالعجائب تألیف محمّد حسن قتیل دارد و در مطبع نول‌کشور، لکهنو در شعبان ۱۲۹۱ ﻫ/اکتبر ۱۸۷۳ م به چاپ رسیده، دیده‌ام. علاوه بر این در این نسخه قطعهٔ تاریخ طبع از او نیز چاپ شده است. پسرش سیّد عزیز حسن نیز شاعر بود و قطعهٔ تاریخ طبع مظهرالعجائب از وی در نسخهٔ چاپی مذکور موجود است.

ی ـ ترجمه‌ها و شرح‌های دیوان حافظ (اردو)

۱- مشروح و منظوم ترجمه دیوان حافظ معه حقیقی و معنوی و فالنامه به زبان اردو (حصّهٔ اوّل)

از: عبدالله خان عسکری لودیانوی. همراه با متن.

در این بخش اوّلین پنجاه غزل دیوان حافظ مع ترجمهٔ لفظی و حل مشکلات و شرح معنی حقیقیِ و حل فال و غیره آمده است. ترجمه غزلیات حافظ به نظم اردو نیز آمده است.

آغاز: همان.

* آگره، ابوالعلایی استیم پریس، ۱۳۳۸ه/۱۹۲۰م به‌اهتمام حافظ فیّاض‌الدّین، طبع پنجم، ۸۸ ص.

۲- همان (حصّهٔ دوّم)

پنجاه غزل دیگر از دیوان حافظ در این مجلّد آمده است.

آغاز: خدا چو صورت ابروی دلربای تو بست
گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست

* آگره، ابوالعلایی استیم پریس، ۱۳۳۸ه/۱۹۲۰م به‌اهتمام حافظ فیّاض‌الدّین، بار سوّم، ۱۲۸ ص.

۳- همان (حصّهٔ سوّم)

پنجاه غزل دیگر در این مجموعه آمده است. آغاز:

دیدمش دوش که سر مست و خرامان می‌رفت
جام می بر کف و در مجلس رندان می‌رفت

* آگره، ابوالعلایی استیم پریس، ۱۳۳۸ه/۱۹۲۰م به‌اهتمام حافظ فیّاض‌الدّین، بار اوّل، ص ۱۳۱.

۴- همان (جلد دوّم: حصّهٔ چهارم، پنجم و ششم).

از: همان.

آغاز: برید باد صبا دوشم آگهی آورد که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد

* ۶۴ ص، سر ورق ندارد، و تا ۳۹ غزل است. شاید ناقص الآخر.

۵- گلبن معرفت (حصّهٔ اوّل)

از: محمّد اسمٰعیل خان.

شرح دیوان حافظ به زبان اردو است، همراه با متن فارسی تا ردیف دال.

آغاز: همان.

* مرادآباد، مطبع افضل المطابع، صفر ۱۳۲۲ ه‍/مه ۱۹۰۴ م، ۳۲۰ ص.

۶- گلبن معرفت (حصّهٔ دوّم)

از: همان. از ردیف دال تا ردیف لام.

آغاز: حسن تو همیشه در فزون باد رؤیت همه سال لاله گون باد

* مرادآباد، جسپر پریس، رجب ۱۳۲۲ ه‍/سپتامبر ۱۹۰۴ م، ۳۲۰ ص.

۷- گلبن معرفت (حصّهٔ سوّم)

از: همان. از ردیف «م» تا «ی»؛ در این مجلد تمام غزلیات حافظ ترجمه و شرح شده است و پس از آن از ص ۲۵۳ ترکیب بندها، مادّه‌های تاریخ، رباعی‌ها، قصیده‌ها به عنوان «متفرقات» ترجمه و شرح گردیده است.

آغاز: آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم

خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم

* مرادآباد، جسپر پریس، دسامبر ۱۹۰۶ م، به خط واجد علی مرادآبادی، ۳۴۴ ص.

۸- دیوان حافظ مترجم (اردو)

از: مولوی میرزا جان دهلوی. شامل غزلیات، رباعیات و قصاید حافظ مع متن و ترجمه و تحشیه.

آغاز: همان.

* لکهنو، مطبع مجتبایی (سرورق) و مطبع رزاقی کانپور (متن)، ب ت (قبل از ۱۹۴۷ م)، ۶۲۰ ص.

۹- دیوان حافظ (اردو)

[مولوی میرزا جان دهلوی] روی نسخه نام مترجم نیست؛ امّا ترجمه را تطبیق نمودم و به این نتیجه رسیدم که این همان نسخه‌ای‌ست که در مطبع رزاقی کانپور به طبع رسیده بود.

آغاز: همان.

* کانپور، مطبع مجیدی، ب ت [پس از ۱۹۴۷ م]، ۵۷۱ ص.

۱۰- عرفان حافظ

مجموعهٔ اشعار عرفانی و روحانی و اخلاقی حافظ مع ترجمهٔ اردو.

از: شیاما چَرَن داس. در ۲۳ فصل. آغاز:

حافظ که ساز مجلس عشاق سازکرد　　خالی مباد عرصهٔ این بزم‌گاه ازو

* دهلی، دلّی پرِنتِنگ ورکس، ۱۹۴۴ م، با پیش‌نامهٔ سر تیج بهادر سَپرو (اردو)، ۷۵ ص.

ك ـ اصطلاحات صوفیه (فارسی)

از: سیّد جلال اندرابی.

لغات شاخص در دیوان حافظ را با دید خاص معنی کرده است.

* لکهنو، مطبع نامی، ۱۳۲۲ ﻫ/نوامبر ۱۹۰۴، ۴۸ ص، همراه با دیوان حافظ.

ل ـ فرهنگ دیوان حافظ (فارسی)

از: سلیمان ظهیرالدّین احمد المدعو به خواجه محمّد اشرف علی حنفی قادری نقشبندی لکهنوی. سال تألیف ۱۳۰۸ ﻫ لغات را معنی کرده است.

* لکهنو، مطبع نامی، رمضان ۱۳۰۸ ﻫ/آوریل ۱۸۹۱ م، به اهتمام قطب‌الدّین احمد، ۳۲ ص، بار اوّل.

م ـ استقبال از حافظ

ولای حافظ

از: شمس‌العلما نواب عزیز جنگ وِلا.

نامش احمد عبدالعزیز و تخلّص وی «ولا» است. وی از نایط است. پدرش حاج مولوی محمّد نظام‌الدّین بود. تولّد او در ۱۲ ربیع الاوّل ۱۲۷۲ ه‍/۲۸ دسامبر ۱۸۹۰ م در ضلع نلور (آندرا پرادش) اتفاق افتاد. آثارش زیاد است؛ از آن جمله‌اند: آصف اللّغات، داستان غم، ولای پاکان، کلیّات نظم ولا، محبوب السیر، تاریخ النوایط، اعظم العطیات، مصطلحات دکی، سیاق دکن، تصویر نور، غرایب الجمل، فلاحة النحل، کاشت انگور، کاشت بقولات، حیوة الحمام، عزیزالاخبار، و...، ولای حافظ دیوان اشعار فارسی اوست که در تقلید و استقبال حافظ شیرازی به ترتیب حروف تهجّی سروده است.

آغاز: در سفر نیست کسی از رفقا حافظ ما خالق ماست مگر در همه‌جا حافظ ما

آغاز دیوان: خدا حافظ چه پیش آید که یاری می‌برد دلها

چه عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

مقطع: حق پرستی وصف محبوب ولاست حافظا یارت بُتی از سومنات

(ص ۱۰۸)

* دهلی، جیّد پریس، ژوئن ۱۹۷۷ م، به خط بشیر احمد، برای ولا آکادمی حیدرآباد، با پیشگفتار دکتر فتح‌الله مجتبایی رایزن فرهنگی ایران در هند و مقدمه از برق موسوی، ۴۶۲ ص.

ن ـ چند کتاب به زبان اردو دربارهٔ حافظ

۱- مطالعهٔ حافظ و چه چیزی از آن استنباط می‌شود؟

از: محمّد احتشام‌الدّین حقی دهلوی. دربارهٔ شعر و محاسن کلام حافظ شیرازی.

* دهلی، برقی پریس، ۱۳۵۸ ه‍، ۱۶۰ ص، به خط تلمیذالحسن خان شیرپوری.

۲- حافظ شیرازی کے محاسن کلام خود حافظ کے کلام سے

[محاسن اشعار حافظ از اشعار حافظ]

تألیف سیّد یوشع.

* حیدرآباد، خورشید پریس، ۱۳۴۸ ه/ ۱۹۳۰م، با مقدمهٔ مختصر نواب حیدر یار جنگ بهادر نظم طباطبایی و عمر یافعی، ۱۹ + ۶۵ ص.

۳- حافظ اور اقبال

از: یوسف حسین خان. در ۵ باب.

باب اوّل: حافظ و اقبال.

باب دوّم: نشاط عشق حافظ.

باب سوّم: تصوّر عشق اقبال.

باب چهارم: تشابه و تخالف حافظ و اقبال.

باب پنجم: محاسن کلام.

* دهلی، جمال پرِنتِنگ پریس، مه ۱۹۷۶ م، ناشر غالب آکادمی دهلی، با پیش لفظ از پرفسور نذیر احمد، ۴۲۲ ص.

س - نسخه‌های دیوان حافظ چاپ ایران

۱- دیوان خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی

به اهتمام: محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی.

شامل قصاید، غزلیّات، مثنویات، مقطعات، رباعیّات و فهارس کسان، جاها، کتابها و کلمات و تعبیراتی که در حواشی کتاب تفسیر شده. همراه با مقدمهٔ مفصّل، در آغاز فهرست غزلیّات نیز آمده است.

آغاز: الایا ایها السّاقی...

* تهران، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۲۰ هش، قلب + ۴۰۰ ص.

۲- دیوان حافظ

دارای ۳۸ تصویر رنگی.

آغاز: همان.

* تهران، مؤسّسهٔ چاپ و انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۷ هش، چاپ دوّم، خشتی، ۳۷۸ ص. به خط جواد شریفی، تابلوها و تصاویر محمّد تجویدی، تذهیب عبدالله باقری، چاپ متن و حاشیه شرکت سهامی آفست، چاپ تذهیب شرکت چاپ گهر، صحافی میر محمّدی.

۳- غزلهای خواجه حافظ شیرازی

از روی قدیم‌ترین نسخه‌ای که تاکنون به دست آمده است؛ نوشته در ۸۱۳ یا ۸۱۴ هـ موجود در کتابخانه و موزهٔ بریتانیا لندن، تهیّه شده برای جلال‌الدّین اسکندر بن عمر شیخ نوادهٔ امیر تیمور.

به تصحیح و مقابله: پرویز ناتل خانلری.

آغاز: ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

* انتشارات سخن، آبان‌ماه ۱۳۳۷ هش، به خط ابراهیم زرین قلم، همراه با یادداشت‌ها و فهرست‌ها، چاپخانهٔ تابان.

۴- دیوان کهنهٔ حافظ

این نسخه متعلّق به اوایل قرن نهم و به احتمال قوی مربوط به بیست سال اوّل آن قرن است. از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (ملّی) ایران.

بکوشش: ایرج افشار.

* تهران، انتشارات ابنِ سینا، مهرماه ۱۳۴۸ هش/۱۹۶۹م، ز + ۴۹۸ ص، همراه با مقدمه و فهرست مطلع‌ها و قافیه‌ها.

۵- دیوان خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی

بر اساس نسخهٔ مورّخ ۸۲۴ هـ ق.

بکوشش: پرفسور نذیر احمد و دکتر سیّد محمّد رضا جلالی نائینی.
آغاز: همان.

* مشهد، چاپ آستان قدس، ۱۹۷۱م، ۲۴ + ۵۸۷ ص، با مقدمهٔ مفصّل پرفسور نذیر احمد و یادداشت دکتر تارا چند، همراه با فهارس.
این نسخه را دکتر سیّد محمّد رضا جلالی نائینی به سال ۱۳۵۱ هـ ش در موقع بازدید به کتابخانهٔ رضا اهدا کرده بود.

۶- دیوان حافظ (بدون تاریخ)
آغاز: همان.

* ایران، به سعی میرزا حمزه مازندرانی، ۵۲۹ ص، یکی از چاپهای قدیمی است.

ع - احوال و آثار

۱- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (جلد اوّل)
تألیف: دکتر قاسم غنی.
تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم به انضمام حواشی و فهارس سه‌گانه و با مقدمهٔ عالمانهٔ استاد علامه محمّد قزوینی.

* تهران، مصور، انتشارات زوّار، ب ت، سز + ۴۹۰ ص.

در پایان به خاطر همکاری آقای دکتر وقارالحسن صدّیقی ریاست محترم و افسر ویژهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور با اینجانب، صمیمانه از ایشان تشکر می‌نمایم و امیدوارم در آینده نیز همچنین همکاریها و دستگیریها از ایشان داشته باشم تا بتوانم فهرست آثار نویسندگان دیگر را تهیّه نمایم.

* * *

عشق در کلام حافظ و اقبال

دکتر عبدالقادر جعفری
دانشگاه اله‌آباد، اله‌آباد

حافظ و اقبال شاعرانی چند بعدی هستند. اگر نظری جامع در کلام آنها افکنیم، جلوهٔ تازه و ابعاد کشف ناشده‌ای را در می‌یابیم که درخور مطالعه و بحثی جداگانه می‌باشد. هر دو شاعر بزرگ مفاهیم و مطالب دشوار و پیچیده را به نحوی احسن ادا می‌کنند و بیشترین معنی و لطیف‌ترین نکته را در یک شعر گنجانده، خواننده را مفتون و مجذوب می‌سازند که اگر کلام آنها خیال انگیز گفته شود هیچ مبالغه نباشد.

دانشمندان حافظ را شاعر محبت، صوفی، رند، قلندر شاعر، منتقد و چنین و چنان گفته‌اند؛ امّا به نظر بنده حافظ هر که باشد، شاعری است که در کلامش تموج عشق صراحتاً پیداست. عشق در کلامش می‌جوشد و عاطفهٔ عشق و محبت که مایه‌ایست شریف و جاودان، در کلامش دیده می‌شود؛ و این اعجاز حافظ است که عشق به شکلهای گوناگون در کلامش هویدا است. چنانکه خودش گفته:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
از هر کسی که می‌شنوم نامکرر است

چون حافظ شاعر عشق بوده، از این جهت مانند عارفان به مقام معرفت رسیده، مشاهدهٔ از «همه اوست» و «همه از اوست» می‌کرد و می‌گفت:

در ازل پرتو حسنش ز تجلّی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در اشعارش آمیزشی لطیف از زیبایی‌های آسمان و زمین موجود است. حافظ در کشوری زائیده و پرورده شده بود که هر جای آن زیبایی و قشنگی طبیعت فراوان بود.

پس این زیبایی و قشنگی برای وی الهام بخش بود و او را وادار نمود که بگوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست / که فکر خویش گم شد از ضمیرم

*

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود / این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

*

کلک مشاطه صنعش نکشد نقش مراد / هر که اقرار بدین حسن خداداد نکرد

ناگفته نماند که کلام حافظ سراسر رنگین از عشق، مجازی و حقیقی است. در اشعارش کلمهٔ عشق برای ابراز عواطف جمال پرستی هم به‌کار برده شده، زیرا او جمال پرستی را علاج غم و اندوه می‌دانست:

در مجلس صبوحی دانی چه خوش نماید / عکس عذار ساقی در جام می فتاده

جای شگفت است که در جمال پرستی و زیبا طلبی تا همین جا اکتفا نکرده، و می‌گوید:

بر سر تربت من بی‌می و مطرب منشین / تا به بویت زلحد رقص کنان برخیزم

*

بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری / سر برآرد زگلم رقص کنان عظم رمیم

حافظ جهان و جهانیان را منت پذیر عشق می‌داند، از این جهت چیزی بهتر از عشق به نظر وی نمی‌آید و زندگی را پر از شادمانی و فراغت و خالی از غم و اندوه می‌بیند و هرگز نمی‌خواهد آن را از دست دهد:

خدا را ای نصیحت گو حدیث مطرب و می گو

که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد

*

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافی است
طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس

ملاحظه شود در این اشعار هیچ آرایش و زیبایی مصنوعی نیست بلکه عواطف پر سوز و آتشین و احساسات شورانگیز خود را به صورت شعر آورده است. شیرینی و لطافت جلوه‌های گوناگون عشق در سراسر کلام وی پراکنده است و به سبب صفای دل، او مانند صوفیان در همه چیز جلوهٔ حق می‌دید و می‌دانست که حقیقت جز عشق و محبت و عرفان چیزی نیست. از این جهت شاعر ما که پیکر مجسم عشق بود، می‌گفت که در راه عشق، تفریق مذهب و ملّت نیست، بلکه اساس انسان و جهان وی بر عشق مبتنی است و عشق سبب آرایش عالم است:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

*

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده　　بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

حافظ به سبک‌های گوناگون احساسات و عواطف عشق را بیان نموده و زبان به توصیف و تصویر آن گشاده و این داروی جان بخش و روح افزا را از برای درمان دردهای اخلاقی، روانی و اجتماعی به‌کار برده است.

اقبال عشق را به معنای مختلف وگوناگون به‌کار برده است. نزد وی معنای عشق فقط با یکدیگر محبت ورزیدن نیست. البته در ابتدای کلامش معاملات حسن و عشق دیده می‌شود، ولی دیری نمی‌گذرد که او بدین نکته می‌رسد که عشق محرّک ارتقا و پیشرفت در زندگانی شخصی و اجتماعی هر دو است و به سبب همین عشق ارتقای حیات به وجود می‌آید و همین ارتقاست که هدف و مراد از زندگی است. حافظ مانند عارفان بزرگ در سراسر کلام خود از عشق سخن رانده است و خود سراپا عشق و سر مستی و شور است. اقبال در معروف‌ترین مثنوی خود «اسرار خودی» نیز عشق را سرمایهٔ اصلی

می‌داند و عقیده دارد که «خودی» از عشق و محبت استحکام می‌پذیرد:

نقطهٔ نوری که نام او خودی است　　زیر خاک ما شرار زندگی است

از محبت می‌شود پاینده‌تر　　زنده‌تر سوزنده‌تر تابنده‌تر

از محبت اشتعال جوهرش　　ارتقای ممکنات مضمرش

فطرت او آتش اندوزد زعشق　　عالم افروزی بیاموزد زعشق

محور اندیشه اقبال «خودی» است که در هر انسان و ذی روح موجود است و فقط احتیاج به ارتقا دارد و اقبال معتقد است که بدون عشق ارتقای انسان که آن را ارتقای تخلیقی هم گفته است، ممکن نیست:

چیست اصل دیدهٔ بیدار ما　　بست صورت لذّت دیدار ما

کبک پا از شوخی رفتار یافت　　بلبل از سعی نوا منقار یافت

اقبال مانند حافظ راجع به عشق چیزها نوشته و گفته و به نظر وی تکمیل «خودی» بدون عشق ممکن نیست. از این جهت او گاهی عقل و عشق هر دو را خادم زیست شمرده است، می‌گوید:

هر دو به منزلی روان هر دو امیر کاروان

عقل به حیله می‌برد عشق برد کشان کشان

ولی چون به دقت نگریم، درمی‌یابیم که اقبال عشق را بر عقل ترجیح داده است؛ زیرا اساس حرکت و جنبش عشق است و هر جا که عشق راه می‌یابد و عاشق بدان واصل می‌شود، رازها کشف می‌کند که عقل در آن‌حا راه ندارد و عقل انسان از درک آن حقایق ناقص است. اقبال در این باره می‌گوید:

هر که پیمان با هوالموجود بست

گردنش از بند هر معبود رست

مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است

عشق را ناممکن ما ممکن است

عقل را سرمایه از بیم و شک است
عشق را عزم و یقین لاینفك است
آن کند تعمیر تا ویران کند
این کند ویران که آبادان کند
عقل چون باد است ارزان در جهان
عشق کمیاب و بهای او گران
عقل محکم از اساس چون و چند
عشق عریان از لباس چون و چند

اقبال هم مانند حافظ پرستار عشق و جمال به نظر می‌آید و افسردگی و ناتوانی در آثارش به چشم نمی‌خورد:

عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد   از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی
این حرف نشاط آور می‌گویم و می‌رقصم   از عشق دل آساید با این همه بیتابی

به عقیدهٔ اقبال علّت تخلیق انسان عشق است، همین عشق است که انسان را از گرداب هست و بود بیرون کشید، زیرا همین خواست خدا بود و برای انسان مقام رضا:

پیکر هستی ز آثار خودی است   هر چه می‌بینی ز اسرار خودی است
خویشتن را چون خودی بیدار کرد   آشکارا عالم پندار کرد

پس در ابراز عشق حقیقی اقبال از دیگران راه جداگانه اختیار نموده است، چنانکه در اشعار او هم تخلیق فنی و هم تابناکی ایقان و یقین نمایان است. او عاطفه عشق خودش را بر عالم طبیعت می‌زند. عموماً میان طبیعت و انسان یک پرده می‌باشد، ولی اقبال به‌کمک عاطفه خویش آن را از میان برمی‌دارد و با طبیعت به‌گفتگو می‌پردازد و می‌گوید: داغی که در سینه خوددارم آن را در لاله زاران مجوئید.

داغی که سوزد در سینهٔ من   آن داغ کی سوخت در لاله زاران

اقبال هم مانند حافظ عاطفهٔ عشق را آسمانی می‌داند. او در قطعه‌ای که با عنوان «عشق» سروده است، می‌گوید که عشق از آسمان با شبنم آمده و لذا عشق لایزال و ابدی و جاودانی است:

آن حرف دل فروز که راز است و راز نیست
من فاش گویمت که شنید؟ از کجا شنید؟
دزدید ز آسمان و به‌گل گفت شبنمش
بلبل ز گل شنید و ز بلبل صبا شنید

پس به اختصار توان گفت که قدر مشترک کلام حافظ و اقبال، شدّت عواطف عشق، بلندی اندیشه‌ها، بلند آهنگی نوا و کیفیت وجدانی است و به سبب آمیزش و اختلاط همین عناصر در سبک نوین و سحرانگیز آنها، اشعاری به وجود آمده که نه فقط وسیلهٔ آرایش و زیبایی کلام آنها شد، بلکه جزو لاینفك تخلیق فن آنها نیز گشت و به همین علّت ندای ایشان، اندرزهای ایشان، سروده‌های صمیمانه و بی‌ریای ایشان که از اعماق دل و جان آنها برخاسته و بر دلهای ما ریخته است و تا جهان باقی است نام آنها باقی خواهد ماند.

❖ ❖ ❖

تضمین غزلی از حافظ شیرازی

علیرضا کاربخش
مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو

او که شهری همه مهرش به‌دل اندوخته بود
مهرش اندوخته، باقی همه بفروخته بود
او که در آتش عشقش همه جا سوخته بود
«دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود»

با همه نیک نهادی و سراسر خوبی
پاکی و مهر و صفا و صفت محجوبی
وآنهمه عزّت و جاه و کرم و محبوبی
«رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود»

ماه را آینه بند رخ خود می‌دانست
همه را بند کمند رخ خود می‌دانست
او که بس مهر، پسند رخ خود می‌دانست
«جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست
وآتش چهره بر این کار برافروخته بود»

من که عمری همه گرد نظرش گردیدم
هر کجا او نظر افکند به‌آن چرخیدم
با غمش گریه و با شادی او خندیدم
«گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
که نهانش نظری با من دلسوخته بود»

شرح این واقعه زین بیشتر ای دوست بهل
جز همین قدر که آن ماه ثریا منزل
به‌مصاف من در بند تن و پا در گل
«کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل
در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود»

وه که این واقعهٔ عشق چه سودا انگیخت
راه و رسم همه برهم زد و در هم آمیخت
نظم ما نیز چو زین واقعه از بیخ گسیخت
«دل بسی خون به‌کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود»

عاقل آن است که هر آنچه غم افزود نکرد
هرچه از عاطفه و مهر بری بود نکرد
گوش فرمود و هر آن عشق نفرمود نکرد
«یار مفروش به‌دنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف به‌زر ناسره بفروخته بود»

ما که باشیم که با اسوهٔ ایمان، حافظ
فخر علم و ادب و حافظ قرآن، حافظ
و غزل سازترین شاعر ایران، حافظ
«گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ
یارب این قلب شناسی زکه آموخته بود»

☆ ☆ ☆

آشنائی با آثاری چند از حافظ پژوهان معاصر ایرانی

ح. م. امین
پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو

فرهنگ‌ها

دربارهٔ شرح واژه‌های دیوان حافظ تاکنون چهار فرهنگ چاپ شده است:

۱- فرهنگ اشعار حافظ، تدوین شادروان احمد علی رجایی خراسانی (۱۲۹۵ - ۱۳۵۷ ه ش) طبع اوّل ۱۳۴۰ ه ش. طبع دوّم با افزودن حدود دویست صفحه مطالب جدید [انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴ ه ش]. این فرهنگ حدود چهل و چهار مدخل اصلی دارد و در آن بیشتر واژه‌های صوفیانه مورد بررسی قرارگرفته است.

۲- فرهنگ ده هزار واژه‌ای حافظ، تدوین ابوالفضل مصفّی در دو جلد [پاژنگ، تهران، ۱۳۶۹ ه ش]. این فرهنگ را می‌توان جامع‌ترین واژه‌نامهٔ شعر حافظ دانست.

۳-کلک خیال انگیز، (فرهنگ جامع دیوان حافظ)، تدوین دکتر پرویز اهور «شامل معانی و شرح یک هزار و ششصد حرف، واژه، ترکیب، تعبیر و اصطلاح‌های عرفانی و اسمای خاص و بعضی ابیات دشوار است». هر واژه شاهدی از شعر حافظ را در پی دارد و از تحریر و تقریرات درس شادروان استاد فروزانفر استفاده شده است.

۴- واژه‌نامهٔ غزل‌های حافظ، تدوین شادروان حسین خدیوجم. این واژه‌نامهٔ کوچک به اصطلاحات خاص حافظ و در عین حال عامه فهم پرداخته است.

واژه‌نامه‌ها

۱- فرهنگ واژه نمای حافظ، تدوین دکتر مهین دخت صدیقیان، با همکاری دکتر ابو طالب میر عابدینی [امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶ ه ش] برمبنای نسخهٔ دیوان تصحیح

مرحوم خانلری تنظیم شده و تمامی کلمات شعر حافظ را با نظام الفبایی و رعایت اصول علمی و زبانشناختی آورده است و فرهنگ بسامدی دیوان حافظ است.

۲-کشف الابیات و کشف اللغات، تدوین شادروان سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی است که برمبنای صدر ابیات با ذکر شماره و سطر، محل هر کلمه را در متن دیوان نیز نشان داده است.

شرح غزل‌های حافظ

در کتابشناسی‌های حافظ بیش از پنجاه شرح بر دیوان حافظ گزارش شده است که سهم حافظ پژوهان ترک و هندوستانی بیش از ایرانیان است. در اینجا به ایجاز فقط از شروحی نام برده می‌شود که به دست حافظ شناسان معاصر ایرانی تدوین شده است.

۱- آئینهٔ جام (شرح مشکلات دیوان حافظ)، نوشته شادروان استاد عباس زریاب خویی [علمی، تهران، ۱۳۶۸ ه ش]. در این کتاب ابتدا عنوان لفظ یا معنی موردِ بحث و شرح قرارگرفته، سپس شعری که محل بحث است آمده و شرح شده است. آئینهٔ جام در سال ۱۳۶۹ ه‌ش در رشتهٔ ادبیات فارسی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

۲- حافظ خراباتی (حافظ خراباتی و حافظ عارف)، تألیف دکتر رکن‌الدّین همایون فرخ [اساطیر، تهران، چاپ دوّم ۱۳۶۹ ه ش] در هفت جلد روابط اجتماعی و سیاسی خواجه شیراز با معاصرانش و به دست دادن شأن نزول و تاریخ سروده شدن اشعار و شرح و تفسیر هر یک. مجلّدات ۱-۵ به نام حافظ خراباتی و مجلدات ۶ و ۷ به نام حافظ عارف می‌باشد. این کتاب کلان هم زندگی‌نامه و هم توصیف روزگار حافظ و معاصرانش و هم افسانه‌هایی راجع به حافظ را دربردارد و شرح غزلیات را نیز دارا می‌باشد.

۳- حافظ‌نامه، نوشتهٔ بهاءالدّین خرمشاهی، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ است. در دو جلد [شرکت علمی و فرهنگی و سروش، تهران، چاپ

پنجم ۱۳۷۲ ه ش] این شرح یکی از شروح متقن بر دشواریهای غزلیات حافظ است. نگارنده با بکارگیری روشهای علمی و ذوق وافر موفقیتهای چشم‌گیری را در حل مفاهیم کلیدی بدست آورده است.

۴- در جستجوی حافظ، تألیف رحیم ذوالنور [زوّار، تهران، چاپ ۱۳۷۲ ه‌ش] در دو جلد توضیح و تفسیر و تأویل غزلیات، قصاید، مثنویات، قطعات و رباعیات حافظ شیرازی است. طبق توالی ابیات متن مصحح قزوینی ـ غنی و مقابله با خانلری است. این مقابله در چاپ اخیر افزوده شده است.

۵- دیوان حافظ، شرح خطیب رهبر، نوشته دکتر خلیل خطیب رهبر، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلها و برخی نکته‌های دستوری و ادبی و امثال و حکم به توضیح پرداخته [صفیعلیشاه، چاپ اوّل ۱۳۶۳ ه ش]. این اثر شرحی دانشجو پسند است و می‌توان آن را کوتاه‌ترین شرح غزلیات حافظ دانست.

۶- شرح جنون، تألیف سیّد احمد بهشتی شیرازی، تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی است. بر مذاق صوفیانه با تمثیلات و داستان‌ها و شواهد شعری اهل تصوّف در حدود ۱۳۹ مدخل [روزنه، تهران، ۱۳۷۱ ه ش]. این شرح دارای جلدهای دیگر نیز می‌باشد که هنوز به چاپ نرسیده است.

۷- شرح غزلهای حافظ، نوشته شادروان دکتر حسینعلی هروی (۱۲۹۷-۱۳۷۲ ه‌ش) با کوشش دکتر زهرا شادمان. شرح کاملی بر یکایک ابیات غزلهای حافظ است. در چهار جلد [نشرنو، تهران، ۱۳۶۷ ه ش]. این شرح مطمح نظر عامهٔ اهل کتاب و تمام دوستداران حافظ است. مرحوم هروی، تمام ابیات غزلیات را دوبار (یکبار به اجمال و یکبار به تفصیل) به نثر ساده در آورده است.

حافظ پژوهی

در این بخش کتابهای مستقلی معرفی شده که حافظ پژوهان ایرانی، شخصیت، تاریخ و زندگی‌نامهٔ حافظ و... را مورد بررسی قرار داده‌اند.

۱- آنچه دربارهٔ حافظ باید دانست، مجموعه‌ای از گفتارها و نوشته‌های استاد شادروان محمّد محیط طباطبایی (۱۲۸۰-۱۳۷۱ هش) است از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۶۷ هش. مندرجات این کتاب به‌قرار زیر است: سدهٔ هشتم یا قرن حافظ. خواجهٔ فقیر، حافظ و هندوستان. مقدمهٔ قدیمی دیوان حافظ. سخنی دربارهٔ دیوان حافظ. حافظ در میان مسجد و میخانه. حافظ و زبان شیرازی. در آمدی بر غزل عربی حافظ. قدیم‌ترین مأخذ کتبی شعر حافظ، این غزل از حافظ است یا سلمان؟ چرا حافظ بی‌دین باشد؟ اشکال شناسایی حافظ با معیارهای تازه. قصّهٔ وصله و رشته دربارهٔ جامهٔ حافظ، شکسته و نشکسته، شاخ نبات حافظ. غزلهای اصیل و دخیل، الهام خاک پاک، ششصدمین سال وفات حافظ. تحقیقی دربارهٔ وفات حافظ [بعثت، تهران، ۱۳۶۷ هش].

۲- از کوچهٔ رندان، نوشتهٔ استاد عبدالحسین زرین‌کوب، دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ حافظ. مشتمل بر: شهر رندان، فیروزهٔ بو اسحاقی، میان مسجد و میخانه، رند و محتسب، سرود زهره، سخن اهل دل، رویا و جام جم، دو رند، رند در بن بست، در دیر مغان، از میکده بیرون، عشق، کدام عشق [سازمان جیبی فرانکلین، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۶ هش].

۳- بانگ جرس، نوشتهٔ شادروان عبدالعلی علوی متخلّص به‌پرتو (۱۲۸۱-۱۳۵۹ هش) راهنمای مشکلات دیوان حافظ است. مشتمل بر: تصوّف و نحوهٔ ظهور و تطوّر آن تا قرن هشتم، اقتباسات خواجه شیراز از آیات قرآن مجید و اشارات به‌احادیث و تفاسیر، برخی اشعار مشکل خواجه شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، همراه با معانی کلمات و لغات با ذکر شواهدی از ضرب المثلها و ارسال المثل [خوارزمی، تهران، چاپ سوّم ۱۳۶۵ هش].

۴- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ عصر حافظ) نوشتهٔ شادروان دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱ هش). مستندترین منبع دربارهٔ عصر حافظ است. مندرجات این اثر عبارتند از: خاندان اینجو و سلسلهٔ آل مظفر، گرفتاری و قتل شاه شیخ ابو اسحاق. گرفتاری و کورشدن امیر مبارزالدّین محمّد. شاه شجاع، مکتوبات شاه شجاع، دیوان شاه

شجاع... [مطبعهٔ بانک ملی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه‍ ش].

۵- به شاخ نباتت قسم، نوشتهٔ دکتر محمود روح الامینی، به شیوهٔ سنجیده به‌گوشه‌ای از فولکور حافظ و نفوذ فال با دیوان حافظ پرداخته است. در حقیقت باورهای عامیانه دربارهٔ فال حافظ است [پاژنگ، تهران، ۱۳۶۹ ه‍ ش].

۶- تماشاگه راز، تقریرات شهید مرتضی مطهری است با مقدمه عبدالعظیم صاعدی. این کناب تقریرات درسهای حافظ پژوهی استاد شهید مرنضی مطهری در دانشکدهٔ الهیات است و اثری بسیار ارزنده دربارهٔ شرح رموز و کنایات شعر حافظ در باب موضوعات عرفانی [صدرا، تهران، ۱۳۹۹ ه‍ ش].

۷- جام جم یا تحقیق در دیوان حافظ، نوشتهٔ استاد منوچهر مرتضوی، مباحثی است مربوط به الهامات مکتب حافظ [بی‌ناشر، نبریز، ۱۳۳۴ ه‍ ش]

۸- حافظ، نوشتهٔ بهاءالدّین خرمشاهی، در یک مفدمه و ده فصل: ۱- زمانه حافظ، ۲- رمینهٔ فرهنگی حافظ، ۳- اندیشهٔ سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ. ۴- سبک حافط، ۵- اندیشه‌های فلسفی، کلامی حافظ، ۶- اندیشه‌های دینی و اعتقادات حافظ، ۷- اندیشهٔ عرفانی حافظ. ۸- دو پیام و دو دستاورد بزرگ حافظ: عشق و رندی، ۹- از حافظ چه می‌توان آموخت، ۱۰- برای مطالعهٔ بیشتر [طرح نو، تهران، ۱۳۷۳ ه‍ ش].

۹- حافظ چه می‌گوید، نوشتهٔ محمود هومن (۱۲۸۷-۱۳۵۹ ه‍ ش)، این کتاب در جست و جوی فلسفهٔ حافظ و حافظ فیلسوف است [کتابفروشی ادب، تهران، ۱۳۱۷].

۱۰- حافظ در اوج، نوشتهٔ پرویز خانفی. بعضی مندرجات آن عبارت است از: آمیختگی غزل سلمان با غزل حافظ. اقتفای حافظ ار سعدی، حافظ شیرازی و سلمان ساوجی. حافظ و کمال خجندی، شراب در سخن، شیوهٔ بارسازی حافظ... [فرهنگ و هنر فارس، شیراز، ۱۳۵۳ ه‍ ش] در دو جلد.

۱۱- حافظ شناسی یا الهامات خواجه، نوشتهٔ محمّد علی بامداد. زندگی‌نامهٔ فکری و نقد روانشناختی شعر و شخصیت حافظ است. بعضی از مندرجات: پیر حافظ کیست؟

ملامتیه کیستند؟ حافظ مسلماً ملامتی است. شرح الفاظ استعاری و کنایات - قوم، خرابات... [بی ناشر، تهران، چاپ سوّم ۱۳۴۸ هـ ش].

۱۲- حافظ شیرین سخن، نوشتهٔ شادروان استاد محمّد معین (۱۲۹۴-۱۳۵۰ هـ ش)، این اثر معتبرترین زندگی‌نامهٔ علمی و مستند حافظ همانند تاریخ عصر حافظ دکتر قاسم غنی است. کتاب شامل سه بخش و هر بخش به چندین بهره تقسیم شده است. این کتاب نخستین بار به ۱۳۱۹ هـ ش در تهران با چاپ سربی در یک مجلد منتشر شده است. کتاب مورد نظر توسّط خانم دکتر مهیندخت معین، دختر مرحوم معین انتشار یافته است [نشر معین، تهران، ۱۳۴۹ هـ ش].

۱۳- حافظ‌نامه، نوشتهٔ شادروان عبدالرحیم خلخالی. رساله‌ای است کوتاه ولی پرمایه. شامل مباحثی چون: افکار و عقاید خواجه، فرمانروایان یا سلاطین دورهٔ خواجه، مسافرت خواجه، تفال از دیوان خواجه، و... [مجلس، تهران، ۱۳۲۰ هـ ش].

۱۴- حافظ و جام جم، نوشتهٔ دکتر جواد برومند سعید. تحقیق در مورد جام جم درادبیات فارسی و شعر حافظ است. تکملهٔ این جلد به‌نام انگشتری جمشید [= خاتم سلیمان] می‌باشد. [پاژنگ، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش].

۱۵- حافظ و قرآن، نوشتهٔ مرتضی ضرغامفر. تطبیق ابیات حافظ با آیات قرآن است. تأثیر معانی و مضامین آیات قرآنی مستقیم یا غیر مستقیم در شعر حافظ با ذکر شواهد. [صائب، تهران، ۱۳۴۵ هـ ش].

۱۶- حافظ و موسیقی، نوشتهٔ شادروان حسینعلی ملاّح. استخراج اصطلاحات موسیقی و شرح و توضیح آنهاست. به ترتیب الفبایی. [فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۱].

۱۷- در گلستان خیال حافظ، نوشتهٔ دکتر خسرو فرشیدورد، تحلیلی است از تشبیهات و استعارات اشعار خواجه با شواهد بسیار [بنیاد نوریانی، تهران، ۱۳۵۷ هـ ش].

۱۸- دیوان العشق، نوشتهٔ دکتر صلاح الصاوی شاعر بلند آوازهٔ مصری که در حدود سی سال پیش به ایران آمد. این کتاب بررسی اندیشهٔ حافظ است و ترجمهٔ سی غزل خواجه به عربی با حفظ وزن و قافیه [رجا، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش].

۱۹- ذهن و زبان حافظ، نوشتهٔ بهاءالدّین خرمشاهی، مندرجات این کتاب: قرآن و اسلوب هنری حافظ، میل حافظ به‌گناه، حافظ و مسألهٔ معاد؟ اعجاز در ایهام، اختلاف قرائات و دو نقد: ۱- در حاشیه کوی دوست، ۲- حافظ شاملو [نشر نو، تهران، ۱۳۶۲ هـ ش].

۲۰- گلگشت، نوشتهٔ دکتر محمّد امین ریاحی. در شعر و اندیشهٔ حافظ. مندرجات این کتاب: چهرهٔ ممتاز حافظ، فهم زبان حافظ. جان و جهان حافظ. طنبی و شاه نشین. سرچشمه‌های مضامین حافظ. حافظ با یکی از پیران خانقاه. ماجرا کردن و خرقه سوختن، دو یار زیرک و از باده کهن دومنی. بادجوی مولیان. این رباعی‌ها از حافظ نیست. آیندهٔ حافظ شناسی [علمی، تهران، ۱۳۶۸ هـ ش].

۲۱- ماجرای پایان ناپذیر حافظ، نوشتهٔ دکتر محمّد علی اسلامی ندوشن. مندرجات: شیوهٔ شاعری حافظ، معشوق حافظ کیست؟ حافظ شاعر دانندهٔ راز. بوی در نزد حافظ. ماجرای پایان ناپذیر حافظ. [یزدان، تهران، ۱۳۶۸ هـ ش].

۲۲- مکتب حافظ، نوشتهٔ دکتر منوچهر مرتضوی. این اثر از سه باب و چندین فصل و بخش تشکیل شده است. بعضی از مباحث اصلی و فرعی: کلیات دربارهٔ تصوّف. تصوّف عابدانه و عاشقانه. مشابهات و مغایرات مشرب و فکر حافظ و خیام. اصول مشرب اخلاقی حافظ. اصول مکتب رندی... [ابن سینا، تهران، چاپ اوّل ۱۳۴۴ هـ ش و ستوده، تبریز، چاپ سوّم ۱۳۷۰ هـ ش].

۲۳- یک قصّه بیش نیست، نوشتهٔ دکتر حسن انوری. ملاحظاتی دربارهٔ شعر حافظ و اندیشه‌های او. مندرجات آن: تمرکز معانی، گوشنوازی شعر. طنز، واژگان ویژه. روند اندیشه دستورمندی. نگاهی به چند غزل. تصحیح انتقادی دیوان حافظ. سالشمار عصر حافظ [مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۸ هـ ش].

* * *

به استقبال از حافظ شیرازی

دکتر رئیس احمد نعمانی
دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره

کمال مرد به اوصاف علمی و ادبی است
دلیل بی‌هنری لاف نسبت و نسبی است
من و نیاز به صهبا چه گفتگوی عبث
نشاط من همه مرهون ذوق تشنه لبی است
معلّمم که جز از قول راست درس نداد
زمن توقع باطل خیال بولهبی است
عنان دل که به دست خرد نداد قضا
من و ندیدن خوبان شهر بوالعجبی است
شنیده‌ام چو حدیث فراق از لب نی
دلم گرفته زصوت ترانهٔ طربی است
کسی که کار لئیمانه می‌کند همه روز
چه حاصلش ز دعاها و ورد نیم شبی است
رئیس حرف ریایی به گفته‌هایم نیست
«اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است»

***

لسان‌الغیب

رشید حسن خان
بازنشستهٔ دانشگاه دهلی، دهلی

در ایران و هند معمول چنین بوده است که با دیوان حافظ فال بگیرند. سیّد عبدالرّحیم خلخالی، یکی از دانشمندان ایرانی که دیوان حافظ را تصحیح نموده و به چاپ رسانده است، در این باره می‌گوید:

"این موضوع به اندازه‌ای شیوع و شهرت دارد که هر کس بدون استثنا از شاه تا گدا، از غنی تا فقیر، از عارف تا عامّی، از پیر تا جوان علاقه‌مند و پابند بدان هستند، تو گویی اساساً دیوان حواجه برای فال گرفتن سروده شده است"[1].

در فال گرفتن از دیوان حافظ به روایاتی بر می‌خوریم که شگفت آور است. امکان دارد بعضی از این روایت‌ها نتیجهٔ خوش باوری باشد، ولی تعداد زیادی از آنها نیز حقیقی بوده و به‌وقوع پیوسته‌اند. به‌طور مثال باید گفت نسخهٔ خطّی ذیقیمتی از دیوان حافظ در کتابخانهٔ خدا بخش (پتنا) نگهداری می‌شود که زینت بخش کتابخانه‌های پادشاهان تیموری هند بوده است. روی حاشیهٔ چند صفحه از این نسخهٔ خطّی، دست نوشته‌هایی دربارهٔ فال گرفتن ثبت گردیده است. یکی از آنها به‌قلم جهانگیر پادشاه تیموری است. در یکی از نوشته‌های جهانگیر که روی حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۶ قرار دارد، آمده: «در اجمیر بر سر رانا رفته بودم، در شکار تعویذ الماس تراشیده از سر من افتاد. شگون این را خوب ندانسته تفأل به دیوان خواجه نمودم این غزل بر آمد و روز دیگر تعویذ پیدا شد». مطلع این غزل بدین قرار است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد　　دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

۱- حافظ‌نامه، ص ۵۷.

و از «ستارهٔ بدرخشید و ماه مجلس شد» او چنین حدس می‌زند که الماسی که همانند ستاره‌ای می‌درخشید، ماه مجلس خواهد شد یعنی به‌دست خواهد آمد و روز دیگر الماس تراشیده که مفقودالاثر شده بود، پیدا شد.

حالا این مطلع را دو مرتبه بخوانید و آن را برای مدّتی از این پیش آمد جدا کنید. توجّه فرمائید که در این بیت لفظ ستاره چطور به‌کار برده شده است. آیا این استعاره است؟ آری، می‌توان آن را به آسانی استعاره تلقی کرد. اگر در ذهن شخصی، خیالی وجود دارد که مناسبتی با استعاره داشته باشد، یعنی علّت وجه جامع آن بشود، این لفظ می‌تواند ترجمان همان خیال باشد. فرض کنید در ذهن شخصی سوالی مطرح می‌شود که آیا محبوب او امروز خواهد آمد یا خیر؟ او فال می‌گیرد و همین بیت بدستش می‌آید. در نتیجه همین واژهٔ ستاره برایش مرادف محبوب خواهد شد.

به‌طوری کلّی استعاره دارای وسعت معناست. ستاره می‌تواند استعاره برای چیزهای متعددی قرارگیرد یعنی همهٔ آن چیزهایی که نسبتی با ستاره داشته باشند و در عین حال معهود ذهنی شخصی نیز باشد. پس این استعاره می‌تواند به‌وسیلهٔ این بیت ترجمان مطالب متعدد و خیالات مختلف افراد زیادی باشد و هر شخصی به‌خود حق می‌دهد که فکر کند این بیت ترجمانی از فکر اوست.

دایرهٔ معنای تلمیح در مقابلِ استعاره کوتاه است، با این وجود اکثر تلمیحات نیز دارای آن حد از وسعت معنائی هستند که خیالی را به‌چنین پیش آمدهایی مختلف الاحوال منتقل کنند. بنا بر این رابطه‌ای مابین اصل واقعه و آن تلمیحات پیدا می‌شود. به‌طور مثال در قصّهٔ حضرت یوسف به جنبه‌های مختلفی می‌توان اشاره کرد. یوسف گم گشته را در نظر بگیرید، فرض کنید جهانگیر در ضمن فال گرفتن برای تعویذ الماس تراشیده، آن شعر حافظ را بدست می‌آورد که اوّلین مصرع آن به قرار زیر است: «یوسف گم گشته باز آید به‌کنعان غم مخور». در این صورت آیا ذهن او به‌این امکان متمایل نمی‌شد که آن اشاره‌ای به‌الماس گم شده است و الماس را بدست خواهد آورد؟ این

مصرع به خوبی دارای این مفهوم است و می‌توان از آن استنباط مراد کرد. بیان دو فالِ متعلّق به این تلمیح جالب توجّه و برای توضیح بهتر نظر بنده مناسب است.

خلخالی در حافظ‌نامه به فالی که در دوران جنگ جهانی گرفته شد، اشاره کرده است و می‌نویسد:

شخصی از ایران به کشور خارجی رفت. آن‌جا دچار مشکلاتی شد. او فکر می‌کرد که «دیگر روی وطن عزیز را نخواهد دید» روزی برای فال گرفتن به دیوان حافظ دست زد و غزلی با این مطلع آمد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان، غم مخور

او مطمئن شد که به ایران مراجعت خواهد کرد. او خود را «یوسف گم گشته» قرار داده و از «باز آید به کنعان» استناد کرده است که به ایران خواهد برگشت. احوال نوشته شدهٔ دیگری را در موردِ فال از همین غزل بدست داریم. یوسف اسم برادر کنعان بیگ قزوینی بود. او دوران جنگ در احمدآباد گجرات مفقودالاثر شد. کنعان بیگ چون از احوالش اطلاعی نیافت، مأیوس شد و از روح خواجه حافظ استمداد جست و همین بیت «یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور...» را دریافت نمود. در این قضیه گیرندهٔ فال از یوسف گم گشته، برادر خود را مراد کرد و از «باز آید به کنعان» حدس زد که برادرش به خانه خواهد رسید. استنباط هر دو به جای خود درست است، و علّتش اینست که این تلمیح دارای وسعت زیاد معنائی است و می‌تواند تعبیری از پیش آمدهای همانند زیادی باشد. در همین ضمن اشاره به فالی دیگر هم جالب توجّه است. بیشتر علاقه‌مندان به زبان و ادبیات اردو با چودری محمّد علی ردولوی آشنا هستند. او یکی از ملاکین ناحیهٔ خود بود. وقتی در زمان او دربارهٔ سیستم زمینداری و از بین بردن آن حرف زده می‌شد، او از دیوان حافظ فال می‌گیرد. به قول خود او، این بیت می‌آید:

آن جامه‌ای که بود درو بوی یوسفم[1] ترسم برادران غیورش قبا کنند

۱- در دیوان حافظ تصحیح قزوینی و غنی، این مصرع بدین قرار است: «پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم».

چودری محمّد علی از این شعر چنین استنباط کرد که حافظ می‌گوید که املاکش از دست خواهد رفت. اگر فرض کنیم که در این شعر اشاره‌ای به خاتمهٔ زمینداری رفته است، باید زمینداری را جامهٔ یوسف و آنهایی که این سیستم را از بین می‌برند، برادران یوسف خواند. معنی‌اش اینست که ذهن شخصی که فال می‌گیرد، حتّی مناسبت‌های بسیار بعیدی را با معهود ذهنی خود ارتباط داده، مفهوم دلخواه خود را می‌گیرد. این شعر به ظاهر حتّی ربطی بعید هم با خاتمهٔ زمینداری ندارد، ولی گیرندهٔ فال با این شعر رابطهٔ نزدیکی احساس می‌کند، و اینجاست که به تصدیق می‌رسد که معنای متن را در حقیقت خواننده‌اش تعیین می‌کند.

در این شک و تردیدی نیست که استعاره (و تا حدّی تلمیح)، جنبه‌های گوناگون مفاهیم را باز می‌کنند، ولی از لحاظ وسعت خیال، کار آیی کنایه در غزل بیشتر از استعاره و تلمیح است. این وسعت معنا هر گاه که شامل شعری از غزل شود، از لحاظ مختلف می‌تواند ترجمان پیش آمدهای متعددی گردد و هر مرتبه چنین احساس خواهد شد که این شعر مثل این است که برای همین مناسبت ساخته شده است. این کثیرالجهتی آفریدهٔ کنایه است. علّتش هم اینست که از روی قواعد بیان، استعاره صرفاً دارای این محدودیت است که از دوگونه معنی حقیقی و مجازی تنها می‌توان مراد مجازی آن را گرفت و نمی‌توان به معنی حقیقی توجّه کرد. بعکس، از کنایه می‌توان در یک وقت هر دو معنی حقیقی و مجاز را مراد گرفت، یعنی در کنایه می‌توان معنی را بر مجاز و حقیقت اطلاق نمود. بنا بر این در یک طرف الفاظ آن دسته از معنی حقیقی را ترسیم می‌کنند که ذهن ما با آنها به خوبی آشنا و مأنوس است و در نتیجه واقعات حقیقی ترسیم می‌شود و از طرفی دیگر، کنایه بنا بر نسبت مجازی آن، به تشکیل مفاهیمی کمک می‌کند که در آن هنگام ذهن و احساس خواننده منعطف به آنهاست. بنا بر این خواننده از شعر مفهومی را اخذ می‌کند که همان خواننده در وقتی دیگر بنا بر مناسبت‌هایی به خیال و واقعه‌ای دیگر، مراد دیگری را از همان شعر می‌تواند بگیرد. و این هم ممکن است که افرادی

مختلف‌الخیال در یک وقت از همان شعر مفاهیم گوناگون را اخذ نمایند و همهٔ اینها می‌توانند به جای خود مصداق داشته باشند.

غزل حافظ خصوصیت دیگری هم دارد که به آن نحو و اندازه در غزل‌های شعرای دیگر دیده نمی‌شود. و آن طرز بیان اوست. در غزل حافظ هر دو جنبهٔ حقیقت و مجاز مورد توجّهٔ هستند. آیا حافظ صوفی بود یا خیر، شرابش شراب معرفت بود یا شراب انگور، حافظ شناسان در پاسخ به این سوال‌ها اختلاف نظر دارند و علّتش این است که خوش‌باوری باعث این امر شده است تا حقیقت پسندی مفروضهٔ متصوفانه را بر واقعیت مجازی ترجیح دهد. به هر صورت همه متفق‌القول هستند که حافظ غزل‌سرای درجهٔ یک و شاعر منفرد نوع خود است و این سبک و اسلوب نصیب شاعری دیگر نشده است. در این امر هم اتفاق نظر وجود دارد که قسمت اعظم غزل فارسی دارای تأثیر عمیق عرفانی است و نمود آن در کلام حافظ به اوج خود رسیده است. در نتیجه در این سطح نیز شعرش دارای جنبه‌های گوناگونی است.

پس ما دو جزء نیرومند داریم: یکی کنایه (و تا حدّی استعاره) و دیگری همین سبک بیان متصوفانه. در اثر این هر دو مزیت، غزل حافظ متصف به معنائی است که بیتی از آن می‌تواند پیش‌آمدهای متعددی را ترجمان باشد و افرادی مختلف‌العقیده و مختلف‌الخیال می‌توانند در آیینه‌های ذهن خود این چنین اشعاری را در خیالات و آرزوهایشان منعکس دیده و پاسخ سوال‌های خود را ببینند و به قول اوّلین مقدمه نگار دیوان حافظ:

"در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف عریبهٔ انگیخته و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده... سماع صوفان بی‌غزل شورانگیز او گرم نشدی و مجلس می‌پرستان بی‌نقل سخن ذوق‌آمیز او رونق نیافتی"[1].

۱- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و قاسم غنی

می‌توان در این ضمن پرسید که چرا فقط از دیوان حافظ فال می‌گیرند، در حالی که در ایران شعرای بزرگ عرفانی مثل رومی، سنائی، عطّار و غیره رشد نموده‌اند. در این زمینه باید چند امور را پیش نظر داشت. یکی اینکه هر نوع فالی که از دیوان حافظ گرفته می‌شود، شامل فال‌های عاشقانه و رندانه است. مثلاً اینکه آیا وصال محبوب ممکن است یا خیر و غیره. این چنین تفألهائی از دواوین رومی، سنائی، عطّار که شعرای عالی مرتبت عرفانی هستند، ممکن است سوء ادب تلقی شود. زیرا که سرایندگان این اشعار، افرادی صوفی و به خدارسیده بودند. اینها سیّاح عالم طریقت هستند. در موردِ حافظ این چنین خیالی اصلاً مطرح نیست او خواجهٔ همه است و به ویژهٔ خواجهٔ عاشقان دلباخته و رندان قدح خوار. او خودش گفته است:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه　　که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

دیگر اینکه اساس شهرت و عظمت رومی، عطّار و سنائی اصلاً بر مثنوی‌های آنها نهاده شده است. ابیات مثنوی فاقد آن وسعت معنایی است که خاصهٔ ابیات غزل است و کاربرد کنایه در مثنوی همانند غزل نیست، زیرا که مثنوی اساساً صفت توصیفی شعر است و به همین علّت است که ابیات مختلف مثنوی مثل اشعار مختلف غزل مفاهیم گوناگونی را نمی‌توانند تشکیل دهند.

دربارهٔ غزل‌های این شعرا باید گفت، اینها آن چنان به صفات آداب و بزرگی و عظمت وابسته هستند که نمی‌توان جسارت کرد و از کلام آنها به طور کلّی هر نوع فالی را گرفت. شاید «رندان جهان» برای تفأل رندانهٔ خود جرأت نکنند به اشعار آنان رجوع نمایند، ولی این افتخاری است که نصیب حافظ شده که او برای همهٔ بندگان نیک خدا و دنیادار، پادشاهان و فقرا شخصیت یکسانی دارد. چنین احساس قرب شخصیّتی و یگانگی ذهنی که با کلام حافظ مطرح می‌گردد، از دیگر شاعران ایرانی بدست نمی‌آید. این همان حقیقتی است که حافظ به آن چنین اشاره می‌کند: «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است».

استمداد از اشاره‌ای غیبی در هر زمان و هر جا به شکلی رایج بوده است. فال گرفتن و همچنین استخاره با قرآن مجید، اشکال مختلف تسکین همین جذبهٔ بی‌اختیار شوق است. امکان زیادی وجود دارد که شخصی دیوان حافظ را با خیال خاصّی گشوده باشد و غزلی یا بیتی از حافظ پیش چشم او قرار گیرد که به نظر او اشاره‌ای متعلّق به اشتغال ذهنی او در آنجا موجود باشد و از حسن اتفاق مشکل او بر طبق مرادش رفع شده باشد. در این صورت وقوع چنین پیش آمدها یا چند واقعهٔ اتفاقی می‌تواند اعتقاد به فال گرفتن از دیوان حافظ را قوت بخشیده باشد و به تدریج برای ما در نهایت مسلم شده است که خواجه حافظ و دیوانش پرده گشای اسرار غیب است.

روش فال گرفتن از دیوان حافظ

قبل از باز کردن دیوان، باید گفت: ای خواجه حافظ شیرازی، تو کاشف هر رازی، من طالب یک فالم، بر من نظراندازی[1]. این قسمت حمله که تو کاشف هر رازی، ترجمانی از آن خیال عمومی است که حافظ لسان الغیب است و کلام او کاشف اسرار است، یعنی رازهای سربسته را بازگو می‌کند. این گونه اعتقاد نسبت به شاعر دیگر فارسی‌گو وجود ندارد. بنا بر این آشکار است که روش و سنّت فال گرفتن از کلام شاعران دیگر نتوانست گسترش یابد. در آحر باید گفت که شوخ رنگی مجاز و حقیقت که خاصّه غزل حافظ است، در غزل‌های شعرای دیگر نیست. در کلام آنان یا مجاز به طور خاص نمایان است یا حقیقت. این چنین نیست که فوراً بعد از خواندن شعری از آنان هر دو رند و صوفی، به ویژه صوفی‌های دنیازده بدون تصنّع احساس کنند که این صدای دل و قلب آنهاست.

مسئلهٔ الحاق در شعر حافظ

اکنون به جنبهٔ دیگر این مسئله توجّه فرمائید. به قول قزوینی بزرگترین محقّق ایران، و یکی از تصحیح کنندگان دیوان حافظ، در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ شعرهای

۱- رک: حافظ نامه.

الحاقی کم یا زیاد وجود دارد. ایشان نظر دارند که در بعضی نسخه‌ها صد یا افزون از آن و در بعضی دیگر تا سیصد غزل الحاقی است. حالا سوالی که مطرح می‌شود، اینست که اگر در ضمن فال گرفتن، شعرهایی بدست بیاید که الحاقی است، یعنی منسوب به حافظ است و حقیقتاً از حافظ نیست، چه باید کرد؟ می‌خواهم این مسئله را با مثالی توضیح دهم.

معروف است که در دورهٔ شاهان اوده انگشتری یا جواهری گران‌قیمت در کاخ شاه گم شد. در شب سعی می‌شد که آن را با روشنایی چراغی بدست آورند. فالی از دیوان حافظ هم گرفته شد، سرصفحه این بیت قرار داشت:

ز فروغ چهر زلفش ره دین زند همه شب

چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد[1]

جواهر گم شده از کنیزی که چراغ بدستش بود، پیدا شد[2].

حالا نسبت به این فال معروف چه نظری باید داد؟ فرض کنید که شعر حافظ پرده گشای اسرار غیبی است و او خودش لسان الغیب است، ولی در این بیت نیز نوعی برکت پرده‌گشایی وجود دارد که البتّه نمی‌دانیم این بیت از کدام شاعر است. چرا که بیت فوق الذکر در بسیاری از نسخه‌های معتبر دیوان حافظ وجود ندارد.

پس کاملاً واضح است که در بعضی ابیات صفت معنی آفرینی که آفریدهٔ استعاره و کنایه است، کارفرماست. این نوع اشعار از هر شاعر که باشد، شاعری معروف یا غیر معروف، شاعری مسلمان یا غیر مسلمان، دارای این مزیت خواهند بود. اینجا اعتقاد اهمیّت دارد، خواننده می‌تواند از هر شعری مفهومی را که می‌خواهد بگیرد و معهود ذهنی خوانندهٔ می‌تواند این مفهوم را برحسب حال خود بیابد.

۱- علی اکبر دهخدا در اثر بارز خود به نام امثال و حکم، این مصرع را درج کرده است ولی اسم شاعر را نیاورده است.

۲- مجلّهٔ آج کل (دهلی)، شمارهٔ آوریل ۱۹۴۷ م.

روایت‌های معتبر و غیر معتبر دربارهٔ فال

روایاتی که دربارهٔ فال گرفتن از دیوان حافظ معروف هستند، در درستی و اعتبار بعضی از آنها شک و تردیدی وجود ندارد، زیرا که اسناد مکتوبی دربارهٔ آنها در دست داریم که از نظر تحقیق قابل قبول هستند؛ و اگر بعضی روایات در این زمینه اعتبار ندارند، باعث تعجّب نیست. مسألهٔ جعل روایات و ساختن قصّه‌ها از پیش رواج داشته است، بویژه دربارهٔ اموری که متعلّق به اعتقاد عوام و خوش گمانی است. این نیز لازم نیست که روایت شفاهی همان طور باشد که در اصل بوده است. می‌خواهم این مطلب را با مثالی آشکار کنم: "سیّد عبدالرّحیم خلخالی، راجع به فالی در حافظ‌نامه چنین نوشته است: و نیز شنیده‌ام جوان صبیح المنظری بر سر تربت خواجه برای حاجتی استمداد طلبیده، فال می‌گیرد، این بیت می‌آید:

سرمست در قبای زرافشان چو بگذری — یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوس کن

فتح علی گفت که نه یکبار بلکه دوبار بوسه می‌دهم ولی بوسه نداد و از آنجا برفت. ظاهراً حاجتش بر آورده می‌شود. باز دیگر بر مقبرهٔ خواجه آمده برای مقصود دیگر تفأل کرده. این بیت می‌آید:

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم
وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک"

"به مزار خواجه حافظ رسید و فال گرفت، فتح علی باز گفت که نه دو بوسه، سه بوسه می‌دهم و دو باره بدون بوسه دادن بر قبر حافظ از آنجا مراجعت کرد. بار سوم که به مزار خواجه حافظ رسید و فال گرفت، این شعر آمد:

سه بوسه کز دو لبت کردهٔ حوالت من — اگر ادا نکنی، وام‌دار من باشی

فتح علی از جای خود برخاست و بوسه‌های پی در پی بر مزار خواجه داد".

این روایت فال گرفتن، بیش از نقل یک داستان جالب توجّه نیست. هر دو روایت کنندگان این پیش آمد مربوط به فال گرفتن، مأخذ و یا مآخذ خود را اسم نبرده‌اند. بدیهی

است بدون اشاره به مأخذ، امکان اضافه در تفصیل و جزئیات روایت وجود دارد. فکر می‌کنم که قضیهٔ سوّمین مرتبه بوسه دادن که شامل جزئیات فال گرفتن شده است، نظر به این شعر خواجه حافظ، سه بوسه کز دو لبت... افزوده شده است. بعد از مطالعهٔ بیتی، مطلبی را مطرح کردن و یا جنبه‌ای را به روایتی افزودن معمولاً صورت گرفته است.

در عین حال، توجّه به این نکته نیز لازم است که بدانیم چطور تفصیل و جزئیات مربوط به فال بدست ما رسیده است؟ مثلاً در همین فال جملاتی که منسوب به فتح علی می‌باشد، راوی آنها کیست؟ روایت‌هایی که برمبنای کلماتی مانند شنیده‌ام، گفته‌اند، روایت می‌کنند و غیره بیان می‌شوند، آیا تصدیق آنها لازم است؟ بیشتر نویسندگان ما ضروری نمی‌دانند که اشاره به مآخذ خود کنند و همچنین لازم نمی‌دانند که ببینند آنچه گفته شده قابل قبول است یا خیر. بنا بر این برای دانشجوی ادب فارسی جایز نیست که بر چنین روایاتی اعتماد کند.

بهتر اینست که دانشجوی با صلاحیت، آمارِ کاملِ فال‌هایی راکه از دیوان حافظ گرفته شده، آماده کند و هر روایت متعلّق به تفأل از دیوان حافظ را بررسی کند که آیا از لحاظ تحقیق قابل قبول هست یا خیر، و تعیین کند که در صورت اختلاف در روایت‌ها، کدام یک از آنها شکل مرجح دارد.

طریقهٔ فال گرفتن

نظرهای مختلفی در این ضمن داده شده است. قول خلخالی قبلاً نقل گردیده است که عبارت کامل آن بدین قرار است: "هر کس هر وقت و موقع کتاب حافظ بدست بیاورد، ابتداءً بدون فوت وقت صلوات و سلامی بر روح خواجه فرستاده: «ای خواجه حافظ شیرازی تو کاشف هر رازی، من طالب یک فالم، بر من نظراندازی» گفته، با نهایت ادب و احترام کتاب را بازکرده شروع به خواندن کرده و گفتهٔ خواجه را با نیّت خود تطبیق داده، و به آن عمل می‌کند.

در عبارت «شروع بخواندن کرده» آشکار نمی‌شود که دیوان حافظ را از کجا بخواند. به ظاهر چنان مستفاد می‌شود که صفحه‌ای که باز می‌شود، از همان‌جا شروع بخواندن کند چون به بیتی برسد که مطابقت با مقصود خواننده دارد، همان بیت را فال خود

تلقّی می‌کند.

از نوشتهٔ جهانگیر پادشاه تیموری که روی صفحهٔ ۱۳۶ نسخهٔ دیوان حافظ چاپ کتابخانهٔ خدابخش ثبت است، بدست می‌آید که از مطلع غزلی فال گرفته شده که بر روی صفحهٔ دست راست قرار دارد. و بیت موردِ نظر او بیت سوّم شعر این صفحه است. همین صفحه نوشته‌ای دیگر دارد که از آن معلوم می‌شود که از بیت دوّم این صفحه که آخرین بیت غزل است، فال گرفته شده است.

روی صفحهٔ ۱۴۷ همین چاپ دیوان حافظ، یادداشتی وجود دارد که اشاره می‌کند به این امر که از مطلع غزلی که در آخر این صفحه شروع می‌شود، فال گرفته شده است و این دوازدهمین بیت روی این صفحه است. از یادداشتی روی حاشیهٔ صفحهٔ ۲۲۳ بدست می‌آید که از یازدهمین بیت این صفحه فال گرفته شده و نیز از یادداشتی دیگر روی حاشیهٔ صفحهٔ ۲۳۱ معلوم می‌شود که از غزل کامل روی این صفحه که از آخرین سطر بر روی ص ۲۳۰ آغاز می‌شود، فال گرفته شده است. خلخالي در حافظ‌نامه در موردِ فال‌گرفتن نوشته است که «در ابتدای صفحه این شعر برآمد»، یعنی برای فال‌گرفتن، از اوّلین بیت صفحه استفاده شد و جائی دیگر اطلاع داده که از غزل کامل فال گرفته شد[1].

دوستی به من گفت که من بر روح حافظ فاتحه می‌خوانم، چشم‌ها را بسته و دیوان را باز می‌کنم، از هر جائی که باز شود، بیت هفتم صفحهٔ اوّل آن را می‌خوانم. اگر مفید مطلب نیست، دیوان را دو مرتبه باز می‌کنم. دوستی دیگر گفت که او از اوّلین بیت روی صفحهٔ راست برای فال استفاده می‌کند.

در آغاز دیوان حافظ ترجمهٔ قاضی سجّاد حسین، مقاله‌ای از مولوی محمّد میان قمر به عنوان «کلام حافظ و فال» را شامل است. در این مقاله طِریقه‌های فال گرفتن از دیوان حافظ بیان شده است. یکی از آنها اینست که بعضی‌ها بعد از قرائت بسم‌الله، دیوان حافظ را باز می‌کنند و سپس انگشتی روی بیتی می‌گذارند و از مفهوم آن فال

۱- حافظ‌نامه، ص ۶۳.

می‌گیرند. دیگران دیوان حافظ را باز می‌کنند و از هفتمین بیت بر روی صفحهٔ راست، فال می‌گیرند. در این مقاله جدول‌هایی برای فال درج است. این توضیحات در موردِ فال‌گرفتن تا حدّی پیچیده و مفصّل و مشتمل بر شش صفحه است. فال گرفتن از این طریق کمتر از حل کردنِ مسئلهٔ پیچیدهٔ ریاضی نیست.

قبلاً گفته‌ام که دانشجوی با صلاحیت باید اطلاعات مربوط به فال‌هایی منسوب به دیوان حافظ را گرد آورد، آنها را موردِ تحلیل قرار دهد و احوال واقعی این فال‌ها را آشکار کند و همچنین شرایط و طریقه‌های دیگر فال گرفتن از دیوان حافظ را از کتابها و روایاتِ شفاهی جمع آوری کند؛ تا حقیقت و گزارش مفصّل این مسئله هم به دست آید. حافظ سروده است:

از غم هجر مکن ناله و فریاد، که دوش زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید

انتظار فریادرسی، آرزو برای مسیحا نفسی و جستجو برای اشاره‌ای غیبی همیشه گریبان‌گیر انسان خواهد ماند. هر ذهنی از حسرت تغییر و تبدل خالی نخواهد ماند. برای گوارا ساختن آشوب زندگی و زنده نگهداشتن حوصله و دور کردن تاریکی و ناامیدی، شاید نیاز به پشتیبانی این چنین گمان باوریها و روشنایی‌های خیالی همیشه وجود داشته باشد. به همین علّت است که از حرکت ستاره‌ها دربارهٔ آینده حدس می‌زنند، گوش بر سروش غیب می‌دهند و فال خواهند گرفت.



ترجمه: پرفسور شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی، دهلی

شرحی بر یک غزل حافظ

سیّد محمّد حسینی نصر
دانشگاه دهلی، دهلی

در ازل پرتو حُسنت زتجلّی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه‌ئی کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد
دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند
دلِ غم دیدهٔ ما بود که هم بر غم زد
جانِ علوی هوس چاه زنخدانِ تو داشت
دست در حلقهٔ آن زلف خم اندر خم زد
حافظ آن روز طرب‌نامهٔ عشق تو نوشت
که قلم بر سرِ اسباب دل خرّم زد[1]

شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی که به یُمن برکات قرآن کریم، حقایق روشنی از جهان واقعی را دریافته است؛ همچنان در ادبیات ایران بر قلّهٔ رفیع عرفان ایستاده

۱- دیوان حافظ، باهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۱۷۳.

است، هر کشوری در این زمینه (دریافت شهود عرفانی و بیان آن به رمز و کنایت و اشارت در قالب شعر) بزرگ مردانی را به تاریخ تمدّن انسانی اهداء نموده است، از آن جمله است: "دانته آلیگیری در ایتالیا، ابن الفارض در مصر، لامارتین در فرانسه، گوته در آلمان، و قس علی هذا...

این چه عشقی است که به بیان‌های مختلف و زبان‌های مختلف در قرون متفاوت تجلّی کرده است و به بیان دردهای انسانی و اجتماعی و مهجوری عاشق در عالم طبیعت می‌پردازد؟

مگر نه این است که کمدی الهی دانته با جمله: "در نیمهٔ راه زندگی، خویش را در جنگلی تاریک و تنها یافتم، «ویرژیل» دستم را گرفت و به «بئاتریس» سپرد" آغاز می‌شود که ویرژیل کنایت از عقل و بئاتریس کنایت از عشق است.

پایان راه عقل، آغاز راه عشق است، امّا دریافت‌های عشق از سنخِ دیگری است و ادراکهای عقل از مقولهٔ دیگر. حقیقت عشق کما هو قابل بیان نیست و اگر باید گفته شود لاجرم به زبان عقل سخن می‌گوید، گوئی عقل ترجمان عشق است.

حقیقت عشق به بیان دگری هم می‌تواند فاش شود و آن زبان شعر و کنایت و اشارت می‌باشد. اگر اهل اشارت باشی حقیقت معنی را دریافت توانی کرد، در غیر این صورت، معنی در کلام مستور خواهد ماند.

اثر حافظ روزنه‌ای است بر این حقایق؛ دعوت به آرامش، صفا، محبّت، پیوند، عشق، خوش‌بینی، امیدواری و بهره‌برداری نیکو از تمام دقایقِ زندگی:

یک قصّه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است[1]

عشق در کلام حافظ منزلتی رفیع دارد و از نظرگاه او، به یُمن برکت عشق، آدمی و پری ایجاد شد. حقیقتِ عشق را از طریق دانش حصولی و با فکری خطا نتوان فهمید. هر

۱- دیوان حافظ، با مقدّمه مبسوط جعفری لنگرودی، ص ۲۵.

چند که عشق قصّه‌ای واحد است، ولی به هر زبان که گفته شود، تکراری نیست. اگر می‌خواهی هدف از خلقت انسان و جهان را بدانی، چاره‌ای نیست مگر آنکه عاشق شوی. به برکت عشق حقیقتِ هستی در جان حضور پیدا می‌کند و حضور آن، همه مشکلات عقل را به یک باره حل می‌نماید. آئینه قلب را اگر قابل سازی جمال جانان در آن ظهور پیدا کرده و لذّات عالم بالا یک باره آنچنان بر جان ریزش می‌کند که لذّت بخش‌ترین حظ جسمانی همچون رنجی دردناک تجسّم می‌یابد.

دانش حصولی و علم تجربی، اشتغالی نیک در جهان طبیعت است؛ به قول آن یار که حسین بن منصورش خوانند: "نفس را به‌کاری مشغول کن وگرنه او ترا مشغول کند". اشتغال به علم نوعی کار نفس است، و تمنّای حقیقی دل کار دگری است و از سنخِ دِگر. عطش روح آدمی تنها با دریافت بدون واسطهٔ حقایق مرتفع می‌شود و این کار دل است، و ظهور جانان در دل که به یک باره حلّ مشکل کند و به قول شیخ اجل سعدی شیرازی:

وصل تو مشکل مشکل، جان دادن آسان   یارب کن آسان آسان این مشکل من

و بی‌جهت این کلام بر جان شاعر معاصر هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه) ریزش نکرد:

در رخ لیلی نمودم خویش را   سوختم مجنون خام اندیش را

*

می‌گریستم در دلش با دردِ دوست   او گمان می‌کرد اشک چشم اوست

نه عشق مجنون، نه حُسن لیلی و نه اشک عاشق هیچ کدام جُدای از ماجرای آن معشوق ازلی که باخویش عشق ورزد جاودانه نیست.

غزلی که شرح آن از نظر صاحب نظران می‌گذرد، به اعتقاد نگارنده جانِ کلام حافظ است. نسبت آن به تمام اشعار حافظ از جهتی شاید همانند نسبت سورهٔ حمد به‌کل قرآن کریم باشد. قبل از اینکه تدبّر و سیری در غزل موردِ نظر نمائیم، بیان چند نکته را ضروری می‌دانیم:

مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست حلّ این نکته بدین فکرِ خطا نتوان کرد[1]

نکتهٔ اوّل در بیان اصل تجلّی: مفهوم تجلّی، آشکار شدن، ظاهر ساختن، جلوه نمودن است. اگر با بیان تمثیلی این حقیقت را بیان نمایم، کمک شایانی به فهم آن غزل نموده‌ام. هر کس قبل از آنکه کلمه‌ای بر زبان راند، معنائی بسیط را در ذهن خود متصوّر می‌سازد. وقتی کلمه‌ای بیان شد، معنائی ظهور می‌کند و به بیان دیگر کلمهٔ تجلّی معنی است، و جمله نیز اگر شرح آن کلمه باشد، تجلّی کلمه است وقس علی هذا...

بنا بر این بنیاد، معنی تجلّی، حرکت از باطن به ظاهر است. در عرفان اسلامی اصلی به مضمون ذیل وجود دارد: «النهایات هی الرجوع الی البدایات»[2] که به معنی پایان‌ها رجعت به آغازهاست و به احتمال قریب به یقین برگرفته از آیهٔ مبارکه «انا لله و انّا الیه راجعون» است.

اگر پایان‌ها رجعت به آغازها باشد، لازمه‌اش این است که موجود از مبدء وجود به همان اندازه‌ای که دور می‌شود، نزدیک هم بشود و بر این اساس حرکت موجودات از ذات باری تعالی تا عالم طبیعت یک فلسفه دارد و از عالم طبیعت در رجعت به ذات حق فلسفهٔ دیگر. فلسفهٔ اوّل **تجلّی** است و فلسفهٔ دوّم **عشق**. تجلّی، حرکت از باطن به ظاهر، و عشق حرکت از ظاهر به باطن است.

نکتهٔ دوّم در اتّحاد عشق و عاشق و معشوق: قدر مسلّم حقیقت عشق برای کسی که عاشق نشده است، قابل دریافت نمی‌باشد. حتّی در عشق‌های مجازی هم این قابلیت عاشق است که رنگ معشوقی به موجود زمینی ناقص و محدود می‌زند و آن را تا بی‌نهایت بالا برده، و دسترسی به آن را جز با هجران فراوان میسّر نمی‌بیند.

۱- دیوان حافظ، باهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۱۰۱.

۲- برگرفته از الاشارات و التنبیهات ابن سینا در نمط مقامات العارفین.

جهت دیگر معشوق است که ناظر به حُسن خویشتن شود، شیفتهٔ جمال خویش گردد، و به عبارتی عاشق خویش شود. کما اینکه ماهرویان را با آیینه پیوندی مکرّر است.

آنگاه که معشوق عاشق خویشتن گردد، حقیقت عشق چیزی جز این رابطه بینابینی نیست و گوئی اتّحادی است بین عاشق و معشوق و عشق.

و نکته‌ای دیگر که پیش از آغاز شرح بایست خاطر نشان ساخت این است که قصد از شرح این غزل معنی نمودن لغات و بیان تعبیراتِ دستوری نیست که این کاری است نه درخور آن یگانه دوران و قرون. البتّه در فهم اشعار به آن ابزار حاجت است، ولی بازی با آن جز مایهٔ کدورت خاطر صاحب نظران نشود:

در ازل پرتو حُسنت ز تجلّی دم زد   عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

آنچه آغاز ندارد، ذات باری تعالی است. آن معشوق ازلی که از جمالی به غایتِ حُسن بهره‌مند بود، جلوه‌ای نمود بر خویشتن نه بر غیر که غیری در میان نبود. حُسن بی‌نهایت او دل از کف وی ربوده و وی را عاشق حُسن خویشتن نمود، و از برکت این تجلّی، عشق پیدا شد. نخستین عاشق در هستی او بود، نخستین معشوق نیز هم. بارقهٔ عشق هم بدین سبب آشکار شد. شعله‌های فروزان عشق تمام هستی و عالم امکان را به آتش خویش سوخت. این آتش از سنخ اشتیاق همه موجودات به ذات اقدس است نه آن آتشی که از هیزم فروزد!

حقیقت این تجلّی، ظهور صفات از ذات و ظهور اسماء از صفات و ظهور عالم امکان (طبیعت) از اسماء است.

پرتو حُسن، اوصاف گوناگون ذات اقدس است که ظهور بر خویش نموده است. البتّه قصد و غرضی به غایت زیبا در این ظهور است و آن خلقت انسان که تجلّی ذات است، می‌باشد:

نظری خواست که بیند به جهان صورت خویش
خیمه در آب و گلِ مزرعهٔ آدم زد[۱]

*

چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم[۲]

*

جلوه‌ئی کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

در تجلّی نخستین که جلوه بر خویشتن است، نیازی به عاشقی دیگر نیست. اگر غیری باشد و از عشق بی‌بهره، جلوه چه معنائی دارد؟ در این وادی غیرت حق اجازت نمی‌دهد که نامحرمی همچون ملک که از عشق بی‌بهره است، جلوهٔ ناز و حُسن را نادیده انگارد! آراستن و جلوه‌گری در مقابل نابینا فلسفهٔ هدفداری را تعقیب نمی‌کند. لذا از برکت وجود عشق، آدم ایجاد شد تا قطب ناز را نیازمندی باشد.

تعبیر دیگری که از بیت فوق می‌رود، خلقت آدم و خلقت هستی را معنی دار نموده است، زیرا او جانِ جهان است و به یمن وجود او هستی پیدا شد. به تعبیر دیگر، آدم تجلّی حق و هستی تجلّی آدم است، زیرا آدم مظهر ذات است و هستی مظهر صفات و صفات جلوه ذات می‌باشد:

عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد
برقِ غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

آیا عقل را توان برافروختن چراغ عشق است؟

ای که از دفترِ عقل آیتِ عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست[۳]

*

۱- از علامه اقبال لاهوری است. ۲- از علامهٔ اقبال لاهوری است.
۳- دیوان حافظ، باهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۶۰.

قیاس کردم و تدبیرِ عقل در ره عشق چو شبنمیست که بر بحر می‌کشد رقمی[۱]

*

هُشدار که گر وسوسه عقل کنی گوش آدم صفت از روضهٔ رضوان بدر آئی[۲]

مگر نه این است که عقل نگاهدارندهٔ صاحب خویش است و حدّ و مرزها را می‌شناسد و رعایت حدّ خود و دیگران و حفظ منافع خویش از اَهَم عملکردش می‌باشد؟ جوهرِ عشق گذشتن از خویش و رسیدن به غیر است. حتّی در عشق‌های مجازی هم عاقلان عاشقان خوبی نیستند، زیرا حسابگری‌های عقل، اجازت گذشتن از منافع فردی را نمی‌دهد.

این عشق است که عاشق را وامی‌دارد که بیشترین و گرانمایه‌ترین تعلّق خاطر را به خاطر معشوق بگسلد.

اگر جلوه‌ای جانان کند، خریداری نباشد، غیرت جانان، جهان را برهم می‌زند، کما اینکه از برکت این برق غیرت بود که آدم و جهان ایجاد شد و به بیانی جهان برهم زد.

برق غیرت نوعی اتّصال جان با جانِ جهان است و از سنخ معرفت حضوری و برهم زنندهٔ جهان عاقلان می‌باشد. در آن حال از برکت وجود عشق، تشخّص و تعیّن موجودیّت محو می‌گردد و عقل تنها تماشاگر حالات جان می‌گردد:

مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز دستِ غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد

تماشاگه راز، آنجائی که یار جمال خویش را بر عاشق حقیقی آشکار می‌کند و از رؤیت آن، چنان وجد و شادمانی بر جان عاشق عارض می‌شود که توصیف آن را ولو با اشارت و کنایت به غیر و نامحرم نتوان گفت.

نامحرم یعنی کسی که ادعای عاشقی می‌کند، ولی هنوز در قیدِ عقل به حفظ نفسانیت همّت می‌گمارد. عشق و معشوق را برای خویش می‌خواهد نه خویشتن را برای معشوق!

۱- مأخذ پیشین، ص ۴۱۰.

۲- مأخذ پیشین، ص ۴۰۵.

شیطان از نامحرمان بود، قیاس عقلانی کرد و خویش را از نعمت شهود تا قیام قیامت بی‌بهره کرد:

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند   دلِ غمدیدهٔ ما بود که هم بر غم زد

گاهی در مناجات گفته می‌شود: "پروردگارا! قابلیت دریافت حقیقت را از جانِ ما مگیر". قابلیت عاشقی هم لایق هر انسانی نیست، آنکه این دارد، درِ عیش و خوشگذرانی و رضای نفسانی را بر خویشتن می‌بندد و در غم مهجوری معشوق، دلی غم دیده و غمناک پیدا می‌کند و فرقش با نامحرمان همین است و بس، زیرا چه غمی زیباتر از غم دوری معشوق، آنهم معشوقی که از طریق برق غیرت، اشارتی به عاشق نمود، و عاشق را عاشقیش باور آمد. آنهم چه عشقی؟ نه عشقی توأم با قید عقل و نه ادعائی دروغین.

بنا بر این فرق عاشق حقیقی با دیگران، در داشتن این غم، و ترک عیش زود گذر زندگانی دنیاست:

جانِ علوی هوس چاه زنخدان تو داشت   دست در حلقهٔ آن زلفِ خم اندر خم زد

زلف کنایه از دنیاست، اگر جان به زلفِ دنیا دستی یازید، غرض هوس وصال تو بود. دنیا نیکو اسبابی برای وصول به معشوق است.

اگر دستی حلقهٔ آن زلف خم اندر خم را به یکسو می‌زند، غرض دیدن روی اوست از پسِ زلف، چراکه زلف حجاب رُخ است.

خمیر مابهٔ جانِ من از عالم بالاست، با کمند زلفِ تو او را امکان این صعود میسّر می‌گردد، هر حلقهٔ زلف در حکمِ پلّه‌ای از نردبان برای رسیدن به چاه زنخدان معشوق است:

حافظ آن روز طرب‌نامهٔ عشق تو نوشت   که قلم بر سرِ اسبابِ دلِ خرم زد

دیوان حافظ و این غزلها چیزی به جز طرب‌نامهٔ عشق معشوق نیست، خرمی این دلِ من از عتسق به‌جمال توست و این قلم هم چیزی جز بیان عشق و اسباب خرّمی دل نمی‌نگارد.

خلاصهٔ بحث: تجلّی نخستین از آنِ ذات اقدس است و بس. از برکت آن تجلّی عشق پیدا شد و ظهور عشق اقتضای خلقت آدمی را نمود. آدم در عالم امکان قافله سالار کاروان عشق شد و همه موجودات از این عشق بهره‌مند، و این قافله در سیر به سوی ذات حق به وسیلهٔ اشتیاق روان است.

عقل را توان شرح عشق نیست و مقام عشق والاتر از عقل می‌باشد. چون عشق امتداد راهٔ عقل است و عقل فقط ترجمان عشق است.

وصال معشوق جز با اخلاص در عشق و ترک کام خود کردن میسّر نیست. غیر همواره از نعمت ظهور جمال یار بی‌بهره است، زیرا مدّعی همواره آنچه را فاقد است، ادعا دارد. گام اوّل در باور عشق رویارویی صادقانه با خویشتن است و مدّعی از ابتدا بی‌راهه می‌رود. آنکه از اشتیاق و آتش عشق بهره‌مند است، همواره دلی خرم و نوعی خوشبینی حقیقی به عالم طبیعت و انسان دارد و به قول سعدی علیه الرحمه:

"به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

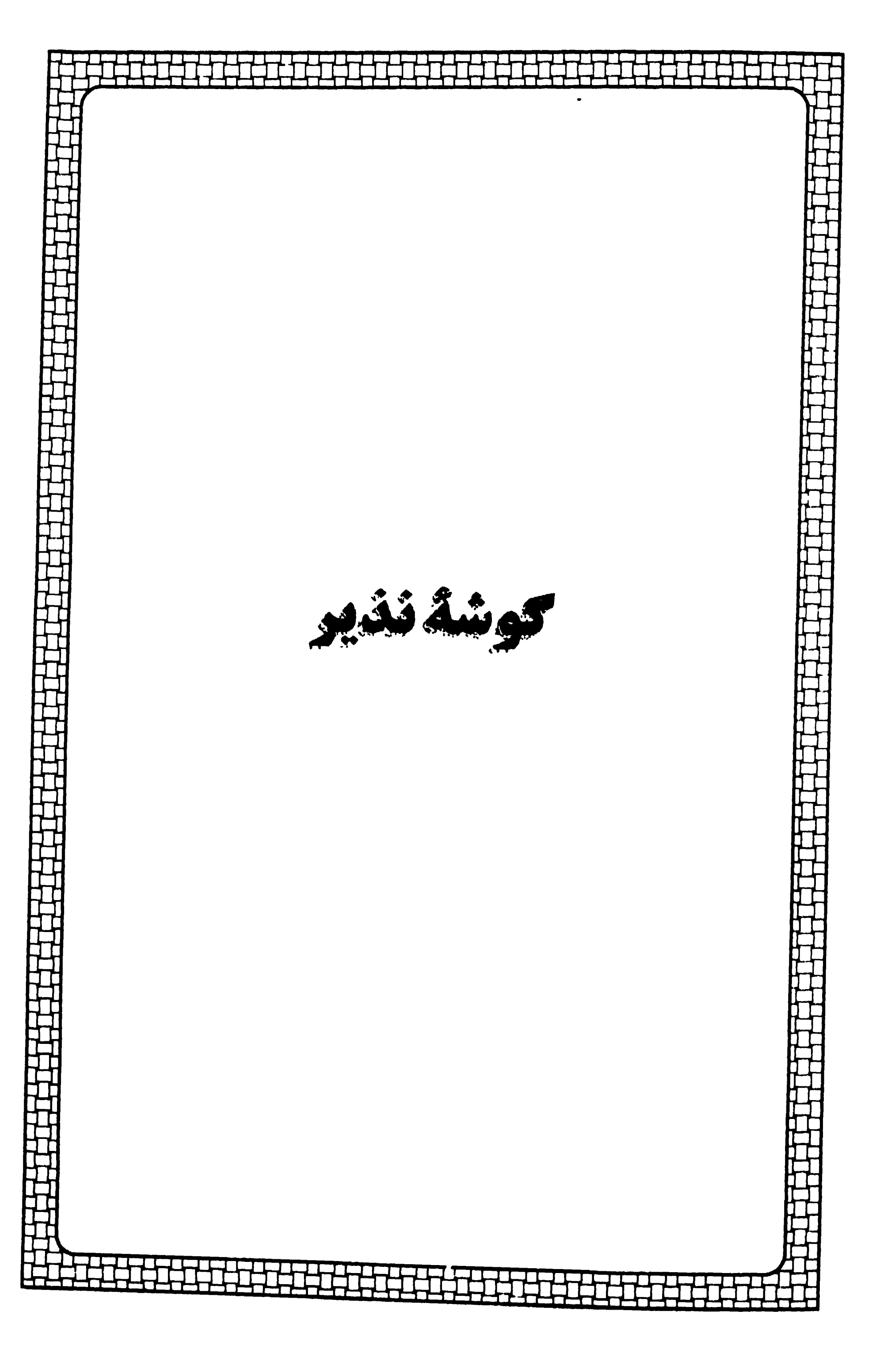
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

عرفان حافظ نوعی جهان بینی خوشبینانه، معنی‌دار است، و فلسفهٔ حیات او، انسان در عالمِ طبیعت را به نیکوترین وجهی تفسیر می‌نماید و این دیدگاه در عصر صنعتی و فراصنعتی که نوعی علم زدگی و تکنیک گرایی جان‌های فرسوده و مأیوس را در تنگناهای تاریک قرار داده است، می‌تواند نتایجی نیکو بخشد:

گرچه جمالش نه بکوشش دهند　　　هر قدر ای دل که توانی بکوش

✻ ✻ ✻


ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز
طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق
به قول مفتی عشقش درست نیست نماز



كوشة نذير


هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد
خداش در همه حال از بلا نگهدارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات به دو دست دعا نگهدارد

قوام‌الدّین عبدالله شیرازی استاد حافظ شیرازی

تنها مأخذی که دربارهٔ قوام‌الدّین عبدالله[1] یافته می‌شود، مقدمهٔ جامع دیوان حافظ است که اگرچه درباره نام جامع دیوان اختلافاتی است، امّا از روی اکثر نسخ نام او محمّد گلندام است. بعضی نسخه‌های مهم و قدیمی نام جامع دیوان را ندارد و علامه قزوینی از روی این نسخه‌ها نام گلندام را نامی فرضی[2] قلمداد کرده است؛ برعکس، علامه محیط طباطبائی از روی یک سند قدیمی عقیده دارد که گلندام یکی از دانشمندان و شاعران همزمان حافظ بوده است[3]، و همچنین مسعود فرزاد که دربارهٔ حافظ کارهای برجسته‌ای انجام داده است، گلندام را جامع دیوان می‌داند. در مقدمهٔ دیوان آمده[4]:

"مسّود این اوراق عفاءالله عنه ماسبق در درس گاه دین پناه مولانا و سیّدنا استاد البشر قوام الملّة و الدّین عبدالله اعلی الله درجاتهِ فی اعلی علیین بکّرات و مرّات که به مذاکره رفتی، در اثنای محاوره گفتی[5] که این فراید[6] فواید را همه در یک عِقدی باید کشید و این غُرَرِ دُرَر را در یک سلک می‌باید پیوست تا قلاده جید وجود اهل زمان و تمیمهٔ وشاح

۱- در هزار مزار چاپی، ص ۱۲۷، نام استاد قوام‌الدّین بن عبدالله درجست، امّا در شدّالازار، ص ۸۴ که هزار مزار ترجمهٔ آنست، نام او مولانا قوام‌الدّین ابوالبقا عبدالله بن محمود بن حسن شیرازی است. چون در این کتاب مولانا قوام‌الدّین را استاد حافظ قرار نداده‌اند، بنا بر این مقدمهٔ جامع دیوان تنها مأخذ برای استاد حافظ قرار داده شده است در میان معاصران حافظ، علاوه بر استاد حافظ دو قوام‌الدین دیگر وجود دارند، یکی حاجی قوام‌الدّین حسن که یکی از چهار شخصیت معروف عهد شیخ ابو اسحاق بوده (رک. قطعهٔ معروف دیوان حافظ، ص ۳۶۳)، دیگری خواجه قوام‌الدّین محمّد صاحب عیار وزیر شاه شجاع (م: ۷۶۴ هـ) (قطعهٔ تاریخ، دیوان حافظ، ص ۳۶۶).

۲- رک: مقدمهٔ جامع دیوان ص قر حاشیه، شدّالازار، ص ۸۸ حاشیه.

۳- بنده این سند را دیده امّا یادم نیست که کجا و کی؟ به ظن قوی علامهٔ محیط طباطبائی در کنگرهٔ سعدی ـ حافظ، ۱۳۵۰ هـ ش، شیراز، مقاله‌ای دربارهٔ همین موضوع نوشته، امّا این مقاله در مقالات چاپی کنگره دیده نمی‌شود. رک: مقالات تحقیقی دربارهٔ حافظ، شیراز، ۱۳۶۷، ص ۵۱.

۴- دیوان، چاپ قزوینی، ص قز ـ قح.

۵- فاعل این فعل استاد البشر قوام‌الملّة و الدّین است.

۶- مراد اشعار حافظ.

عروسان دوران گردد و آن جناب[1] حوالت رفع ترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کردی و به غدرِ اهل عصر عذر آوردی تا در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائة ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرد".

جامع دیوان در مجلس استاد قوام‌الدّین عبدالله شرکت می‌نمود، و حافظ نیز در آن مجلس حضور می‌داشت. در همین مجلس هر گاه ذکر اشعار پراکندهٔ حافظ در میان می‌آمد، مولانا عبدالله استاد حافظ، راجع به ترتیب و جمع آوری اشعار اظهار نظر می‌کرد، و حافظ عذر می‌خواست، بالآخر جامع دیوان که نزد اکثر دانشمندان محمّد گلندام نام داشت، حاضر شد که این کار را انجام دهد و بالآخر ترتیب دیوان را به پایان رسانید. در مقدمهٔ دیوان آمده است[2]:

"و بعد از مدّتی سوابق حقوق صحبت و لوازم عهود محبّت و ترغیب عزیزان با صفا و تحریص دوستان با وفا که صحیفهٔ حال از فروغ روی ایشان جمال گیرد و بضاعت افضال به حسن ترتیب ایشان کمال پذیرد، حامل و باعث این فقیر شد بر ترتیب این کتاب و به تبویب این ابواب، امید به کرم واهب الوجود و مفیض الخیر و الجواد آنکه قایل و ناقل و جامع و سامع را در خلال این احوال و اثنای این اشغال حیاتی تازه و مسرّتی بی‌اندازه کرامت گرداند و عثرات را به فضل شامل و لطف کامل درگذراند انّه علی ذلك لقدیر و بالاجابة جدیر".

مولانا قوام‌الدّین عبدالله یکی از فضلای بزرگ زمان خود بود. در شدّالازار[3] تألیف معین‌الدّین ابوالقاسم جنید شیرازی که از شاگردان مولانا بود، تذکرهٔ مولانا قوام‌الدّین به آب و تاب شرح شده است که خلاصهٔ آن ذیلاً درج می‌شود:

۱- مراد حافظ. ۲- مقدمهٔ دیوان حافظ، نسخهٔ قزوینی، ص قی ـ قیا

۳- با تصحیح و تحشیه قزوینی، شیراز، ص ۷-۸۴، هزار مزار ترجمهٔ شدّالازار (ص ۳۰-۱۲۷) از عیسی بن جنید (پسر مؤلّف) است، امّا این ترجمه غلط زیاد دارد، و بدین سبب نامعتبر می‌باشد این ترجمه به تحشیه و تصحیح دکتر نورانی وصال، در ۱۳۶۴ هـ در شیراز چاپ شده است

مولانا قوام‌الدّین[1] ابوالبقا[2] عبدالله بن محمود بن حسن شیرازی، استاد امام، علامه و قدوهٔ روزگار بود. فاضلی بود که مثلش در هیچ زمان و در هیچ اوان یافته نمی‌شد. بحری بود پُر از جواهر علوم. مردی بود صاحب دبدبه و هیبت و جلال. در اتّباع سنت بسیار راسخ بود. با هر کس که مباحثه می‌کرد برفق و راستی بر وی غالب می‌گشت و هر چه می‌گفت راست می‌گفت. عامل بر حق بود. راغب به تعلیم و تعلّم و قایل به ارشاد و تفهیم. در معاملهٔ دین به جز خدای تعالی از کسی نمی‌ترسید[3]. اهل عدل را عزیز می‌داشت، در راه دین پروای «لومة لایم» نمی‌کرد. ابتداءً مقدمات ادب از پدر خود مولانا نجم‌الدّین محمود ملقب به فقیه که صوفیٔ بارع[4] بود، حاصل نمود، و در تصوّف و عرفان پیرو طریقهٔ[5] شیخ ظهیرالدّین عبدالرّحمٰن بود، و تعلیم و درس قرائات سبعه از شیخ محب الله جعفر موصلی[6] حاصل کرد، و با دختر شیخ موصلی ازدواج نمود، علم فقه در خدمت مولانا قطب‌الدّین محمّد فالی[7] تحصیل کرد و درس کتاب‌های تقریب و شرح لباب و اعراب که از تصانیف مولانا قطب‌الدّین بود، خود از مولانا گرفت، خلاصه اینکه مولانا

۱- هزار مزار، ص ۱۲۷ مولانا قوام‌الدّین بن عبدالله فقیه نجم، واضحاً اسم صاحب ترجمه قوام‌الدّین عبدالله بوده، نام قوام‌الدّین بن عبدالله. قوام‌الدّین لقب بوده و این به شکل قوام الملّة و الدّین نیز آمده. رک: مقدمهٔ جامع دیوان حافظ، ص قر.

۲- در هزار مزار این کنیه مذکور نیست. امّا در شدّالازار، ص ۸۴، ۴۱۴، ۴۲۹، ۴۳۹ همین صورت دیده می‌شود در غایة النهایه فی طبقات القراء تألیف شمس‌الدّین ابی الخیر محمّد بن الجزری (م. ۸۳۳)، ج ۱، ص ۴۵۷ آمده «الشیخ الامام العلامه قوام‌الدّین المشهور به ابن الفقیه نجم».

۳- هزار مزار: خدای ترسی داشت. و این غلط است.

۴- در هزار مزار «باورع» خوانده شد و این غلط است.

۵- در هزار مزار دراینجا «مقامی» غلط است، متأسی درست است، شدّالازار دراین جا تأسی، و برای همین شیخ ظهیرالدّین آمده است: تأسی به خلق کثیر (ص ۳۳۹) و در هزار مزار، ص ۳۳۹ خلق بسیار متأسی به طریقهٔ او.

۶- این جمله در هزار مزار، ص ۱۲۷ افتادگی دارد، و از عبارت هزار مزار واضح است که مولانا عبدالله دختر شیخ ظهیرالدّین عبدالرّحمن را به زنی گرفته و این سهو بزرگی است. برای حالات شیخ جعفر موصلی رک: شدّالازار، ص ۳۸۵، در این جا مذکور است که دختر شیخ جعفر موصلی به حبالهٔ نکاح مولانا قوام‌الدّین عبدالله که شاگرد جعفر موصلی بود، درآمد.

۷- برای حالات شیخ رک: شیرازنامه، ص ۳-۱۹۲، مؤلّف شیرازنامه شاگرد مولانا قطب‌الدّین فالی بوده.

قوام‌الدّین در همه علوم منقول و معقول و در اصول و فروع به درجهٔ کمال فائز شد و از علمای عصر سبقت گرفت. چنانچه در بلاد اسلام شهرت فوق‌العاده پیدا نمود و در نتیجهٔ آن محصلان علوم از بلاد و امصار، قطار در قطار در خدمت آن بحرالعلوم حضور می‌یافتند. بعد از آن مولانا به حج بیت‌الله رفت و از آنجا به تبریز آمد و در مباحث علمی علمای آن ناحیه شرکت جست، چندی آنجا ماند و پس از آن به شیراز آمد. در شیراز مجالس درس و افاده را شروع کرد و این مجالس اکثراً شب تا صبح ادامه می‌داشت. پس از نماز فجر درس قرآن و ذکر شروع می‌شد، و این مجالس بر درس قرائات سبعه و علوم شرعیه و ادبیه[1] پایان می‌یافت. غرض این که تمامی اوقات شب و روز ایشان در درس و تدریس بسر می‌شد. مولانا قوام‌الدّین روز جمعه در جامع عتیق وعظ می‌گفت. بدین ترتیب وی در مدّت کوتاه مرجع علمای کبار و فضلای اسلام شد. سراج‌الدّین عمر بن عبدالرّحمن که از فضلای وقت بود، در ظرف چهار ماه درس کشاف زمخشری را نرد آن حضرت به پایان رسانید و بعد از آن در نتیجهٔ برکات حضرت مولانا الکشف کشاف را تصنیف کرد و در این کتاب از فواید و حواشی آن حضرت استفاده نمود.

در اواخر زندگانی، مولانا قوام‌الدّین عبدالله به تصنیف کتاب بسط[2] مشغول شدند و در طی دو سال دو مجلّد ار آن کتاب را به پایان رسانیدند. بعد از آن به بیماری چشم مبتلا شدند، و از تصنیف و تألیف باز ماندند. برای نماز جمعه نیز وی در... می‌نشستند و علما آن را بر دوش می‌برداشتند. معین‌الدّین جنید شیرازی صاحب شدّالازار هشت سال در

۱- رک. شدّالازار، ص ۸۶، س ۱: هرار مزار، ص ۱۲۹، س ۲، دیبیه، تصحیف ادبیه است.

۲- شدّالازار، ص ۸۶، و صنف کتاب **الکشاف** من برکاته و فوائداللتی لقّفها من فیه و فرائده الّتی نقلّها من حواشیه، و شرع مولانا رحمه الله فی تصنیف کتاب سماهٔ **البسط** و کتب منه مجلدین فی سنتین ثم ابتلی بعینیه. در حمله فاعل «صنّف» سراج‌الدّین عمر، و فاعل شرع مولانا قوام‌الدّین عبدالله است، بنا بر این واضح است که کتاب **کشف** تألیف سراج‌الدّین و کتاب **بسط** تألیف مولانا قوام‌الدّین عبدالله صاحب ترجمه آن است، امّا صاحب هرار مزار در اینحا دچار اشتباه شده هر دو کتاب را تألیف سراج‌الدین عمر دانسته [سراج‌الدّین] قرائت **کشاف** در مدّت چهار ماه کرد و تصنیف کتاب **کشّاف** کرد و از برکات او شروع در تصنیف کتاب **بسط** کرد و ار آن دو مجلّد نوشت

خدمت او بود و از برکات انفاس او فیضها برد. مولانا قوام‌الدّین عبدالله در سال ۷۷۲ هجری فوت و در بقعهٔ نزد مزار پدر خود دفن شد[۱].

مولانا قوام‌الدّین به روایت صاحب طبقات القراء[۲] نسباً اصفهانی بود. چنانچه معلوم می‌شود که یکی از آبای او از اصفهان به شیراز آمد، و در همین جا مولانا قوام‌الدّین عبدالله ولادت و نشو و نما یافت و همچنین تحصیل علوم نمود و وفات یافت.

علاوه بر علم و فضل، مولانا قوام در فن خطّاطی نیز مهارت داشت، چنانکه معین‌الدّین جنید شیرازی بکی ار شاگردان او، ینج بیت از مولانا نورالدّین عبدالقادر المعروف به حکیم را به حط مولانا قوام‌الدّین یافته و در شدّالازار (ص ۳۹۳) درج نموده است.

در رابطه با مولانا قوام‌الدّین عبدالله، در شدّالازار (ص ۷-۸۴) که ترجمهٔ مندرجات[۳] آن را در ابتدا نقل نموده‌ام، نام چهار کس آمده است: ۱- مولانا نجم‌الدّین فقیه، پدر و استاد مولانا قوام‌الدّین عبدالله، ۲- مولانا ظهیرالدّین عبدالرحمان مرشد مولانا قوام، ۳- مولانا محب‌الدّین جعفر موصلی، استاد و پدر زن مولانا، ۴- مولانا قطب‌الدّین فالی سیرافی استاد مولانا قوام‌الدّین.

نام مولانا نجم‌الدّین محمود فقیه پدر مولانا قوام‌الدّین عبدالله در متن و حاشیهٔ شدّالازار (ص ۸۴) دیده می‌شود، و در ترجمهٔ آن یعنی در متن هزار مزار (ص ۱۲۷) همین نام (بحذف محمود) در عنوان وجود دارد، امّا در عنوان، این نام بدین صورت آمده: «مولانا قوام‌الدّین بن عبدالله فقیه نجم» چنانکه معلوم است نام پدر وی قوام عبدالله نبود، بلکه نام خود او قوام‌الدّین عبدالله بود، و نجم فقیه = نجم‌الدّین فقیه، نام پدر او بود. قوام‌الدّین که به صورت قوام الملّة والدّین نیز آمده، لقب خود اوست، و پدرش ملقب

۱- شدّالازار، ص ۷-۸۵
۲- ابن جزری، ج ۱، ص ۴۵۷.
۳- اگرچه هزار مزار ترجمهٔ فارسی شدّالازار ست، امّا در این ترجمه چون در شدّالازار برخی جاها مفهوم عبارت غلط درج است، بنا بر این بنده از هزار مزار صرف نظر نموده، و خود ترجمه نموده‌ام.

به نجم‌الدّین فقیه و نامش محمود بود.

نجم‌الدّین از علما و فضلای عهد خود محسوب می‌شد، او استاد قوام‌الدّین پسر خود بود، و از شدّالازار ظاهر می‌شود که او درس مبادیات ادب به پسر خود داده بود، و خود در فن ادب بهرهٔ وافر داشته است و چنانکه از عبارات ذیل که از شدّالازار گرفته شده، ظاهر می‌شود، او در علم ادب بهرهٔ کامل داشته است:

«[مولانا قوام‌الدّین] تأدّب اوّلاً بابیه العالم العابد مولانا نجم‌الدّین محمود الملقّب بفقیه و کانَ فقیهاً صوفیاً بارعاً و حصل المقدمات علیه» (ص ۸۵).

«[مولانا صدرالدّین جوهری] تأدّب اوّلاً بمولانا نجم‌الدّین الفقیه ثمّ لمولانا عضدالدّین[۱] عبدالرحمن الایجی و مولانا نصیرالدّین[۲] الحلّی»[۳].

در هزار مزار ترجمهٔ هر دو عبارت به قرار ذیل است

«[مولانا قوام‌الدّین] در اول حال ادب از پدر عالم عابد خود مولانا نجم‌الدّین گرفته بود و او فقیهی و صوفی بارع بود و مقدمات ازو حاصل کرده بود»[۴].

«[مولانا صدرالدّین جوهری] در اوایل ادب از مولانا نجم‌الدّین فقیه گرفته بود و بعد از آن تردد به مولانا عضدالدّین ایجی و مولانا نصیرالدّین حلّی می‌کرد»[۵].

اگرچه در عبارت شدّالازار از تأدب می‌توان حصول ادب و شایستگی مراد گرفت امّا به ظاهر حصول علم ادب مراد است نه ادب و شایستگی، به وجوه ذیل:

۱- در هزار مزار مراد از ادب، علم ادب است.

۱- قاضی عضدالدّین عبدالرّحمن بن احمد بن عبدالغفّار ایجی شاگرده عالم مشهور قرن هشتم و صاحب کتاب مواقف در علم کلام و شرح مختصر ابن الحاجب در علم اصول فقه و تألیفات عدیدهٔ دیگر است و هموست که حافظ در قطعهٔ معروف خود در ذکر پنج تن از مشاهیر عهد شیخ ابو اسحاق در اشاره بدو می‌گوید:

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

وفات وی در سنه ۷۵۶هـ بود. (رک: هزار مزار، ص ۱۰۸ حاشیه از علامه قزوینی)

۲- دربارهٔ او اطلاعی به‌دست نیامده جز اینکه معاصر عضدالدّین ایجی بوده (مأخذ پیشین، ص ۴۰۵ ح). ۳- ص ۳۷۹. ۴- ص ۱۲۷ ۵- ص ۴۰۵.

۲- قوام‌الدّین عبدالله علم ادب از پدر خود تحصیل نموده، چنانکه به اعبار ما ادبیات علمی دانسته می‌شود، و از شدّالازار، ص ۴۳۹ معلوم می‌شود که مولانا عمادالدّین عبدالکریم علوم ادبیات را از مولانا قوام‌الدّین عبدالله فراگرفته بود:

«ثم علی مولانا السعید قوام‌الدّین ابی البقا فاتقن الادبیات کلّها عنده».

دربارهٔ نجم‌الدّین محمود در هزار مزار، ص ۲۴۵ آمده:

«و کرامات بسیار از وی (حاجی رکن‌الدّین) نقل می‌کنند و پدر مصنف کتاب شیخ نجم‌الدّین محمود در کتابی جمع کرده است».

این عبارت ترجمهٔ غلط عبارت ذیل کتاب شدّالازار، ص ۲۰۰ است:

«وله کرامات کثیرة شاع بعضها بین الناس و ضاع بعضها حین الباس و قد جمعها والدی فی کتاب کبیر».

از کلمهٔ «والدی» پدر مصنف کتاب شدّالازار مراد است، و چنانکه معلوم است مصنف کتاب شدّ الازار معین‌الدّین جنید بوده و مشخّص است که صاحب هزار مزار نام شیخ نجم‌الدّین محمود را بجا نیاورده است. خلاصه اینکه: از شیخ نجم‌الدّین محمود اگر مراد پدر قوام‌الدّین عبدالله باشد، هیچ کتابی ازو معلوم نیست و عیسی بن جنید عبارت شدّالازار را غلط ترجمه نموده است.

در اینجا باید توضیح داد که از معاصران نجم‌الدّین محمود فقیه، پدر قوام‌الدّین عبدالله، دو شخص دیگر به نام او بوده‌اند، یکی فقیه نجم‌الدّین محمود معلّم قرآن و مکاتب مصاحف (شدّالازار نمرهٔ ۱۰۵) و دیگری نجم‌الدّین محمود بن الیاس طبیب شیرازی (شدّالازار نمرهٔ ۲۰۵)، امّا این دو با پدر قوام‌الدّین هیچ ارتباطی ندارند؛ بجز اینکه هر دو معاصر او بوده‌اند، و هر دو در شیراز مدفونند.

صاحب شدّالازار، علاوه بر پدر قوام‌الدّین سه نفر دیگر را از استادان او شمرده است، یعنی مولانا ظهیرالدّین عبدالرّحمن، شیخ محب‌الدّین جعفر موصلی، مولانا قطب‌الدّین فالی سیرافی، و ما هر یکی را در صفحات ذیل معرفی می‌کنیم:

۱- مولانا ظهیرالدّین عبدالرّحمن: صاحب شدّالازار[1] مولانا ظهیرالدّین را استاد قوام‌الدّین ننوشته بلکه «متأسی[2] بطریقهٔ او» قلمداد کرده است، پس واضح است که چون قوام‌الدّین در عرفان پیرو طریقهٔ ظهیرالدّین بود، مولانا قوام از محضر مولانا ظهیرالدّین استفاده نموده است.

مولانا ظهیرالدّین در خانواده‌ای معروف و اهل علم نشو و نما یافت. او یکی از علمای بزرگ این دوره بود. او در تصوّف و عرفان دارای مقام بلندی است. جدش بُزغُش[3] بن عبدالله از تجار شام بود. او از وطن خود به شیراز آمد و دختر قاضی شرف‌الدّین[4] محمد را به زنی گرفت[5] و از بطنش نجیب‌الدّین علی پدر ظهیرالدّین ولادت یافت. پیش از ولادت[6] نجیب‌الدّین علی، پدرش، حضرت علی رضی الله عنه را در خواب[7] دید، و آن حضرت او را بشارت ولادت پسر داد و گفت که نامش بر نام او می‌باید نهاد. بنا بر این چون نجیب‌الدّین علی ولادت یافت نام او علی نهادند. چون او به سن رشد رسید، به جانب تصوّف و عرفان متمایل شد. نجیب یک بار در خواب بزرگی را دید که از روضهٔ شاه کبیر[8] بر آمد و در پی او شش بزرگ دیگر بودند، بزرگ اوّل چون نجیب‌الدّین علی را دید تبسّم فرمود، دست او را گرفت و به دست بزرگ آخرین بداد، و به او گفت: این ودیعتی بود که به شما می‌سپرم. نجیب‌الدّین این خواب را با پدر خود گفت و او تعبیرش را از شیخ ابراهیم[9] مجذوب پرسید. شیخ گفت بزرگی که در دست او دست نجیب‌الدّین

۱- ص ۸۴.

۲- هزار مزار، ص ۱۲۷، مقامی، این غلطست، رک شدّالازار، ص ۸۴، تأسی، نیز ص ۳۳۹ تأسی به حلق کثیر، هزار مزار، ص ۳۳۹ حلقی سیار متأسی به طریقهٔ او

۳- رک: شدّالازار، ص ۸-۳۳۴، نفحات الانس (چاپ محمود عابدی)، ص ۶-۴۷۴.

۴- برای قاضی شرف‌الدّین محمد، رک: شدّالازار، ص ۴-۲۹۲ (نمرهٔ ۲۱۰).

۵- شدّالازار، ص ۳۳۵، در نفحات نام تاهل به دختر شرف‌الدّین محمد مذکور نیست.

۶- در شیرازنامه، ص ۱۷۷ تاریخ ولادت ۵۹۴ هـ درجست

۷- رک. شدّالازار، ص ۸۴ و نفحات الانس، ص ۴۷۵.

۸- یعنی ابو عبدالله محمّد بن خفیف (م: ۳۷۱) شدّالازار، ترجمهٔ نمرهٔ ۱).

۹- شدّالازار، ص ۳۳۶، نفحات الانس، ص ۴۷۵

علی داده شد، همان پیر و مرشد نجیب‌الدّین می‌باشد، و باید برای یافتن او تلاش کرد. در این میان شیخ نجیب‌الدّین علی به حجّ رفت. در آنجا نظرش بر شیخ بزرگ شیخ شهاب‌الدّین عمر سهروردی[1] افتاد، و او فوراً شناخت که این بزرگ همان بزرگ است که دستش در خواب به دست ایشان داده شده بود. شیخ سهروردی او را مرید خود ساخت، و او چند سال در خدمت پیر خود می‌بود، و سپس به وطن خود برگشت و به خدمت خلق مشغول شد، خانقاهی ساخت و در رشد و هدایت مریدان اشتغال ورزید، و در سال ۶۷۸ ه[2] همانجا درگذشت. او با هدایتهای مرشد خود چند رساله تألیف نمود. در میان مریدانِ شیخ نورالدّین عبدالصمد[3] نطنزی شهرت فوق‌العاده پیدا کرد. از مریدان شیخ نطنزی یکی عزالدّین[4] محمود کاشانی صاحب مصباح الهدایه[5] و دیگری شیخ کمال‌الدّین عبدالرزاق کاشی است.

شیخ ظهیرالدّین عبدالرحمن پسر شیخ نجیب‌الدّین علی بود، به روایت شدّالازار (ص ۳۳۹) و نفحات الانس (ص ۴۷۴) در موقع ولادت شیخ ظهیرالدّین، پدرش پارهٔ از خرقه خود فرستاده که نوزاد را بپوشانند. شیخ ظهیرالدّین چون بزرگ شد در تصوّف و عرفان به درجهٔ بلند رسید، و چون در حج بیت الله، روز عرفه برای سلام به روضهٔ حضور رسول اکرم ﷺ رفت، از اندرون روضه آواز بر آمد: و علیک السّلام یا اباالنجاشی[6]. پس از چندی به وطن خود برگشتند و به خدمت خلق مشغول شدند و عوارف المعارف را

۱- مراد صاحب عوارف المعارف وفات ۶۳۲ ه، برای حالات او رک: نفحات ص ۲-۴۷۲.
۲- شدّالازار، ص ۳۳۷ متن و حاشیه. ۳- نفحات الانس، ص ۲-۴۸۱.
۴- مأخذ پیشین، ص ۳-۴۸۲.
۵- استاد جلال همائی این کتاب را در سال ۱۳۲۵ چاپ نموده و این را قدیم‌ترین ترجمهٔ عوارف دانسته، امّا اقلاً سه ترجمهٔ عوارف پیش از مصباح الهدایه مکشوف شده است. ترجمهٔ قاسم داود خطیب اُچه قبل از ۶۴۳ ه، ترجمه اسماعیل بن عبدالمؤمن ۶۶۵ ه، ترجمه ظهیرالدین عبدالرحمن قبل از ۷۱۴ ه، راقم، هر سه نسخه را در مقالات جداگانه معرفی نموده است.
۶- رک: شدّالازار، ص ۳۳۹، نفحات ۴۷۳.

تدریس می‌نمودند، سپس شرحی بر آن کتاب به نام معارف العوارف[1] نوشتند. ایشان در شیراز وفات نمودند. در شدّالازار و نفحات الانس، سال وفات او، ۷۱۸ هـ، و در شیرازنامه و مجمل فصیحی تاریخ وفات ۷۱۴ هـ یافته می‌شود. صاحب شیرازنامه معین‌الدّین احمد زرکوب شیرازی یکی از شاگردانش بوده است. او عوارف را نزد شیخ خواند، چنانکه او در شیرازنامه[2] نوشته:

"و این ضعیف از کتاب عوارف در تاریخ سنه ثلاث عشر و سبعمائة در حضرتش خوانده و به خط مبارک او اجازت حاصل کرده".

نوهٔ ظهیرالدّین صدرالدّین جنید یکی از علمای بزرگ آن دوره بود. او ذیل[3] المعارف فی ترجمة العوارف می‌نویسد: "می‌گویند که موطاء امام مالک را در شش مجلس به پایان رسانید و جامع بخاری را در سیزده[4] روز". علاوه بر ذیل عوارف، او کتاب دیگری نوشت به نام نقاوة الاخبار در علم حدیث، از اساتید او شیخ جبرئیل[5] کردی بودند که در بغداد خدمتش رسیدند؛ بعد ازان به زیارت خانهٔ کعبه و مدینهٔ منوّره مشرّف شدند، و از آنجا به شام آمدند و در خدمت مشایخ آنجا چندی بماندند و در محضرشان بعضی کتب را درس گرفتند. برخی از مشایخ شام که شیخ جنید خدمتشان بودند؛ عبارتند از: شیخ جمال‌الدّین[6] حنبلی بعلبکی، شیخ صلاح‌الدّین[7] خلیل بن کیکلدری، شیخ علاءالدّین[8]

۱- دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، موجود است رک: مقالهٔ اینجانب، اندو - ایرانیکا، ۱۹۷۴، در همین مجلّهٔ سال ۱۹۷۲، مقالهٔ بنده بر قدیم‌ترین ترجمهٔ عوارف از قاسم خطیب اُچه بود.   ۲- ص ۱۹۱.

۳- نسخهٔ از آن در کتابخانهٔ کمبریج محفوظ است، فهرست کتابخانه از براون، ص ۹-۸۷.

۴- شدّالازار، ص ۳۴۱ و هزار مزار، ص ۳۷۶.

۵- علامه قزوینی از روی کتاب منتخب المختار حالات مختصری از او در حاشیهٔ شدّالازار نوشته‌اند، (م: ۷۲۳ هـ)

۶- جمال‌الدّین ابراهیم بن ابی البرکات بن ابی الفضل بعلبکی حنبلی، متولّد ۶۴۸ هـ، متوفی ۷۴۰ هـ (حاشیهٔ قزوینی شدّالازار، ص ۳۴۰).

۷- ولادت دمشق ۶۹۴ هـ، وفات بیت المقدّس ۷۶۱ هـ، صاحب تألیفات عدیده (مأخذ پیشین).

۸- از معاریف محدّثین و فقهای شام، ولادت ۶۶۶ هـ، وفات ۷۴۸ هـ (بیت المقدس)، شدّالازار، ص ۳۴۱ ح.

علی مقدسی و شیخهٔ معمریه زینب[1] بنت عبدالرحیم. وفات صدرالدّین در سال ۷۹۲ه روی داده است.

۲- شیخ محب‌الدّین جعفر موصلی: در شدّالازار (ص ۳۸۵) اسم کامل او شیخ محب‌الدّین ابو موسی جعفر بن مکّی بن جعفر موصلی، و در طبقات القراء لابن جزری (۱: ۹۸) جعفر بن مکّی بن جعفر بن محب‌الدّین ابو موسی موصلی درجست، که خلاصهٔ آن در ذیل می‌آید:

"بقیه اولیا و استاد قاریان و زین عارفان و شرف فقیران بود و قرآن با چندین بندگان خدای خوانده و درس قرائت می‌داد و کتابها در علم قرائت نوشت و یکی از آنها کامل الفراید است که مثل آن از متأخر این هیچ کس تصنیف نکرد و فن قرائت در آن جمع کرد و می‌گویند: چون در اوّل حال به شیراز آمد، اهل ظاهر او را نمی‌شناختند، و در مجالس و محافل حاضر می‌شد و سخن نمی‌گفت و عامیان پنداشتند مردی عامّی است، تا روزی در مجلس شیخ نجیب‌الدّین علی بزغش حاضر بود، ناگاه یکی در آمد و سؤالی از مشکلات قرائت بکرد، پس شیخ فرمود که جوابِ این سؤال نگوید، الاّ این مرد که نشسته است در آخر حلقه، بعد از آن شیخ محب‌الدّین بدانست که شیخ وی را شناخته است بفراست. پس بیامد و دست شیخ را بوسه داد و جواب آن مرد بداد، و خلق شیراز او را بشناختند و فضایل او بدانستند، بعد از آن اکابر و علما برفتند و او را دیدند و خلق بسیار بر وی بخواندند و او تحقیق مسایل نیکو دانست و مولانا قوام‌الدّین[2] عبدالله می‌گوید: "روزی از اعتقاد فلاسفه چیزی در خاطر من در آمد و چون بدانستم که هر کس

۱- یعنی زینب بنت احمد بن عبدالرّحیم (ار اهالی بیت المقدّس) معروف به محدثهٔ شام (۷۴۰-۶۴۶ه) رک: حاشیهٔ شدّالازار، ص ۳۴۱.

۲- صاحب شدّالازار که شاگرد مولانا قوام‌الدّین عبدالله بود، این قول را خود از استادش شنیده و نقل کرده است، رک: شدّالازار، ص ۳۸۵، در این‌جا صاحب شدّالازار لفظ «سمعتُ» استعمال نموده است.

که چنین اعتقاد دارد کافر گردد، پس پریشان شدم، و گفتم بروم به نزد شیخ و سؤال کنم که مرا در نکاح هیچ خللی نبوده باشد و در این حالت[1] دختر شیخ خواسته بودم، چون برفتم و سلام کردم، پیش از آنکه من اظهار کنم فرمود: یا عبدالله نکاح خود از نوکن و تجدید آن کن، پس گفتم: از بهر این کار آمده‌ام. بعد از آن نکاح تجدید کرد، پس آن نکاح سبب آن شد که فرزندان بسیار حاصل گشت[2]، و متوفی شد[3] در ماه ربیع الآخر در سال هفتصد و یازدهم[4] و او را دفن کردند در رباط خواجه فخرالدّین که مشهور است به فخر آور[5]، و خواجه‌ای کریم و صالح بود و معتقد صلحا و مربی علما و خیرات بسیار و مبرّات بی‌شمار داشت، رحمة الله علیه". از طبقات القراء ابن جزری ۱: ۱۹۸ معلوم می‌شود که استاد شیخ موصلی علی بن ابراهیم جزری بوده، و محمود بن محمّد سمرقندی و امام قوام‌الدّین عبدالله بن فقیه نجم و جماعت متاخرینی که بعد از قرن هفتم بوده‌اند، همه از شیخ محب‌الدّین موصلی علم قرائت را تحصیل نموده‌اند. از تصانیف شیخ شرح شاطبیه[6] شهرت دارد.

۱- رک. هزار مزار، ص ۸-۱۲۷، و در حاشیه ۲۸۵ عبارت شدّالازار بابت همین امر درحست.
۲- یعنی قوام‌الدّین عبدالله را حاصل گشت
۳- فاعل این فعل شیخ موصلی صاحب ترجمه است، نه قوام‌الدّین عبدالله
۴- در طبقات القراء لابن جزری، ج ۱، ص ۱۹۸ تاریخ وفات ۱۵ ربیع‌الآخر ۷۱۳ هـ درحست
۵- مراد امیر فخرالدّین ابوبکر بن ابی نصر حوائجی وزیر اتابک ابوبکر بن سعد. رک. شدّالازار حاشیه ص ۳۸۴ به قلم علامهٔ قزوینی و شیرازنامه، ص ۱۹۲.
۶- ابومحمّد قاسم بن فیرهٔ اندلسی (م: ۵۹۰هـ) قصیدهٔ معروف برای قرائات سبعه به‌عنوان حرزالامانی نظم نموده بود که دارای هزار و یکصد و هفتاد و سه بیت می‌باشد. این قصیده گاهی شاطبیه گفته می‌شود. فضلای زیادی شرح بر این قصیده نوشته‌اند، از آن جمله هست شیخ جعفر موصلی (رک: کشف الظنون مادهٔ حرزالامانی، ابن جزری جعفر موصلی را صاحب المفردات (ج ۱، ص ۴۵۷) قرار داده است امّا در کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۷۳ ذیل علم مفردات القرآن به جای کتاب موصلی مفردات الفاظ القرآن تألیف ابوالقاسم حسین بن محمّد راغب اصفهانی، دیده می‌شود، نیز رک. شدّالازار، ص ۴۲.

۳- مولانا قطب‌الدّین محمّد فالی[1] سیرافی استاد مولانا قوام‌الدّین عبدالله (استاد حافظ) بوده است. مولانا قوام‌الدّین نزد استاد خود یعنی مولانا قطب‌الدّین سه تألیف را خوانده است و این نمایانگر آن است که مولانا قطب‌الدّین فالی استاد در علم فقه، و همچنین استاد در علم نحو و در علم تفسیر نیز بوده است. به روایت شدّالازار، سه کتاب که مولانا قوام‌الدّین در خدمت مولانا فالی خوانده؛ به قرار زیر است: شرح لباب[2] در علم فقه، تقریب[3] در علم تفسیر، و اعراب[4] (اغراب فی الاعراب) در علم نحو. نسبت مولانا قطب‌الدین محمد فالی به خانوادهٔ فالی سیرابی که یکی از خانواده‌های علمی شیراز بود، می‌باشد. وی در علوم اسلامی فضیلت فوق‌العاده داشت. پدرش مولانا صفی‌الدّین[5] ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح فالی نیز فاضل و دانشمند بزرگ بوده است، و به زبان عربی قدرت تامه داشت و کتابی نیز مشتمل بر چهار مجلّد در تنقیح و تهذیب کشّاف به نام تنقیح کشّاف (شیرازنامه، ص ۱۹۳) یا تهذیب کشّاف (شدّالازار، ص ۴۳۱ و هزار مزار، ص ۴۵۰) نوشته است. مولانا قطب‌الدّین در اقسام علوم دینی مهارت فوق‌العاده داشت. مشغلهٔ علمی او درس و تدریس بود که از سن بیست سالگی

۱- برای حالات رندگیش رک: شیرازنامه، ص ۳-۱۹۲، نویسنده‌اش زرکوب شیرازی شاگردش وی بوده است. شدّالازار (ترجمهٔ نمرهٔ ۲۹۹)، هزار مزار، ص ۲-۴۵۱.

۲- اللباب فی النحو تألیف امام تاج‌الدّین محمّد بن محمّد بن احمد بن سیف المعروف بالفاضل الاسفراینی (م: ۶۸۴ هـ)، کشف الظنون، ج ۲، ص ۴-۱۵۴۳، بعضی فضلای روزگار بر آن شروحی نوشته‌اند، از آن جمله هستند: جمال‌الدّین عبدالله بن محمّد حسینی معروف به نقرهٔ کار (م: ۷۷۶ هـ) تألیف کتاب ۷۳۵ هـ، قطب‌الدّین محمّد بن مسعود بن محمود سیرافی شیخ علاءالدّین علی بن محمّد المشهور به مصنفك (م: ۸۷۱ هـ)، تألیف کتاب ۸۲۸ هـ (کشف الظنون، ص مذکور).

۳- تقریب تلخیص کشاف تألیف قطب‌الدّین محمد بن مسعود بن محمود بن ابی الفتح السیرافی الفالی، تألیف در شیراز در ۶۹۸ هـ (کشف الظنون ۲ ۱۴۸۱).

۴- در کشف الظنون ۱ ۱۳۰ دو کتاب: الاغراب فی ضبط عوامل الاعراب تألیف ابراهیم بن احمد جزری انصاری، الاغراب فی جدل الاعراب تألیف کمال‌الدّین عبدالرحمن بن محمد الانباری، و نیز در همین صفحه تألیف ابن هشام (م: ۷۶۲ هـ) به عنوان الاعراب عن قواعد الاعراب مذکور است، لیکن نام کتاب قطب‌الدّین محمد فالی در کشف الظنون مذکور نیست.

۵- در شدّالازار، ص ۴۳۰ نام این شخص مولانا صفی‌الدّین ابوالخیر مسعود بن محمّد بن الخیر غلط درج شده است. تاریخ وفات او ۶۷۸ هـ درجست (شدّالازار حاشیه به قلم علامه قزوینی، ص ۴۳۰).

شروع شد و تا شصت سالگی ادامه پیدا کرد.

علاوه بر سه کتاب مذکور کتاب‌های زیر از تألیفات[۱] مولانا قطب‌الدّین محمّد فالی است: توضیح الحاوی[۲] در فقه، شرح توضیح[۳]، و شرح قصیدهٔ عمیدیه[۴] یا اشکنوانیه.

در شیرازنامه علاوه بر شرح لباب و شرح قصیدهٔ عمیدیه، به‌کتابی دیگر به نام شرح توضیح کشّاف از تصانیف مولانا قطب‌الدّین اشاره شده است و چون نویسندهٔ شیرازنامه اعنی معین‌الدّین زرکوب شیرازی شاگرد مولانا فالی بوده، قول او دارای اهمیّت زیاد می‌باشد. زرکوب شیرازی می‌نویسد: "این ضعیف از اوّل کتاب توضیح کشّاف تا بعشر یسألونك عن المضیض استماع از آن حضرت کرده‌ام و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و البیان به تمام به حضرتش خواندم"[۵].

مولانا قطب‌الدّین در سال ۷۲۱هـ فوت شدند[۶] و او را در حوالی مصلی نزد پدرش

۱- شدّالازار، ص ۴-۴۳۳ نام شش کتاب یکجا درجست.

۲- چند کتاب به نام الحاوی وجود دارد، الحاوی الصغیر فی الفروع تألیف نجم‌الدّین بن عبدالغفّار قروینی شافعی (م: ۶۶۵هـ)، الحاوی الحصیری فی فروع الحنفیه تألیف امام حصیری حنفی شاگرد شمس الایمه سرخسی (م: ۵۰۵هـ)، کشف الظنون ۱: ۶۶۵ یکی از شروح الحاوی شرحی است از قطب‌الدّین احمد بن الحسن بن احمد الفالی الشافعی «شرح قطب‌الدّین احمد بن الحسن بن احمد الفالی الشافعی و سمّاهُ توضیح الحاوی، به‌ظاهر به‌نام مؤلّف قطب‌الدّین محمد فالی است به قطب‌الدّین احمد.

۳- به‌ظاهر چنان معلوم می‌شود که این کتاب شرحی باشد بر توضیح الحاوی از خود مؤلّف. در شدّالازار، ص ۴۳۳ بعد از ذکر توضیح الحاوی فی الفقه، نام کتاب دیگرش: شرح التوضیح له، درج است، امّا در شیرازنامه، ص ۱۹۲ آمده است که از تصانیف او تفسیر توضیح کشّاف است و صاحب شیرازنامه درس بعضی چیزها را از توضیح کشّاف مولانا قطب‌الدّین محمّد فالی گرفته بود، بنا بر این ممکنست که شرح توضیح و تفسیر توضیح کشّاف دو کتاب جداگانه باشد.

۴- صاحب قصیدهٔ اشکنوانیه یا قصیدهٔ عمیدیه عمیدالدّین ابو نصر ابزری وزیر اتابک است.

۵- شیرازنامه، ص ۱۹۲.

۶- در شدّالازار و هزار مزار حای احاد و عشرات سفید گذاشته است، امّا در شیرازنامه تاریخ وفاتش ۷۲۱هـ درجست و چون نویسنده شیرازنامه شاگرد صاحب ترجمه است، گفتهٔ او می‌تواند مستندی باشد. مزید بر آن در کشف الظنون در عنوان لباب فی النحو از تألیفات صاحب ترجمه گوید: اتم فی ربیع‌الاوّل سنة اثنی عشرة و سبعمائة. نیز قرینه صریحی است که وفات او بعد از قرن هفتم واقع شده است. در مجمل فصیحی وفات او در ضمن حوادث سال ۷۱۲ نوشته است. به ظاهر در دو رقم اخیر تقدیم و تاخیر دست داده (رک: حاشیهٔ شدّالازار به قلم محمد قزوینی).

دفن کردند. او علاوه بر نثر، در شعر عربی نیز مهارت داشته و در شدّالازار دو شعر عربی از او درج شده است.

مولانا قوام‌الدّین عبدالله چند شاگرد در شیراز داشت که ذکرشان در شدّالازار و مآخذ دیگری موجود است، و ما از روی آن گزارش مختصری در زیر می‌آوریم:

۱- شاه شجاع: پادشاه دوّم از خانوادهٔ آل مظفّر بود که از ۷۵۹ تا ۷۸۶ه فرمانروائی کرده است، و در میان این دو تاریخ، برادرش سلطان محمود که از طرف برادرش حاکم ابرقوه و عراق عجم بود، برای دو سال (۷-۷۶۵) بر تخت شیراز نشست. شاه شجاع مردی دانشمند بود، و خود شاعر و مربی شعرا و فضلا و ادبا بوده است و باوجود اینکه خود پادشاه بود، در محافل و مجالس علما و فضلا می‌نشست. در تاریخ آلِ مظفّر تألیف محمود گیتی آمده که این پادشاه علم دوست و ادب پرور در درسهای مولانا قوام‌الدّین عبدالله شرکت می‌کرد. در سال ۷۶۷ه شاه شجاع برادر خودش سلطان محمود را شکست داد و دوباره بر تخت شیراز نشست؛ چنانکه در تاریخ آلِ مظفّر آمده: "و نوبت دیگر سریر سلطنت فارس به ذات شریف شاه شجاع مزین گشت، به نفس مبارک متوجّه مجلس علمای کرام و فضلای انام شد و به درس مولانا قوام‌الدّین عبدالله بن فقیه نجم حاضر می‌شد... و مسند قضا را به مکانت شافعی الزمان سلطان الفقهاء فی الدوران مولانا بهاءالدّین[۱] عثمان کوه‌گیلوئی تزئین فرمود"[۲].

صاحب حبیب السیر (چاپ خیام ۳: ۳۱۵) می‌نویسد: "از جملهٔ علماء اعلام و فضلای لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام‌الدّین عبدالله فقیه با شاه شجاع (م: ۷۸۶ه) معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضدالدّین[۳] است نزد آن جناب مطالعه می‌نمود".

۱- برای حالات او رک: شدّالازار متن، ص ۵-۳۶۱، حاشیهٔ ص ۳۱۶ از علامه قزوینی.

۲- تاریخ آلِ مظفّر تألیف محمود گیتی شامل تاریخ گزیدهٔ عکسی، چاپ اوقاف گیب، ص ۳-۷۰۲.

۳- قاضی عضدالدّین ایجی از فضلای بزرگ قرن هشتم هجری است (۵۶-۷۰۱ه). تألیفات معروف او عبارتند از: کتاب مواقف در علم کلام، فواید غیاثیه و شرح مختصر ابن حاجب، حافظ در قطعهٔ مشهور خود قاضی عضدالدّین در شمار پنج مرد فاضل عهد شاه ابو اسحاق اینجو (۵۸-۷۴۴ه) آورده شده است. در آخر عمر به حبس افتاد و در زندان فوت کرد.

در شدّالازار (ص ۷۸) آمده است که «مولانا معین‌الدّین ابن ابی اسعد شاگرد مولانا قوام‌الدّین عبدالله[۱] بود، و مولانا معین‌الدّین کتابهای عدیده در خدمت مولانا قوام خواند. مولانا قوام‌الدّین عبارات صحیح می‌نوشتند و خطشان بسیار دلکش بود، و در خط ملیح ایشان، کتابهای علوم اسلامیه و صحایف دینیه یافته می‌شود. صاحب شدّالازار سه شعر در خط ایشان داشت و این اشعار را در شدّالازار، ص ۷۸ درج نموده است".

صاحب شدّلازار (ص ۱۰۶) می‌نویسد که "مولانا نجم‌الدّین محمود بن ابراهیم بن علی الکازرونی معروف به اصم از شاگردان مولانا قوام بود". عبارت هزار مزار ترجمهٔ شدّالازار (ص ۷۸) در ذیل آورده می‌شود (ص ۱۴۸):

"مولانا نجم‌الدّین محمود قارئی [محدف؟] و حافظی فقیه و ادیب بود که او را از علوم، حظّی تمام بود و خدمت مولانا قوام‌الدّین عبدالله و مولانا سعیدالدّین محمد و فقیه شمس‌الدّین محمد می‌کرد و قواعد و احکام دین از ایشان فرا می‌گرفت و کتب جمع می‌کرد و تصحیح کتابها می‌نمود".

به روایت شدّالازار (ص ۴۱۴) مولانا زین‌الدّین عبدالسّلام نائینی کشّاف[۲] و مفتاح[۳] و مفصّل[۴] را در خدمت مولانا قوام‌الدّین عبدالله خوانده بود، و اسلوب خواندن را نیز چنین بیان کرده است: "این طور در مجلس مولانا سعید قوام‌الدّین ابوالبقا او[۵] کشّاف می‌خواند و من[۶] می‌شنیدم و من مفتاح و مفصّل می‌خواندم و او می‌شنید"[۷].

از شدّالازار (ص ۴۲۹) معلوم می‌شود که مولانا علاءالدّین محمّد بن اسحاق باوجود علم و فضل صاحب جاه دنیوی بود، و به درستی که تمسک به ذیل مولانا قوام‌الدّین

۱- امّا در هزار مزار (ص ۱۱۸) است که مولانا قوام‌الدّین چند کتاب نزد وی خوانده است، امّا در شدّالازار (ص ۷۸) آمده: «و قرا علی مولانا السعید قوام‌الدّین عبدالله کتباً عدیدةً». «قرأ علی» یعنی در خدمت او خواند. واضح است که صاحب هزار مزار را اشتباه بزرگی روی داده است.

۲- کشّاف زمخشری.

۳- مفتاح العلوم سکاکی.

۴- کتاب معروف زمخشری در نحو.

۵- مراد زین‌الدّین نائینی.

۶- مراد جنید شیرازی صاحب شدّالازار.

۷- نیز رک: هزار مزار، ص ۴۳۶.

ابوالبقا[1] می‌نمود و نقّادی در ذهن و طبعش بود و احکام شرع بر نیتی تمام و حکمتی بر دوام بجای بیاورد؛ تا مرتبتی یافت که خویشان زمانش به آن نرسیدند و جوانان و پیران قبیله، آنها نیافتند"[2].

"مولانا عمادالدّین عبدالکریم بن عبداللّطیف[3] بن مذکور بن حامد بن اسحاق فالی علامه دهر و فرید عصر و قدوه اصحاب فضل بود... در سن جوانی تحصیل علم فرمود و بر بعضی از علمای عشیره و قبیله خود پیشی گرفت، و بعد از آن بر مولانا قوام‌الدّین ابوالبقا تحصیل فرمود و ادبیات در نزد او متقن کرد و اصول و فروع آن محکم ساخت، پس مسافرت کرد"[4].

"در میان وابستگان مولانا قوام‌الدّین، مولانا سراج‌الدّین[5] عمر بن عبدالرحمن بود"[6]. او در شش ماه کتاب کشّاف زمخشری در خدمت استاد قوام‌الدّین خواند و در ظرف مدّتی قلیل کتاب کشف الکشّاف را تألیف نمود.

"مولانا معین‌الدّین ابوالقاسم جنید شیرازی صاحب شدّالازار در خدمت مولانا قوام‌الدّین عبدالله شیرازی (استاد حافظ) هشت سال مانده"[7]. جنید شیرازی واقعاتی که نسبت به استاد او داشت و آنها را از او شنیده بود، آن همه را در شدّالازار ضبط نموده است. باید عرض کرد که اگرچه حافظ و او هر دو شاگرد قوام‌الدّین بودند، امّا او به طور

۱- عبارت شدّالازار در این جا بزرگ ما و استاد است.

۲- هزار مزار، ص ۹-۴۶۸.

۳- شدّالازار کذا فی المتن، ص ۴۳۹ امّا در هزار مزار، ص ۴۵۸، مولانا عمادالدّین بن عبدالکریم بن عبدالصمد فالی، رک: حاشیه.

۴- هزار مزار، ص ۴۵۸.

۵- حافظ هم مانند سراج‌الدّین عمر شاگرد مولانا قوام‌الدّین بود، امّا هر دو شاگرد همزمان نبودند، سراج‌الدّین در سال ۷۴۵هـ فوت شد، و در آن وقت سن حافظ از بیست سال کمتر بوده است، مانند سراج‌الدّین، حافظ نیز به کشّاف علاقه زیاد داشت و بر آن حاشیه نوشته بود (رک: مقدمهٔ جامع دیوان حافظ). و علاقه حافظ با کشّاف بدین شعر نیز واضح است:

بخواه دفتر اشعار و راه صحراگیر — چه وقت مدرسه و بحث و کشف کشاف است

برای نسخه‌های کشف کشّاف رک: شدّالازار، ص ۱۲۹ حاشیه از علامه قزوینی.

۶- شدّالازار، ص ۸۶؛ هزار مزار، ص ۱۲۹.

۷- شدّالازار، ص ۸۷.

کلی ذکری از حافظ نیاورده است. جنید شدّالازار را در ۷۹۱ هـ تألیف نموده است، از این می‌توان قیاس نمود که حافظ تا این تاریخ فوت نشده بود، ورنه ذکر او در شدّالازار حتماً شامل می‌شد.

علاوه بر شاگردان مولانا قوام‌الدّین، در شدّالازار احوال بعضی استادان و دوستان و علاقه‌مندان با قوام‌الدّین را شامل می‌باشد که بنده دربارهٔ این موضوع گزارش مختصری می‌نویسم:

۱- در شدّالازار (ص ۷۱-۷۰) آمده است: "می‌گویند (امام ناصرالدّین محمود بن منصور) هر هفته صحبتی می‌داشت و شیخ ظهیرالدّین و مولانا جمال‌الدّین صاحب البحر به نزد وی می‌رفتند و سماعی بود هر جمعه و شرط کرده بود که زیاده از بیست و یک کس نباشد. مولانا سعید قوام‌الدّین عبدالله برای ملاقات او می‌رفت و در مجلس او که در نزدیکی مزار پدرش برپا می‌شد[1]، مولانا قوام‌الدّین از مولانا جمال‌الدّین[2] صاحب البحر بعضی اجزای الحاوی را می‌خواندند".

شیخ بهاءالدّین کرشاسف بن عمر معروف بشلکو (م: ۶۸۸ هـ) از اکابر بزرگان شیراز بود و علما و صلحای شیراز به زیارت او می‌رفتند. به روایت مؤلّف شدّالازار (ص ۱۳۹) شیخ معین‌الدّین[3] جنید از استاد خود اعنی مولانا قوام‌الدّین عبدالله شنید که او می‌گفت

۱- در هزار مزار، ص ۲-۱۱۱ ترجمهٔ امام ناصرالدّین محمود بن مسعود آمده، امّا در این کتاب از این واقعه که در شدّالازار، ص ۷۱-۷۰ آمده، صرف نظر شده است.

۲- شیخ جمال‌الدّین از کوه گیلویه بود، او نویسندهٔ کتاب البحر است. این کتاب خلاصهٔ حاوی الصغیر در فقهٔ شافعی است، مصنّف حاوی الصغیر نجم‌الدّین عبدالغفّار قزوینی (م: ۶۶۵ هـ) است و حاوی الصغیر مختصریست از الحاوی الکبیر تألیف ابوالحسن علی بن محمّد ماوردی (م: ۴۵۰ هـ)، کتاب البحر کتابی است ضخیم در فقهٔ شافعی تألیف ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی (م: ۵۰۲ هـ) (شدّالازار، ص ۷۱ حاشیه از علامهٔ قزوینی).

۳- این تفصیلات در هزار مزار ص ۲-۱۸۱ نیامده است و در آنجا ذکری از مولانا قوام‌الدّین عبدالله نیست.

که "چون کسی ارادهٔ زیارت شیخ می‌کرد و شیخ ملاقات او پسند می‌فرمود، دروازهٔ خانقاه وامی‌بود، و اگر شیخ این ملاقات را پسند نمی‌فرمود، دروازهٔ خانقاه بسته می‌ماند. می‌گویند در اوایل حال گلّه بانی می‌کرد، چون در موقعی، نهی نفس از حرام کرده بود، واردی از غیب به وی رسید، او بی‌هوش گشت، چون به هوش باز آمد درهای فتوحات بر وی گشوده شد".

مؤلّف شدّالازار (ص ۲۳۶) می‌گوید که از مولانا السعید قوام‌الدّین عبدالله اکثر شنیده که "او می‌فرمود که اگر شمس‌الدّین[1] عمر و شرف‌الدّین زکی[2] شیراز را خالی کنند، این شهر عظمت و ناموس خود را از دست خواهد داد".

در شدّالازار آمده که "مولانا قوام‌الدّین عبدالله و الحاجّ علی عصّار محب صمیمی بودند. مولانا قوام در خدمت الحاجّ می‌رفتند". در همانجا آمده است که پس از وفات الحاج علی به درس استاد (قوام‌الدّین) حاضر شدند، دیدند که استاد در غایت فرح و شادی‌اند و نور از روی او می‌تابد، استاد فرمود که من الحاج علی را در خواب دیدم که او اشعار ابن فارض می‌خواندند (از آن اشعار ۴ بیت در شدّالازار نقل است).

مترجم کتاب شدّالازار یعنی عیسی بن جنید دچار اشتباه شده، چنانکه او می‌نویسد: "و مولانا قوام‌الدّین عبدالله احیاناً به زیارت او (الحاج علی عصّار) می‌رفت و دوستی در میان ایشان ثابت بود، مؤلّف[3] کتاب روح الله روحه می‌گوید: "روزی در مجلس درس

۱- برای حالات او رک: شدّالازار ص ۷-۲۳۵، در این کتاب نام او مولانا شمس‌الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن روزبهان بن طاهر، و در هزار مزار، ص ۲۸۴؛ مولانا شمس‌الدّین ابوالمفاخر بن المظفّر الشیرازی باغنوی. چون وفات او در سال ۶۳۲ هـ بود، مولانا قوام‌الدّین عبدالله او را ندیده بود.

۲- شرف‌الدّین عمر بن بهرام الزکی البوشکانی (م: ۶۷۷هـ یا ۷۸۰هـ) یکی از اساتید مشهور عالم قطب‌الدّین شیرازی است که کلیات قانون ابو علی سینا را نزد او درس خوانده و نام او را نیز در مقدمهٔ شرح کلیات مزبور برده است (رک: نمرهٔ ۲۱۴ از تراجم کتاب حاضر، و نیز به شیرازنامه ص ۱۲۷، ۱۲۸ و... حاشیهٔ علامهٔ قزوینی).

۳- یعنی معین‌الدّین جنید شیرازی.

مولانا قوام‌الدّین او[۱] را دیدم در غایت فرح و شادی و نور از روی او می‌تابید و چند بیت از قصیده ابن فارض می‌خواند[۲]، و بعد از آن در سال هفتصد و پنجاه[۳] فوت کرد"[۴].

در شدّالازار (ص ۳۳۰) ذیل ناصرالدّین یحیی معین‌الدّین جنید شیرازی می‌گوید که او مولانا قوام‌الدّین عبدالله را به تکرار شنید که او ذکر فضل و ذکای امیر ناصرالدّین یحیی می‌کرد، و پیش شاگردان خود به مدح و ستایش امیر یحیی می‌پرداخت[۵].

شیخ رکن‌الدّین زاهد یکی از مشایخ شیراز بود. دربارهٔ زهد و معرفت و کرامت شیخ رکن‌الدّین زاهد در شدّالازار[۶] آمده که "مولانا قوام‌الدّین فرمود که آنچه از کرامتهای شیخ زاهد است، یکی از آنست که روزی حال من تنگ بود و عیالان طلب چیزی می‌کردند، پس برخاستم و به زیارت شیخ زاهد رفتم و ابتدا به قرائت سورهٔ قرآن کردم که ناگاه آوازی شنیدم که از قندیلی که معلّق بود، بر سر من افتاد. چون نگاه کردم دیناری نقره بود که بر آن قندیل آمده و از آن قندیل به پیش من افتاده بود. پس بستدم و شادمان برگشتم و آن صرف عیال کردم[۷].

باید آشکار نمود که مولانا قوام‌الدّین عبدالله از روحانیت شیخ رکن‌الدّین ابو نجیب و از زیارت قبر او استمداد همّت می‌نموده، نه از خود شخص او چه قوام‌الدّین عبدالله عصر صاحب ترجمه را درک نکرده بود؛ زیرا که وفات صاحب ترجمه (شیخ رکن‌الدّین) در سنه ۶۳۰هـ بوده است و وفات خواجه قوام‌الدّین عبدالله در سنه ۷۷۲هـ یعنی ۱۴۲ سال بعد از وفات صاحب ترجمه[۸].

۱- یعنی مولانا قوام‌الدّین عبدالله.

۲- ظاهراً فاعل آن مولانا قوام‌الدّین است، امّا این غلطست، فاعل آن باید الحاج علی عصّار باشد.

۳- الحاج علی وفات کرد نه قوام‌الدّین عبدالله. به ظاهر پس از «می‌تابید» باید جمله زیر را افزود: او گفت که الحاج علی عصّار را در خواب دیدم که او.

۴- هزار مزار، ص ۳۱۴.

۵- در هزار مزار (ص ۲۶۸) این داستان نیامده است.

۶- ذیل صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ۳۴.

۷- هزار مزار، ص ۳۱-۱۳۰.

۸- حاشیهٔ شدّالازار بقلم علامهٔ قزوینی.

در پایان می‌توان گفت که مولانا قوام‌الدّین عبدالله در علوم اسلامی چنان دستی بهم‌رسانیده بود که علامهٔ روزگار گشت که مثل او کمتر نظیر دارند و به‌قول صاحب شدّالازار دریائی بود پر از جواهر علوم، و چنانکه قبلاً اشاره به آن شد مولانا در ادبیات عربی شهرت زیاد داشت و مبادیات آن را از پدر خود مولانا نجم‌الدّین فقیه حاصل نموده بود، و بعضی شاگردان مخصوصاً درس ادبیات را از مولانا قوام‌الدّین عبدالله می‌گرفتند، از آن جمله است مولانا عمادالدّین عبدالکریم بن عبداللّطیف بن مذکور بن حامد بن اسحاق فالی. چنانکه در شدّالازار است: «قد حصّل فی غرة شبابه علی بعض علماء عشیرته و اصحابه ثمّ علی مولانا السعید قوام‌الدّین ابی البقا فاتقن الادبیات کلّها عنده».

توجّه فوق‌العادهٔ مولانا قوام‌الدّین به‌ادبیات موجب شد که او اکثراً در میان مباحث خود اشاره می‌فرمود که اشعار حافظ را که در حالت انتشاراند و کسی تاکنون آن را جمع آوری ننموده، در یک سلک می‌باید کشید، و در نتیجهٔ آن جامع دیوان این کار خطیر را به‌عهده گرفت و در فراهم کردن اشعار حافظ موفّق شد، امّا موفقّیت او زمانی حاصل شد که حافظ پیش از آن دار فانی را وداع گفته بود.

☆ ☆ ☆

بررسی پیرامون دیوان حافظ

حافظ شیراز از مقبول‌ترین شاعران فارسی است، امّا نسخه‌های معتبر از دیوان او کمتر یافته می‌شود. نسخه‌های خطّی دیوان خواه قدیم باشد یا متأخّر از لحاظ عدهٔ غزلیات، ترتیب غزل‌ها، ترتیب اشعار هر غزل و عدهٔ اشعارش حتّی از حیث قرائت متن اشعار باهم اختلاف بسیار دارند، و تاکنون معتبرترین دیوان این شاعر آن است که توسّطِ دکتر قاسم غنی و علامه محمّد قزوینی تصحیح و در سال ۱۳۲۰ هش در تهران چاپ شده و سپس چندین بار دیگر تجدید چاپ شده است. این نسخه مبنی است بر نسخهٔ خلخالی مورّخ ۸۲۷ه و به نظر علامه قزوینی هر چه در این نسخه موجود است، معتبر است و هر چه به علاوه آن است الحاقی و مردود است. چنانکه نسخهٔ قزوینی شامل همان ۴۹۵ غزل است که محتویات نسخهٔ خلخالی بوده و هر چه به علاوه آنهاست آقای قزوینی آنها را کلام شاعران دیگر شمرده و از دیوان خود خارج نموده است. نظر مهم آقای قزوینی در این مورد اینست:

"چون نسخهٔ خلخالی که در سنه ۸۲۷ه کتابت شده عجالةً تا نسخهٔ قدیم‌تری از آن به دست نیاید، آن را باید قدیم‌ترین نسخ موجود تاریخ‌دار دیوان حافظ در دنیا محسوب داشت؛ لهذا من خود را ملتزم و مقید کردم که در خصوص کمیت اشعار یعنی از لحاظ عدّهٔ غزلیات و عدّهٔ ابیات هر غزل، از ابتدا تا انتهای کتاب فقط و منحصراً همان نسخه را اساس کار خود قرار دهم و هر چه در آن نسخه موجود است، از غزلیات و مقطعات و مثنویات و رباعیات تماماً بدون هیچ زیاده و نقصان آنها را چاپ کنم و هر چه در آن نسخه موجود نیست خواه غزلیات مستقل و خواه ابیات متفرقهٔ بعضی غزل‌ها یا غیر ذالک آنها

را مطلقاً کالعدم انگاشته به‌کلّی از آن صرف نظر نمایم زیرا که چون این نسخه، نسخهٔ کامل تمامی است از دیوان خواجه و انتخابی از آن نیست پس هر چه در این نسخه نیست، به‌احتمال بسیار قوی بلکه تقریباً به‌نحو قطع و یقین، الحاقی و اشعار دیگران است که بعدها در دیوان خواجه داخل کرده‌اند"[۱].

بطور واضح نتیجه دوّم در بیان علامه قزوینی یعنی هر چه خارج از نسخهٔ خلخالی است الحاقی است، صحیح نیست؛ زیرا که اگر جزوی از آن کلامِ الحاقی در نسخهٔ قدیم‌تر از نسخهٔ خلخالی، شامل باشد نظر علامه باطل می‌گردد.

در نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه که اخیراً با ترتیب اینجانب چاپ شده و مکتوبهٔ ۸۱۸ه[۲] است یعنی نه سال قدیم‌تر از نسخهٔ خلخالی، و این نسخه به‌ظاهر خلاصه است زیراکه شامل ۳۵۷ غزل، دوازده قطعه و بیست رباعی می‌باشد. این نسخه شامل ۸ غزل، ۵ قطعه و سه رباعی می‌باشد که بنابر نبودن در نسخهٔ خلخالی از نسخهٔ دیوان چاپ علامه قزوینی خارج است و به‌نظر علامه این منظومات الحاقی است. نسخهٔ گورکهپور نیز که مکتوبهٔ ۸۲۴ه یعنی سه سال قدیمی‌تر از نسخهٔ خلخالی است و بنده با همکاری آقای جلالی نائینی آن را ترتیب داده‌ایم و هفت بار در تهران چاپ شده، دارای شش غزل و پنج قطعه، چهار رباعی و دو فرد اضافی است که از نسخهٔ خلخالی خارج و بنابر عقیدهٔ آقای قزوینی الحاقی و خارج از دیوان مرتبهٔ ایشان است. منظوماتی که در هر دو نسخهٔ آصفیه (حیدرآباد) مکتوبهٔ ۸۱۸ه و نسخهٔ گورکهپور مکتوبهٔ ۸۲۴ه موجود است و خارج از نسخهٔ خلخالی است و به‌عقیده علامه قزوینی الحاقی می‌باشد، به‌قرار زیر است:

۱- مقدمهٔ دیوان حافظ، چاپ قزوینی، ص لط.

۲- این نسخه به تصحیح نویسندهٔ این سطور از طرف خانهٔ فرهنگ ایران چاپ شده، و در مقدمهٔ آن این امور موردِ بررسی قرار داده شده است.

غزل‌ها ـ یازده[1]:

«صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب»

«ز دل بر آمدم و کار بر نمی‌آید»

«مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید»

«مرا می دگر باره از دست برد»

«ساقیا مایهٔ شراب بیار»

«صبا بمقدم خود راح روح می‌بخشد»

«جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس»

«ای شام زکوی ما گذر کن»

«ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده»

«ای ز شرم عارضت گل کردی خوی»

«ساقی اگرت هوای ماهی»

قطعه‌ها ـ ده:

«که بحکمت قطره را گردانده لؤلؤ در صدف»

«ای جهان و هر چه هست از آفرینش در جهان»

«دل منه ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید»

«حسن این نظم از بیان مستغنی است»

«دریغا خلعت و حسن جوانی»

«رحیم منکر خمّار بود روزی چند»

«شاها مسافری ز بهشتم رسیده است»

«کلک کوته نظرم بین که بر طغرل شاه»

«تا کار بکام دل، مجروح شده»

«باز آی که چشمم بجمالت نگرانست»

---

۱ رک: مجلّهٔ تحقیقات اسلامی، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۷۰، ص ۳۳۴ به بعد.

رباعیات ـ شش:

«نام بت من که مه ز رویش خجل است»

«چون جامه ز تن می‌کشد آن مشکین خال»

«شیرین دهنان عهد به پایان نبرند»

«آواز پر مرغِ طرب می‌شنوم»

«مقبول دل خواص و مشهور عوام»

«راه طلب ز خار غم‌ها دارد»

فرد ۲:

«تمنّای من از عمر و جوانی»

«شکّر شکر بشکرانه بیفشان حافظ»

خلاصهٔ کلام اینکه اگر مندرجات نسخهٔ خلخالی با نسخه‌های قدیم‌تری مقابله و مقایسه شود، عدّهٔ منظوماتی که در نظر علامهٔ قزوینی الحاقی و از دیوان مرتبهٔ ایشان خارجست خیلی زیاد خواهد شد. باید آشکار نمود که عدّهٔ ابیات اضافیِ غزلیات مستقل در نسخهٔ آصفیه که نسخهٔ اختصاری است، علاوه بر منظومات است، و بنده از آن ابیات پنجاه و دو بیت[1] را در مقدمهٔ دیوان حافظ که مبنی بر نسخهٔ آصفیه است، نشان داده‌ام. اخیراً یک مجموعهٔ رباعیات به نام نزهة المجالس کشف شده و توسّط دکتر احمد علی رجائی تصحیح گردیده است. مجموعهٔ نزهة المجالس شامل رباعی‌هائی است که در دیوان حافظ حتّی در چاپ قزوینی و نذیر احمد و دیگران دیده می‌شود، کشف این رباعیات همهٔ محقّقان حافظ را در حیرت انداخته است.

آقای دکتر رجائی در مقدمهٔ چاپی این طور می‌نویسد: در دیوان حافظ چاپ محمّد قزوینی هشت رباعی از رباعی‌های نزهة المجالس هست که چهارتای آن در این کتاب

۱- این پنجاه و دو بیت شامل نسخهٔ آصفیه و خارج از نسخهٔ خلخالی است و به همین علّت آقای قزوینی اینها را الحاقی قرار داده از دیوان خود خارج نموده است، امّا بایست گفت که چون نسخهٔ آصفیه از نسخهٔ خلخالی قدیم‌تر است، باید این اشعار متفرق را اشعار اصیل حافظ شمرد.

به نام کمال اسماعیل آمده و در دیوان کمال هم هست:

«امشب ز غمت میان خون خواهم خفت»[۱]

«خوبان جهان صید توان کرد بزر»[۲]

حافظ دکتر امین ریاحی:

«آن جام طرب شکار بر دستم نه»[۳]

«لب، بازیگر یک زمان از لب جام...؟»[۴]

رباعی زیر که در نزهة المجالس و در بعضی تذکره‌ها به نام عایشهٔ سمرقندی است، در دیوان حافظ (قزوینی، ص ۳۸۴) هم آمده:

«گفتی که ترا شوم مدار اندیشه...»[۵]

همچنین رباعی زیر که در نزهة المجالس به نام فتوحی است[۶]، هم درجست:

«هر روز دلم به زیر بار دگر است»[۷]

این دو رباعی نیز که در نزهة المجالس بدون نام شاعر آمده، در دیوان حافظ (قزوینی، ص ۹-۳۷۸) دیده می‌شود:

«نی قصّهٔ آن شمع چگل بتوان گفت»

«این گل زبر همنفسی می‌آید[۸]

از این هشت[۹] رباعی چهار رباعی ۱، ۲، ۵، ۷ در دیوان حافظ چاپ نذیر احمد (نگارنده) و نایینی نیز آمده است (ص ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۸).

۱- آصفیه، حیدرآباد، رباعی، ص ۱۵؛ دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۷۷؛ دیوان کمال، ص ۸۲۷.

۲- آصفیه، حیدرآباد، رباعی، ص ۱۴؛ دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۸۰؛ دیوان کمال، ص ۸۲۲.

۳- دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۸۴؛ دیوان کمال، ص ۹۱۰.

۴- دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۸۲؛ دیوان کمال، ص ۹۰۱.

۵- آصفیه، ص ۱۱.

۶- دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۷۷.

۷- آصفیه، ص ۱۹.

۸- آصفیه، رباعی ۱۰.

۹- از این هشت رباعی، پنج رباعی ۱، ۲، ۵، ۶، ۷ در نسخهٔ آصفیه موجود است و از رباعیات (۱۵، ۱۴، ۱۱، ۱۹، ۱۰) چهار رباعی مشترک در آصفیه و گورکهپور و یک رباعی (۱۹) در آصفیه زاید است.

در اینکه این رباعی‌ها از حافظ نیست و با اشتباه کاتبان در کهن‌ترین نسخه‌های دیوان حافظ وارد شده، هیچ تردیدی نیست؛ زیرا نزهة المجالس در ربع سوّم قرن هفتم تألیف شده، و چون تولّد حافظ در حدود سال ۷۲۷ه حدس زده شده است، بنا بر این تاریخ تألیف این کتاب تقریباً چهل و پنج سال قبل از تولّد خواجهٔ شیراز بوده است. تاریخ رونویسی نسخهٔ خطّی نزهة المجالس هم ۷۳۱ه است که در آن هنگام حافظ کودک چهار پنج ساله بوده و از طرف دیگر این رباعی‌ها در نزهة المجالس به نام کمال آمده و در دیوان معتبر کمال اسماعیل هم هست که آقای دکتر بحرالعلومی از روی نسخهٔ کهن آن را تصحیح و چاپ نموده‌اند و لااقل پنج نسخه از میان این دیوان‌ها پیش از تولّد حافظ وجود داشته و از آن میان یکی در سال ۶۸۸ه (یعنی چهل سال پیش از تولّد خواجه) و نوترین آنها در ۷۲۱ه (شش سال بیش از تولّد او) باز نویسی شده است.

مرحوم دکتر خانلری یک نسخهٔ انتقادی از دیوان حافظ در دو جلد در سال ۱۳۵۹ هش یعنی پس از نه سال انتشار نسخهٔ گورکهپور (به ترتیب بنده و نایینی) و سی و نه سال پس از چاپ نسخهٔ قزوینی انتشار نموده که بدون شک در میان همهٔ چاپ‌هابهترین و معتبرترین است، مبنای کار او بر چهارده نسخهٔ ذیل است:

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۸۰۷ه، تاجیکستان، ۴۳ غزل.

بیاض مکتوبهٔ ۸۱۱ه، ترکیه، ۳۶ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۸۱۳ه، ایاصوفیه، ترکیه، ۴۵۵ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۴-۸۱۳ه، موزهٔ بریتانیه، ۱۵۴ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۸۱۶ه، ایاصوفیه، ترکیه، ۱۵۴ غزل.

سفینه‌ای مکتوبهٔ ۳۶-۸۱۷ه، مملوکهٔ سلطان القرائی، تهران، ۴۷ غزل.

سفینه‌ای مکتوبهٔ ۳۷-۸۱۷ه، مملوکهٔ سلطان القرائی، تهران، ۴۷ غزل.

نسخه‌ای مکتوبهٔ ۸۱۸ه، آصفیه، حیدرآباد (هند)، ۳۵۷ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۸۲۱ه، توپ قاپو سرای، ترکیه، ۴۴۲ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبهٔ ۸۲۲ه، توپ قاپو سرای، ترکیه، ۴۴۲ غزل.

نسخهٔ گورکهپور مکتوبهٔ ۸۲۴ه، مملوکهٔ خانوادهٔ سبزپوش، ۴۵۵ غزل.

نسخهٔ نور عثمانیه مکتوبهٔ ۸۲۵ه، ۴۹۴ غزل.

نسخهٔ خلخالی مکتوبهٔ ۸۲۸ه، ۴۹۵ غزل.

سفینه‌ای مکتوبهٔ ۸۳۶ه، مملوکهٔ دکتر مهدوی، تهران، ۴۹۵ غزل.

مجموعهٔ قرن نهم هجری، اوغلو، ترکیه، ۳۵۷ غزل.

آقای دکتر خانلری غزل‌های دیوان را به دو بخش تقسیم کرده است. بخش اوّل ۴۸۶ غزل است که به نظر آن مرحوم اصیل بوده و در سه چهارم مآخذ اساسی وجود دارد. بخش دوّم شامل ۳۸ غزل است که به نظر دکتر خانلری انتساب آنها به حافظ مشکوک است و به همین علّت اینها را ذیل عنوان ملحقات چاپ کرده‌اند. این غزل‌ها در یک، دو و بعضی در سه نسخه یافت می‌شود، امّا انتساب اینها مشکوک به نظر می‌آید؛ در برخی موارد نیز غزلیاتی در این نسخه وجود دارد که در دیوان شاعران دیگر شامل است. بنا بر این انتساب این غزل‌ها به حافظ شک برانگیز است. قول دکتر خانلری به قرار زیر است:

"غزل‌هایی که زیر عنوان ملحقات می‌آید، آنهائی است که تنها در یک یا گاهی در دو سه نسخه از مجموع مآخذ ما وجود دارد، بعضی از این غزل‌ها در دیوان شاعران دیگر ثبت شده و غالباً می‌توان به صحت انتساب آنها به شاعری جز خواجه حافظ اطمینان داشت... بعضی دیگر که گویندهٔ آنها شناخته نیست یکسره دور از شیوهٔ خواجه و سست و مبتذل است با این حال چون در مآخذ ما وجود داشته نخواستم یکباره آنها را طرد کنیم. از آنچه در متن آورده‌ایم، نیز غزل نمبرهٔ ۳۶ به احتمال قوی از سلمان ساوجی است امّا در چندین نسخهٔ کهن ثبت است و ما از آوردن آن در متن ناچار بوده‌ایم".

نظر دکتر خانلری دربارهٔ صحت انتساب غزل به خواجه حافظ برخلاف نظر آقای قزوینی است، به عقیدهٔ مؤخرالذکر همهٔ مندرجات نسخهٔ قدیمی مثلاً مکتوبهٔ ۸۲۷ه

معتبر است و کلام اصیل می‌باشد، امّا نزد آقای خانلری غزلی که شامل دو یا سه نسخه باشد، برای صحت انتساب کافی نیست، حتّی یازده غزل که شامل دیوان قزوینی است و به نظر ایشان در اصالت آنها شکّی نیست، در نسخهٔ خانلری در ذیل ملحقات یعنی غزل‌های مشکوک درج شده است.

به عقیدهٔ بنده نظر دکتر خانلری دربارهٔ صحت انتساب ۳۸ غزل که ذیل ملحقات درج شده، با توجّه به قرائن زیر درست به نظر نمی‌آید:

۱- دکتر خانلری فقط نسخه‌هایی را که تا ۷-۸۳۶ه رونویسی شده نسخ اساس قرار داده و خود را مقید به نسخه‌هایی تا این تاریخ نموده است. بسیاری از نسخه‌ها تا اواسط قرن نهم رونویسی شده و در کتابخانه‌های جهان وجود دارد. از آن جمله شش نسخه زیر است که تا اواسط قرن نهم رونویس شده و قزوینی آنها را ذکر کرده و دکتر خانلری از آنها صرف نظر نموده است:

نسخهٔ بادلیان ۸۴۳ه.

چیستر بیتی ۸۵۳ه.

مجلس تهران ۸۵۴ه.

موزهٔ بریتانیا ۸۵۵ه.

نیشنال پاریس ۸۵۷ه.

مجلس (ضمیمه) ۸۵۸ه.

اگر این نسخه‌ها که تا اواسط قرن نهم رونویسی شده درنظر گرفته می‌شد، وجه تردید انتساب آنها که فقط در دو یا سه نسخه وجود دارد، برطرف می‌شد.

چون دیوان حافظ در حیاتش تدوین نیافته، غزل‌هایی که در نسخه‌های کهن مثلاً تا اواسط قرن نهم ثبت شده باشد، حق دارند که در ردیف منظومه‌های اصیل آورده شوند تا وقتی که قراین دیگر صحت انتساب آنها را باطل نکند.

خانلری چند غزل را بنا بر گفتهٔ بعضی محقّقان الحاقی قرار داده‌اند؛ به طور مثال بعضی غزل‌ها را بنا بر گفتهٔ حسین پژمان در ذیل ملحقات آورده، حال آنکه در بعضی

موارد نظر حسین پژمان خالی از اشتباه نیست؛ مثلاً مؤخرالذکر قطعهٔ زیر را الحاقی قرار داده:

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق　　آیتی در وفا و در بخشش

و آقای انجوی شیرازی از این فرصت استفاده نموده، این قطعه را از دیوان مرتبهٔ خود خارج نموده و حال آنکه این قطعه در هفت نسخهٔ قدیمی شامل است، در نسخه‌های ۸۱۳ه‍، ۸۱۸ه‍، ۸۲۲ه‍، ۸۲۴ه‍، ۸۲۵ه‍، ۸۲۸ه‍ و نسخهٔ دیگری متعلّق است به قرن نهم. به علاوه این قطعه در بیاض تاج‌الدّین احمد وزیر که در سال ۷۸۲ه‍ در حیات حافظ شیرازی فراهم‌آورده شده، ثبت است. بنا براین دربارهٔ صحت انتساب قطعه شکّی وارد نمی‌شود.

شکّی نیست که بعضی غزل‌ها نیز در دیوان شاعران دیگر دیده می‌شود و این امر اگرچه صورت صحت انتساب آنها را به خواجه مشکوک می‌سازد، امّا نباید فراموش کرد که فقط حرف وجود آنها در دیوان یک شاعر دیگری بدون قرینه‌های دیگر، آن انتساب را قطعی قرار نمی‌دهد.

خلاصه اینکه نظر بنده این است که تمامی ۳۸ غزل را که تحتِ ملحقات در دیوان چاپ دکتر خانلری ثبت شده، نباید الحاقی قرار داد و از دیوان خارج نمود. این امر مستلزم تحقیق عمیق است.

اگرچه مبنای تحقیق دکتر خانلری چهارده نسخهٔ خطّی قدیمی است و تا آن زمان هیچ محقّقی این قدر در جمع آوری مواد نو و معتبر موفق نشده بود و اکنون نیز دکتر سلیم نیساری از روی چهل و سه نسخهٔ قدیمی، دیوان حافظ را چاپ نموده است، امّا چون هنوز از بعضی منابع مهم استفاده نشده لذا بنده بعضی از آنها را ذیلاً معرّفی می‌کنم:

[۱] مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف از سیف جامی هروی است که ترتیب آن در هند در عهد فیروز شاه تغلق (۹۰-۷۵۲ه‍) شروع شده و تا قدری بعد از ۸۰۲ه‍ (زمان مبارکشاه شرقی) ادامه داشت. این مجموعه شامل ۱۲۷ غزل از حافظ است. از این

مجموعه دو نسخه موجود است، یکی در موزهٔ بریتانیا و دیگری در دانشکدهٔ ادبیات کابل. بنده از هر دو نسخه استفاده نموده و یک مقالهٔ مفصّل دربارهٔ همین مجموعه در مجلّهٔ اینڈو ـ ایرانیکا، کلکته، سپتامبر ۱۹۶۶م چاپ و مطلع‌های تمامی غزل‌های حافظ را در آن درج نموده‌ام. از آن جمله غزلی است به مطلع زیر که در هر دو نسخهٔ مجموعه شامل است امّا در هیچ نسخهٔ دیوان دیگری به جز جامع نسخ حافظ از دکتر فرزاد شامل نیست:

ای فضل جان نوازت معمار خانهٔ دل

وی جان و دل ز لعلت مقصود کرده حاصل

اگرچه این منظومه از سبک حافظ قدری دور است، امّا چون در هر دو نسخهٔ سفینه و نیز در یکی از نسخ دیوان حافظ شامل است لذا دربارهٔ صحت انتساب آن به حافظ شکّی نیست. آقای دکتر مجتبی مینوی در سفری به هندوستان در شهر علیگره به منزل بنده تشریف آوردند. وقتی که دربارهٔ صحت انتساب این غزل به حافظ صحبت داشتیم، ایشان اظهار شک نمود، امّا بنده یادآوری نمودم که غزل مذکور در هر دو نسخهٔ مجموعه می‌باشد. پس برای ابطال انتساب این غزل به حافظ باید قرینهٔ دیگر بدست آورد و تا آن وقت باید این غزل را در میان غزل‌های خواجه جا داد، به اعتبار قرائن زیر:

۱- شامل بودن در دو نسخهٔ مجموعهٔ سفینه که جداگانه رو نویسی شده‌اند.

۲- همراه صد و بیست و هفت غزل آمده است.

۳- این غزل در جامع نسخ دیوان شامل است.

۴- به نام سلطان محمود شاه نظم یافته، و این سلطان برادر شاه شجاع و فرمانروای اصفهان بوده است. او پس از چندی شاه شجاع را شکست داده، شیراز را جزو سلطنت خویش آورده و تقریباً دو سال ۷-۷۶۵هـ بر این خطّه حکومت نموده است. به ظاهر منظومهٔ مذکور در همین زمان به نظم آمده باشد.

غزل‌های مجموعهٔ لطایف اخیراً از طرف خانهٔ فرهنگی ایران دهلی به تصحیح بنده چاپ شده و قبلاً نیز یک مقالهٔ مفصّل دربارهٔ غزل فوق از طرف دکتر ماریه بلقیس در

مجلّهٔ فکر و نظر (علیگره) چاپ شده بود.

[۲] لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی: لطایف اشرفی مجموعه‌ایست از گفتارهای عارف شهیر سیّد اشرف جهانگیر سمنانی (م: ۸۰۹هـ) مقیم روح‌آباد کچهوچهه (در ایالت اتراپرادش). سیّد اشرف ضمن مسافرت به‌کشورهای اسلامی در شیراز به ملاقات خواجه حافظ نائل آمده که در لطایف اشرفی ذکر گردیده است:

"حضرت قدوة الکبری می‌فرمودند که خواجه حافظ شیرازی یکی از مجذوبان درگاه عالی و محبوبان بارگاه متعالی است. به این فقیر نیازمندی داشت و مدّتی باهم دیگر صحبت داشتیم. روزی در گازرگاه نشسته بودیم که سخنی در مراتب اهل معارف و زهد می‌گذشت مجذوب شیرازی خواند:

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد   چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا"

سیّد اشرف بیش از بیست و هفت مورد از اشعار حافظ را همراه حکایات و واقعات نقل نموده است.

مکتوبات اشرفی مجموعه‌ایست از مکاتیب سیّد اشرف سمنانی که به پادشاهان و امیران و دانشمندان معاصر نوشته است. در این مکتوبات چند جا ذکری از حافظ شده و به طور یقین نه بیت از دیوان حافظ در مواردِ مختلف در آن ثبت شده است.

بدین ترتیب، این دو کتاب از معتبرترین منابع دربارهٔ حیات و آثار خواجه شمرده می‌شود. بنا بر اهمیّت موضوع، بنده یک مقالهٔ مفصّل در سال ۱۹۶۰م در مجلّهٔ فکر و نظر، علیگره چاپ نمودم که بعدها به وسیلهٔ آقای دکتر علی اصغر حکمت ترجمه و در مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه شیراز در ۱۳۴۱ هش در مقاله‌ای مبنی بر همان دو کتاب چاپ گردید، امّا به جای اینکه این موضوع مهم جلب توجّه دانشمندان و محقّقان ایران را نماید، آقای همایون فرخ با مقاله‌ای در کتاب حافظ شیراز، ۱۳۵۰ هش، نه تنها از ذکر این دو مآخذ مهم صرف نظر نموده، بلکه حتّی وجود آن عارف شهیر سمنانی را که خانواده‌اش تا امروز باقی است، انکار کرده است. بنده در یک مقاله در مجلّهٔ ایندو -

ایرانیکا، کلکته در جهت خلاف نظرهای آقای همایون فرخ حاشیه نوشتم، امّا این مقاله‌ها جلب توجّه آقای دکتر خانلری را نیز نکرد.

[۳] یکی از منابع مهم که در تصحیح دیوان حافظ از آن صرف نظر شده، مجموعه‌ای است به نام بیاض تاج‌الدّین وزیر که در سال ۷۸۲ هـ در شیراز جمع آوری شده و از طرف دانشگاه اصفهان در ۱۳۵۲ هـش چاپ شده است. در این جُنگ که در زمان حیات حافظ ترتیب داده شده اشعار حافظ در چهار مورد ذیل درج شده:

الف ـ به خط شهاب‌الدّین محمّد بن الصاحب المرحوم شمس‌الدّین محمّد شهاب عز نصره به مولانا شمس‌الدّین محمّد حافظ دام فضله:

خدا که صورت ابروی دلگشای تو بست
گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست

مرا و سرو چمن را دل ببرد آرام
زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست

چو غنچه بر دل مسکین من گره مفکن
چو عهد با سر زلف گره‌گشای تو بست

مرا به‌بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست

هم از نسیم تو روزی گشایشی یابد
چو غنچه هر که دل اندر پی هوای تو بست

تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال
دلم امید ندانست و در وفای تو بست

زدست جور تو گفتم زشهر خواهم رفت
بخنده گفت که حافظ برو که پای تو بست

ب - به خط احمد بن محمّد الحسینی:

بر تو خوانم زدفتر اخلاق   آیتی در وفا و در بخشش...

ج - به خط مظفّرالدّین ملک السلمانی، مولانا شمس‌الدّین محمّد فرماید:

روضهٔ خلد برین خلوت درویشان است   سایهٔ محتشمی خدمت درویشان است...

د - به خط ملک السلمانی:

به شمع خواجه رسا ای ندیم وقت شناس   به خلوتی که دران اجنبی صبا باشد

لطیفه‌ای بمیان آر و خوش بخندانش   نه نکته که دلش را در آن رضا باشد

پس آنگه از کرمش این قدر بلطف بپرس   که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

حررّه اقل عبادالله تعالی ملک السلمانی فی اواخر رجب المرجب اثنین و ثمانین و سبعمائة الهلالیه.

[۴] یک مجموعهٔ نظم و نثر که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنا (هند) زیر شمارهٔ ۵۷۵۳/۲۴۷۸ نگاهداری می‌شود، شامل ۴۹ غزل از حافظ است. تاریخ اتمام این مجموعهٔ ۸۱۴ هـ می‌باشد و کاتب الحسن الحافظ:

حرره العبد تراب اقدام الفقرا الحسن الحافظ اصلح الله شانه فی عشرین ذی‌الحجّه لسنة ست عشر و ثمانمأة فی شهر ذی‌قعده سنة ست عشر و ثمانمأة و صلی الله علی خیر خلقه و آله.

در آخر باید به ذکر منظومه‌های زیر پرداخت که در نسخهٔ گورکهپور موجود است، امّا از نسخهٔ دیوان مرتبهٔ دکتر خانلری بدون ذکر وجهی خارج شده:

رحیم منکر خمّار بود روزی چند   بآن دلیل که القاص لا یحب القاص

*

کوته نظرم بین که بر طغرل شاه   سخن طعنهٔ هدهد بزبان می‌آرد

*

کارم بکام دل مجروح شود   تا ملک تنم بی‌ملک روح شود

*

باز آی که چشمم بجمالت نگرانست   بازآکه ز هجرت دل من در خفقانست

*

شکّر شکر بشکرانه بیفشان حافظ   که نگار خوش شیرین حرکاتش دادند

*

آواز پر مرغ طرب می‌شنوم   یا نفحهٔ گلزار ادب می‌شنوم

*

مقبول دل خواص و مفهوم عوام   خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام

*

راه طلبت ز خار غمها دارد   کو راه روی که این قدمها دارد

همین طور این دو منظومه که شامل نسخهٔ آصفیه است، بدون ذکر وجهی از نسخهٔ خانلری خارج شده:

گه به حکمت قطره راگردانده لؤلؤ در صدف

گه بقدرت خار را لعل بدخشان ساخته

*

ای جهان و هر چه هست از آفرینش در جهان

کرده در فطرت طفیلت خالق کون و مکان

یک نکتهٔ مهم که موردِ توجّه می‌باشد، اینست که به طور قطع و یقین معلوم نیست که جامع دیوان حافظ و نویسندهٔ مقدمه بر آن دیوان که بوده است؟ و چنانکه معلوم است در اغلب نسخه‌های متأخر و نسخه‌های چاپی نام محمّد گلندام به عنوان جامع دیوان و نویسندهٔ مقدمه بر آن دیده می‌شود، امّا آقای قزوینی این نام را الحاقی قرار داده و نسخهٔ گورکهپور که قدیم‌ترین منبع این دیباچه است، نیز اصلاً نام محمّد گلندام ندارد، امّا از نویسندهٔ آن که معاصر حافظ بوده معلوم می‌شود که دانشمندی به نام محمّد گل اندام از معاصران حافظ بوده است. این موضوع نیز تشنهٔ تحقیق است. آقای تسلیم نیساری نیز که

از چهل و سه نسخه قدیمی دیوان را ترتیب داده، دربارهٔ مقدّمهٔ جامع هیچ ننوشته است[۱].

خلاصه اینکه محقّقان دیوان حافظ در ترتیب و تصحیح دیوان وی که از یک طرف از الحاق دور باشد و از طرفی دیگر شامل همه منظومات باشد تا به حال موفق نگردیده‌اند. کارِ تصحیح و ترتیب دیوان خیلی مشکل است و در این کار امور ذیل را باید در نظر داشت:

۱- همهٔ نسخه‌های دیوان خطّی که تا سدهٔ نهم هجری رونویس شده باشد باید فراهم آورده شود.

۲- بعضی نسخه‌های متأخر را که امکان اشتباهات کم دارد، نیز به‌کار برده شود.

۳- از کتب تاریخ و تذکره و لغت و مجموعه‌ها و بیاض‌ها که شامل اشعار حافظ باشد، استفاده شود.



۱- مقاله‌ای از خود پرفسور نذیر احمد دربارهٔ گلندام در این ویژه‌نامه چاپ می‌شود (قند پارسی).

گزارش مختصری دربارهٔ یک غزل از حافظ

دربارهٔ غزل ذیل گزارش مختصری آورده می‌شود:

۱- ای وصل جان نوازت معمار خانهٔ دل
ای جان و دل زلعلت مقصود کرده حاصل

۲- قصر حیات باشد زندان جان شیرین
گر وصل تو ندارد جان در خرابه داخل

۳- صحن سرای دل را شستم بآب دیده
در وی غمت بشادی جانان چو کرد منزل

۴- از سوز سینه هر شب جان راست دست بر سر
وز آب دیده هر دم دل راست پای در گل

۵- جانا به‌بحر عشقت بی‌آشنا و رهبر
کشتی دل فکندم تا کی رسد به‌ساحل

۶- در جان و دیدهٔ دل ای مشتری شمایل
مهر تو سیر دارد چون ماه در منازل

۷- باز آی تا بنوشد جان شربتی ز وصلت
ای من زجام هجرت نوشیده زهر قاتل

۸- صد خون بگردن ای جان داری چه باشد آخر
گر بی‌دلی کند دست در گردنت حمایل

۹- از روی دل نوازی با ما اگر بسازی
جان پروریم باهم در عهد شاه عادل

۱۰- قطب سپهر شاهی دریادلی که دستش
کرد از سحاب احسان سیراب جان سایل
۱۱- تا هست جوهر جان محمود باد سلطان
گشته زدل غلامش هر دم هزار مقبل

این اشعار در مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف تحت عنوان قصیده آمده است، امّا چون بعضی غزلهای شبیه به قصیده، درمیان غزلهای حافظ دیده می‌شود، بنده این را به عنوان غزل انتخاب کرده و در این مقاله آورده‌ام.

آقای فرزاد در یکی از مقالات خود چنین غزلهایی راکه شامل نامهای ممدوح باشد، قصاید کوتاه نام گذاشته، و بر این مبنا پنج غزل ذیل را تحت قصاید کوتاه آورده است:

۱- سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
۲-کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود
۳- رسید[1] مژده که آمد بهار و سبزه دمید
۴- بیاکه رایت منصور پادشاه رسید
۵- الا ای طوطی گویای اسرار

آقای فرزاد چنین نتیجه‌گیری نموده:

"شاید بتوان این نوع قصیدهٔ کوتاه را یک قالب شعری فارسی که از مخترعات حافظ است، شمرد"[2].

۱- در نسخهٔ قزوینی در این غزل نه نام ممدوح آمده و نه اشاره‌ای به ممدوح شده است. دو بیت آخر غزل در صفحهٔ ۱۶۲ به قرار ذیل است:

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت — که پیر باده فروشش بجرعهٔ نخرید
بهار می‌گذرد دادگسترا دریاب — که رفت موسم و حافظ هنوز می‌نچشید

در قزوینی این غزل شامل هشت بیت است، امّا در نسخهٔ خانلری ۱۲ بیت دارد، و بیت آخر اشاره به پادشاه جرم پوش است:

شراب نوش کن و جام زر به‌حافظ ده — که پادشه بکرم جرم صوفیان بخشید

و بنا بر این اشاره به ممدوح است که آقای فرزاد این غزل را شامل قصاید کوتاه نموده، رک: «مقالات تحقیقی دربارهٔ حافظ»، مسعود فرزاد، به اهتمام دکتر منصور رستگار فسائی، شیراز، ۱۳۶۷، ص ۹۳.

۲- مقالات دربارهٔ حافظ، مسعود فرزاد، شیراز، ۱۳۶۷، ص ۹۳.

حدس بنده اینست که در ابتدا این نوع غزلها را «قصیده» گفته‌اند و بعدها شامل غزلها نموده‌اند. این قیاس بنده مبنی بر این است که در مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف منظومهٔ نامبرده تحت قصیده درج شده است.

چنانکه گفته شد، این منظومه شامل مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف سیف جام هروی است که یکی از منابع و مدارک قدیم دربارهٔ غزلهای حافظ می‌باشد. سیف جام این مجموعه را در هندوستان، در مدّتی طولانی گرد آورده است. او در عهد سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲-۹۰ه) این کار را شروع و تا عهد مبارکشاه شرقی (۸۰۳ه) ادامه داد، چنانکه هر دو پادشاه را با کلمات دعائیه یاد نموده است:

«قسم بیست و پنجم صنعت ذوالمعانی، این صنعت [تعریف] را همان صنعت ذوالمعنین است الاّ آنکه این‌جا لفظ مشتمل بر سه معنی است و هر سه مراد متکلم است، مثال:

ستون سنگ وگر گویند چونست   بگویم راست کوه بی‌ستونست

این بیت در وصف بنای قصر درگاه بقاجوی شهنشاه اعظم فیروز شاه معظّم خلّدالله ملکه و سلطانه و اعلی امره و شانه شاعری نبشته است...»[1]، و مراد از این شهنشاه اعظم غیر از سلطان فیروز شاه تغلق سوّمین فرمانروای خانوادهٔ تغلق که از ۷۵۲ تا ۷۹۰ه حکمرانی نموده، پادشاه دیگری نیست؛ زیرا که او فاتح لکهنوتی بود، و در همین مجموعهٔ لطایف این اشعار برهمان فتح دلالت می‌کنند:

«ملک لکهنوتی آوریده بچنگ   داده انعام مفردان را بنگ
زر فشانی نموده پی بر پی   کرده زآفاق صیت حاتم طی
صید کرده به‌سیم خاص و عام   خرده بینان شمرده جیتل دام»[2]

در قسم بیست و هفتم ذیل صنعت حسن الباس آمده است:

«ای آنکه خدات داده ملک ابدی   در جان بخشی بنام خود سکه زدی
اسکندر اگر پیل زشاهان بستد   ای آنکه تو پیل از اسکندر ستدی

۱- نسخهٔ موزهٔ بریتانیه، ورق ۲۰۸.
۲- مأخذ پیشین، ورق ۲۰۸ ب.

این رباعی در آنچه رایات اعلی در لکهنوتی بود و سکندر پادشاه لکهنوتی، پیلان خدمتی فرستاد، بانشاد رسید». ملک لکهنوتی همه وقت از اقطاعات و مضافات دارالملک دهلی است، پس پادشاه دهلی را از ستدن پیلان از پادشاه لکهنوتی چه افتخار باشد؛ در تاریخ بداؤنی آمده است که «در سنه ستین و سبعمائة. سلطان (فیروز شاه تغلق)، عزیمت لکهنوتی مصمّم ساخته و بشکال در ظفرآباد گذرانید و سیّد رسولدار را با رسولان لکهنوتی نزد سلطان سکندر به لکهنوتی فرستاد و سکندر پنج فیل نامی با نفایس و تحف دیگر به درگاه روانه گردانید و سلطان بعد از بشکال از ظفرآباد به جانب لکهنوتی عطف نمود. چون به حدود پندوه رسید، سلطان سکندر در حصار اکداله تحصن جست و بعد ازانکه سلطان محاصره فرمود سلطان سکندر امان طلبید، سی و هفت فیل و نفایس دیگر خدمتی فرستاد و در سنه ۷۶۱ه سلطان به کوچ متواتر از راه پندوه به جونپور آمد و بشکال آنجا گذرانید و در آخر این سال از راه بهار به جانب جاجنگر عزیمت فرمود... و به ولایت پربهان دیو رسید، او سی و دو فیل و خدمتی دیگر نفیس فرستاد و از آنجا [سلطان] در پدماوتی و پرم تلا که مرغزار فیلان قوی هیکل بود، آمده شکار فرمود، دو فیل را کشت و باقی سی و سه فیل را زنده گرفتند و در این باب ملک ضیاء الملک رباعی گفت:

شاهی که حق دولت پاینده گرفت　　اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت
از بهر شکار فیل در جاجنگر　　آمد، دو کشت و سی و سه زنده گرفت

و از آنجا به راه کره بسرعت تمامتر مراجعت فرمود و در ۷۶۲ه مظفّر و منصور به دهلی در آمد»[1].

از تفصیلات بالا واضح است که سلطان سکندر که در مجموعهٔ لطایف مذکور است، غیر از سلطان سکندر پادشاه بنگاله که با فیروز شاه تغلق گاهی خصومت و گاهی صلح می‌نمود، شخصی دیگر نبود. بنا بر این شکّی نیست که سیف جام هروی کار ترتیب

۱- ج ۱، ص ۷-۲۴۶.

مجموعهٔ لطایف را در عهد سلطان فیروز شاه تغلق پس از سال ۷۶۰ه‍ که تاریخ حمله بر لکهنوتی است، شروع نموده است. قرینه‌ای دیگر که در تعیین تاریخ شروع نمودن ترتیب مجموعهٔ لطایف کمک می‌کند، این است که در این مجموعه نام مهم تهته ذکر شده است، و چون این مهم پس از فتح لکهنوتی مذکور است و همچنین از کتب تاریخ بر می‌آید که فیروزشاه تغلق بعد از سال ۷۶۲ه‍ بر پادشاه تهته که به‌لقب جام شهرت داشت، حمله نمود، و مهم تهته به فیروز شاه تعلق یافت. از این رو واضح است که پادشاه فیروز به تهته حمله نمود، چنانچه این حمله در مجموعهٔ لطایف نیز مذکور است.

در مجموعهٔ لطایف آمده:

تهته کز دور جام بودی مست	بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست جام مدام	زانکه شه را بدست آمد جام
بخت کو یاور تو شد پیوست	داد جام جهان نمات بدست
چو بدست تو داد دولت جام	ده زدولت بجام دور مدام

بداؤنی مهم تهته را بدین طور بیان نموده است: "سلطان از آنجا (نگرکوت) به تهته رفت و جام که لقب حاکم تهته است متحصّن شد و سلطان به جهت کلانی آب و روز بشکال و گرانی غلّه ترک محاصره نمود و به‌گجرات شتافت و آن ولایت را به ظفر خان تفویض نمود و نظام‌الملک را معزول ساخته... باز به تهته آمد و در این مرتبه جام امان طلبیده سلطان را دید و با سایر زمینداران تا دهلی همرکاب بود و از آنجا نوازش یافته و حکومت تهته به دستور سابق بدو مقرر شده رخصت یافت".

از این تفصیلات واضح می‌شود که ترتیب مجموعهٔ لطایف چندی قبل از مهم لکهنوتی در ۷۵۹ه‍، شروع شده، و نویسنده مدّتی در این کار مشغول بوده است. سیف جام هروی برای درازی زندگی و حکومتِ سلطان مبارک شاه شرقی دعائی می‌کند با این عبارت: "این شعر که نظیر آن صنعت آورده‌ام از گفتار خانزاده عزیزالله بسطامی است ـ دام فضله که به مدح سلطان الشرق خلّدالله ملکه نبشته است". "شعر

میزان الاوزان که در مدح سلطان الشرق خلّدالله ملکه است".

نام سلطان در قصیدهٔ عزیزالله چنین آمده است:

«نگارا در چمن بنگر به‌بزم شه گل و بلبل
سزد عشرت نشسته بر سر صدری چو او زینسان
شنو پندم نهفته من بسوی گل بصدر اندر
ندیم گل شده بلبل چو من شه را مدایح خوان
به‌بزم شه گل و بلبل نهفته بین بسوی گل
بنفشه بر سر صدری ندیم گل شده بلبل

*

رهی پرور همایون را خطاب است از خداوندش
از آن او را کلاه آن کو کیانی بُد رسید آسان
قرار ملک ازو سلطان شرقش زان خطاب آمد
نگه کن چون مشرّف شد ز فرقش افسر سلطان

*

همایون خطاب است سلطان شرقش کلاه کیانی مشرّف ز فرقش

*

کمال ذات او وافر مبارکشاه ظلّ حق
دواج خسروان در بر ازیشان هر همه شادان
دیار عدل را داور قرار ملک و دین از وی
اگر چون خاتمند ایشان بدست او نگین می‌دان

*

ذات او ظل حق داور ملک و دین خسرو هر همه خاتمند او نگین

سلطان مبارک شاه[1] پس از یک سال و چند ماه فرمانروائی در سال ۸۰۴هـ فوت شد، بنا بر این می‌توان قیاس کرد که سیف جام گرد آوری این مجموعه را پیش از ۸۰۴هـ تمام نموده است، امّا آقای صالح پرونتا بنا بر قول دیگر تاریخ اتمام کتاب را ۸۰۳هـ نوشته و چنانکه از تفصیلات بالا آشکار می‌شود، این درست است.

از این تفصیلات واضح است که مجموعهٔ لطایف که قبل از ۸۰۴هـ به پایان رسیده، یکی از قدیمترین منابع اشعار حافظ می‌باشد. اگرچه کار ترتیب این مجموعه در حیات حافظ شروع شده؛ امّا کاتب او را «رحمة الله علیه» نوشته و بنا بر این حدس بنده این است که غزلهای حافظ پس از وفات حافظ انتخاب شده است.

تاکنون دو نسخه از این مجموعه مکشوف شده است. یکی در موزه بریتانیا که در فهرست تتمه ریو شمارهٔ ۳۷۴ معرفی شده و ناقص الطرفین است و به همین سبب دکتر ریو این مجموعه را دستورالشعرا خوانده و دانشمند شهیر حافظ محمود شیرانی به پیروی ریو نام این را دستورالشعرا قرار داده، امّا این غلط است. نام کتاب مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف است و نام مؤلّف آن سیف جام هروی است، چنانکه از مندرجات نسخهٔ کامل بریتانیا به خوبی واضح است.

بنده بیشتر از سی سال پیش با نسخهٔ موزهٔ بریتانیا آشنا شدم و بنا بر اهمیّت غزلهای حافظ که مندرج در این کتاب است، مقالهٔ مفصّلی در مجلّهٔ ایندو ـ ایرانیکا (Indo-Iranica) در سال ۱۹۶۶م همراه مطلع غزلهای حافظ، چاپ نمودم. بعدها در سال ۱۹۷۲م دکتر ماریه بلقیس با نظارت بنده مقاله‌ای دربارهٔ اصالت همین غزل در مجلّهٔ فکر و نظر، جلد ۱۲، دانشگاه علیگره، چاپ نمود. همین منظومهٔ همراهِ مقالهٔ بنده در «ایران‌نامه، واشنگتن دی.سی.»، نیز نشر یافت که در اعتراض به آن آقای دکتر

۱- مبارک شاه شرقی را که به نام او عزیزالله بسطامی قصیده سروده است و چند بیت از آن در متن درج گردید، نباید با ملک مبارک، پسر خضر خان بانی خانوادهٔ سیّد که از ۸۱۶ تا ۸۵۵هـ حکومت نمود، اشتباه کرد. پس از فوت خضر خان سیّد مبارک در سال ۸۲۴هـ بر مسند حکومت نشست و پس از سیزده سال فرمانروائی در ۸۳۷هـ وفات نمود (بداؤنی، ج ۱، ص ۲۱۹).

خانلری نامهٔ زیر را به نام مدیر مجلّه نوشت:

"بدتر از یاوه‌هایی که در آن دو کتاب لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی یافته شد، نسبت دادن یک غزل سست و بچگانه به حافظ، که هر کس که با شعر و غزل حافظ سروکار و آشنائی داشته باشد، بی‌تأمّل نادرستی این انتساب را در می‌یابد و تنها نکته‌ای از این غزل که ارتباطی با حافظ پیدا می‌کند، سرقت یک مضمون حافظ است که به این صورت آمده است:

صحن سرای دل را شستم به آب دیده   در وی غمت بشادی جانان چو کرد منزل

اصل آن در غزل چنین بوده:

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود   کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو"

سپس افزوده‌اند: "در غزل تقلّبی که ذکر آن رفت کلمهٔ محمود در مقطع وجود دارد و آقای پرفسور نذیر احمد آن را به برادر شاه شجاع یعنی شاه محمود نسبت داده‌اند که جز این اسم، هیچ ارتباطی با شاه محمود مظفّری ندارد".

در این ضمن باید چند نکته را در نظر داشت؛ اوّل اینکه منظومهٔ موردِ بحث شامل یکی از قدیمی‌ترین مآخذ اشعار حافظ است، و این مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف قبل از سال ۸۰۴هـ به پایان رسیده که در آن ۱۲۶ غزل با یک قصیده (غزل موردِ مطالعه زیر عنوان قصیده آمده) از حافظ نقل شده و لذا خیلی بعید به نظر می‌آید که کاتب در تمامی این مجموعهٔ ۱۲۶ غزل را درست انتخاب نموده و تنها یک قصیده (غزل) را از جای دیگر به نام حافظ نقل نموده باشد. همچنین در این اثر غزلهای حافظ، ترتیب الفبائی ندارد، بنا بر این می‌توان حدس زد که این منظومه‌ها از مجموعهٔ اشعار حافظ انتخاب شده که ترتیب الفبائی نداشته است، و این هم بر قدیمی بودن آن دلالت می‌کند.

آقای دکتر خانلری این غزل را شامل لطایف اشرفی و مکتوبات اشرفی می‌دانند و سیّد اشرف سمنانی را متهم می‌سازند، حال آنکه لطایف و مکتوبات با غزل موردِ بحث هیچ ارتباط و سروکاری ندارد زیرا اصل این غزل مندرج در مجموعهٔ لطایف از سیف جام

هروی است. نکتهٔ دوّم این است که آقای دکتر مسعود فرزاد ده بیت از این منظومهٔ مختلف فیه را بحذف بیت زیر:

قطب سپهر شاهی دریا دلی که دستش　　کرد از سحاب احسان سیراب جان سایل

در میان غزل مشکوک (۳۱) ص ۲۲۳ در کتاب: حافظ گزارشی از نیمه راه چاپ نموده است. دکتر فرزاد غزلهایی که دربارهٔ اصیل بودن آنها تردیدی وجود دارد، در دو فصل آورده است، فصل اوّل غزلهایی است که انتساب آنها به حافظ مشکوک است و فصل دوّم غزلهایی است که انتساب آنها غلط است و غزل موردِ بحث غزل مشکوک است نه مردود.

نکتهٔ سوّم این است که سه بیت آخر در مدح قطب‌الدّین محمود است که برادر کهتر شاه شجاع بود، و او در سال ۷۶۵ھ شاه شجاع را شکست داده شیراز را در تحت تصرّف خویش آورده است و پس از دو سال فرمانروائی شاه شجاع او را شکست داد و دوباره شیراز را تصرّف کرد. پس واضح است که قطب‌الدّین محمود در زندگانی حافظ فرمانروای شیراز بوده است. در این صورت منظومه‌ای که در این مجموعه قطب‌الدّین محمود را به‌عنوان شاه معرّفی کرده غیر از شاه محمود مظفّر شخصِ دیگری نیست. آقای دکتر خانلری این دلیل را کافی نمی‌دانند و دلیل دیگری می‌طلبند، زیرا ایشان معتقدند کلمهٔ محمود که در مقطع آمده جز مشارکت اسمی هیچ ارتباطی با شاه محمود مظفّری ندارد. نظر بنده اینست که ارتباطی دیگر وجود دارد، و آن اینست که در بیت قبل از بیت آخر او را قطب سپهر شاهی گفته و واضح است که کلمهٔ قطب در این بیت اشاره‌ایست به لقب قطب‌الدّین، و این لقب در کتابهای تاریخ موجود است. ارتباط سوّم این است که قطب‌الدّین محمود به‌عنوان یک شاه معرّفی شده و در این دوره غیر از قطب‌الدّین محمود برادر شاه شجاع پادشاهی بدین نام و لقب در شیراز و نواحی آن وجود نداشت. ارتباط چهارم این است که حافظ چندین غزل قصیده نما دارد، و این غزل نیز مانند غزلهای دیگر حافظ، شامل مدح ممدوح است. بنا بر این چون شواهد معتبری

برای انتساب این منظومه به حافظ کافی است ما مجبوریم این را به حافظ انتساب دهیم؛ زیرا در مقابل شواهد تاریخی قیاس و تخمین هیچ وزنی ندارد.

اهمیّت مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف از جهاتی دیگر نیز هست. بعضی صورتهایی از بیت یا مصراع در غزلهای حافظ وجود دارد که بیشتر متون این صورتها را موردِ تأیید قرار نمی‌دهند، امّا همین صورتها در بعضی نسخه‌های قدیمی یافته می‌شود. چنان به نظر می‌آید که همین صورتها، صورتهای اصیل مصرع یا بیت بوده است که بعداً در تجدید نظر، آنها تبدیل به صورت دیگری شده‌اند، اینک ذیلاً بعضی صورتها مورد بررسی قرار داده می‌شود:

در غزل بمطلع «صبا تو نکهت آن زلف مشکبوداری» بیتی است به قرار زیر:

به جرعهٔ تو سرم مست گشت نوشت باد

خود از کدام خم است اینکه در سبو داری

مصراع اوّل در مجموعهٔ لطایف به صورت ذیل دیده می‌شود:

«خراب می‌شوم ای نور دیدهٔ حیران»

همین صورت موردِ تأیید نسخهٔ «ن» از چاپ عیوضی مورّخ ۸۲۵ هـ قرار می‌گیرد، و به ظن غالب در ابتدا همین روایت اوّل بوده که در تجدید نظر عوض شده است.

در نسخ چاپی غزلی به مطلع زیر است: «بکوی میکده هر سالکی که ره دانست»

که در مجموعهٔ لطایف و نسخهٔ «ن» چاپ عیوضی به قرار زیر آمده: به آستانهٔ میخانه هر که ره دانست، و امّا در نسخهٔ «ر» چاپ عیوضی مورّخ ۸۲۲ هـ آمده:

«به کوی باده فروشان کسی که ره دانست»

از این تفصیلات واضح است که مطلع غزل در هنگام تجدید عوض شده باشد. در همین غزل در مجموعهٔ لطایف و نسخهٔ «ن» چاپ عیوضی مصراع ذیل با مصراع چاپی تفاوت دارد:

«کسی که خواند ز خط پیاله نامهٔ عشق»

«هر آنکه رار دو عالم ز خط ساغر خواند»

و بیت زیر در همین غزل در مجموعهٔ لطایف و نسخهٔ «ن» چاپ عیوضی اضافی است:

خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را　　هلال یک شبه و ماه چارده دانست

به ظاهر این بیت در تجدید نظر ردّ شده است.

در غزل به مطلع زیر: «ساقیا سایهٔ ابر است و بهار و لب جوی...» مصراع زیر، نسخه‌های چاپی: «بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی»، در مجموعهٔ لطایف به صورت: «بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی» آمده، و همین شکل در شرح سودی نیز دیده می‌شود، و بنا بر این دربارهٔ اصالت مصراع شکّی نیست. مطلع غزل معروف: «بسرّ جام جم...» در مجموعهٔ لطایف و نسخه‌های چاپ عیوضی و افشار بدین صورت آمده:

دوای غصّه دوران اگر توانی کرد　　بدور بادهٔ گلگون مگر توانی کرد

در قزوینی و گورکهپور بدین صورت دیده می‌شود:

بسِرّ جام جم آنگه نظر توانی کرد　　که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

اکنون محققان کدام صورت را بهتر می‌دانند؟

غزلی به مطلع «الا ای طوطی گویای اسرار»، چاپ قزوینی مصراعِ ذیل را داراست: «بت چینی عدوی دین و دلهاست»، امّا در مجموعهٔ لطایف و عیوضی صورت دیگری دارد: «بت چینی عدو و شیخ ما مست».

در غزل به مطلع: «مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد»، بیتی هست که در قزوینی و چاپ عیوضی بدین صورت آمده:

خدارا محتسب ما را بفریاد دف و نی بخش

که ساز شرع ازین افسانه بی‌قانون نخواهد شد

امّا در مجموعهٔ لطایف، افشار، عیوضی: «ر»، «ن» این صورت یافته می‌شود:

نصیحت کم کن و ما را بفریاد دف و نی بخش

که کار ما ازین توحید بی‌قانون نخواهد شد

غزل به مطلع: «مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم»، در قزوینی، عیوضی، گورکهپور مقطع زیر را دارد:

چو حافظ گنج او در سینه دارم　　اگرچه مدعی بیند حقیرم

امّا در مجموعهٔ لطایف و نسخه‌های «ر»، «ن» (عیوضی) مقطع دیگریست:

من آنگه برگرفتم دل ز حافظ　　که ساقی گشت یار ناگزیرم

در غزل به مطلع: «بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است»، بیت معروف:

مجو درستیِ عهد از جهان سست نهاد　　که این عجوزه عروس هزار داماد است

فقط در مجموعهٔ لطایف این طور آمده:

مرو بکفّ خضیب فلک دلا زنهار　　که این عجوزه عروس هزار داماد است

در مجموعهٔ لطایف، نسخهٔ «ر» عیوضی، مصراع «رضا بداده بده و زجبین گره بگشای»، به طور دیگر دیده می‌شود: «برو ملامت دردی کشان مکن زاهد»، همچنین مقطع چاپی:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

در مجموعه و نسخهٔ «ر» (عیوضی) مقطع بدین شکل دیده می‌شود:

مکن معارضه ای شیخ وقت با حافظ　　که حسن شیوهٔ لطف سخن خدادادست

پس مقایسهٔ اشعار مندرج در مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف با اشعار چاپی ثابت می‌کند که صورت اشعار مجموعهٔ لطایف، صورت ابتدائی اشعار حافظ می‌باشد که بعدها عوض شده است. این موضوع خیلی مهمّ است و بنده در مقدّمهٔ غزلهای حافظ چاپ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۱ م، اشاره بدان کرده‌ام امّا تاکنون این موضوع موردِ تحقیق و بررسی قرار نگرفته است.

به تازگی دربارهٔ غزلی که در ابتدای مقاله درج نمودم و مأخذش همین مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف است، مقاله‌ای به قلم آقای صالح پرونتا (دانشمند افغانی) که در

مجموعهٔ مقالات حافظ[1] مندرج است، مطالعه کردم، و پیدا بود که آقای پرونتا افتخار انکشاف مجموعهٔ لطایف و آن غزل را که در هیچ جای دیگر دیده نشده، برای خود می‌دانند، امّا بنده بیش از سی سال قبل این مجموعه را دریافت نموده بودم، و یک مقالهٔ مفصّل در مجلّهٔ ایندو ـ ایرانیکا، سال ۱۹۹۶ م، دربارهٔ اهمیّت مجموعه و محتوای آن چاپ نمودم، و همچنانکه گفته شد، در سال ۱۹۷۲ م دکتر ماریه بلقیس به نظارت بنده، همین غزل را در یازده بیت نه ده بیت چاپ نموده؛ و طی مقاله‌ای دربارهٔ اصالت آن غزل و انتساب آن به سلطان قطب‌الدّین محمود برادر کوچکتر شاه شجاع گفتگوی مفصّل نموده است. با توجّه به این دو مقاله می‌توان گفت که مقالهٔ صالح پرونتا انتخابی است از مقالهٔ دکتر ماریه بلقیس که در سمینار حافظ (شیراز ۱۳۵۰)، ص ۹–۱۴۸) ارائه داده بود، و بنده اکنون در این مجال به بعضی مندرجات مقالهٔ آقای پرونتا اشاره می‌نمایم:

"سالها پیش یک مجموعهٔ اصیل و بزرگ به نام مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف برای مدّتی در اختیارم بود که سیف جام هروی آن را در سنه ۸۰۳ هـ جمع و گرد کرده است که علی الجمله ۱۰۵ غزل حافظ را نیز داشت. چون این مجموعهٔ لطایف... از مدارک، اقرب به زمان حافظ می‌نمود؛ بنا بر این به درخواست دانشمند خاورشناس آقای پرفسور کهموت ریتر که دربارهٔ دیوان و غزلهای حافظ کار می‌کرد، همان ۱۰۵ غزل مسطور در مجموعهٔ لطایف... را با دقّت و امانت تمام شخصاً رو نویسی کرده و برای جناب پرفسور ریتر به استانبول فرستادم که بعدها وقتی که معظّم له را دیدم معلوم شد که آن غزلها نرسیده بود، و من نیز نسخه‌ای اضافی از آن بر نداشته بودم...

هر که تصوّر می‌کرد روزی به رقم الحافظ فی غره ستین و سبعمائة اثری بدست آید، آن مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف را به هر قیمتی که بود می‌خرید و محفوظ می‌دانست می‌داشت".

۱- بکوشش منصور رستگار شیراز، ۱۳۵۰.

مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف که بنا بر قول استاد پرونتا شامل ۱۰۵ غزل است، در اصل دارای ۱۲۶ غزل و یک قصیدهٔ کوتاه می‌باشد، و این همه منظومات یعنی ۱۲۶ غزل و یک قصیدهٔ کوتاه (که در ابتدای مقاله نقل شده) در یک رساله مشتمل بر ۲۰۰ صفحه، بتصحیح بنده از طرف خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی، دهلی‌نو، چاپ شده است. نمی‌دانم اطلاع غلط تعداد منظومات (۱۰۵ به جای ۱۲۷) ناشی از چیست؟ آقای پرونتا در همین مقاله نوشته است که سیف جام هروی مرتّب مجموعه سفری به هندوستان داشته و به ظاهر این حدس درست است؛ امّا بر بنده روشن نیست که رقم حافظ در غرّه... ستین و سبعمائة با مجموعهٔ لطایف چه ارتباطی دارد زیرا مجموعهٔ لطایف در نزدیکی ۸۰۳هـ جمع آوری شده یعنی تقریباً چهل و سه سال بعد از تاریخ «ستّین و سبعمائة» که در کولوفون درج است.

آقای دکتر مسعود فرزاد در مقالات تحقیقی حافظ گرد آوردهٔ دکتر منصور رستگار (شیراز ۱۳۶۷ هـ)، ص ۳۴۵، با عنوان «یک غزل تازه منسوب به حافظ» نوشته:

"دانشمند گرامی افغانی آقای صالح پرونتا در سخنرانی دقیق و مهم خود تحت عنوان «چند اثر کهن سعدی و حافظ در افغانستان» در نخستین کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ (که از هفتم تا دوازدهم اردیبهشت ۱۳۵۰ به ابتکار دانشگاه شیراز تشکیل شد) متذکر شد که در یک نسخهٔ قدیم حافظ در افغانستان غزلی ده بیتی به حافظ منسوب است که در هیچ منبع دیگر دیده نشده است، من اینک مصراع اوّل هر یک از آن ده بیت را به نقل از متن سخنرانی ایشان ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرانم:

۱- ای وصل جان نوازت معمار خانهٔ دل

۲- قصر حیات باشد زندان جان شیرین

۳- صحن سرای دل را شستم به آب دیده

۴- از سوز سینه هر شب جان راست دست بر سر

۵- جانا ببحر عشقت بی‌آشنا و رهبر

۶- در جان و دیده دل ای مشتری شمایل
۷- باز آ تا بنوشد جان شربتی ز وصلت
۸- صد خون به‌گردن ای جان داری، چه باشد آخر
۹- از روی دلنوازی با ما اگر بسازی
۱۰- تا هست جوهر جان محمود باد سلطان"

بیت ۶ مطلع مستقلی است، و چون حافظ در غزل و حتّی در قصیده هیچ وقت تجدید مطلع نکرده است، حدس من اینست که ممکن است این ده بیت از یک غزل نباشد، بلکه دو غزل هم‌قالب باشد که هر یک از آنها مرکب از پنج بیت است، البتّه این سؤال پیش می‌آید که حافظ غزل پنج بیتی ندارد و در جواب می‌توان گفت، بر فرض مسلّم شود که این ابیات از حافظ است ممکن است هر دو غزل ناتمام باشد...

نقاط انتقادی دیگر که عجالةً دربارهٔ این ده بیت به نظر من می‌رسد، اینهاست:

الف: نمی‌توان آنها را مردود شمرد ولی متقابلاً از لحاظ لفظ و معنی نمی‌توان آنها را قطعاً از حافظ دانست. شاید بهترین کار این باشد که عجالتاً آنها را جزو اشعار مشکوک منسوب به حافظ قرار بدهیم تا تکلیف قطعی آنها بعداً معلوم شود.

ب: مصراع اوّل بیت ۳ (صحن سرای دل را شستم بآب دیده) شباهت خاص به بیت ذیل حافظ دارد:

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود   کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو

ج: مصراع دوّم بیت ۸ نیز (گر بی‌دلی کند دست در گردنت حمایل) شباهت آشکار به مصرع دوّم بیت ذیل از حافظ دارد:

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است
یارب که بینم آن را در گردنت حمایل

د: «محمود باد سلطان» در بیت ۱۰ شاید اشاره به شاه محمود اینجو (برادر شاه شجاع) باشد، ولی مطلب محتاج به تحقیق بیشتر است.

ه: توجّه شود که این ابیات شامل تخلّص حافظ نیست.

به هر حال آقای پرونتا از حیث کشف این ده بیت تازه که به حافظ منسوب است، خدمتی به امر تحقیق دربارهٔ متن حافظ کرده است.

در آخر به طور خلاصه اشاره به چند نکته می‌کنم:

۱- بنده دو نسخه از مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف پیش خود داشتم، یکی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (ریو، تنمه فهرست شمارهٔ...) و دیگری نسخهٔ کابل. ریو نسخهٔ خود را دستورالشعرا نام داده، و این درست نیست، زیرا که در جزو اوّل نسخهٔ کابل نام کتاب و جامع آن هر دو درج است، و این قسمت در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا افتادگی دارد؛ امّا این نسخه از نسخهٔ کابل قدیمی‌تر است؛ و گویا آقای پرونتا از نسخهٔ موزهٔ بریتانیا خبری نداشته است.

۲- منظومه‌ای که به نام حافظ در این دو نسخه درج است، به عنوان قصیده آمده، و از این لحاظ درست است که در آن اسم و لقب ممدوح درج است، مانند چند منظومهٔ دیگر و گویا این چنین منظومه در دیوان حافظ بی‌سابقه نیست.

۳- در مجموعهٔ لطایف، منظومه شامل یازده بیت است نه ده بیت، چنانکه آقای مسعود فرزاد از روایت دانشمند افغانی نقل نموده و بیت اضافی که شامل نسخهٔ اصل باشد، بیت دهم است که به قرار ذیل است:

قطب سپهر شاهی دریا دلی که دستش کرد از سحاب احسان سیراب جان سایل

و ممدوح را قطب سپهر گفتن ثابت می‌کند که این لفظ جزء اسم یا لقب ممدوح بوده، و این امر انتساب غزل را به حافظ مسلم می‌سازد؛ و نیز اینکه ممدوح حافظ قطب‌الدین محمود شاه شیراز بوده است.

۴- آقای مسعود فرزاد و آقای دکتر خانلری دربارهٔ این غزل اختلاف دارند. به نظر آقای فرزاد این غزل منسوب به حافظ می‌باشد و نباید آن را کلام مردود شمرد، امّا آقای خانلری این غزل را مردود دانسته و ناظم را سارق و آوردن فقرات مشترک وهم شکل را

سرقت به شمار آورده است، وکسانی که این منظومه را به حافظ منسوب می‌کنند، به نظر ایشان بهره‌ای از نقد ادبی ندارند. بنا بر همین تفریق و اختلاف، مسعود فرزاد از صالح پرونتا تشکر می‌کند و آقای دکتر خانلری این را بر عدم قابلیت انتقاد شعر فارسی علی الخصوص شعر حافظ محمول می‌نمایند.

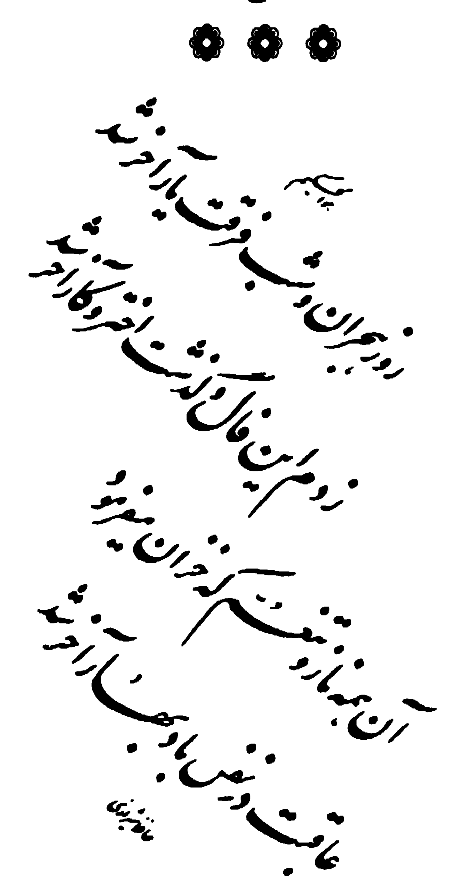
۵- آقای مسعود فرزاد دربارهٔ این امر که ممدوح حافظ در این شعر سلطان قطب‌الدّین محمود اینجو برادر شاه شجاع بوده، تردید داشته و بدون تحقیق زیاد، این امر را قبول نمی‌کند؛ امّا از بیت اضافی که در گزارشهای پرونتا و مسعود فرزاد افتادگی دارد، واضح است که ممدوح قطب سپهر بوده، و این امر شخصیت ممدوح را مسلم می‌دارد.

۶- چون هیچ کدام از محققان زبان و ادبیات فارسی اطلاعی از مقالات بنده و مقالهٔ دکتر ماریه بلقبس که در هندوستان چاپ شده، نداشتند، افتخار انکشاف مجموعهٔ لطایف و غزل تازه حافظ را به صالح پرونتا دانستند، حال آنکه بنده چندین سال پیش هر دو نسخهٔ مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف را در دست داشتم. پس انکشاف غزل حافظ شامل یازده بیت (نه ده بیت) نصیب بنده است، و چون اکثر مطالعات اینجانب به اردو و انگلیسی است، اگر دانشمندان ایرانی از آنها نتوانسته‌اند استفاده کنند، موجب حیرت نیست.

۷- چند سال پیش بنده از کتاب دکتر مسعود فرزاد به نام کتاب حافظ، گزارشی از نیم راه استفاده می‌نمودم، در این کتاب ده بیت از غزلی که مبحث فعلی ماست، نقل شده است و دکتر فرزاد این غزل را در میان ۳۱ غزل مشکوک آورده است (ص ۲۲۳)؛ آن موقع بنده خیال نمودم که دکتر فرزاد خود این غزل را در مدارکی جداگانه دیده، امّا این حدس بنده درست نبوده، او از مقالهٔ صالح پرونتا استفاده نموده بود، خلاصه اینکه این غزل در غیر از مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف جایی دیگر دیده نشده است.

۸- ۱۲۶ غزل و یک قصیده کوتاه (که مبحث گفتگوی ماست) را به تصحیح بنده از طرف خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو در سال ۱۹۹۱م چاپ گردید، و اینجانب در مقدمه آن راجع به اصالت منظومه‌ای شامل مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف گزارشی مفصّل نوشته‌ام. باید عرض کرد که صورت ابیات منظومه‌ها که در این مجموعه شامل است، صورت‌های اصیل می‌باشد. چنان به نظر می‌آید که غزلهای نسخهٔ «ن» (مکتوبهٔ ۸۲۵هـ) در دیوان چاپ عیوضی اکثراً مشابه غزلهای شامل مجموعهٔ لطایف است، و بدون شک می‌توان گفت که منابع هر دو نسخه (نسخهٔ «ن» و مجموعهٔ لطایف) یکی بوده است. به هر صورت این امر محتاج به تحقیق بیشتری است.

❁ ❁ ❁



گزارشی مختصر دربارهٔ مقدمهٔ جامع دیوان حافظ

دربارهٔ حافظ کارهای تحقیقی زیادی در شرق و غرب انجام گرفته است. مسألهٔ الحاق در شعر حافظ نیز بسیار مطرح گردیده است. علامه قزوینی اوّلین دانشمندیست که برای آماده کردن متن انتقادی دیوان حافظ اقدام کردند. علامه قزوینی نسخهٔ خطّی دیوان حافظ مورّخ ۸۲۷ﻫ را کشف و در نتیجه، کار تحقیقی خود را دربارهٔ متن دیوان حافظ شروع کردند. این نسخهٔ خطّی دیوان حافظ در مقایسه با نسخه‌های دیگر که تا آن وقت کشف شده بودند، قدیمی‌تر و کامل‌تر بود؛ ولی تصحیح آن، مسائل الحاق در شعر حافظ را حل نکرد و نتایجی هم که دربارهٔ اصولِ تعیین الحاق که بر اساس این تصحیح گرفته شد، مناسب و قابلِ قبول نبود، و این موضوعی است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما در اینجا گزارشی دربارهٔ مقدمهٔ جامع دیوان حافظ می‌آوریم. در ابتدا، بایست خاطر نشان ساخت که اگرچه تلاشهایی در موردِ تعیین و ترتیب شعر حافظ انجام گرفته شده، ولی تحقیق جدّی دربارهٔ هر دو مقدمهٔ جامع دیوان و خود نویسندهٔ آن انجام نگرفته است.

در ضمن باید گفت که علاّمه قزوینی که دیوان حافظ را تصحیح نموده‌اند، متوجّه نشدند که مقدّمه‌ای که در نسخه‌های متأخّر دیوان حافظ آمده است، معتبر نیست و الحاقات زیادی داد و همچنین اسم جامع دیوان حافظ، چنانکه در نسخه‌های نسبتاً جدیدتر آمده، محمّد بن گل اندام و یا گلندام درست نیست. در حقیقت شخصیت جامع و نگارندهٔ مقدّمهٔ دیوان حافظ مجهول است. همچنین در مقدّمهٔ نسخه‌های خطّی دیوان حافظ که نسبتاً جدید هستند، تاریخ وفات حافظ یعنی ۷۹۱ﻫ همراه با قطعه‌ای[۱]

۱- چو در خاک مصلّی یافت منزل بجو تاریخش از خاک مصلّی

تاریخی ثبت گردیده است. این تاریخ درست نیست زیرا که حافظ در ۷۹۲ه فوت کرد. قبل از بررسی این امور، باید گزارشی دربارهٔ مآخذ مقدّمه بیاوریم.

علاّمه قزوینی در ۱۳۶۰ه‍ق متن انتقادی دیوان حافظ را بر اساس ۱۸ نسخهٔ مختلف فراهم کردند. تفصیل همهٔ نسخه‌ها را استاد قزوینی در مقدّمه داده‌اند. ایشان با کمک نسخه‌های قرن یازدهم و دوازدهم، مقدّمهٔ جامع دیوان را هم به‌چاپ رسانده‌اند. نسخه‌های قدیمی‌تر که دارای این مقدّمه باشند، بدست علامه نرسید. خلاصه اینکه علاّمه قزوینی متن انتقادی مقدّمهٔ جامع دیوان حافظ را بر اساس نسخه‌های قرن یازدهم و دوازدهم، با پاورقی‌های مفید به‌چاپ رساندند و تفصیل این نسخه‌ها را نیز ثبت نموده‌اند. در طی تفصیل این نسخه‌ها، اشاره به نسخه‌هایی شده‌که برای آماده‌کردن متن انتقادی دیوان حافظ مورد استفاده قرار گرفته‌که بعضی از آنها فاقد مقدّمهٔ جامع هستند. گزارش مختصر همهٔ نسخه‌ها بدین قرار است:

۱- نسخهٔ خلخالی (خ)، مورخ ۸۲۷ه که تا آن وقت قدیمی‌ترین نسخهٔ خطّی مکشوفِ دیوان حافظ بود. این نسخه مقدّمه ندارد.

۲- نسخهٔ «نخ»، تاریخ کتابت ندارد ولی از حیث خط، املا و سایر خصوصیات بسیار قدیمی و نزدیک به عصر حافظ به نظر می‌آید. این نسخه مقدّمه ندارد.

۳- نسخهٔ «ز»، تاریخ کتابت ندارد، ولی از خط آن پیداست که قدیمی و نزدیک به عصر حافظ است. این نسخه هم مقدّمهٔ جامع دیوان را ندارد.

۴- نسخهٔ «ق» تاریخ کتابت ندارد، ولی از وضع املا و خط، بسیار قدیمی به‌نظر می‌آید و باید در اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم کتابت شده باشد. در این نسخه هم مقدّمهٔ جامع نیامده است. استاد قزوینی همین چهار نسخهٔ فوق‌الذکر را اساس کار خود قرار داده‌اند.

۵- نسخهٔ «ل» تاریخ کتابت ندارد و متعلّق به اوایل قرن یازدهم به نظر می‌آید. مقدّمه هم ندارد.

۶- نسخهٔ «م» تاریخ کتابت ندارد. به‌نظر می‌آید که در قرن یازدهم استنساخ شده باشد. مقدّمهٔ جامع ندارد.

۷- نسخهٔ «س» فاقد تاریخ کتابت است و در مقابل نسخه‌های دیگر مختصر است. این نسخه قرن یازدهم نیز عاری از مقدّمهٔ جامع است.

۸- نسخهٔ «ی» بدون تاریخ است و ظاهراً در اواسط قرن یازدهم باید کتابت شده باشد. این نسخه دارای مقدّمهٔ جامع است.

۹- نسخهٔ تقوی (۱) در ۱۴ شعبان ۱۲۲۶ هـ کتابت شده و دارای مقدّمهٔ جامع است.

۱۰- نسخهٔ تقوی (۲)، دارای تاریخ کتابت ۱۱۱۲ هـ و مقدّمه است.

۱۱- نسخهٔ «حسن» ظاهراً متعلّق به‌اواخر قرن یازدهم است، ولی از نسخهٔ بسیار قدیمی نقل شده است و دارای علامات اصالت و سادگی و حذف و زواید و مقدّمهٔ جامع است. علاّمه قزوینی این نسخه را بدین قرار معرّفی کرده‌اند:

«این نسخه یکی از نسخه‌های چهارگانه است (حسن، هندی، دبیرخاقان، باء) که چون همه دارای همین خصوصیات مذکوره می‌باشند، ما آنها را اساس طبع مقدمهٔ جامع دیوان خواجه قرار داده‌ایم و آنها را جزو طبقهٔ اوّل تحریر این مقدمه باید محسوب داشت؛ هم اوّلیت زمانی و هم اوّلیت رتبه، و مابقی نسخهٔ هفت‌گانهٔ آتی الذکر را جزو طبقهٔ دوّم تحریر همان مقدمه، یعنی جزو نسخی که از بعضی عبارات الحاقی و تصرّفات جدیده که بعدها در نسخ متأخره این مقدمه داخل شده، خالی نیستند و اغلب نسخ خطّی جدید و جمیع نسخ چاپی ایران و هندوستان و غیره از همین طبقهٔ اخیراند».

۱۲- نسخهٔ هندی، تاریخ کتابت ندارد، شاید متعلّق به اواخر قرن دوازدهم و یا اوایل قرن سیزدهم باشد. مقدّمه دارد و بسیار صحیح و مضبوط و خالی از حشو و زواید است و واضح است که از روی نسخه‌ای بسیار قدیمی نقل گردیده است و دارای مقدمه است.

۱۳- نسخهٔ نواب، در ۱۲۵۱ هـ کتابت شده و در صحت و سقم متوسّط و دارای مقدمه است.

۱۴- نسخه دبیر خاقان، فاقد تاریخ کتابت است و شاید به خط باباشاه اصفهانی (م: ۱۰۱۲ هجری/۱۶۰۳ م) است. اگر این حدس درست باشد، نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (ج ۲، ص ۶۲۸) قدیمی‌تر است. در اینجا باید گفت نسخهٔ موزهٔ بریتانیا در ۹۲۱ هـ کتابت شده و دارای مقدمه است، ولی علامه قزوینی نتوانستند از این نسخه استفاده کنند. علامه این نسخه را در تصحیح مقدّمهٔ جامع جزو طبقهٔ اوّل قرار داده‌اند. دو سه ورق از مقدّمه مفقودالاثر است.

۱۵- نسخهٔ «باء»، بیشتر قسمت آن از قرن دهم است. در حالی که مقدّمه به خط جدید است، ولی از نسخهٔ قدیمی نقل شده و بنا بر این معتبر است. استاد قزوینی آن را یکی از نسخ اساس تصحیح مقدّمه جامع قرار داده‌اند.

۱۶- نسخهٔ «الف»، مقدّمهٔ این نسخه جزو تحریر طبقهٔ دوّم است.

۱۷- نسخهٔ «سپه» در ۱۰۴۷ کتابت شده، اسم کاتب عرب شاه بن شاه محمّد حسینی است، مقدمه دارد که جزو تحریر طبقهٔ دوّم است.

۱۸- نسخهٔ ملک، دارای سال کتابت نیست، ممکن است متعلق به اواخر قرن دهم یا اوایل قرن یازدهم باشد. اسم کاتب هدایت الله است. مقدّمه در این دیوان هم از تحریر طبقهٔ دوّم است.

از گزارش بالا واضح است که علاّمه قزوینی نتوانستند از آن دسته از نسخهٔ دیوان خطّی حافظ استفاده کنند که قدیمی‌تر و یا مورخ باشد و به علل مختلف نسخهٔ موزهٔ بریتانیا نیز که در ۹۲۱ هـ کتابت شده است، به دست ایشان نرسید. بنا بر این علاّمه قزوینی مقدّمهٔ جامع دیوان را که شامل چاپ خود کرده‌اند، خالی از اشکال نیست؛ ولی ذهن انتقادی علاّمه در تصحیح متن مقدّمهٔ جامع آشکار است. به هر صورت ایشان در بعضی موارد، در تعیین متن درست، موفق نشده‌اند.

تقریباً سی یا سی و پنج سال قبل بنده موفق شدم یک نسخهٔ خطّی از دیوان حافظ را کشف کنم که به نام نسخهٔ گورکهپور در تهران چاپ شده است. این نسخهٔ دیوان حافظ

شامل مجموعه‌ایست که مشتمل است بر:

۱- دیوان سعدی به نام مصلح‌الدّین مصلح (ورق ۱ تا آخر مجموعه).

۲- حاشیه (ورق ۱ تا آخر نسخه) شامل منظومات زیر:

الف ـ مثنوی جمشید و خورشید (ورق ۱ تا ۴۴ ب).

ب ـ دیوان حافظ (ورق ۴۵ الف تا ۱۴۰ الف).

ج ـ دیوان جلال عضد (ورق ۱۴۰ ب تا ۲۱۱ ب).

د ـ منتخب دیوان کمال خجند (ورق ۲۱۲ الف تا ۲۶۳ ب).

در آخر دیوان حافظ (ورق ۱۴۰ الف) اسم کاتب چنین آمده است:

«تمّ الدیوان بعون الملك المنان بید الفقیرالراجی الی رحمة ربّه الباری محمّد بن سعید بن عبدالله القاری غفرالله له و لصاحبه...»

و در آخر دیوان سعدی، این عبارت به نظر می‌خورد:

«تمّت الدیوان من کلام ملک المشایخ و العلماء افضل الشعرا املح المتکلمین افصح المتأخرین قدوة السالکین مشرف‌الدّین سعدی بن مصلح الشیرازی غفرالله له...»

روی حاشیهٔ آخرین ورق، اسم کاتب مکرّر نوشته شده و سال کتابت هم آمده است که بدین قرار است:

«تم الکتاب المتن و الحاشیه، انتخاب الدیوان للشیخ العارف الفاضل الکامل ملک الشعراء المتأخرین عمدة السالکین کمال الملة و الدین الخجندی روح الله روحه علی یدی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الباری محمّد بن سعید بن عبدالله الحافظ القاری اصلح الله احواله فی سلخ ذی‌الحجّه اربع عشرین و ثمانمائة الهجریة الصلوة علی نبیه محمّد و آله اجمعین».

در این نسخه در آغاز دیوان حافظ، مقدّمهٔ جامع دیوان هم نقل شده، ولی اوّلین ورق مفقود است. این دیوان همراه با مقدّمهٔ جامع اوّلین مرتبه در ۱۹۷۱ م به چاپ رسید و هفتمین چاپ آن در ۱۳۷۰ هـ‌ش (۱۹۹۲ م) از سوی انتشارات امیر کبیر منتشر گردید.

مقدّمهٔ این چاپ با مقدّمهٔ چاپ قزوینی تفاوت زیادی دارد و تا آنجا که اطلاع دارم هیچ حافظ شناسی حتّی سطری هم دربارهٔ اصالت و اهمیّت این مقدّمه ننوشته است. بنده علّت این بی‌توجّهی را نمی‌دانم ولی نمی‌توانم از اظهار این حقیقت خودداری کنم که بی‌اعتنائی نسبت به مآخذ اساسی دربارهٔ محبوب‌ترین شاعر فارسی اگر باعث ملامت نباشد، حتماً مورد اعتراض است.

چنانکه گفته شد، اوّلین ورق این مقدّمه مفقود است، بنا بر این اولین ورق در چاپ گورکهپور از قزوینی اخذ شده است. باوجودی که اختلاف زیادی مابین متن‌های این مقدّمه در قزوینی و گورکهپور به نظر می‌آید، ولی در بعضی موارد اتحاد و یکسانی هم وجود دارد؛ مثلاً در قزوینی صفحهٔ صو حاشیهٔ ۴، آمده است که در بعضی نسخ خطّی جدید و در اغلب نسخ چاپی، بعد از این بیت[1]، عبارت ذیل را علاوه دارند:

«خصوصاً امام المشارق و المغارب جامع اصناف حقایق و معارف قائل کلمهٔ انا کلام الله الناطق اسدالله الغالب علی بن ابی طالب».

شهنشهی که سحرگاه روز فطرت بود	غرض وجود شریفش ز خلقت انسان
مکرّمی که ز لطف قدیم لم یزلی	حدیث منقبتش گشته زیور قرآن
اسیر ملک ولایت که شد ز مبدأ حال	برای مدحت او مستعد نطق زبان»

باید گفت که عبارات فوق، در نسخهٔ گورکهپور نیست. پس هیچ شکّی و تردیدی نیست که این الحاق است. علاّمه قزوینی سپس چنین محاسبه کرده است:

«ولی در هیچ یک از نسخ قدیمه مانند حسن و هندی و ملک و نسخهٔ آقای رشید یاسمی و دبیر خاقان و نسخهٔ آقای تقوی شمارهٔ ۲ به هیچ وجه من الوجوه از جملهٔ مزبور اثری نیست و بدون شک الحاقی می‌باشد. از متأخرین در عهد صفویه، بقصد اینکه خواجه را نظر به بعضی مصالح شیعه قلمداد کنند» (حاشیهٔ صفحهٔ صز).

نسخهٔ گورکهپور، ص ۳:

۱- مستغرق درود و ثنا باد نامشان   تا روز را فروغ بود شمع را شعاع

«امّا بعد بر نقّادان رشتهٔ بلاغت و جوهریان روز بازار فضل و براعت».

در اکثر نسخه‌های خطّی «رشتهٔ بلاغت» مرقوم است، ولی آقای قزوینی بر اساس نسخهٔ ملک، «رسته» نوشته‌اند و چنین توجیح نموده‌اند:

"و چنین است یعنی رسته با سین مهمله در نسخهٔ آقای حاج حسین آقا ملک، و بدون شبه همان صواب است لاغیر بقرینهٔ فقرهٔ معادله آن ذکر سجع بعد و جوهریان روز بازار فضل و براعت، چه رسته بفتح راء و سکون سین مهمله نیز به معنی بازار است، سایر نسخ رشته (با شین معجمه) و آن تصحیف است".

و در جای دیگر این مقدمه آمده: «امّا نفنن اسالیب کلام و تنوع تراکیب نثر و نظام».

و در همهٔ نسخ دیگر، فقرهٔ دوّم بدین قرار است: تنوع تراکیب نظم و نثر.

علامه قزوینی می‌نویسند:

"و بقرینه اینکه تمام فقرات این مقدمه بدون استثنا مسجع است، اینجا نیز برای سجع با کلام بدون شک نظام بطبق نسخهٔ آقای یاسمی انسب است از نظم و نثر سایر نسخ، و نظام مترادف نظم به همان معنی است یعنی شعر و کلام منظوم (منتهی الارب)".

در نسخهٔ گورکهپور (ص ۴) این فقره بدین قرار است:

«و تنوع تراکیب و نظام» که نقطهٔ نظر علاّمه قزوینی را تأیید می‌کند.

نسخهٔ گورکهپور، ص ۶:

«موافق رسوم و اوضاع بود، در تقبیح و تحسین و نفرین و آفرین به اعتبار مقتضیات مقام و اعتنا و اهتمام بشان افتراض و اغتنام هنگام ایراد کلام فصل و وصل و تعریف و تنکیر و تقدیم و تاخیر و ابهام و توضیح و کنایت و تصریح و ایجاز و اطناب و خواص افادت در هر باب برین یک مسئله مبتنی و متکلّم علی الحقیقه به رعایت این دقیقه مغتنی».

علامه دربارهٔ این عبارت اضافی که (در متن نیامده) در حاشیه (صفحهٔ صط) می‌نویسد:

بعضی نسخ جدید عبارت ذیل را اینجا علاوه دارند «در تقبیح و تحسین... این دقیقه مغتنی» ولی در نسخ قدیمه مانند حسن و هندی و دبیر خاقان و تقوی ۲ و باء که اساس طبع این مقدمه‌اند از جمله مزبور اثری نیست.

آشکار است که قیاس علاّمه قزوینی که این عبارت تنها در نسخ جدید است، درست نیست، زیرا که در قدیمی‌ترین نسخهٔ خطّی دیوان حافظ که تاکنون کشف شده، وجود دارد. همچنین درست نیست که این عبارت الحاقی است. به عکس باید گفت که این اصل عبارت مقدّمهٔ جامع است.

در نسخهٔ قزوینی (صفحهٔ ق) آمده است:

«مخلص این کلمات و متخصص این مقدمات ذات ملک صفات مولانا الاعظم السعید، المرحوم الشهید، مفخرالعلماء استاد نحاریرالادبا».

علاّمه قزوینی در حاشیه برای کلمهٔ «متخصص» می‌نویسند که در بعضی نسخه‌ها متخص یا مخصص یا ملخص به جای متخصص آمده. به هر صورت در نسخهٔ گورکهپور، (ص ۵) ملخص آمده است.

حاشیهٔ علامه قزوینی در موردِ «الشهید» بدین قرار است:

چنین است در اغلب نسخ موجود نزد اینجانب (۷ نسخه از یازده نسخه) و مقصود از این کلمه در این جا یعنی در موردِ خواجه درست معلوم نشد که به چه مناسبت اطلاق کلمهٔ شهید بر او شده است.

گویا علاّمه قزوینی به این نکته توجّه نداشته‌اند که شهید به معنی دانندهٔ بی‌گمان (دستورالاخوان)؛ آن که از علم او چیزی فوت نشود و البتّه شهید، ایّ لایغیب من علمه شیٌ (ناظم الاطبا)؛ آن که از علم او هیچ غایب نباشد (منتخب و غیاث)؛ عالم به غایب و حاضر (فرهنگ معین) نیز آمده است.

در قزوینی (صفحهٔ قا، س ۵) بعد از «در درج انشا درج کرده» آمده: «گاه سرخوشان کوی محبت را... گر من آلوده دامنم چه عجب /همه عالم گواه عصمت اوست، لاجرم

رواحل» (صفحۀ قد، س ۷) و در حاشیه دربارۀ این عبارت نوشته شده که: "از اینجا تا ابتدای سطر ۱۷ از صفحۀ قد، تا کلمۀ رواحل غزلهای جهانگیرش، از چهار نسخۀ ملک و تقوی ۲ و باء و نسخۀ رشید یاسمی بکلّی ساقط است". چون این عبارت در نسخ دیگر نقل شده، بنا بر این قزوینی آن را در متن جا داده و بر صداقت و اصالت آن، مهر اثبات خود را ثبت کرده است. این عبارت سه صفحه‌ای در نسخۀ گورکهپور قدیمی‌ترین نسخۀ خطّی دیوان حافظ، وجود ندارد، پس در الحاقی بودن آن شکّی ندارد. به هر صورت مناسب نیست که این عبارت شامل متن باشد.

علامه قزوینی در حاشیه (صفحۀ قد) دربارۀ این متن سه و نیم صفحه‌ای نظر داده‌اند که:

«از اواسط سطر ۵ در صفحۀ قا از کلمۀ «گاه سرخوشان کوی محبّت را» چنانکه در همان جا نیز بدان اشاره شد تا اینجا بکلّی از چهار نسخۀ ملک و تقوی ۲ و «باء» و «ی» ساقطست و بعید نیست تمام این جملۀ طویل الحاقی باشد، چه نوع مطالب آن و طرز انشاء آن و مخصوصاً عدم تقید تام آن بسجع با سایر قسمتهای این مقدمه تا درجۀ متفاوت به نظر می‌آید».

نسخۀ قزوینی، صفحۀ قو:

«امّا بواسطۀ محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کَشّاف و مفتاح و مطالعۀ مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسّس دواوین عرب به جمع اشتات غزلیات نپرداخت و به تدوین و اثبات ابیات مشغول نشد».

و علامه قزوینی در حاشیۀ این صفحه نوشته‌اند:

"این عبارت اخیر یعنی «و ملازمت بر تقوی و احسان»، مطابق حسن و هندی و نسخۀ آقای دبیر خاقان است که اقدم واصحّ نسخ دارای این مقدمه می‌باشند، سایر نسخ جدیده و نسخ چاپی بجای آن: «و ملازمت شغل سلطان یا و ملازمت تعلیم سلطان»، و این نسخۀ بدل برای شرح احوال حافظ خالی از اهمیّت نیست، چه بنا بر نسخ جدیده حافظ

ملازمت شغلی از اشغال سلطانی را می‌نموده یا معلّم سلطان بوده است، در صورتی که بنا بر سه نسخهٔ قدیمی مذکور ابداً... چیزی در بین نبوده و خواجه جز به محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی وا... و تحصیل علم و ادب و تجسّس دواوین عرب بشغلی دیگر از اشغال دنیوی نمی‌پرداخته است».

علامه قزوینی دربارهٔ بحث کشّاف و مفتاح در حاشیه نوشته است:

"چنین است صریحاً و واضحاً در همان سه نسخهٔ مذکوره، نسخ جدید: «و تحشیهٔ کشّاف و مفتاح»، و این نسخهٔ بدل به همان لحاظ مذکور بی‌اهمیّت نیست، چه بنا بر نسخ جدیده، حافظ حواشی بر کشّاف و مفتاح نگاشته بوده، در صورتی که بنا بر سه نسخهٔ اوّل، خواجه فقط به بحث و تدقیق و مطالعهٔ کتب مذکور می‌پرداخته است".

خلاصهٔ این هر دو حاشیه اینست که بر طبق نسخ قدیم و معتبر دیوان حافظ، این شاعر متعلّق به تقوی و احسان، (ملازم) و مشغول بحث و تدقیق دربارهٔ کشّاف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصباح می‌بوده است، ولی از لحاظ نسخ جدید و چاپی دیوان حافظ، حافظ به پادشاه درس می‌داد و بر کشّاف و مفتاح حواشی نوشته بود.

در نسخهٔ گورکهپور مکتوبهٔ ۸۲۴ هـ در صفحه شش، این عبارت وجود دارد:

«بلی محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیهٔ کشّاف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصباح و تحصین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب از جمع اشتات غزلیاتش مانع آمدی و از تدوین و اثبات ابیاتش وازع گشتی».

از این اقتباسات استنباط می‌شود که حافظ با این چهار کتاب کشّاف، مفتاح، مطالع و مصباح علاقهٔ خاصی داشته، و همچنین بر کشّاف و مفتاح، حواشی نوشته است.

کشّاف یعنی الکشاف من حقیقة التنزیل، تفسیر قرآن به عربی است که محمود زمخشری آن را تألیف کرده است. در این تفسیر قرآن، اموری مربوط به صرف و نحو، شأن نزول آیات، قرائت و مسایل اعتقادی معتزله موردِ شور و بحث قرار گرفته است. شرح‌ها و حواشی متعددی بر این کتاب تألیف شده است. از جمله، این حواشی الکشف

تألیف سراج‌الدین عمر بن عبدالرحمن قزوینی (م: ۱۳۴۴/۷۴۵) می‌باشد. مؤلّف نامبرده شاگرد مولانا قوام عبدالله است که نیز استاد حافظ بوده است. در زمان حیات این دو شاگرد فاصلهٔ زمانی وجود دارد. به نظر می‌رسد که سراج‌الدّین عمر از جمله شاگردان دورهٔ اوّل مولانا قوام‌الدّین بوده و حافظ در دورهٔ آخر زندگی مولانا داخل حلقهٔ شاگردان او شده است.

مفتاح: کتابهای متعددی به نام مفتاح وجود دارد[1] که مشهورترین آنها مفتاح العلوم سکاکی (م: ۱۲۲۹/۶۲۶) است که علما و فضلای مختلف بر آن شرح و حواشی نوشته‌اند. حسام‌الدّین الموذنی خوارزمی (م: ۱۳۴۱/۷۴۲)، قطب‌الدّین بن محمود بن مسعود بن مصلح‌الشیرازی (م: ۱۳۱۰/۷۱۰) از جمله شارحین این کتاب هستند. سعدالدّین تفتازانی (م: ۱۳۸۹/۷۹۱) و سیّد شریف جرجانی (م: ۱۴۱۳/۸۱۶) بر آن حواشی نوشته‌اند. مولانا قطب‌الدّین (م: ۱۳۲۱/۷۲۱) استاد مولانا قوام‌الدّین عبدالله مفتاح العلوم سکاکی را درس می‌داد؛ و صاحب شیرازنامه در حلقه این درس وارد می‌شد. علاوه بر این، صاحب شیرازنامه توضیح کشّاف را که تألیف مولانا قطب‌الدّین فالی است نزد خود مؤلّف خوانده بود.[2] خلاصه اینکه قوام‌الدّین عبدالله، مفتاح العلوم سکاکی را درس می‌داد، و ممکن است حافظ به همین کتاب علاقه داشته است.

مطالع: چند کتاب به‌این نام در کشف الظنون اشاره شده است[3]. بطور مثال مطالع الاسرار (الانوار) شرح مشارق الانوار، مطالع الانوار تألیف عبدالرزّاق بن رزق‌الله بن ابی بکر بن خلف بن ابی الهیجا الحنبلی (م: ۱۲۶۳/۶۶۱)؛ مطالع الانوار فی منطق، تألیف قاضی سراج‌الدّین محمود ارموی (م: ۱۲۸۳/۶۸۲)؛ مطالع الدقایق فی الفقه، تألیف جمال‌الدّین عبدالرّحمن بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی (م: ۱۳۷۰/۷۷۲).

۱- رک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۷۱-۱۷۶۲.
۲- شیرازنامه، ص ۱۹۲، نیز رک: شدّالازار، ص ۵-۴۳۲.
۳- کشف الظنون، ج ۲، ص ۷-۱۷۱۶.

اطلاع نداریم که حافظ کدام مطالع را مطالعه می‌کرده است. این مسئله‌ایست دشوار و بنا بر این علاّمه قزوینی در موردِ آن چیزی ننوشته‌اند.

مصباح: در کشف الظنون چند کتاب به این اسم مذکور است[1]، مثلاً المصباح فی شرح الحاوی الصغیر؛ المصباح فی فروع الشافعیه و الحنفیه، تألیف محمّد بن احمد القاضی بخاری (م: ۱۲۰۷/۶۰۴)؛ المصباح، تألیف ابوالحسن سلامة بن عیاض بن احمد النحوی (شامی) (م: بعد از ۱۱۳۹/۵۳۳)؛ المصباح فی النحو، تألیف امام ناصر بن عبیدالله المطرزی النحوی (م: ۱۲۱۳/۶۱۰).

شرح‌ها: المقالید شرح مصباح، تألیف احمد بن محمود الجندی یا محمود بن عمر الخجندی؛ مصنفك، تألیف شیخ علاءالدّین علی بن محمّد بسطامی و غیره از جمله شرح‌هائی بر این کتاب است.

به هر صورت در این مورد نیز قرینه‌ای وجود ندارد که دقیقاً نشان بدهیم که حافظ کدام مصباح را مطالعه می‌کرده، ولی می‌توان حدس زد که ممکن است او المصباح فی النحو را موردِ مطالعه قرار می‌داد.

در نسخهٔ قزوینی آمده: «مسود این ورق عفاءالله عنه ماسبق...»

استاد قزوینی دربارهٔ «مسود ورق» بحث طولانی دارند. ایشان نوشته‌اند: ″در هفت نسخه از یازده نسخهٔ خطّی دیوان که دارای این مقدمه می‌باشند و آن هفت نسخه هم نسبتاً اقدام واصح از آن چهار نسخهٔ دیگرند، یعنی حسن، و هندی، و نسخهٔ آقای دبیر خاقان، و نسخهٔ آقای رشید یاسمی و نسخهٔ دوّم آقای تقوی، و نسخهٔ آقای حاج حسین آقا ملک، و نسخهٔ باء از دو نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی طهران، بعد از این جملهٔ دعائیه «عفا الله عنه ماسبق» مطلقاً و اصلاً اسمی از مؤلّف این مقدمه که در عین حال جامع دیوان خواجه نیز هموست، به هیچ وجه من الوجوه برده نشده است و همهٔ این هفت نسخه بعینه به همین نحواند که در متن، ما چاپ کرده‌ایم؛ یعنی «مسود این ورق عفا الله عنه ماسبق.

۱- ج ۲، ص ۱۱-۱۷۰۴.

در درسگاه دین پناه...» بدون هیچ اسمی خواه محمّد گلندام یا غیر آن، در صورتی که در آن چهار نسخهٔ دیگر، یعنی نسخهٔ الف و سپه و نواب و نسخهٔ اوّل آقای تقوی و در عموم نسخ چاپی بعد از کلمهٔ «ماسبق» علاوه دارند: اقل انام محمّد گلندام (یا گل اندام) و این فقره یعنی اینکه در هفت نسخه از یازده نسخه از این مقدمه ابداً اسمی از جامع دیوان حافظ که بنا بر مشهور در این اواخر محمّد گلندام نامی بوده، برده نشده، تولید شک و شبهٔ عظیمی در صحت و اصالت نام محمّد گلندام می‌نماید و این احتمال را بی‌اختیار در ذهن تقویت می‌نماید که شاید این نام محمّد گلندام الحاقی باشد و یکی از متأخرین گمنام که چون دیده این مقدّمه بدون اسم مؤلّف است، خواسته از این فرصت استفاده نموده، آن را بنام خود قلمداد کند. قرینهٔ دیگری که تا درجهٔ موید این احتمال است، آنست که دولتشاه سمرقندی که تذکرهٔ معروف خود را در حدود ۸۹۲ هـ یعنی درست صد سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده است، در شرح احوال خواجه گوید: "و بعد از وفات خواجه حافظ، معتقدان و مصاحبان او اشعار او را مدون ساخته‌اند...". همچنین سودی در شرح ترکی خود بر دیوان خواجه که در سنه ۱۰۰۳ هـ تألیف شده، اسم مقدّمه جامع را نیاورده است.

نظر علامه قزوینی با توجّه به نسخهٔ گورکهپور که بعد از سی و دو سال وفات حافظ کتابت شده، هم مورد تأیید قرار می‌گیرد، زیرا در این نسخه هم اسم جامع مقدّمه نیامده است، ولی باید یاد آور شد که نسخهٔ خطّی دیوان حافظ مملوکهٔ ستایشگر که در ۹۹۴ هـ استنساخ شده، دارای اسم محمّد گلندام است. پس نظر علامه قزوینی که اسم گلندام در قرن دوازدهم و یا بعد از آن شامل مقدمه شده، درست نیست.

به هر حال علامه قزوینی توافق نمی‌کنند که محمّد گلندام جامع دیوان حافظ است و بنا بر این در حاشیه‌ای در شدّالازار می‌نویسند:

"و به تحریص و تشویق همین مولانا قوام‌الدّین عبدالله بوده است که جامع مجهول‌الاسم دیوان حافظ که در این اواخر به غلط مشهور به محمّد گلندام شده، در

صدد جمع اشعار متفرقه وی از گوشه و کنار بر آمده و مدّتی پس از وفات خواجه این دیوان فعلی او را ترتیب داده است".

با این وجود باید اشاره شود که محمّد گلندام شخصی مهم در دورهٔ زندگی حافظ بوده است. چند بیت از قصیدهٔ او هم در بیاض معاصر او نقل شده است. استاد محیط طباطبائی نیز طی مقالهٔ[1] خود به شخصیت گلندام اشاره کرده‌اند. در حاشیهٔ مقدّمهٔ دیوان حافظ به تصحیح عیوضی و اکبر بهروز (صفحهٔ پنج) عبارت زیر آمده است:

نام جامع در نسخه‌های کهن دیوان که مقدّمه را نیز دارند، دیده نمی‌شود. کهن‌ترین نسخه‌ای که شادروان قزوینی از مقدّمهٔ دیوان به‌نام جامع یعنی محمّد گلندام (یا گل اندام) در اختیار داشته، نسخه مورخ به ۱۰۴۷ ه بوده است. استاد محیط طباطبائی طی سخنرانی جالبی که در کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ (شیراز، اردیبهشت، ۱۳۵۰ ه ش) ایراد نمودند، به‌استناد مدارکی نام و نشان و شخصیت تاریخی محمّد گلندام را اثبات و امکانی را که گلندام خواجه را دیده باشد، تأیید فرمودند.

به‌هر صورت تحقیق ما دربارهٔ محمّد گلندام تاکنون به‌تکمیل نرسیده است. باید عرض شود که در این مقدمه ذکر مولانا قوام الملّة و الدین عبدالله آمده که استاد حافظ و خود جامع مقدمه بوده و این اطلاعی نفیس است.

☆ ☆ ☆

ترجمه: **پرفسور شریف حسین قاسمی**
دانشگاه دهلی، دهلی

۱- این مقاله به‌عنوان «مقدمهٔ محمّد گلندام بر حافظ» است که متأسفانه شامل مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ جهانی سعدی، و حافظ نیست که دکتر منصور آنها را جمع آوری کرده است.

دیوان حافظ: نسخهٔ شاهان مغلیه

نسخهٔ خطّی دیوان حافظ که در کتابخانهٔ شاهان تیموری هند نگهداری می‌شد، هم اکنون در کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا (بهار) وجود دارد و عکس آن هم از همین کتابخانه به چاپ رسیده است. این نسخهٔ خطّی دیوان حافظ دارای یادداشت‌هایی است چند از همایون و جهانگیر دربارهٔ فالهایی که از این نسخهٔ دیوان حافظ گرفته‌اند و در حاشیه آن اشعاری را که به فال در آمده‌اند ثبت شده است. دارا شکوه (م: ۱۶۵۷/۱۰۶۷) پسر بزرگ شاهجهان پادشاه تیموری در یکی از تألیفات خود به نام سفینة الاولیا[۱] ذیل ترجمهٔ حافظ شیرازی، اشاره به این نسخهٔ خطّی دیوان حافظ کرده است، بدین قرار:

«حضرت خواجه حافظ شیرازی، نام ایشان محمّد است و لقب شمس‌الدّین، حضرت مولانا عبدالرّحمن جامی فرمود[۲]، باوجود آنکه معلوم نیست که به ظاهر دست ارادت به پیری داده باشند، امّا ایشان را لسان الغیب[۳] گفته‌اند. آثار حقایق و معارف در دیوان ایشان بسیار است. در تذکرهٔ عبدالقادر[۴] بداؤنی از خدمت شیخ نظام‌الدّین انبیتهی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاءالدّین[۵] نقشبندی‌اند، و[۶] اکثر تفاولی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده می‌شود موافق مطلب بر می‌آید، چنانچه جهانگیر پادشاه که در ایّام شاهزادگی به سبب آزردگی از والد خود جدا شده در اله‌آباد

۱- رک: مقدمهٔ دیوان حافظ، نسخهٔ شاهان مغلیه، کتابخانهٔ حدا بخش، پتنا، ۱۹۹۲ م.
۲- رک: نفحات الانس، تحقیق دکتر محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲-۶۱۱.
۳- نفحات لسان الغیب و ترجمان الاسرار.
۴- منتخب التواریخ، بداؤنی، ج ۳، ص ۲۱، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۳۷.
۵- نفحات، ص ۹۴-۳۸۹ تاریخ وفاتش ۷۹۱ هـ است یعنی یک سال قبل از حافظ.
۶- از اینجا بیان خود دارا شکوه آغاز می‌شود.

می‌بودند و تردد داشتند در اینکه به ملازمت پدر عالی قدر بروند یا نه، دیوان حافظ را طلب نموده فال‌گشادند، این غزل بر آمد[1]:

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم — چرا نه خاک ره کوی[2] یار خود باشم
غم غریبی و غربت[3] چو بر نمی‌تابم — به شهر خود روم و شهر یار خود باشم
زمحرمان سرا پردهٔ وصال شوم — زبندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی — که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ — وگرنه تا به‌ابد شرمسار خود باشم

و به موجب این فال[4] بی‌تأمل و اهمال به سرعت روانه شده به ملازمت ایشان مشرّف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند. این فقیر به دستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیهٔ دیوان حافظ این مقدمه را نوشته‌اند. وفات ایشان در هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبرش در شیراز است».

این نسخهٔ دیوان حافظ در کتابخانهٔ مولوی سبحان الله، یکی از ملاکین گورکهپور، نگهداری می‌شد. ایشان این نسخه را به‌کتابخانهٔ خدا بخش تقدیم کردند. علّت اهمیّت فوق العادهٔ این نسخه اینست که دارای دست نوشت‌های همایون و جهانگیر می‌باشد. می‌توان گفت که نسخهٔ خطّی دیگری به زبان فارسی نیست که دارای دست نوشت‌های

۱- این عزل بر روی صفحهٔ ۳۱-۲۳۰ دیوان حافظ، نسخهٔ شاهان معلیه آمده است. این غزل دارای ۷ بیت است. دارا شکوه تنها پنج بیت نقل کرده و این دو بیت را نیاورده است:

ز دست بخت گران خواب و کار بی‌سامان — اگر کنم گلهٔ رازدار خود باشم
همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود — دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

۲- دیوان: کف پای. ۳- دیوان: محنت.

۴- از اظهارات دارا شکوه دربارهٔ این فال استنباط می‌شود که جهانگیر قبل از حرکت فال دیده بود، در حالی‌که این درست نیست، و فال در اثنای مسافرت دیده شد. دارا شکوه پیش آمدها را از حافظهٔ خود نقل‌کرده و این دیوان حافظ پیش نظر او نبوده است. در نتیجه او به جای ۷ بیت غزل، تنها پنج بیت آورده و جای بیت سوّم و چهارم را هم تغییر داده و حتّی در قرائت بعضی واژه‌ها هم اختلاف به وجود آمده است. علاوه بر این، اگر او این نسخهٔ دیوان حافظ را پیش نظر خود می‌داشت، ممکن است ذکر فال‌های دیگری را هم می‌کرد که در این نسخهٔ دیوان اشاره به آنها شده است.

متعدد دو پادشاه باشد که در اوقات مختلف ثبت شده باشند. همایون اوّلین مرتبه در سال ۹۶۲ه یادداشتی نوشت و جهانگیر در سال ۱۰۱۴ه اوّلین مرتبه یادداشتی روی حاشیهٔ این نسخه ثبت نمود. خلاصه اینکه به‌موجب دست نویس‌های پادشاهان تیموری این نسخه یکی از نوادر نسخ می‌باشد. تفصیل دو سه یادداشت ذیلاً آورده می‌شود:

همایون در سال ۹۶۲ه فالی گرفت و این اوّلین شعر از صفحه ۱۳۶ بر آمد:

نظر بر قرعهٔ توفیق و یمن دولت شاهست   بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

چون جهانگیر فال گرفت، این مطلع [1] غزل کامل به دست آمد:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد   دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

یعنی فال‌هایی که این دو پادشاه تیموری هندی از این نسخه گرفتند، روی یک صحفه ثبت شده‌اند. همایون دربارهٔ فال خود، یادداشت زیر را ثبت کرده است:

"از فال مصحف که ربّك بر آمد، از دیوان حافظ این شاه بیت آمد، و چندین بار ابیات مناسب آمده که اگر شرح آنها شود کتابی شود، ان‌شاءالله تعالی چون فتح ولایات شرقی و مبارزان آن دیار بامر کردگار شود، نذر خوبی به خواجه لسان الغیب فرستاده شود و جمع آن تفالات نیز رقم کرده شود بمنه و توفیقه، شب دوشنبه هجدهم ذی‌الحجه سنه ۹۶۲ه در شهر دین پناه تحریر یافت، و السّلام".

در زیر این یادداشت همایون، جهانگیر به فال خود چنین اشاره می‌کند:

"در اجمیر بر سر رانا رفته بودم، در شکار تعویذالماس تراشیده از سر من افتاد، شگون این را خوب ندانسته تفأل به دیوان خواجه نمودم، این غزل بر آمد و روز دیگر تعویذ پیدا شد. حرّره نورالدّین جهانگیر ابن اکبر پادشاه غازی فی ماه محرم سنه ۱۰۲۴".

و همچنین یادداشت اوّلین فال جهانگیر در قبل از پادشاهی یا بعد از آن به شرح زیر [2] است:

۱- دیوان، ص ۱۳۶.

۲- دیوان حافظ، مطلع غزل در ص ۲۳۰ و بقیه اشعار روی ص ۲۳۱ و تفصیل آن روی حاشیه آن است.

«وقتی که از آلهاباس به قصد ملازمت حضرت والد بزرگوار خود [متوجه] آگره بودم، در اثنای راه به خاطر رسید که تفأل به دیوان حافظ باید نمود، این غزل بر آمد و هم سعادت خدمت و رضاجوئی و حاضر بودن در واقعهٔ ناگزیر[1] دست داد و هم دولت موروث روزی گشت که بعینه مضمون این غزل بود در جمیدالثانی[2] گشوده شد. راقمه نورالدّین[3] جهانگیر ابن اکبر بادشاه غازی».

روی صفحهٔ ۷۷ غزلی است که مطلع آن به شرح زیر است:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید　　نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

عزیز مصر برغم برادران غیور　　زقعر چاه بر آمد باوج ماه رسید

«این غزل خاصه این بیت تفأل همایون شد چند بار».

به هر صورت فال‌های متعدی در حاشیهٔ این دیوان نوشته شده است که می‌توان از این یادداشت‌ها چنین نتیجه گرفت:

۱- کیفیت تاریخی پیش آمدهای مختلف روشن می‌شود؛ زیرا هر فالی که گرفته شده است، متعلّق به پیش آمدی تاریخی است.

۲- واضح می‌شود که پادشاهان تیموری هند به فال گرفتن علاقهٔ زیادی داشتند. در ضمن باید گفت قرینه‌ای وجود ندارد که اشاره کند اکبر و شاهجهان از نسخهٔ دیوان حافظ فال گرفته باشند؛ در حالی که نسخهٔ خطّی دیوان در کتابخانهٔ پادشاهان تیموری نگهداری می‌شد.

۳- به اثبات می‌رسد که جهانگیر به‌کتاب علاقه داشته و حدّ اقل این نسخهٔ خطّی دیوان حافظ در سفر و حضر همراهش بوده است.

۱- از این جمله به دست می‌آید که شاهزاده سلیم (جهانگیر پادشاه بعدی) در هنگام درگذشت پدر خود اکبر شاه در اکبرآباد بسر می‌برده است.

۲- سال خوانده نشد، به ظاهر باید ۱۰۱۴ هـ باشد.

۳- فال قبل از سلطنت گرفته شده بود، ولی این احوال بعد از تخت نشینی درج شده است بنا بر این به جای شاهزاده سلیم، نورالدّین جهانگیر نوشته شده است.

بررسی تفصیلی نسخهٔ دیوان حافظ شاهان مغلیه:

این نسخه مشتمل است بر: ۵۳۲ غزل که از ص ۳ الی ۳۴۵ به نگارش در آمده است.

حرف الف: ۱۱ غزل، و دارای این دو غزل زیر که در قزوینی آمده است، نیست:

رونق عهد شباب است دگر بستان را (قزوینی، ص ۷).

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما (قزوینی، ص ۸).

و همچنین دارای این غزل است که در چاپ قزوینی نیامده است:

ما برفتیم و تو دانی و دل غم خور ما

این غزل در نسخه‌های خانلری و گورکهپور نیز نیست؛ ولی در نسخه‌های عیوضی و نذیر احمد وجود دارد.

حرف ب: مجموعاً سه غزل که در نسخهٔ گورکهپور نیز آمده است. نسخه‌های خانلری و قزوینی غزلی با این مطلع: «صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب» را ندارد. در نسخهٔ عیوضی چهار غزل آمده و غزل اضافی با این مطلع است:

«ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب»

در نسخهٔ شخصی اینجانب که مکتوبهٔ ۱۰۵۵ ه است، شش غزل آمده است که از جمله شش غزل، سه غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه و یک غزل در نسخهٔ عیوضی وجود دارد.

حرف ت: نسخهٔ شاهان مغلیه هشتاد غزل دارد. غزلی با این مصرع: «گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت» مکرر آمده است. سه غزل زیر که در نسخهٔ قزوینی وجود دارد، در نسخهٔ شاهان مغلیه نیست:

«اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است»

«روزه یک سو شد و عید آمد و دلها برخاست»

«مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست»

و غزلهای زیر از این نسخه در نسخهٔ قزوینی نیست:

«غمت تا در دلم مأوی گرفتست»

«هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت»

از این دو غزل، اوّلین غزل در نسخهٔ عیوضی موجود است ولی هر دو در نسخه‌های خانلری و گورکهپور نیستند. در نسخهٔ شخصی بنده، اوّلین غزل به نظر نیامد؛ ولی غزل دوّم وجود دارد. در نسخهٔ خانلری ۷۹ در ذیل حرف «ت» در عیوضی ۸۶، در قزوینی ۸۱ و در گورکهپور ۷۱ غزل آمده است. پس آشکار می‌شود که نسخهٔ شاهان مغلیه فاقد بعضی از آن غزلهایی است که در برخی از نسخه‌های چاپی وجود دارد.

حرف ث: در نسخهٔ شاهان مغلیه، یک غزل که در عیوضی و قزوینی نیز آمده؛ در خانلری و گورکهپور نیست. در نسخهٔ شخصی بنده سه غزل در حرف «ث» آمده است.

حرف ج: نسخهٔ شاهان مغلیه یک غزل دارد که در قزوینی هم وجود دارد؛ ولی در نسخه‌های خانلری، عیوضی و گورکهپور غزلی با حرف «ج» نیامده؛ ولی در نسخهٔ شخصی این جانب، همان غزلی که در نسخهٔ شاهان مغلیه و قزوینی هست، وجود دارد. جالب توجّه اینست که ترتیب مصرعهای این غزل با نسخهٔ قزوینی متفاوت است.

حرف ح: در نسخهٔ شاهان مغلیه یک غزل آمده که در قزوینی هم وجود دارد؛ ولی این غزل در نسخه‌های خانلری، عیوضی و گورکهپور نیامده است. در نسخهٔ شخصی بنده، علاوه بر این غزل، غزلی دیگر هم در حرف «ح» آمده است.

حرف خ: نسخهٔ شاهان مغلیه یک غزل دارد که در نسخه‌های خانلری، عیوضی، قزوینی و گورکهپور و شخصی اینجانب نیز وجود دارد.

حرف د: «دران هوا که جز اندر هوا نباشد» در نسخهٔ شاهان مغلیه، ص ۹۹ آمده است. همین غزل در عیوضی، ص ۱۶۶ دیده می‌شود و در نسخهٔ شخصی اینجانب با الفاظ «در هر هوا...» وجود دارد؛ ولی در نسخه‌های خانلری و قزوینی و گورکهپور نیست.

«دادگرا ترا فلک جرعه کش پیاله باد» (نسخهٔ شاهان مغلیه، ص ۱۰۳)، این غزل در عیوضی (ص ۱۱۱) آمده؛ ولی در نسخه‌های خانلری، قزوینی و گورکهپور نیست.

«برید باد صبا دوشم آگهی آورد» علاوه بر نسخهٔ شاهان مغلیه شامل نسخه‌های خانلری، عیوضی و گورکهپور می‌باشد و در قزوینی نیست.

«بازم مه رخساره بتی در نظر آمد» علاوه بر نسخهٔ شاهان مغلیه، در نسخهٔ شخصی بنده نیز آمده است.

«آن راکه جام بادهٔ صهباش می‌دهند» در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ عیوضی آمده و در نسخه‌های خانلری و قزوینی نیست.

«ز دل بر آمدم و کار بر نمی‌آید» در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ خانلری وجود دارد و در نسخه‌های عیوضی، قزوینی و گورکهپور نیست.

«سر سودای تو اندر سرما می‌گردد» غالب به یقین تنها در نسخهٔ شاهان مغلیه آمده است و نسخه‌هایی که اینجانب مطالعه کرده است، این غزل را ندارند.

«صورت خوبت نگارا خوش بآئین بسته‌اند» تنها در نسخهٔ شاهان مغلیه (ص ۱۲۸) و نسخهٔ عیوضی آمده است.

«کارم ز جور چرخ بسامان نمی‌رسد» علاوه بر نسخهٔ شاهان مغلیه تنها در نسخهٔ عیوضی آمده است.

«هر که او یکسر مو پند مراگوش کند» علاوه بر نسخهٔ شاهان مغلیه در نسخهٔ دیگری به نظر نیامد.

چهار غزل زیر که در نسخهٔ شاهان مغلیه آمده است، در چهار نسخهٔ دیگر دیوان حافظ که اشاره به آنها شده، نیستند:

«گر زلف پریشانت در دست صبا افتد» ص ۱۳۰

«می‌زنم هر نفس از دست فراقت فریاد» ص ۱۳۱

«دلم بی‌جمالت صفائی ندارد» ص ۱۳۱

«چو رویت مهر و مه تابان نباشد» ص ۱۳۲

این غزل از نسخهٔ شاهان مغلیه، جز نسخهٔ عیوضی در نسخه‌های دیگر نیست:
«عشقت نه سرسری است که از سر بدر رود» ص ۱۴۳

«گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود» این غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ عیوضی (ص ۲۱۹) وجود دارد و در نسخه‌های خانلری و قزوینی و گورکهپور نیست.

«مرا می دگر باره از دست برد» این غزل علاوه بر نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ عیوضی (ص ۱۱۸)، در نسخه‌های دیگر موردِ مطالعهٔ اینجانب نبوده است.

«نسبت رویت اگر با ماه و پروین کرده‌اند» این غزل جز نسخهٔ شاهان مغلیه در نسخه‌های دیگر نیامده است.

«هوس باد بهارم بسر سودا برد» تنها در نسخهٔ شاهان مغلیه (ص ۱۶۸) و نسخهٔ عیوضی (ص ۱۳۲) آمده است.

<u>حرف ر:</u> «دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم‌دار آخر» و «ساقیا مایهٔ شراب بیار» این دو غزل در نسخه‌های خانلری، عیوضی، قزوینی و گورکهپور نیست؛ ولی در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ شخصی اینجانب آمده است.

«دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور» این غزل تنها در نسخهٔ شاهان مغلیه، خانلری و نسخهٔ شخصی بنده می‌باشد.

همچنین پنج غزل زیر در نسخهٔ شخصی بنده می‌باشد که در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخه‌های دیگر شامل نیستند:

«بعد از این هرگز نبینی هیچ میخواری دگر»

«ای باد مشکبو بگذر سوی آن نگار»

«نیستی را عاشقا گر عاشقی همراه گیر»

«ای برده نردِ حسن ز خوبان روزگار»

«سروِ بالا بلند خوش رفتار»

حرف ز: غزل زیر در نسخهٔ شاهان مغلیه می‌باشد:
«براه میکده عشاق راست در تک و تاز» این غزل تنها در نسخهٔ خطّی اینجانب است و شامل نسخه‌های خانلری، عیوضی، قزوینی و گورکهپور نیست. قزوینی این غزل را اضافه دارد:
«در آکه در دل خسته توان در آید باز» (ص ۱۷۷)
این غزل تنها در نسخهٔ شخصی بنده وجود دارد. در حقیقت حافظ دو غزل در این بحر و قافیه دارد که ابیات آنها باهم مخلوط شده‌اند.

حرف س: نسخهٔ شاهان مغلیه در این حرف، دارای شش غزل است که در نسخه‌های خانلری، عیوضی و گورکهپور وجود دارند، ولی نسخهٔ قزوینی غزل زیر را ندارد:
«جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس»

حرف ش: این غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه در نسخه‌های موردِ مطالعهٔ اینجانب وجود ندارد:
«بجد و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش» اوّلین مصرع چهارمین بیت این غزل ناقص است. همچنین این غزل «من خرابم زغم یار خراباتی خویش» تنها در نسخهٔ عیوضی (ص ۳۰۰) آمده است.

حرف ص: نسخهٔ شاهان مغلیه دو غزل در این حرف دارد. از این جمله، غزل زیر: «نیست کس را زکمند سر زلف تو خلاص» در نسخهٔ عیوضی آمده و در نسخه‌های خانلری، قزوینی و گورکهپور غزلی در ردیف «ص» نیست.

حرف ض: نسخهٔ شاهان مغلیه تنها غزل زیر را دارد که در نسخه‌های دیگر که مطالعه نموده‌ام، وجود ندارد: «حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و ارض». این غزل و دو غزل دیگر در این ردیف در نسخهٔ خطّی (ص ۸-۱۰۷) اینجانب وجُود دارند.

حرف ط: نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف یک غزل دارد که در نسخهٔ خطّی شخصی اینجانب و نسخهٔ عیوضی آمده است. این غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه شش بیت دارد، نسخهٔ عیوضی پنج بیت و نسخهٔ اینجانب هفت بیت دارد که باهم اختلافِ زیادی دارند. غزل به قرار زیر است:

گرد عذار یار من تا[۱] ننوشت دست[۲] خط
ماه ز آفتاب[۳] او راست فتاد در غلط

موی گشاده[۴] کرده خوی چون بچمن در آمدی
شد رخ گل چو زعفران مشک و گلاب شُد سقط

از هوس لبش که آن ز آب حیات خوشتر است
گشت روان ز دیده‌ام چشمهٔ آب همچو خط[۵]

گر بغلامی خودم شاه قبول می‌کند
تا بمبارکی دهد بنده به‌بندگیش خط

گه بهوات می‌دهم گرد مثال جان و دل
گاه بآب می‌کشم آتش عطش همچو[۶] بط

آب حیات حافظا گشت روان[۷] زنظم تو
کس بهوای عشق او شعر نگفت زین نمط[۸]

۱- نسخهٔ خطّی اینجانب: گر.
۲- عیوضی: گرد، قزوینی: دور؛ دست درست نیست، باید گرد یا دور باشد.
۳- عیوضی و قزوینی: ز حسن روی او.
۴- این بیت در عیوضی نیامده.
۵- عیوضی، قزوینی: شط، و شط درست است، خط کاملاً نادرست است.
۶- عیوضی: عشق تو چو، قزوینی: عطش تو چو.
۷- عیوضی و قزوینی: خجل.
۸- قزوینی این بیت اضافی دارد:
خال سیاه او بران عارض همچو سیم من   هست ز مشک گوییا بر رخ ماه یک نقط

حرف ظ: نسخهٔ شاهان مغلیه تنها یک غزل دارد که در نسخهٔ خطّی اینجانب و نسخهٔ عیوضی آمده است؛ ولی در نسخه‌های خانلری، قزوینی و گورکهپور نیست.

حرف ع: نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف سه غزل دارد که در هر چهار دیوان چاپی آمده‌اند. در نسخهٔ خطّی شخصی بنده، غزلی است در مدح شاه شجاع.

حرف غ: تنها غزلی در این ردیف در نسخهٔ شاهان مغلیه وجود دارد که در نسخهٔ قزوینی و نسخهٔ خطّی شخصی بنده آمده است؛ ولی در نسخه‌های خانلری و گورکهپور وجود ندارد.

حرف ف: نسخهٔ شاهان مغلیه تنها یک غزل در این ردیف دارد که در نسخه‌های دیگر نیز آمده است.

حرف ق: نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ خطّی شخصی اینجانب سه غرل در این ردیف دارند؛ در نسخه‌های دیگر چاپی فقط غزل زیر نیامده است:

«کسی مباد چو من خسته مبتلای فراق».

حرف ک: نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف چهار غزل دارد که در نسخهٔ شخصی بنده هم می‌باشند؛ ولی نسخه‌های دیگر تنها سه غزل دارند و فاقد این غزل هستند:

«ای که شور افکنده‌ای در بزم شاهان از نمک»

حرف ل: نه غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف آمده است. نسخه‌های خانلری و قزوینی شش غزل دارد و نسخهٔ عیوضی هفت و نسخهٔ گورکهپور پنج غزل دارد. این دو غزل در نسخهٔ عیوضی و نسخه‌های دیگر چاپی نیست؛ البته در نسخه‌های دیگر خطّی دیوان حافظ وجود دارند:

«مرا دلیست پریشان ز دست غم پامال»

«بسحر چشم تو ای لعبت خجسته مثال»

در نسخهٔ خطّی اینجانب سه غزل دیگر آمده که در نسخه‌های دیگر به نظر نیامده است.

حرف م: هفتاد و سه غزل در نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف قرار دارد. از این جمله سه غزل زیر در نسخهٔ قزوینی نیست:

«روز عید است و من امروز در آن تدبیرم»

«گرچه از آتش دل چون خم می می‌جوشم»

«ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم»

دوّمین و سوّمین غزل از اینها در نسخه‌های خانلری و عیوضی نیست، البتّه اوّلین غزل نه در نسخهٔ خطّی شخصی بنده هست و نه در نسخه‌های چاپی دیگر که موردِ مطالعهٔ اینجانب قرار گرفته‌اند. غزل زیر در نسخه‌های چاپی وجود دارد، ولی در نسخهٔ شاهان مغلیه نیست:

«صوفی بیا که خرقهٔ سالوس بر کشیم»

حرف ن: نسخهٔ شاهان مغلیه در این ردیف ۲۲ غزل دارد. نسخهٔ خانلری ۲۲ غزل، و نسخه‌های عیوضی و قزوینی هر کدام ۲۳ غزل دارند. اختلاف در این غزلها به قرار زیر است:

«بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن (ص ۲۶۷)

در نسخهٔ عیوضی به جای غزل بهار و گل طرب... این غزل آمده است:

«مرغ دلم طایریست قدسی عرش آشیان» (ص ۳۹۷)

نسخهٔ خانلری همان ۲۲ غزل را دارد که در نسخهٔ شاهان مغلیه موجودند.

حرف و: نسخهٔ شاهان مغلیه ۱۱ غزل دارد که در نسخه‌های خانلری، عیوضی و قزوینی آمده است.

حرف ه: نسخهٔ شاهان مغلیه ۱۳ غزل دارد، نسخهٔ قزوینی نیز ۱۳ غزل دارد؛ ولی غزل زیر از نسخهٔ شاهان مغلیه در نسخهٔ قزوینی نیست:

«ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده»

و این بیت از نسخهٔ قزوینی در این نسخه وجود ندارد:

«عیشم مدام است از لعل دلخواه»

عیوضی ۱۲ غزل دارد، ولی این دو غزل:

«ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمده»

«از من جدا مشو که توام نور دیده»

در نسخهٔ عیوضی با تبدیل همزه (ء) به ای در ردیف «ی» درج شده است. در نسخهٔ عیوضی یک غرل زیادتر از نسخهٔ قزوینی است یعنی «ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده». در نسخهٔ خانلری ۱۱ غزل است که عبارتند از ده غزل از نسخهٔ شاهان مغلیه و یک غزل از نسخهٔ قزوینی. غزلهای زیر در نسخهٔ خانلری نیست:

«ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ»

«از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ»

«ای از فروغ رویت روشن چراغ دیدهٔ»

حرف ی: غزلهای زیر از نسخهٔ شاهان مغلیه در نسخهٔ قزوینی و نسخه‌های دیگر چاپی نیامده است:

«اکنون که چمن باز زگل شد چو بهشتی» (ص ۳۰۲)

«ای ز شرم عارضت گل کرده خوی» (ص ۳۰۹)

«ای باد نسیم یار داری» (ص ۳۱۱)

«برو زاهد به امیدی که داری» (ص ۳۱۷)

«چون در جهان خوبی امروز کامگاری» (ص ۳۱۹)

«ساقی اگرت هوای ماهی» (ص ۳۳۳)

آخرین غزل، اوّلین بند از ترکیب بندی است (ص ۳۵۷) که دارای شش بند است (۶۱-۳۵۷)؛ ولی در نسخهٔ عیوضی تنها اوّلین بند نقل شده است.

قصاید[1]:

«شد عرصهٔ زمین چو بساط ارم جوان» (ص ۳۴۵)

«ز دلبری نتوان لاف زد به آسانی» (ص ۳۴۸)

«سفیده دم که صبا بوی بوستان گیرد» (ص ۳۵۰)

«جوزا سحر نهاد حمایل برابرم» (ص ۳۵۳)

«خیر مقدم مرحبا ای طایر میمون قدم» (ص ۳۵۵)

ترکیب بند:

در نسخهٔ شاهان مغلیه تنها یک ترکیب بند وجود دارد و اوّلین بند آن در میان غزل‌ها هم نقل گردیده است. در نسخه‌های دیگر هم این بند در میان غزل‌ها دیده می‌شود . در نسخهٔ گورکهپور (ص ۵۲۴) این غزل پنج بیت دارد. در نسخهٔ عیوضی این منظومه به عنوان «ترکیب بند» آمده است و تنها دارای یک بند است که مشتمل است بر نه بیت غزل (همراه با مقطع) و بیت ترکیب بدین قرار آمده است:

«بنشینم و باغم تو سازم»

«جان در سروکار عشق بازم» (ص ۵۲۷)

در نسخهٔ شاهان مغلیه چهار بند دیگر هم آمده که در بعضی نسخه‌های دیگر دیده می‌شود ولی در نسخه‌های قرن نهم نیست.

مخمس:

در نسخهٔ شاهان مغلیه تنها یک مخمس وجود دارد (ص ۳-۳۶۱):

در عشق تو ای صنم چنانم — کز هستی خویشتن بجانم

هر چند که زار و ناتوانم — گر دست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم

این مخمس ۱۳ بند دارد که در نسخه‌های دیگر مورد مطالعهٔ اینجانب نیامده است.

۱- در قزوینی اوّلین سهٔ قصیده نقل شده است، چهارمین در غزلها آمده و پنجمین وجود ندارد.

مقطعات:

در نسخهٔ شاهان مغلیه ۳۷ قطعه وجود دارد. از این جمله قطع‌های زیر در نسخهٔ قزوینی نیامده است:

«بگوش جان رهی منهی ندا در داد　　ز حضرت احدی لا اله الا الله»[۱]

*

«حکیم فکر من[۲] از عقل کرد دوش سوال
که ای یگانه الطاف خالق رحمن»[۳]

*

«آن کیست کو بحضرت سلطان ادا کند　　کز جور دهر گشت شتر گربها پدید»[۴]

*

«که بحکمت قطره را گرداند لولو در صدف
که بقدرت خاره را لعل بدخشان ساخته»[۵]

*

«حسود خواجهٔ ما را بگو که بد مپسند　　وگرنه دور جهان جزبدت جزا ندهد»[۶]

*

«تنم ز رنج فراوان همی نیاساید　　دلم ز غصّهٔ بی‌حد همی بفرساید»[۷]

*

«دریغا[۸] حسرتا دردا کزین جوی　　بخواهد رفت آب زندگانی»[۹]

*

۱- ۳ بیت، ص ۳۶۵.

۲- در مدح خواجه سلمان است:

شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن　　حمال ملّت و دین خواجهٔ جهان سلمان

۳- ۵ بیت، ص ۳۶۲.

۴- ۵ بیت، ص ۳۶۶.

۵- ۲ بیت، ص ۳۶۷.

۶- ۴ بیت، ص ۳۶۷.

۷- ۱۲ بیت، ص ۳۶۹.

۸- رک: چاپ عیوضی، ص ۵۴۲.

۹- ۳ بیت، ص ۳۷۱.

«گلقند شعر من ز بنفشه شکر رباست   زان غیرت طبرزد و کعب الغزال شد»[۱]

❊

«شاها[۲] مبشری ز بهشتم رسیده است
رضوان سریر و حورِوش و سلسبیل خوی»[۳]

❊

«حسن این نظم از بیان مستغنی است   بر فروغ خور کسی گوید دلیل»[۴]

❊

«ای باد صبا اگر توانی   از راه وفا و مهربانی»[۵]

❊

«بروز کاف و الف از جمادی الاول   بسال ذال و دگرنون و جاعل الاطلاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب   خدیو کشور عفو و کرم باستحقاق
سپهر علم و حیا آفتاب جاه و جلال   جمال دینی و دین شاه شیخ بو اسحاق
میان عرصهٔ میدان خود به‌تیغ عدو   نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق»[۶]

❊

«بروز شنبه و سادس زماه ذی‌حجه   بسال هفتصد و شست و در جهان ناگاه
زشاهراه شهادت بباغ رضوان رفت   وزیر کامل ابوالنصر خواجه فتح الله»[۷]

❊

«صباح جمعه و سادس ربیع الاوّل بود   که گشت فرقت آن مه بکشتنم عاجل
بسال هفتصد و شست و چار از هجرت   چو آب حل شده‌ام این دقیقه شد مشکل
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی   کنونکه عمر ببازیچه رفت و بی‌حاصل

۱- ۳ بیت، ص ۳۷۱.
۲- رک: چاپ عیوضی، ص ۵۴۳ و گورکهپور، ص ۵۷۵.
۳- ۴ بیت، ص ۳۷۱.
۴- ۵ بیت، ص ۳۷۲.
۵- ۳ بیت، ص ۳۷۴.
۶- ص ۳۷۶.
۷- ص ۳۷۶.

مثنویات

عنوان مثنوی یا مثنویات در هیچ نسخهٔ موردِ مطالعهٔ اینجانب نیامده، ولی در این بخش چهار مثنوی داریم، یکی مغنی‌نامه (بدون عنوان)، دوّمین منظومهٔ شش بیتی (بدون عنوان)، سوّمین منظومهٔ آهوی وحشی (بدون عنوان)، چهارمین ساقی‌نامه (بدون عنوان). در این زمینه لازم است گفته شود:

۱- در بعضی نسخه‌ها ساقی‌نامه و مغنی‌نامه باهم قرار دارند، بطور مثال در نسخه‌های عیوضی و قزوینی. در بعضی نسخه‌ها این منظومه‌ها جداگانه آمده‌اند، بطور مثال در نسخهٔ خطّی دیوان حافظ اینجانب و در نسخهٔ شاهان مغلیه. به هر صورت این دو منظومه فرق زیادی باهم دارند.

۲- در نسخهٔ شاهان مغلیه «آهوی وحشی» تنها ۵ بیت ابتدائی دارد (ص ۳۸۲). بعد از آن «ساقی‌نامه» آمده که ابتدای آن ناقص است. «آهوی وحشی» در نسخه‌های عیوضی و قزوینی ۲۹ بیت دارد، و در نسخهٔ خطّی اینجانب ۳۷ بیت آمده است. معنی‌اش اینست که نسخهٔ شاهان مغلیه حدّاقل ۲۴ بیت آخر را ندارد. بعد از آن «ساقی‌نامه» شروع می‌شود که اشعار ابتدائی ندارد. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که در نسخهٔ شاهان مغلیه اشعار بیشتر از یک صفحه وجود ندارد و همچنین در این نسخه صفحه‌ای مفقودالاثر نیست، بنا بر این می‌توان گفت که نسخهٔ منقول عنه این نسخه ناقص بوده است.

۳- در نسخهٔ شاهان مغلیه در صفحه ۳۸۸، منظومه‌ایست که بدین صورت آغاز می‌شود:

هر که آمد در جهان پر ز شور　　　عاقبت می‌بایدش رفتن بگور

تنها سه شعر از این منظومه نقل گردیده است. در صفحهٔ ۳۸۹ یک منظومه به خط مختلف وجود دارد. این منظومه در نسخه‌های چاپی دیگر نیامده؛ ولی در نسخهٔ خطّی اینجانب (ورق ۱۸۳ ب) وجود دارد و یازده بیت دارد، یعنی ۸ بیت این منظومه در نسخهٔ شاهان مغلیه مفقودالاثر هستند.

رباعیات:

نسخهٔ شاهان مغلیه دارای ۷۲[1] رباعیست. اوّلین بدین قرار است:

«مردی زکنندهٔ در خیبر پرس و اسرار کرم زخواجهٔ قنبر پرس...[2]

آخرین رباعی اینست:

«گفتم که لبت، گفت زهی حب حیات گفتم دهنت، گفت زهی حب نبات...[3]

و بدیهی است که تعداد رباعیات الحاقی[4] در این نسخه زیاد است. این هشت ورق به این نسخه در چه وقت افزوده شد، اطلاعی در این مورد نداریم.

اهمیّت نسخهٔ شاهان مغلیه

۱- اهمیّت تزیینی: این نسخه را کاتبی ماهر کتابت کرده و بهترین نمونهٔ خط نستعلیق است. متأسفانه اسم کاتب نیامده است. دو تصویر هم دارد که بهترین نمونهٔ نقّاشی است. اسم نقّاش نیز نیامده است.

۲- اهمیّت تاریخی: قبلاً اشاره کردیم که دست نوشته‌های همایون و جهانگیر روی چند صفحهٔ این نسخه نوشته شده است. در اکثر این یادداشت‌ها، به فال‌هایی اشاره شده که این پادشاهان از این نسخه گرفته بودند. این فال‌ها به مناسبت‌های ویژه‌ای گرفته شده و بنا بر این پیش آمدهای تاریخی را تصدیق می‌کنند. نمونهٔ دستخط همایون را نداریم و تنها در همین نسخه نمونهٔ دستخط وی حفظ شده است. یادداشت‌های جهانگیر در این نسخه از لحاظ اهمیّت تاریخی و ادبی بی‌نظیر هستند. روی نسخهٔ شاهان مغلیه مهرهای دربار تیموریان هند به ویژه کتابخانهٔ شاهجهان ثبت است و همچنین یادداشت‌ها و «عرض دیده‌های» مقامات کتابخانه‌ها که اهمیّت این نسخه را بالا می‌برند، بدین قرارند[5]:

۱- عیوضی و گورکهپور ۲۷ رباعی و قزوینی ۴۲ رباعی دارد، و این رباعیات باهم فرق دارند.

۲- ص ۳۸۹. ۳- ص ۴۰۳.

۴- قزوینی ۸ رباعی و گورکهپور چهار رباعی الحاقی دارند، رک: نزهة المجالس، مقدمه، ص ۳-۴۲.

۵- نیز مجموعه‌ای در فریر آرت گیلری (واشنگتن، دی. سی.) به شمارهٔ ۴۴.۴۸ حفظ می‌شود که مشتمل بر انتخابی از اشعار مولانا روم، نظامی گنجوی، سعدی شیرازی و سنائی است.

کمترین خانه‌زادان عرض دید چهارم ربیع‌الاوّل سنه ۸ جلوس والا

مهر میمنت خان ۱۱۲۷

۱۷ ذی‌القعده سنه ۲۶ عرض دیده شد

العبد عبدالله چلپی

مهر سیّد علی حسینی مرید بادشاه عالمگیر

۲۷ جمادی الاولی سنه ۹ تحویل هلال شد

۱۸ رجب سنه ۲۸ تحویل

هفدهم ماه جمادی الثانی سنه ۲۱

عرض دیده تحویل محمّد باقر شد

۱۷ جمادی الثانی سنه ۴۱

تحویل محمد باقر شد

۴ ربیع الاوّل سنه ۸ تحویل محافظ خان شد

مهر اسدالله خانه‌زاد بادشاه عالمگیر

مهر حکیم صالح مرید شاهجهان

۵ شهر ذی‌حجه سنه ۳۴ تحویل هلال

شهر ذی‌الحجه سنه ۱۵ تحویل هلال شد

سلطان حسن مرزا بایقرا ۶ شعبان سنه ۱۸ تحویل سهیل شد

۱۶ محرّم سنه ۱۴ عرض دیده تحویل سهیل شد

از این عرض دیده‌ها، یادداشت‌ها، مهرها و اشاره‌های دارا شکوه به‌این نسخهٔ خطّی آشکار می‌شود که این نسخه بعد از جهانگیر هم در کتابخانهٔ شاهی تیموریان هندی نگهداری می‌شده است.

متن نسخهٔ شاهان مغلیه

متن این نسخه آن گونه که انتظار می‌رود فاقد نقص نیست، اگرچه بعید می‌نماید، نسخه‌ای که موردِ مطالعهٔ چند پادشاه قرار گرفته و تا مدّت طولانی در کتابخانه‌های پادشاهان مختلف نگهداری می‌شده است، دارای نقایصی نیز باشد؛ ولی بعضی از نقایص اساسی آن بدین قرار است:

۱- اگرچه از بعضی اظهارات به دست می‌آید که این نسخه در قرن نهم کتابت شده؛ ولی مزایای املایی خوشنویسی و اصالت متن قرن نهم در این نسخه دیده نمی‌شود. اصول تفریق در دال و ذال تا اواخر قرن نهم در کتابت ملحوظ داشته می‌شد، ولی این نسخه فاقد آن است و امتیازی در غزلهای ردیف دال و ذال در این نسخه نگهداشته نشده، و هر دو ردیف یکی بعد از دیگری نقل شده‌اند و در املا هم دال جای ذال را گرفته است. دیگر اینکه نسخهٔ موردِ نظر بهترین نمونهٔ خط نستعلیق است و ممکن نیست در قرن نهم استنساخ شده باشد. علاوه بر این، کلام اضافی در این نسخه زیاد است که در نسخه‌های قرن دهم و بعد از آن دیده می‌شود. همچنین با توجّه به فراوانی تعداد غزلیات در نسخهٔ شاهان مغلیه به نظر می‌رسد که استنساخ این نسخه در بعد از قرن نهم هجری انجام گرفته باشد. همچنین به نظر می‌رسد با مرور زمان، کلام دیگر شاعران شامل دیوان حافظ شده تا اینکه در بعضی از نسخه‌های جدید، تعداد غزلها تا ششصد رسیده است. جدول زیر، نظر اینجانب را در این زمینه تصدیق می‌کند:

نام نسخه	سال کتابت	تعداد غزل
نسخهٔ ایا صوفیه ترکی کاتب حسن بن نصرالله	۸۱۳هـ	۴۵۵
نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد (هند)[1]	۸۱۸هـ	۳۵۷
نسخهٔ دکتر اصغر مهدوی (ایران)	۸۲۱هـ	۴۰۹

۱- این نسخه به تصحیح راقم این حروف از خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو در دی‌ماه سال ۱۳۶۷ هـش برابر با جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ به چاپ رسیده است.

نسخهٔ طوپقاپو سرای (استانبول) کاتب جعفر بایسنقری	۸۲۲هـ	۴۴۰
نسخهٔ دانشگاه میشیگان (امریکا)، فرصت غریب	۸۲۳هـ	۴۵۸
نسخهٔ گورکهپور[1] (اتّراپرادش، هند) کاتب محمد القاری	۸۲۴هـ	۴۳۴
نسخهٔ نور عثمانیه (ترکی)	۸۲۵هـ	۴۸۴
نسخهٔ خلخالی (ایران)	۸۲۷هـ	۴۹۵
نسخهٔ بادلیان (انگلستان) کمال الکانی	۸۳۹هـ	۴۰۲
نسخهٔ تقوی (ایران)	۸۴۳هـ	۳۴۹
نسخهٔ مجلس شورای ملّی (ایران) یعقوب الکاتب	۸۵۴هـ	۴۲۵
نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (انگلستان) سلیمان خوشنجی	۸۵۵هـ	۴۰۶
نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی، پاریس، علی اکبر اصفهانی	۸۵۷هـ	۴۱۹
نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس، ایران	۸۵۸هـ	۴۷۰
نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی، دیانا	۸۵۹هـ	۴۱۸
نسخهٔ قونیه، ترکی، حسن غیاث جوهری	۸۵۹هـ	۴۳۶
نسخهٔ یحیی قریب، ایران، محمود حمادی	۸۶۲هـ	۴۶۸
نسخهٔ اصغر مهدوی، عبدالرحیم	۸۶۴هـ	۴۳۶
نسخهٔ اصغر مهدوی، شیخ حسن	۸۶۶هـ	۵۰۸
نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی تهران	۸۷۴هـ	۴۹۸
نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی تهران، میر حسین کاتب	۸۷۴هـ	۴۹۶
نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی، پاریس، فخرالدّین احمد	۸۷۵هـ	۴۹۵
نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی، پاریس، شیخ مرشد	۸۸۹هـ	۴۶۸
نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران، علی اکبر فیروزی	۸۹۴هـ	۴۲۵
نسخهٔ کتابخانهٔ مسعود فرزاد، محمّد منعم	۸۹۴هـ	۵۰۰

۱- این نسخه به تصحیح و ترتیب راقم این حروف در تهران هفت بار چاپ شده است.

نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، محمود بن حسن نیشابوری	۸۹۸هـ	۴۹۴
نسخهٔ کتابخانهٔ ملک درویش محمود نیشابوری	۸۹۸هـ	۴۸۶
نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران، پیر حسین کاتب[1]	۸۹۸هـ	۴۸۴

نسخه‌های فوق الذکر نسخه‌های خطّی قرن نهم هستند. یکی از آنها دارای ۵۰۸ غزل و دیگری ۵۰۰ غزل می‌باشد و نسخه‌های دیگر کمتر از ۵۰۰ غزل دارد. از جملهٔ چاپ‌های جدید، قزوینی ۴۹۵، خانلری ۴۸۶ و عیوضی ۵۰۷ غزل دارند. علاوه بر این در دیوان حافظ چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ هـ، ۵۸۷ غزل، چاپ قدسی، بمبئی، ۱۳۲۲ هـ، ۵۹۷ غزل، چاپ کریمی، بمبئی، ۱۳۲۲ هـ، ۵۸۴ غزل، چاپ‌های نولکشور، لکهنو ۱۳۳۱/۱۹۱۳، ۵۸۴ غزل و چاپ سال ۱۳۳۴ هـ، ۵۸۸ غزل وجود دارد.

در نسخهٔ شاهان مغلیه تعداد غزلها ۵۳۲ است. غزلی دو بار نقل گردیده است و ورقی ساده روی آن گذاشته شده که ممکن است سه غزل روی آن کتابت شده باشد. پس تعداد کل غزلها در این نسخه تا ۵۳۴ می‌رسد. این تعداد غزلها نشان می‌دهد که این نسخهٔ قدیمی نیست.

همچنین این نسخه دارای قصیده، ترکیب بند، مخمس، قطعاتی چند (۳۷)، رباعیات به تعداد زیاد، و یک یا دو مثنوی بیشتر از عیوضی، قزوینی و گورکهپور دارد. چون نسخه‌های متأخر دارای آثار زیادی هستند، به این نتیجه می‌رسیم که این نسخه قدیمی‌تر از اوائل قرن دهم نیست. معنی‌اش این است که این نسخه از لحاظ قدمت اهمیّت چندانی ندارد. این نسخه نقایص دیگری هم دارد که عبارتند از:

۱- غلط‌های فاحش املائی بطور مثال:

الله و اکبر به جای الله اکبر «تا آب ما که منبعش الله و اکبر است» (ص ۲۴).

آزاری به جای آذاری «ابر آزاری بر آمد باد نوروزی رسید» (ص ۷۲).

خوش آن دلی به جای خوشادلی «خوش آن دلی که مدام از پی نظر نرود» (صْ ۹۸).

۱- پیر حسین کاتب دو نسخهٔ دیوان حافظ را کتابت کرده است. یکی از آنها در ۸۷۴هـ و دیگری در ۸۹۸هـ استنساخ شد و هر دو از لحاظ تعداد غزلها فرق دارند.

نوخواسته به جای نوخاسته «عاشق روی جوانی خوش نو خواسته‌ام»[1] (ص ۲۴۸).

۲- روی ص ۱۲۰ مطلعِ غزل زیر است و یک ورق (ص ۲-۱۲۱) ساده گذاشته شده:

زهی خجسته زمانی که یار باز آید　　　بکام غمزدگی غمگسنار باز آید

و بعداً یعنی روی صفحه ۱۲۳ تنها چهار بیت غزل زیر آمده است:

با یار کجا نشیند آن کو　　　اندیشهٔ خاص و عام دارد
آخر رسدم که باز پر[سد]　　　کان دلبر ما چه نام دارد
خرّم دل آن کسی که صحبت　　　با یار علی الدوام دارد
حافظ چو دمی خوشست مجلس　　　اسباب طرب مدام دارد

تنها مطلع غزلی که در این نسخه روی صفحهٔ ۱۲۰ نقل شده، در خانلری (ص ۴۷۸)، عیوضی (ص ۲۴۶)، قزوینی (ص ۱۵۹) و گورکهپور (ص ۱۸۶) وجود دارد. این غزل دارای ۷ بیت است؛ یعنی نسخهٔ شاهانِ مغلیه ۶ بیت ندارد.

روی صفحهٔ ۱۲۳، در نسخهٔ شاهان مغلیه چهار بیت غزلی که آمده است، در خانلری، عیوضی، قزوینی وگورکهپور وجود ندارد و به جای آن، در این نسخه‌ها[2] غزلی به همین ردیف و قافیه آمده که مطلع‌اش بدین قرار است:

«آن کس که بدست جام دارد　　　سلطانی جم مدام دارد»

در نسخهٔ شاهان مغلیه و نسخهٔ خطّی اینجانب دو غزل به همین ردیف و قافیه آمده است. در نسخهٔ شاهان مغلیه، این چهار بیت از آغاز نیست که از نسخهٔ خطّی اینجانب در زیر نقل می‌شود:

دل شوق لبت مدام دارد　　　یا رب زلبت چه کام دارد
جان شربت مهر و بادهٔ شوق　　　در ساغر دل مدام دارد
شوریده زلف یار دایم　　　در دام بلا مقام دارد
تا صید کند دلی بشوخی　　　بر گل زبنفشه دام دارد

۱- این غزل در قزوینی نیست؛ ولی عیوضی هست.

۲- خانلری ۲۴۶، عیوضی ۱۲۲، قزوینی ۸۰ و گورکهپور ۱۶۰.

به نظر می‌آید که آن نسخهٔ خطّی که نسخهٔ شاهان مغلیه از آن نقل گردیده، از این‌جا ناقص بوده و کاتب نسخهٔ شاهان مغلیه یک ورق را بیاض گذاشته تا بعداً از نسخهٔ دیگری این نقص را رفع کند، ولی نتوانسته این کار را انجام دهد.

باید گفت که تعداد ابیاتِ هر دو غزل فوق الذکر ده است ولی بر روی هر دو صفحه که بیاض گذاشته شده، جای ۲۶ بیت دارد. پس واضح است که کاتب تقریباً دو غزل را در ذهن داشته و برای آنها این دو صفحه را نانوشته گذاشته بوده است.

در ضمن مثنویات، اشاره شده است که ۱۴ بیت در میان صفحه ۳-۳۸۲ و ۸ بیت مثنوی دیگر در صفحهٔ ۳۸۸، نقل نگردیده است[1].

عکس نسخهٔ خطّی شاهان مغلیه از کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا، بهار در ۱۹۹۲ م به چاپ رسیده است. در مقدمهٔ به زبان انگلیسی در این چاپ گفته شده است که اوّلین ورق و قسمت رباعیات در آخر این نسخه، به خط و قلم دیگر است. سوال این است که چرا در قدیم به این جنبه توجّه مبذول نشده است.

بعضی ویژگی‌های املایی نسخهٔ موردِ نظر

۱- در اوراق ابتدایی این نسخه حتّی در صورت مضاف هم نون بدون نقطه (ں)[2] نوشته شده که در هیچ یک از نسخه‌های خطّی قدیمی به نظر نیامده است.

۲- «چ» و «گ» به شکل «ج» و «ک» کتابت شده ولی «پ»[3] به همین شکل آمده است.

۳- «ها»ی مختفی به موارد جمع حذف[4] گردیده است که خصوصیت نسخه‌های قدیمی است.

۱- در این نسخه بعضی جاها بیاض گذاشته شده است مثلاً رک: ص ۲۰۵.

۲- از میکده بیروں رو (ص ۳۰۷)، دوستاں جاں من جاں شما (ص ۵)، جاناں، جاں، جواناں سعادتمند، بملازماں سلطاں (ص ۶).

۳- هم سینه پُر آتش هم دیده پُر آب اولی (ص ۳۰۶، سطر آخر).

۴- فتنها بر انگیزد (ص ۷۴)، در میکدها (ص ۸۱).

۴- معمولاً زیر «س» سه نقطه گذاشته شده است.

۵- کاف علّت و کاف موصول و کاف بیان به شکل «که» کتابت شده است.

۶- «ء» اضافت برای یای تنکیر[1] و یای خطاب[2] آمده است.

۷- «چه» در املایی جدید آمده است.

۸- اگر واژه‌ای دارای دو «ی» هست یای اوّل را با دو نقطه نشان داده است. مثلاً ماه سیمایی، جایی، طغرایی، مجلس آرایی، تماشایی، پروایی، بالایی و غیره (ص ۳۱۵).

۹- «ی» به جای همزهٔ عربی مثلاً طایر قدسی (ص ۷۵).

۱۰- نه، می، همی با فعل متّصل نوشته شده است.

۱۱- حرف اضافت «به» با اسم متّصل نوشته شده است.

۱۲- کلمه‌های مرکّب باهم نوشته شده‌اند، مثلاً تنگدستی، دلآرام (ص ۸).

۱۳- «تر» که صفت تفضیلی است، متّصل به واژه نوشته شده است، مثلاً «درستر» (ص ۶).

در پایان بایست خاطر نشان ساخت که در مجموع این نسخه بدون شک از لحاظ کارهای تزئینی بی‌نظیر و برای کتابخانه باعث مباهات است.

☆ ☆ ☆

ترجمه: **پرفسور شریف حسین قاسمی**
دانشگاه دهلی، دهلی

۱- از تو کرشمهٔ وز خسرو عنایتی (ص ۳۰۶)، روی همین صفحه این مصرعه هم آمده است.
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفهٔ؛ هر پاره از دل من و از عصّه قصّهٔ.

۲- مثلاً رک: «آمدهٔ» ردیف غزل ص ۲۹۰، نوردیدهٔ، رمیدهٔ (غزل ص ۲۹۱).

اخبار فرهنگی و ادبی

❐ سمینار توریسم در اسلام

سی و هفتمین نشست از نشستهای فرهنگی مطالعات هند و ایرانی (Indo-Iranian Studies) عصر روز چهارشنبه ۱۳۷۵/۱/۱۵ (۳ آوریل ۱۹۹۶م) در سالن قرائت کتابخانهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو تشکیل شد. این سمینار به ریاست پرفسور ترمذی (رئیس انستیتوی تحقیقات تاریخی دانشگاه همدرد) تشکیل جلسه داد. مدعوین این سمینار برخی از نمایندگان کشورهای مختلف سراسر جهان در هند و استادان دانشگاه‌های هند بودند. سخنران این جلسه پرفسور شاه وسیم (استاد رشتهٔ اقتصاد دانشگاه اسلامی علیگره) مقالهٔ خود را تحت عنوان «توریسم در اسلام» ارائه کرد و موردِ استقبال شنوندگان قرار گرفت.

❐ سمینار بین‌المللی دو روزه‌ای در پاریس (فرانسه) از ۱۸ تا ۱۹ آوریل ۱۹۹۶ م دربارهٔ «زبان فارسی در جهان امروز»، برگزار گردید. بخش مطالعات ایرانی، وابسته به مرکز ملّی تحقیقات علمی دانشگاه پاریس، این کنفرانس را با همکاری سازمان یونسکو برگزار کرد. هدف اصلی این سمینار بررسی وضعیّت زبان فارسی در کشورهای فارسی زبان و دیگر کشورهایی که فارسی از پیش در آنجا زبان رسمی بوده و نقش بزرگی را در جامعه‌های آنها ایفا کرده است، بود. در این کنفرانس تعداد زیادی از استادان و دانشمندان فارسی از سراسر جهان شرکت کردند. همچنین ایرانیهای مقیم پاریس هم در جلسه‌های مختلف این کنفرانس حضور پیدا کردند و با شرکت فعال در شور و

مشورتهای مطرح شده در این سمینار، به اثبات رساندند که نه‌تنها به پیشرفت فارسی علاقهٔ فراوانی دارند، بلکه برای اکتشاف راه‌های جدید برای شناساندن فارسی به عنوان زبان بین‌المللی نیز جویا و پویا هستند.

جلسهٔ گشایشی کنفرانس روز ۱۸ آوریل در ساعت ۹ صبح در تالار مرکز ملّی تحقیقات علمی دانشگاه پاریس، برگزار گردید. در این جلسه جناب آقای دکتر یان رجارد، رئیس انستیتیوی مطالعات ایرانی در سوربون، آقای سی. بالی[۱] استاد فارسی در انستیتیوی ملّی زبانها و فرهنگهای شرق، آقای بی. هورکاد[۲]، پژوهشگر ارشد و مشاور ویژهٔ رئیس یونسکو در مرکز ملّی تحقیقات علمی، پاریس، و آقای احسان نراقی سخنرانی ایراد کردند و اهداف سمینار را توضیح و شرح نمودند. سپس در پایان پیام مدیر کل یونسکو به این سمینار قرائت گردید.

نام‌های سخنرانها و عنوانهای مقالات آنها که در جلسه‌های مختلف این سمینار دو روزه ارائه شد، بقرار زیر است:

- پرفسور شریف حسین قاسمی از دانشگاه دهلی: «وضعیت زبان و ادب فارسی در هند امروز».
- پرفسور احمد جلالی از دانشگاه اکسفورد: «تدریس فارسی در بریتانیا».
- آقای داود مناشری از دانشگاه تل آویو: «فارسی در جامعه یهودی، اسرائیل و غرب».
- آقای حسن المازونی از مراکش: «تدریس فارسی در مراکش».
- آقای الله‌دین گوشه‌گیر از دانشگاه اهواز: «فارسی در خوزستان».
- استاد محمّد عاصمی از تاجیکستان: «فارسی در آسیای مرکزی ـ در حال حاضر و آینده».

۱- Christophe Balay.　　۲- Bernard Hourcade.

– آقای چنگیز پهلوان، تهران: «تأثیر جنگ در تحولات و گسترش زبان فارسی».

– آقای آی. ناشکبیا[1]، دانشگاه تبلیسی: «وضعیت فارسی در جورجیا».

– استاد علی رواقی، دانشگاه تهران: «فارسی در تاجیکستان».

– استاد عبدالعزیز روان فرهادی، نمایندهٔ افغانستان در سازمان ملل: «فارسی در ایران، افغانستان و تاجیکستان».

– آقای دکتر علی اشرف صادقی از فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران: «نقش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران در پیشرفت فارسی»

– آقای یدالله رویایی، پاریس: «زبان فارسی در میان ایرانیان مقیم در غرب».

– آقای سی. بالی، پاریس: «ادبیات فارسی».

– آقای دکتر احمد کریمی حکاک، دانشگاه واشنگتن: «آثار جدید فارسی دربارهٔ زبان فارسی در خارج از ایران».

– آقای دکتر حسن حاج سیّد جوادی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران: «تدریس فارسی در جهان امروز».

– آقای باقر معین، بخش فارسی، رادیو بی. بی. سی: «شنوندگان و تأثیر بخش فارسیِ رادیو بی. بی. سی.».

– آقای احسان منوچهری، رادیو فرانسه: «برنامهٔ فارسیِ رادیو فرانسه».

آقای غلام حسین‌زاده، از دانشگاه تربیت مدّرسِ تهران، دکتر باقرزاده و آقای رزمجو از ایران از جمله دیگر سخنرانها بودند که در جلسه‌های مختلف این سمینار مقالات خود را ایراد کردند.

در جلسهٔ نهایی این سمینار که در عصر نوزدهم آوریل برگزار گردید، برنامه‌های ارائه شده در کنفرانس موردِ بررسی قرار گرفت.

۱- Irene Nachkebia.

آنچه از برنامه‌ها و سخنرانیها در این کنفرانس استنباط شد، بدین قرار است:

امروزه به علل مختلف، از جمله علل مادی و اقتصادی، زبان فارسی دیگر از نفوذ بین‌المللی پیشین خود برخوردار نیست، امّا این مطلب بدان معنا هم نیست که از اهمیّت آن کاسته شده باشد. در واقع زبانهایی چون زبان فارسی که وسیلهٔ انتقال تمدنهای بزرگ بوده‌اند، به دلیل غنا و گذشتهٔ پربار خود، بخش مهمی از فرهنگ جهان هستند.

زبان فارسی در سایهٔ ادبیات گستردهٔ خود از مرزهای ایران بسی فراتر رفته است، به طوری که آثار رودکی، برای تاجیکیان از مهمترین عناصر هویت ملّی آنان به شمار می‌آید و همچنین هزار سال پس از رودکی، اقبال لاهوری شاعر پارسی‌گوی دیگر، نقش مهمی را در تاریخ فرهنگ هند بازی کرده است؛ و مقبرهٔ جلال‌الدّین بلخی، کسی که شعر و حکمت را با شیوه‌ای بی‌بدیل درهم آمیخته، زیارتگاه عارفان جهان و مردم ترکیه است. سنایی در افغانستان و امیر خسرو دهلوی در هند و نظامی در قفقاز موردِ تکریم و ستایش همگان‌اند. ادب دوستان به ارزش ادبی و انسانی و معنوی آثار همهٔ ستارگان درخشان زبان و ادبیات فارسی از هر کجا که باشند، ارج می‌نهند. در این زمینه بایست از تلاشهای دولت جمهوری اسلامی ایران تقدیر به عمل آید که با جدیّتی اینچنین به حمایت از زبان فارسی پرداخته است. نظر به گسترش زبان و ادبیات فارسی، هنگام آن فرارسیده است که سازمان ملل، فارسی را به عنوان زبان بین‌المللی بشناسد

به مناسبت این کنگره، نمایشگاه انتشارات فارسی هم برگزار شد و آثار زیادی به زبان فارسی که اخیراً در ایران، هند، پاریس و دیگر کشورها به چاپ رسیده‌اند، به معرض نمایش و فروش گذاشته شده که در نتیجه تعداد زیادی از علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی از این نمایشگاه دیدن کرده و کتابهای موردِ نیاز خود را خریداری کردند.

❐ گزارش نشست فرهنگی

جلسهٔ شعر خوانی به مناسبت مظلومیّت مردم بوسنی در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو مورخ ۱۳۷۵/۳/۲ (۲۲ مه ۱۹۹۶م) برگزار شد. این نشست فرهنگی با حضور سفیر جمهوری اسلامی ایران و شعرای کشورهای کرواسی، سریلانکا و مصر تشکیل گردید. ریاست این جلسه را خانم آنجلا ترزانی (نویسندهٔ ایتالیایی) به‌عهده داشت. در آغاز سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و سپس خانم آنجلا ترزانی به‌ایراد سخنرانی پرداختند. سپس آقای دکتر دراگو استامبوک سفیر کشور کرواسی اشعاری تحت عنوان «تراژدی بالکان» قرائت نمود. در این سمینار آقای سلمان خورشید (وزیر مشاور در امور خارجهٔ کابینهٔ سابق هند) و جمعی از استادان هند نیز شرکت داشتند.

❐ سمینار سه روزه‌ای از چهارم تا ششم ژوئن ۱۹۹۶م در دانشگاه اسلامی علیگره برگزار گردید. بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، این سمینار را با عنوان «زبان و ادبیات فارسی در دورهٔ حکومت شاهجهان پادشاه تیموری» تشکیل داد. پرفسور آذرمیدخت صفوی، رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره سرپرست این سمینار بود. جلسهٔ گشایشی این سمینار در تالار کنفرانس دانشگاه در روز چهارم ژوئن تشکیل گردید.

این جلسه با قرائت آیاتی چند از قرآن الحکیم آغاز شد. پرفسور آذرمیدخت صفوی از شرکت‌کنندگان در این جلسه و استادان فارسی از دانشگاه‌های مختلف هند که برای شرکت در این سمینار گرد آمده بودند، استقبال کرد. افزون بر این، ایشان اهداف سمینار را هم توضیح دادند.

جناب آقای محمودالرحمن، رئیس دانشگاه اسلامی علیگره، با سخنرانی پر محتوای خود دربارهٔ نقش فارسی در هند، این سمینار را گشایش دادند. جناب آقای

محمودالرحمن به روابط بسیار نزدیک و صمیمی مابین هند و ایران اشاره کردند و سهم هند در پیشرفت و گسترش زبان و ادبیات فارسی را موردِ بررسی قرار دادند.

پرفسور خلیق احمد نظامی استاد برجستهٔ تاریخ هند قرون وسطی دانشگاه اسلامی علیگره سخنرانیِ خود را ایراد نمودند. ایشان با توجّهی قابل ستایش، تاریخچهٔ زبان و ادبیات فارسی در دورهٔ شاهجهان را اجمالاً بررسی کردند و نشان دادند که دورهٔ شاهجهان از ادوار طلایی زبان و ادبیات فارسی در هند بوده است.

استاد نذیر احمد محقّق نامدار فارسی هم طی سخنرانی اجمالی خود به سهم هند در پیشرفت و گسترش زبان و ادب فارسی اشاره کردند و بعضی جنبه‌هایی را که بایست موردِ مطالعه و تحقیق استادان فارسی در جهان فارسی قرارگیرد، متذکر گردیدند. جناب آقای محسن میری، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند که برای شرکت در جلسه افتتاحیه از دهلی به دانشگاه علیگره تشریف برده بودند، در این جلسه نطق فاضلانه‌ای را ایرادکردند. ایشان علاوه بر اشاره‌های اساسی به‌سهم هند در گسترش زبان و ادب فارسی، برنامه‌هایی را هم که در حال حاضر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند برای ترویج و تقویت مطالعات فارسی مورد اجرا قرار می‌دهد، موردِ اشاره قرار دادند. علاوه بر این، ایشان در موردِ برنامه‌هایی که برای پیشرفت مطالعات فارسی در هند در نظر گرفته شده است، توضیحات لازمی را دادند و به استادان و دوستداران زبان و ادب فارسی در هند اطمینان دادند که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند آماده است تا هر نوع همکاری را در این زمینه فراهم آورد.

جناب آقای محمودالرحمن، رئیس دانشگاه اسلامی علیگره مجموعهٔ مقالاتی را دربارهٔ زبان و ادب فارسی که بخش فارسی این دانشگاه به چاپِ رسانده است، در این جلسه منتشرکردند.

سپس پرفسور خانم ماریا بلقیس برنامهٔ مفصّل سمینار را توضیح دادند و در پایان پرفسور سیّد محمّد طارق حسن از حضار گرامی و استادان فارسی که در این جلسه

حضور داشتند، تشکر نمودند.

در این سمینار سه روزه، دوازده جلسه برگزار گردید. اوّلین جلسه در اطاق سمینار دانشکدهٔ ادبیات به ریاست جناب آقای باقر ابطحی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی در هند برگزار گردید. جناب آقای باقر ابطحی مقالهٔ عالمانه و تحقیقی خود را با عنوان «جایگاه شعر و تاریخ نویسی در دورهٔ شاهجهان»، در همین جلسه قرائت نمودند. بعضی استادان و دانشمندان که مقالاتی را در جلسه‌های مختلف این سمینار قرائت کردند، عبارتند از:

پرفسور نذیر احمد، دانشگاه اسلامی علیگره: «شاعری متخلّص به فوجی از دورهٔ شاهجهان».

پرفسور توفیق ه. سبحانی، استاد اعزامی از ایران: «ملخّص عنایت خان آشنا».

پرفسور حافظ محمد طاهر علی، دانشگاه شانتی نکیتن: «تذکرهٔ عرفای دورهٔ شاهجهانی».

پرفسور عبدالودود اظهر، دانشگاه جواهرلعل نهرو: «دارا شکوه به عنوان مترجم».

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، دانشگاه دهلی: «شاعری با تخلّص ادهم».

پرفسور شریف حسین قاسمی، دانشگاه دهلی: «اهمیّت ادبی چهار چمن برهمن».

پرفسور شعیب اعظمی، جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه: «شاهجهان‌نامهٔ محمد جان قدسی».

پرفسور محمّد اسلم خان، دانشگاه دهلی: «معرفی نسخه‌های خطّی دورهٔ شاهجهان در موزهٔ ملّی».

دکتر آصفه زمانی، دانشگاه لکهنو: «برهمن به عنوان شاعر غزلسرا».

دکتر ریحانه خاتون، دانشگاه دهلی: «لطایف الحدایق من نفایس الدقایق عبداللطیف عباسی گجراتی».

دکتر طلحه رضوی برق، دانشگاه بهار: «ابوالعلا اکبرآبادی».

دکتر شمیم اختر، دانشگاه هندو بنارس: «ملاّ محمود جونپوری».

دکتر ذاکره شریف قاسمی، دانشگاه جواهرلعل نهرو: «تذکره‌های عرفای دورهٔ شاهجهان».

دکتر نرگس جهان، دانشگاه دهلی: «بهار دانش».

دکتر نفیس جهان، دبیرستان دختران، دهلی: «قلعهٔ سرخ دهلی».

دکتر حسن عباس، کتابخانهٔ رضا رامپور: «سعیدای گیلانی».

پرفسور محمّد ولی‌الحق انصاری، دانشگاه لکهنو: «شعر عرفانی ملاّ شاه بدخشی».

پرفسور ماریا بلقیس، دانشگاه اسلامی علیگره: «دو خوشنویس دورهٔ شاهجهان».

دکتر آصف نعیم، دانشگاه اسلامی علیگره: «الهی همدانی».

دکتر قمر غفّار، جامعهٔ ملّیه اسلامیه: «ادبیات فارسی در دورهٔ شاهجهان».

دکتر اختر مهدی، دانشگاه جواهرلعل نهرو: «سهم اله‌آباد در پیشرفت ادببات فارسی در دورهٔ شاهجهان».

پرفسور اس. آر. سرما، دانشگاه اسلامی علیگره: «محمّد مقیم، اسطرلاب ساز معروف».

پرفسور اقتدار حسین صدّیقی، دانشگاه اسلامی علیگره: «شیخ عبیدالله معروف به خواجه کلان».

علاوه بر این، چند نفر دانشجوی زبان و ادب فارسی از بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره هم مقالات جالب توجّه خود را در آخرین جلسهٔ این سمینار قرائت کردند و موردِ تحسین حضار گرامی قرار گرفتند.

در این سمینار، علاوه بر ارائهٔ مقالات دربارهٔ ادبیات فارسی دورهٔ سلطنت شاهجهان توسط شرکت کنندگان، شور و مشورتهایی نیز دربارهٔ متون درسی فارسی در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های هند صورت گرفت و تصمیم گرفته شد که هر چه زودتر درسهای فارسی در همهٔ دانشگاه‌های هند موردِ بررسی قرار گرفته و بگونه‌ای تنظیم گردد که پاسخگوی نیازهای جهان امروز باشد.

گزارش افتتاحیهٔ دوازدهمین سمینار دورهٔ بازآموزی استادان فارسی در هند

دوازدهمین دورهٔ بازآموزی استادان فارسی هند روز شنبه ۱۹ خردادماه ۱۳۷۵ هش (هشتم ژوئن ۱۹۹۶ م) در ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر در محل سالن اجتماعات دانشگاه جامعهٔ همدرد، دهلی‌نو برگزار شد که ریاست دانشگاه اسلامی علیگره افتتاح کنندهٔ این جلسه بودند.

جناب آقای علی رضا شیخ عطّار سفیر و جناب آقای سیّد محسن میری رایزن فرهنگی و جناب آقای پالیزدار رئیس خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو، و استادان ایرانی آقایان دکتر توفیق هاشم‌پور سبحانی، دکتر ابوالقاسم رادفر، دکتر محمّد کاظم کهدویی و جناب آقایان پرفسور سیّد امیر حسن عابدی و پرفسور بهگوت سَروپ از استادان برجستهٔ هند و پرفسور عبدالودود اظهر دبیر انجمن استادان فارسی هند و جمع کثیری از دیگر استادان، دانشجویان فارسی و شخصیتهای فرهنگی در این مراسم شرکت داشتند.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید، گزارش کوتاهی از دوره‌های بازآموزی زبان و ادبیات فارسی در سالهای گذشته قرائت شد و سپس متن پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای میر سلیم توسّطِ جناب آقای پالیزدار قرائت گردید. سپس جناب آقای علی رضا شیخ عطّار سفیر جمهوری اسلامی ایران در سخنان خود به این نکته اشاره کردند که زبان فارسی در هند یک زبان خارجی نیست و استادان فارسی هند بایست از این زبان به خوبی محافظت کنند.

سخنران بعدی جناب آقای سیّد محسن میری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بودند. ایشان از جناب آقای محمودالرحمن رئیس دانشگاه اسلامی علیگره و انجمن استادان زبان فارسی که در این امر با خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران جهت برگزاری این گردهمایی همکاری داشتند و همچنین از جناب آقای شیخ عطّار که خود یک چهرهٔ فرهنگی هستند، قدردانی و تشکّر نمودند. ایشان در بخشی از

سخنان خود اظهار داشتند که امروزه پیشرفت‌های بسیار شایانی در ادبیات فارسی مشاهده می‌شود و می‌بینیم که این زبان بدلیل ظرفیت بسیار بالای خود به نتایج بسیار خوبی رسیده است و این چیزی جز نتیجهٔ تلاش استادان و محققین بزرگ نمی‌باشد که به ما دلگرمی و نوید آن را می‌دهد که در عصر ادبیات نوین شاهد پیشرفت‌های چشمگیری باشیم.

سخنران بعدی این گردهمایی جناب آقای محمودالرحمن رئیس دانشگاه اسلامی علیگره بودند که در بخشی از سخنان خود اظهار داشتند که این زبان با شیرینی خود قلب‌های ملّتِ هند را تسخیر نمود چنانکه این زبان به عنوان یک زبان ادبی در دربار شاهان تیموری هند رواج یافت و بعد در کوچه و بازار رونق گرفت. همچنین زبان اردو هم که امروزه زبان شبه قاره است، هدیه‌ای از فارسی شیرین است. وی در پایان از رایزنی فرهنگی به خاطر برگزاری چنین سمبناری تشکر نمود.

سخنران بعدی این جلسه جناب آقای پرفسور اظهر دهلوی دبیر انجمن استادان زبان فارسی در هند بودند که ضمن تشکر از سفیر و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با اشاره به تاریخ زبان فارسی در هند و وضعیت کنونی آن، اهمیّت برگزاری دورهٔ بازآموزی را متذکّر شدند. سپس از سه نفر استادان برجستهٔ هند آقایان پرفسور انوار احمد از دانشگاه پتنا، پرفسور وارث کرمانی و پرفسور جائسی از دانشگاه اسلامی علیگره که در سال جاری به دریافت مدال از دست ریاست جمهوری هندوستان نائل شده بودند، از سوی رایزن فرهنگی قدردانی به عمل آمد. سپس پرفسور بهگوت سَرُوپْ که تنها شاگرد بازمانده از استاد حافظ محمود شیرانی که این دورهٔ بازآموزی، یادوارهٔ پنجاهمین سال درگذشت او بود، دربارهٔ استاد خود سخنان کوتاهی ایراد کردند. سپس جناب آقای دکتر توفیق سبحانی ضمن تشکر از برگزارکنندگان این گردهمایی قطعه شعری از حافظ را قرائت نمودند.

شایان ذکر است که این برنامه تا ساعت ۷/۳۰ ادامه داشت و در پایان از مهمانان پذیرایی به عمل آمد.

سمینار «زبان و ادبیات فارسیِ هند» در مرکز فرهنگی ساهیتیا آکادمی، دهلی

سمینار یک‌روزه زبان و ادبیات فارسی در هند با همکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و ساهیتیا آکادمی در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز یکشنبه ۲۷ خردادماه ۷۵ مطابق با ۱۶ ژوئن ۱۹۹۶ م توسط آقای دکتر مظفّر حسین برنی رئیس اسبق جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه و سازمان اقلیت‌های مذهبی در هند، افتتاح گردید.

در این جلسه جناب آقای سیّد محسن میری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران؛ جناب آقای پالیزدار رئیس و سرپرست خانهٔ فرهنگ دهلی‌نو، جناب آقای سیّد باقر ابطحی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو و آقایان دکتر محمّد کاظم کهدویی، دکتر ابوالقاسم رادفر استادانِ اعزامی از ایران و جناب آقای رحماندوست شاعر معاصر شعر کودکان و سرکار خانم حکیمه دبیران استاد دانشگاه تربیت معلّم تهران و جناب آقای پرفسور امیر حسن عابدی استاد برجسته و جمع کثیری از استادان زبان فارسی سراسر هند شرکت داشتند.

در ابتدا آقای او. پی. شرما معاونت فرهنگی ساهیتیا آکادمی از خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، برای همکاری در برگزاری این سمینار تشکر کرد. وی از قول جواهرلعل نهرو گفت: "در میان تمام ملل دنیا که به هند آمده‌اند و یا با هند پیوند داشته‌اند و آثار فرهنگی از خود بر جای گذاشته‌اند، ایرانیان بیشترین آثار گرانبها را به یادگار گذاشته‌اند که امروزه میراث فرهنگی ما محسوب می‌شود". وی افزود که فارسی از ارکان مهم میراث فرهنگی با ارزش این مرز و بوم می‌باشد، و مرکز ساهیتیا آکادمی همیشه آمادگی دارد تا در برگزاری و چاپ آثار زبان شیرین فارسی همکاری لازم را داشته باشد.

سخنران دیگر این جلسه جناب آقای سیّد محسن میری ضمن تشکر از مرکز فرهنگی ساهیتیا آکادمی جهت همکاری و برگزاری این سمینار، طرح و پیشنهاد ریشه‌یابی سیر تاریخی این میراث فرهنگی، و انتخاب موضوعات در زمینه‌های مختلف

و تعیین مقاله‌ها و رساله‌های تحقیقی را موردِ تأکید قرار دادند. و سپس سرکار خانم حکیمه دبیران ضمن تشکر از رایزنی فرهنگی در برگزاری این سمینار مقالهٔ تحقیقی خود را در موردِ فرهنگ نویسی در هند قرائت نمودند. سپس آقای رحماندوست قطعه شعری را قرائت نمودند. بعد از آن جناب آقای سیّد مظفّر حسین برنی ضمن تشکر از خانهٔ فرهنگ و ساهیتیا آکادمی برای برگزاری این سمینار، اضافه نمودند که پیوند غنی فرهنگ ایران و هند که رشته آن با زبان و ادبیات فارسی بیشتر و مستحکم‌تر شده است، بعد از گذشت ۹۰۰ سال هنوز عنصری مهم قلمداد می‌شود.

آخرین سخنران این جلسه آقای پرفسور عابدی بودند. وی ضمن تشکر از برگزاری این سمینار از مرکز ساهیتیا آکادمی اظهار داشتند: همانطور که می‌دانید زبان فارسی و سانسکریت هر دو همپای یکدیگر در هند رشد یافته‌اند؛ ولی زبان فارسی رسمی محسوب نمی‌شود، و در این رابطه ایشان از رئیس ساهیتیا آکادمی درخواست تجدید نظر کردند. این جلسه تا ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر ادامه داشت. پس از یک تنفس کوتاه، جلسه مقاله خوانی شروع، و تا ساعت ۲ بعد از ظهر ۵ مقاله خوانده شد و سپس از مهمانان سمینار پذیرایی شد. از ساعت ۳ بعد از ظهر تا ساعت ۵/۴۰ بعد از ظهر نیز، تعداد ۱۱ مقالهٔ دیگر، جمعاً ۱۶ مقاله در این دو جلسه به شرح ذیل قرائت گردید:

۱- «دستور زبان فارسی توسّط هندیان»، دکتر ابوالقاسم رادفر، استاد اعزامی از ایران به حیدرآباد (هند).

۲- «خدمات دکتر محمّد اسحاق به زبان و ادبیات فارسی»، پرفسور محمّد امین از دانشگاه کلکته، کلکته.

۳- «خدمات هند در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند»، پرفسور اظهر دهلوی از دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۴- «وضعیت زبان فارسی در عهد حکومت آصفیهٔ دکن»، پرفسور یعقوب عمر از دانشگاهٔ عثمانیه، حیدرآباد.

۵- «سهم هند در زبان و ادبیات فارسی»، دکتر محمّد کاظم کهدویی استاد اعزامی از ایران به داکا (بنگلادش).

۶- «خدمات جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه به زبان و ادبیات فارسی»، دکتر قمر غفّار از جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه، دهلی‌نو.

۷- «اقبال به عنوان شاعر معاصر فارسی»، پرفسور شریف حسین قاسمی از دانشگاه دهلی، دهلی.

۸- «نفوذ فرهنگ هند در زبان و ادبیات فارسی»، دکتر یونس جعفری استاد بازنشستهٔ دانشکدهٔ ذاکر حسین، دهلی.

۹- «مقایسه بین یک داستان سانسکریت و گلستان سعدی»، دکتر زبیر قریشی از دانشگاه گجرات، احمدآباد.

۱۰- «مقدمه‌ای بر تأثیر فرهنگ فارسی در کشمیر»، دکتر محمّد منوّر مسعودی از دانشگاه کشمیر، سرینگر.

۱۱- «تأثیر ادبیات و فرهنگ هندی بر ادبیات و فرهنگ زبان فارسی»، دکتر شهرستانی از دانشگاه کابل، مقیم دهلی‌نو.

۱۲- «ادبیات فارسی در دورهٔ آخرین شاهان مغول»، پرفسور انوار احمد از دانشگاه پتنا (بهار).

۱۳- «نظری گذرا بر روایت دورهٔ جهانگیر»، دکتر آصفه زمانی از دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱۴- «سهم منشی نول کشور در گسترش زبان و ادبیات فارسی»، پرفسور محمد اسلم خان از دانشگاه دهلی، دهلی.

۱۵- «خدمات صوفیان ایالت بهار به زبان و ادبیات فارسی»، دکتر طلحه رضوی برق از دانشگاه بهار، مظفّرپور (بهار).

۱۶- «خدمات دانشوران دکّن به ادبیات فارسی در دورهٔ تغلق‌ها»، خانم دکتر بشیرالنساء بیگم از دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد.

گزارش مراسم اختتامیه دوازدهمین سمینار بازآموزی زبان فارسی

برنامهٔ اختتامیه دوازدهمین سمینار بازآموزی زبان فارسی در پنجشنبه بتاریخ ۱۳۷۵/۳/۳۱ (۲۰ ژوئن ۱۹۹۶) در ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر با تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید آغاز شد. این مراسم دارای پنج سخنران بود.

سخنران اوّل، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سیّد محسن میری بودند. ایشان ضمن تشکر از میهمانان و استادان ایرانی و هندی، کیفیّت و کمیّت اجرای سمینار را به آگاهی حضار رساندند. همچنین به میزان علاقهٔ مردم هند به زبان فارسی اشاره کردند و افزایش علاقه به زبان فارسی را نیز موردِ نظر قرار دادند و این امر را مایهٔ خشنودی دانستند. در آخر از مسؤولان دانشگاه همدرد و دیگر کارکنان مدرسه تعلیم‌آباد که نهایت همکاری را داشتند، سپاسگزاری نمودند.

پرفسور ظهور قاسم عضو شورای عالی برنامه‌ریزی هندوستان به عنوان مهمان ویژه سخنران دوّم جلسه بودند. ایشان مطالب خود را با تشکر از رایزن محترم جمهوری اسلامی ایران و میهمانان آغاز کردند. ایشان در ادامه، زبان فارسی را یکی از مهمترین زبان‌های هند معرّفی کردند و متذکّر شدند که در دانشگاه‌های متعدّد سراسر هند زبان فارسی تدریس می‌شود و این زبان، تنها زبان ایران نیست بلکه در تاجیکستان و افغانستان نیز زبان رسمی است و حتّی در شبه قارهٔ هند نیز این زبان، زبان فرهنگی مردم می‌باشد. ایشان افزودند که آموزش زبان فارسی همچون زبان اردو در هند بسیار ضروری است. ایشان همچنین اظهار داشتند که امروزه زبان فارسی پایگاه خود را در میان مردم و سیستم اداری هندوستان گشوده است و دانشجویان می‌توانند با خواندن این زبان در امتحانهای ورودی اداره‌ها و مشاغل دولتی اقدام کنند. در پایان پرفسور ظهور قاسم از برگزاری این سمینار که برای گسترش زبان فارسی انجام شد، سپاسگزاری کرد و تلاشهای مسؤولان خانهٔ فرهنگ را موردِ قدردانی قرار داد.

بعد از ایراد سخنرانی، پرفسور ظهور قاسم کتاب تازه انتشار یافتهٔ آقای منظر امام را بدست خود رونمایی کرد. سپس پرفسور طلحه رضوی برق از گروه فارسی دانشگاه پتنا،

ضمن تشکر از برگزاری دوازدهمین سمینار بازآموزی و تقدیر از تلاشهای مسؤولان و کارکنان خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران گفت: "ما اسیران زلف پارسی هستیم در حالی که نمی‌دانیم فارسی چیست؟ وقتی فارسی را با زبان مادری خود مقایسه می‌کنیم در می‌یابیم که هیچ نمی‌دانیم، برگزاری این سمینارها چشم اندازهای زبان فارسی را به ما نشان می‌دهد و بر شوق و اشتیاق ما می‌افزاید".

پس از آن آقای دکتر سیف‌الاسلام خان از بخش فارسی دانشگاه بنگلادش پیام رئیس انجمن فارسی بنگلادش را قرائت نمود که در قسمتی از آن آمده: "باعث خوشحالی است که خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دوازدهمین سمینار بازآموزی زبان فارسی را در دهلی، مدرسهٔ تعلیم‌آباد برگزار می‌کند. این سمینار با سعی و تلاش مسؤولان خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و استادان ایرانی و هندی برگزار می‌شود که جای سپاسگزاری و تشکر زیادی را دارد".

بعد از آن دکتر شمیم الحق صدّیقی غزلی از حافظ را خواند. سپس خانم دکتر دبیران پنجمین سخنران این جلسه ضمن تشکر از مسؤولان خانهٔ فرهنگ و میهمانان، آموزش زبان فارسی را در هند امری جدّی قلمداد کرد و در تعلیم هر چه بیشتر آن در شبه قارهٔ هند تأکید نمود.

در پایان از طرف استادان و دانشجویان هندی به رایزن جمهوری اسلامی ایران و مسؤولان خانهٔ فرهنگ و همچنین به استادان ایرانی که در طول دورهٔ سمینار عهده‌دار تعلیم زبان فارسی بودند، هدایایی به دست آقای پرفسور امیر حسن عابدی تقدیم آنان شد و ختم جلسه اعلام گردید.

☐ از ۱ تا ۳ تیرماه ۱۳۷۵ (۲۱ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۹۶) از طرف بخش فارسی جامعهٔ ملّیه اسلامیه و با همکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو و گاندی سمیتی سمیناری با عنوان «ارزشهای مشترک انسانی در اندیشهٔ گاندی و ادبیات فارسی»

به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سالروز تولّد گاندی در دهلی‌نو، در محل جامعهٔ ملّیه اسلامیه برگزار شد. در طی جلسات این سمینار علاوه بر دیگر سخنرانان، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای علیرضا شیخ عطّار، و جناب آقای سیّد باقر ابطحی مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو، نیز به سخنرانی پرداختند. اسامی برخی از سخنرانان و عنوان سخنرانی ایشان در طی جلسات این سمینار به شرح زیر می‌باشد:

دکتر توفیق سبحانی استاد اعزامی از ایران به هند، دهلی‌نو: «برخی از اندیشه‌های مهاتما گاندی در تصوّف ایرانی بویژه مولانا جلال‌الدین».

– دکتر عمادالحسن آزاد فاروقی، جامعهٔ ملّیه اسلامیه: «یگانگی مذاهب در جامعه امروز».

– خانم دکتر حکیمه دبیران، دانشگاه تربیت معلّم تهران: «تأثیر گاندی در جامعه زنان هند».

– پرفسور امیر حسن عابدی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه دهلی: «گاندی و ادب فارسی».

– پرفسور شریف حسین قاسمی، دانشگاه دهلی، «افکار گاندی و شعر فارسی».

– دکتر یونس جعفری، استاد بازنشستهٔ ذاکر حسین کالج، دهلی: «شخصیت و افکار گاندی».

– خانم دکتر آصفه زمانی، دانشگاه لکهنو: «افکار فلسفی و اخلاقی گاندی».

– آقای علیم اشرف خان، دانشگاه دهلی: «تعالیم گاندی و مقایسه آن با ادبیات فارسی».

– خانم دکتر بلقیس فاطمه حسینی، دانشگاه دهلی: «ارزشهای اخلاقی در رفتار امام خمینی (ره)».

– عبدالقادر جعفری: «اخلاق در ادب فارسی».

– پرفسور نبی هادی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه اسلامی علیگره: «پیام مولانا در هند».

– آقای مصطفی رحماندوست، شاعر ایرانی: «ادبیات مدرن فارسی و عناصر آن».

- پرفسور مجیب رضوی: «شهامت افکار سیاسی گاندی و امام خمینی (ره)».
- پرفسور عبدالسبحان، دانشگاه کلکته: «اخلاقیات در افکار و اندیشه گاندی».
- پرفسور شاه علی اکبر شهرستانی، دانشگاه کابل: «اخلاقیات گاندی».
- خانم دکتر واحددوست، دانشگاه ارومیه، ایران: «عقاید گاندی در عرفان».

در جلسات این سمینار همچنین آقایان پرفسور نسیم حنفی از دانشگاه جامعه ملّیه اسلامیه، دکتر ظفر احمد نکاحی، دکتر عین‌الحسن از دانشگاه جواهرلعل نهرو، دکتر کاشی نات پاندیت از دانشگاه کشمیر، دکتر ابوالقاسم رادفر، استاد اعزامی از ایران در حیدرآباد، دکتر مهاجرانی از ایران، پرفسور ولی‌الحق انصاری استاد بازنشستهٔ دانشگاه لکهنو، دکتر ادریس احمد، خانم دکتر نرگس جهان و دکتر نفیس جهان از دانشگاه دهلی و دکتر نرملادش پانده ریاست گاندی سمرتی و درشن سمیتی پیرامون گاندی و ادبیات فارسی از جنبه‌های مختلف به ارائه مقالات خود پرداختند.

در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر ۳ تیرماه ۱۳۷۵ (۲۳ ژوئن ۱۹۹۶) شرکت کنندگان از جامعهٔ ملّیه اسلامیه برای شرکت در مراسم اختتامیه به‌گاندی درشن (Gandhi Darshan) محل دفن قسمتی از خاکستر گاندی، عازم شدند. مراسم با سرودی که از طرف اعضای گاندی درشن اجرا شد، آغاز گرید.

در این جلسه علاوه بر جناب آقای محسن میر مقام محترم رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که به‌بزرگداشت شخصیت گاندی و همچنین تشکر از زحمات برگزارکنندگان این سمینار پرداختند، آقای خلیلی سفیر کبیر افغانستان در هند، خانم نرملادش پانده، خانم تارا بتاچاریه نوهٔ گاندی، پرفسور امیر حسین عابدی و دکتر دش پانر پیرامون شخصیت اجتماعی، سیاسی گاندی و تأثیرات جهانی آن به‌سخنرانی پرداختند.

در پایان گروه سرود گاندی سمیتی سرود اتحاد مذاهب را خواند و بدین ترتیب مراسم اختتامیه در ساعت ۶ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳۷۵/۴/۳ (۲۳/۶/۱۹۹۶) خاتمه یافت.

☐ کنگرهٔ بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژهٔ ادب و هنر در دورهٔ تیموری

کنگرهٔ بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژهٔ ادب و هنر در دورهٔ تیموری در روزهای ۹-۲۸ تیرماه ۱۳۷۵ (۹-۱۸ ژوئیه ۱۹۹۶م) در تالار هتل هما در شهر مشهد مقدّس برگزار گردید. در ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۷۵، جلسهٔ افتتاحیه با قرائت قرآن کریم و سرود جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید. دبیر محترم کنگره جناب آقای محمّد علی شعاعی ضمن ارائه گزارش، به حدود ۲۰۰ تن از ایران شناسان، صاحبنظران و اندیشمندان ایرانی و خارجی که برای شرکت در این کنگره گردهم آمده بودند، خیر مقدّم گفت. مهمانان خارجی در کنگرهٔ مذکور به این قرار بودند: پرفسور محمّد اسلم خان از هند، دکتر آفتاب اصغر از پاکستان، دکتر احرار مختاراُف از جمهوری تاجیکستان، دکتر فولاد اوراز از جمهوری ترکمنستان، آقای طالقانی از افغانستان، جناب آقای خواجوف، سفیر کبیر ازبکستان در ایران، جناب آقای عزیزالدّین احمد عنمانی رایزن فرهنگی سفارت جمهوریهٔ هند در ایران.

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای مهندس سیّد مصطفی میر سلیم کنگرهٔ بین‌المللی را افتتاح کرد. ایشان در سخنرانی افتتاحیه گفت: تخریب و ویرانگری جهانگشایان گرچه ویرانی بسیار به بارآورد و مظاهر تمدّن مسلمانان را برباد داد، ولی از آنجا که این تمدّن ریشه در جان مردم مسلمان این مرز و بوم داشت، دوباره ارزش‌های الهی احیا شد و فرزندان و حامیان این سرزمین و فرهنگ آن، بار دیگر درخت علم، هنر، معماری، ادبیات، فلسفه، کلام و شعر را آبیاری کردند. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی افزود: استاد کمال‌الدّین حسین بهزاد یکی از هنرمندان برجسته دورهٔ تیموریان است که در تاریخ نقّاشی ایران اهمیّت بسیار دارد و نگارگری‌های وی بر استادان این رشته پس از وی نیز بسیار مؤثّر افتاده است.

در مراسم افتتاحیهٔ کنگره، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی حجّة‌الاسلام والمسلمین محمّد علی تسخیری سخنرانی کرد و گفت: برپایی این کنگره تجلیل از خدمات هنرمندان، ادبا، فیلسوفان بزرگ دوران تیموری می‌باشد. وی افزود: در عهد

یکصد ساله تیموری خدمات ارزنده‌ای به هنر اصیل ایرانی شد و امروز به جای فاتحان و حاکمان، از چهره‌های هنرمند تاریخ تجلیل می‌شود.

دکتر علی شریعتمداری رئیس فرهنگستان علوم ایران نیز بر گسترش و توسعه میراث فرهنگی کشور تأکید کرده و گفت: "در جامعه اثرات سیاسی از بین می‌رود امّا فرهنگ اصیل باقی می‌ماند تا این فرهنگ به نسل تازه منتقل گردد". سپس وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی نمایشگاه آثار دورهٔ تیموری را افتتاح کرد.

در ساعت چهار بعد از ظهر جلسهٔ سخنرانی آغاز گردید. سخنرانان و موضوع سخنرانی آنان به شرح زیر می‌باشد:

۱- دکتر نورالله کسائی: «هرات از صفاریان تا تیموریان».

۲- دکتر آفتاب اصغر: «تاریخ نویسی در عهد تیموری».

۳- دکتر مهرانگیز مظاهری: «معماری و تزئینات وابسته به آن در عصر تیموری».

۴- دکتر حاج سیّد جوادی: «نقش بایسنقر میرزا در شکوفایی فرهنگی عهد تیموری».

۵- دکتر احمد تمیم‌داری: «شیوه‌های ادبی در ادبیات عصر تیموری».

۶- حجّة‌الاسلام والمسلمین واعظزاده خراسانی: «رجال دورهٔ تیموری و معرّفی یک نسخه خطّی».

۷- دکتر محمود فاضل یزدی: «نسخ خطّی در دورهٔ تیموری».

همچنین آقای دکتر احرار مختاراُف و دکتر فولاد اوراز نیز در این جلسه مقالات خود را ارائه فرمودند.

در عصر همان روز مهمانان از کتابخانهٔ مجلل و مجهز آستان قدس رضوی و نمایشگاه آثار دورهٔ تیموری که در این کتابخانه تشکیل یافته بود، دیدن کردند.

در ساعت ۹ صبح جمعه جلسهٔ سخنرانی با قرائت قرآن کریم شروع شد. در این جلسه، سخنرانان و موضوع سخنرانی آنان به قرار زیر بود:

۱- خانم دکتر فریده افشار تکشلو: «فلزکاری، کتابت، تذهیب، نساجی، خطّاطی و صحافی در دورهٔ تیموری».

۲- دکتر اسماعیل حاکمی: «سبک شعر در دورهٔ تیموری».

۳- دکتر رضا مصطفوی سبزواری: «سمرقند در ادب فارسی».

۴- دکتر رضا شعبانی: «از افشاریان تا تیموریان».

سلسلهٔ سخنرانی‌ها در بعد از ظهر جمعه ادامه یافت و سخنرانان این جلسه و موضوع سخنرانی آنان به این قرار بود:

۱- پرفسور محمّد اسلم خان: «معرّفی تاریخ شمشیرخانی».

۲- خانم زهره روح‌فر: «بافندگی دورهٔ تیموری».

۳- حجّة‌الاسلام عطاردی: «آثار دورهٔ تیموری در مشهد».

۴- دکتر ابراهیم باستانی پاریزی: «شاه منصور مظفری».

۵- مهندس محمّد باقری: «زیج الغ بیگ».

۶- دکتر ایرج وامقی: «ایران در آستانهٔ ورود تیموریان».

۷- ناصر چگینی: «هنرمندان نجار و آثار چوبی دوران تیموری درمازندران».

کنگرهٔ بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژهٔ ادب و هنر در دورهٔ تیموری، روز جمعه پس از تأکید بر ضرورت تقویت عناصر هویت ساز تاریخی در حفظ و استمرار روابط بین‌المللی به‌کار خود پایان داد.

به‌عنوان سخنران اختتامیه محمّد علی شعاعی دبیر کنگره، هدف از برپایی این سمینار را بررسی اهمیّت معماری، ادب و هنر در دورهٔ تیموری و تأثیر آن بر روابط فرهنگی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای جهان به‌ویژه جمهوری‌های آسیای مرکزی ذکر کرد. وی گفت: جمهوری اسلامی ایران در ابعادی وسیع وارث تمدّن اسلامی و ایرانی است و این جایگاه، ضرورت گسترش روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را با تأکید بر عناصر مزبور اجتناب ناپذیر می‌سازد.

در پایان آقای دکتر رضا شعبانی از مهمانان و شرکت کنندگان و برگزار کنندگان و دست اندرکاران کنگره تشکر کرد.

❄ ❄ ❄

QAND-E-PARSI is published by the Office of the Cultural Counsellor, Embassy of the Islamic Republic of Iran, 18, Tilak Marg, New Delhi - 110 001. ✆ 338 3232-4

Composed by: Abdur Rehman Qureshi

Printed at:
Pressworks
30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054
Phone : 291 7217

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
خانهٔ فرهنگ، دهلی‌نو

۱ «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۱)، محرم‌الحرام ۱۴۰۶ هـ/ شهریورماه ۱۳۶۴ هـش، بها: -/۵۰ روپیه.

۲ «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۲)، رمضان‌المبارک ۱۴۰۶ هـ/ خردادماه ۱۳۶۵ هـش، بها: -/۵۰ روپیه.

۳ «عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا»، تحقیق پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ۱۳۶۴ هـش /صفرالمظفّر ۱۴۰۶ هـ، بها: -/۴۰ روپیه.

۴ «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال»، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ هـش /فوریه ۱۹۸۶ م، بها: -/۱۰۰ روپیه.

۵ «فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو»، فروردین‌ماه ۱۳۶۵ هـش /آوریل ۱۹۸۶ م، بها، -/۲۰۰ روپیه.

۶ «فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانهٔ ندوة‌العلماء لکهنو»، مردادماه ۱۳۶۵ هـش /ذی‌الحجّه ۱۴۰۶ هـ، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۷ «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ راجه محمودآباد»، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۶۶ هـش /جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ هـ، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۸ «غزلیات حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۳هـ»، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ، بها: -/۶۰ روپیه.

۹ «دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۸هـ»، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ، بها: -/۱۲۰ روپیه.

۱۰ «فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند»، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ،بها: -/۱۰۰ روپیه.

۱۱ «شاه محمّد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی» تألیف دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲ م، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۱۲ «محقّقین و منتقدینِ معروفِ زبان و ادبیّاتِ فارسیِ هند در قرن بیستم» تألیف دکتر آصفه زمانی، ۱۹۹۳ م، بها: ۳۰۰ روپیه.



QAND-E-PARSI

No. 11, Zamistan 1375/Dec. 1996 - March 1997

(Hāfiz Number)

Chief Editor
Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran

Editor
Prof. S.H. Qasemi

The Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.